

Anthropology

انسان‌شناسی

بیانگر

حقایقی از تخلیق تا نابودی انسان

فهرست مطالب

رویدادها در زندگی آدم‌ء و حوا

1. خلافت آدم‌ء و شیوه او در نام گذاری اشیاء:..... 2
2. معنی زوج و اطلاق آن به آدم‌ء و حوا:..... 7
3. چشیدن از درخت ممنوعه تناسل توسط آدم‌ء و حوا:..... 10
4. حکم گفتن بسم الله قبل از جماع و فراموشی آدم‌ء:..... 12
5. تخلیق حوا:..... 14
6. آیا حوا دختر آدم‌ء بود؟:..... 14
7. ملاقات آدم‌ء با حوا:..... 17
8. حکم دسته جمعی خروج از جنت:..... 19
9. دلیل قتل هابیل توسط قابیل:..... 22

پیدایش متشابه عیسی‌ء و آدم‌ء

1. مشابهت در خلقت آدم‌ء و عیسی‌ء:..... 26
2. تکامل نه، بلکه تنوع:..... 28
3. تخلیق تدریجی انسان:..... 31
4. خداوند آدم‌ء را از میان چه کسانی برگزید:..... 36
5. اثبات جنسیت دوگانه مریم‌ء:..... 38

انواع ارواح

1. زمان بندی نفخ روح در آدم‌ء و عیسی‌ء:..... 44
2. رد نظریه دمیدن روح در طفل در ماه چهارم حاملگی:..... 46
3. هر روز، روزالست یا عالم ذر است:..... 48

4. تولد عیسی^ع و علت تحریم ازدواج وی:..... 50
5. نسل از پشت پدر است:..... 53
6. ذکر معجزات فطری و غیر فطری عیسی^ع:..... 54
7. پرسش در باره حقیقت روح:..... 59
8. تعداد ارواح:..... 61
9. نفس چیست؟:..... 64
10. آیا قلب انسان محل تفکر اوست؟ عقل چیست؟:..... 65
11. حقیقت جنیان:..... 71
12. ذوی العقول بودن نباتات و جمادات:..... 84

رموز حیوانات

1. اثبات عقل در حیوانات:..... 87
2. تخلیق حیوانات اربعه:..... 90
3. ارتباط جغرافیای هند با شرق میانه:..... 97

مراحل تخلیق انسان

1. مبداء آب:..... 104
2. شیوه پیدایش کوها:..... 107
3. نوعیت خاک و تخلیق جانداران از آن:..... 109
4. آب، خاستگاه یا منشاء تخلیق جانداران:..... 111

قدمت بشر

1. ابر قاره پانجیا:..... 117
2. طوفان نوح^ع عالمگیر بود:..... 120
3. تمام نسل بشر دودمان و از نسل نوح^ع میباشد:..... 126
4. دستاورد کاربرد فسیل شناسان:..... 128
5. ذکر انسانهای باستانی در قرآن:..... 133

6. تاریخ پیدایش انسانِ اول:.....158

نابودی بشر

1. حقیقت و خروج یاجوج و ماجوج:.....160

مقدمه

انسان‌شناسی (Anthropology) بخشی از علوم اجتماعی است و علم گسترده در خصوص توضیح ابعاد وجودی انسان می‌باشد که حوزه گسترده‌ای تاریخ انسانی را در برمی‌گیرد. ریشه‌های آن خصوصاً در علوم انسانی قابل مشاهده است که درین مورد علم بشر به اساس الهاماتی الهی که در کتب آسمانی وارد شده است استوار می‌باشد. به ضعف خویش باید اعتراف کرد که فهم در مورد ابتداء و انتهای انسان بدون وحی الهی ناممکن است فلذا جهت شناختن انسان که اولش چه بود و آخرش چه میشود ما از کتب الهی مخصوصاً قرآن مجید استفاده میکنیم. داستان آفرینش در اسلام به صورتی پراکنده میان آیات متعدد قرآنی و روایات مطرح گردیده است که در کتاب هذا جمع گردیده است. قرآن در 30 آیه از خلقت انسان سخن گفته است که در این آیات، قرآن انسان را از خاک یا گل پخته و در بعضی از گل خشکیده، گاهی نیز از منی و آب جن و نطفه می‌داند و خلقت انسان به عنوان بهترین مخلوق خدا عنوان شده است. زندگی انسان ها روی زمین یکی از بزرگترین رموز خلقت است. چگونه انسان روی زمین آمده است؟ آیا ما یک فرایند طولانی تکامل هستیم؟ اگر اینطور است چطور میشود داستان آدمؑ و حوا که در قرآن و دیگر کتاب های آسمانی آمده را توضیح داد؟ قرآن در باره تئوری تکامل چه میگوید؟ اگر آدمؑ و حوا در باغ بهشتی آفریده شده اند آن باغ کجاست؟ چگونه از آن باغ اخراج شدند؟ خلقت انسان و دیگر موجودات زنده روی زمین چطور، این اتفاق چطور افتاد؟ آیا یک فرایند تدریجی بوده همان طور که جهان آفریده شد یا یک اتفاق ناگهانی بود؟ آیا قرآن نظریه تکامل را قبول میکند؟ آیا قدمت انسان همان سیصد هزار سال است که ساینس دانان بمعنای خروج (انسان خردمند) از افریقا بدان باورمند اند؟ آیا به فرضیه چند ناحیه ای (Multiregional origin of modern humans) معتقد باشیم یا نظر به جسامت اقوام گذشته مانند قوم عاد و ثمود قدمت انسان به صد ها میلیون سال میرسد؟ تمام این موارد از روش تخلیق انسان تا رویداد خاتمه انسان درین کتاب درج است. این کتاب حاوی موضوعات عمده میباشد مانند چگونگی تخلیق آدمؑ، ماهیت روح یا عقل، چگونگی خلقت عیسیؑ و قدمت بشر وغیره. موضوعات هذا دربر گیرنده ابعاد مهمی اند که میتوان توسط آن انسان را شناخت. درین کتاب واضح خواهد شد که آیا انسان از نسل میمون است یا خیر، آیا روح در داخل بدن انسان است یا خارج از بدن او، فرق بین عقل و روح چیست و همانند این موضوعات دیگر. کائنات پُر از اسرار و رموز است که این کتاب یک بخش کوچک از مکشوفات آن میباشد. خداوند میفرماید:

سُورِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٥٣﴾ فصلت: 53 ما به

زودی آیات و نشانه های خود را در آفاق و اطراف جهان، و همچنین در درون جان خود آنها، به آنان، نشان می دهیم، تا برای

آنها روشن شود که خداوند حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است. ما رجامند هستیم که این آیه بر تألیف کتاب هذا صدق کند.



مباحث انسان شناسی متعهد است تا به کلیه سؤالاتی که درباره خلقت انسان، سرانجام وجودش و رابطه او با دیگر موجودات مطرح است، پاسخ دهد. خدا، انسان و جهان سه محور اساسی اندیشه بشری است. در طول تاریخ پرسش‌های مهمی درباره آنها طرح شده و همه تلاش فکری انسان متوجه این سه کانون و یافتن پاسخ‌های درست و مناسب برای آن پرسش‌هاست. در این میان، شناخت انسان اهمیت ویژه‌ای دارد. در آموزه‌های قرآن پس از خدا، انسان اساسی‌ترین موضوع به‌شمار آمده است. انسان قرآن «کون جامع» است که تذکر خواهد یافت. بنابراین، امروزه انسان‌شناسان بسیاری با وجود پیشرفت شگفت علوم روان‌شناسی و روان‌کاوی و علوم مرتبط دیگر از شناخت انسان اظهار ناتوانی نموده و سخن از بحران انسان‌شناسی به میان آورده اند. انسان از جمله موجودات شگفت انگیز عالم هستی است که دارای جنبه‌های مختلفی می باشد و با توجه به هر جنبه‌ای، موضوع علمی از علوم بشری قرار می گیرد. بنابر آیات قرآن کریم انسان موجودی است دو بُعدی، از یک سو ریشه در خاک دارد که همان جنبه مادی اوست و از سوی دیگر رو به بارگاه اعلی و ربوبی دارد که جنبه باطنی یا بُعد معنوی انسان است یا به عبارت دیگر، بُعد ملکوتی آدمی. میان این دو جنبه وجودی، انسان همواره در کشمکش است. ما به بررسی ابعاد دوگانه انسان به اساس روایات نقلی و عقلی میپردازیم.

قرآن کریم دارای ویژگیهای گوناگونی است که هریک از آنها نشانه اعجاز این کتاب آسمانی میباشد. دانشمندان و پژوهشگران در طول تاریخ اسلام از زوایای گوناگون به مطالعه و بررسی این کتاب پرداخته اند. گروهی از نقطه نظر الفاظ و کلمات آن به بررسی پرداخته اند، و گروهی دیگر از نظر محتوا و مفاهیم آن. جمعی به جنبه‌های تاریخی قرآن توجه داشته اند و جمعی دیگر به مسایل اخلاقی آن. عده ای مبانی اعتقادی قرآن را مطرح کرده اند و عده ای دیگر آیات مربوط به احکام (فقه) را مورد بررسی قرار داده اند. گروهی به بررسی آیات علمی قرآنی پرداخته اند و گروهی دیگر آیات فلسفی آن را تفسیر و تبیین کرده اند. یکی از مسائلی که در قرآن بر آن تأکید بسیار شده و مطالعه و تحقیق پیرامون آن نمایشگر اعجاز این کتاب آسمانی است، مسئله انسان می باشد. این مسئله از دیدگاههای مختلف مورد بررسی اندیشمندان اسلامی قرار گرفته است زیرا که اسلام بر خلاف مکتبها و ادیان دیگر به شناخت انسان اهمیت فراوانی داده است زیرا مسائل حقوقی، سیاسی، اقتصادی، تربیتی و سایر امورات را انسان تشکیل می دهد، از این رو وی را به شناخت خودش سفارش کرده است تا بتواند در مسیر زندگی، راه صحیح که مطابق با ساختمان وجودی اش باشد انتخاب کند. خداوند در قرآن کریم میفرماید: **وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ** ﴿٢١﴾ **الذاریات: 21** و (نیز) در **وجود شما (نشانه هایی است) آیا نمی بینید؟ (تأمل نمی کنید).** با دقت در این آیه شریفه، ترغیب قرآن به شناخت نفس و اهمیت زیاد آن فهمیده می شود. پس خداوند در آیه مذکور همه افراد را به تفکر و شناخت وجود خودشان سفارش و تشویق می کند.

رویداد ها در زندگی آدمؑ و حوا

طبق مذاهب ابراهیمی، آدمؑ و حوا نخستین مرد و زن بودند که توسط خداآفریده شدند. آدمؑ و حوا در مرکزیت این اعتقاد قرار دارند که بشریت در اصل یک خانواده مجرد است و همه آنها از یک جفت اجداد اصلی پیدا شده اند. بنابر این چگونه این جفت مجرد خلق شد؟، ما در این فصل در مورد پیدایش حوا بحث می کنیم و در فصول بعدی خلقت آدمؑ را توضیح خواهیم داد.

در این فصل در مورد شش وحی عملی که خداوندؑ به آدمؑ کرد، آگاهی پیدا خواهیم نمود. وحی اول آموزش اسمای اشیاء به آدمؑ بود، وحی دوم قرار گرفتن شخص آدمؑ در مقابل تمام فرشتگان بود تا به او سجده کنند، وحی سوم ممانعت از چشیدن درخت ممنوعه (درخت تناسل، درخت حیات یا شجره نسب) بود، وحی چهارم حکم جلالی خروج از جنت بود، وحی پنجم آموختن کلمات استغفار بود و وحی ششم حکم جمالی خروج از جنت بود که همه اینها وحی های عملی بود.

خلافت آدمؑ و شیوه او در نام گذاری اشیاء: اولین وحی الهی آموزش بالقوه اسمای اشیاء به آدمؑ بود که یک وحی عملی بود تا به مرور زمان و با کشف اشیای جدید آدمؑ و اولاده اش قادر به نامگذاری تمام اشیای جهان به اساس خواص آنها باشند و تا هنوز جریان دارد و با کشفیات جدید بیشتر می میگردد. این مطلب از کلمه "**الْأَسْمَاءُ**" که در آیه سی و یکم ذیل میآید واضح میشود، در لغت عرب الف و لام در شروع کلمه برای بیان چیزی خاص استفاده میشود یعنی همه اسمای را که آدمؑ آموخت کل اسمای جهان نبود بلکه برای خودش تمام بود یعنی به محض مشاهده یک شی، قدرت نامگذاری آنرا دارا بود. باید گفت، الف و لام که پیشوند اسماء در آیه ذیل است یک صفت خاص برای آدمؑ بود و عبارت از تلفظ اسماء یعنی نطق و بیان، و نوشتن اسماء یعنی هنر کتابت میباشد که به نسل وی بشکل بالقوه انتقال کرده است و در ذیل واضح خواهد شد. وحی عملی برای آدمؑ بخاطری صورت گرفت که در آن زمان او بجز از فهم اشیای که در محضر مشاهده وی قرار داشت چیزی دیگری نمیدانست و نیاز به فهم فرهنگی داشت که تا هنوز بوجود نیامده بود اگر یک لحظه متوجه شویم صحبت های که ما میکنیم، معلوماتی که ما داریم و به دیگران انتقال میدهم دست مزد هزاران هزار سال فرهنگ و تاریخی است که از گذشتگان میراث برده ایم و از آن آموخته ایم. در قرآن کریم ذکر آدمؑ از اینجا آغاز میگردد. خداوندؑ میفرماید: **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ** ﴿۳۰﴾ **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** ﴿۳۱﴾ **قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ** ﴿۳۲﴾ **قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ** ﴿۳۳﴾ **البقره:**

33 - 30 (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفتن در روی زمین، جانشینی قرار خواهم داد (جانشین حیوانات، بخصوص انسان نماها). فرشتگان گفتند پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟ (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از آدمؑ

چه کم پند می پذیرید. یعنی سنت الهی این است که خداوند نسل انسانهای بعدی را جانشین نسل انسانهای پیشین قرار میدهد. چونکه در آیات فوق خلافت زمین مطرح است، بعضاً تبدیلی و انتقال زمامداری از یک ملت به ملت دیگر و تسلط آن بر او نیز گونه‌ای از خلافت زمین تلقی میگردد خواه آن ملت از گوشه دیگر دنیا بالای اینان غالب شده باشد. خداوند میفرماید: **هَآ أَنتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ** ﴿۵﴾ محمد: 38 آری، شما همان گروهی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت می‌شوید، بعضی از شما بخل می‌ورزند؛ و هر کس بخل ورزد، نسبت به خود بخل کرده است؛ و خداوند بی‌نیاز است و شما همه نیازمندید؛ و هرگاه سربچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می‌آورد پس آنها مانند شما نخواهند بود (و سخاوتمندانه در راه خدا انفاق می‌کنند). و همچنان تعیین پادشاه نیز به خلافت زمین ارتباط داده شده است. خداوند میفرماید: **وَلَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ** ﴿۵﴾ الزخرف: 60 و هرگاه بخواهیم از خود شما در زمین پادشاهانی قرار می‌دهیم که جانشین (شما) گردند. که مثال عمده آن عمر بن عبدالعزیز است. درین آیه ملائکه به معنای فرشته نه بلکه بمعنای ملک یا پادشاه آمده است. که در فصل سوم تشریح خواهد شد.

در آیه سی و م فوق، خونریزی عطف بر فساد است. فساد در لغت به معنی تباهی است و قتیکه یک حیوان خون دیگری از نوع خود را جهت بقای حیات خود یا تصاحب جنس مونث یا هر امر دیگری که باشد میریزد و از بین میبرد، عدول از عدالت فطری و فساد شمرده میشود. درین جا ملائکه پیشگوئی خونریزی بشر را از خونریزی بعضی حیوانات زمین که مانند آدم از جنس زمین بودند و در ساختار فیزیکی مشابه به انسان بودند یعنی تا هنوز احسن ترین موجود روی زمین شمرده میشدند، قیاس کردند و چونکه آدم هم مانند سایر حیوانات از مبدای زمین بود، قیاس ملائکه صحت پیدا میکند. پس فرشتگان علم به غیب نداشتند بلکه استدلال شان در باره فساد بشر بر اساس فساد حیوانات انسان نما بود که چنین قیاس کردند. بلی! انسان نماها یا حیوانات برتر منقرض شده ویژگی‌های انسان و ارانه می داشتند ولی گنجایش جمجمه شان کمتر از آن بود که انسان در شمار آیند. طبق تئوری تکامل، انسان اول هم طبق باور سنتی در دیرین مردم شناسی از همین سرده (نوع) بوده است. این انسان نماها کی ها بودند؟ در صفحات بعد بار ها تشریح خواهد شد.

اکنون موضوعی را که باید فهمید، تشریح مطلب فوق یعنی علم فرشتگان به وجود بشر است که خداوند آنها را درین مورد قبل از تخلیق بشر حتی قبل از تخلیق حیوانات و نباتات آگاه ساخته بود. خداوند میفرماید: **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ** ﴿۵﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿۵﴾ الحجر: 28 - 29 و (یاد کن) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری از گل خشک که برگرفته از لجنی متعفن و تیره رنگ است، می آفرینم. پس وقتی آن را (گام به گام) درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درآفتید. قبل از تخلیق موجودات زمینی خداوند فرشتگان را در باره ذات بشر آگاه ساخته بود و در آیه بیست و نهم فوق حکم سجده به ابوالبشر را به فرشتگان نیز صادر کرده بود که نظر به آیات بعدی همین سوره فرشتگان بدون هیچ استدلالی به سخن پروردگار خود گوش فرا دادند، برخلاف آیات مافوق که آنها با خداوند در باره خلیفه زمین استدلال نمودند، دلیلش این بود که درین آیات خداوند به فرشتگان تنها موضوع تخلیق بشر و سجده به وی را اخبار نموده است که او را از گل خواهد ساخت و اینکه او را به چه منظور و در کجا و در کدام سیاره خواهد ساخت به فرشتگان نگفت از همین رو فرشتگان نفهمیدند که بشر کیست و چیست و عکس العملی

نیز از خود نشان ندادند، ولی در آیات مافوق استدلال فرشتگان بر اساس آیه سی و م فوق بود که در مورد گماردن خلیفه زمین بود موضوعی که بخل فرشتگان را برانگیخت ولی در نهایت همه شان به خلیفه زمین آدم سجده کردند بجز ابلیس که سر باز زد. خداوند میفرماید: **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ** ﴿البقره: 34 و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد. قسمیکه گفته شد خداوند قبل از پیدایش مخلوقات زمینی به فرشتگان در باره تخلیق بشر گفته بود و حکم سجده به او را نیز صادر کرده بود پس از همین جهت فرشتگان فهمیدند که این خلیفه ای زمین همان بشر است که برای شان قبلاً معرفی شده بود و حال وقت گماشتنش در زمین فراه رسیده است و مانند حیوانات از جنس زمین میباشد و ریشه در خاک دارد.

در تعریف واژه خلیفه گفته شد که انسان خلیفه حیوانات در زمین است چرا که تخلیق حیوانات مقدم بر پیدایش انسان است، خداوند درین باره میفرماید: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** ﴿البقره: 21 ای مردم پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بوده اند آفریده است پرستش کنید باشد که به تقوا گرایید. قبل از مردم کی بود؟ از نحو آیه همین مطلب بر میآید که خداوند مردم را مخاطب میکند و میگوید که مرا عبادت کنید که من شما انسانها را و قبل از شما حیوانات را پیدا کرده ام. سوالی که اذهان را مخدوش میسازد این است که خداوند جنیان را نیز قبل از انسان پیدا کرده است. خداوند میفرماید: **وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ** ﴿الحجر: 27 و جن را پیش از آن (انسان) از آتشی سوزان و بی دود (گرم و سوزان) پدید آوردیم. بلی! حل این معضله چنین است که انسان و حیوان چون هر دو از جنس زمین اند، بعد از جنیان آفریده شده اند. پس انسان اگر خلیفه خداست اینک بر اساس تعریف واژه خلیفه شرک پنداشته میشود و اگر خلیفه جنیان است پس جنیان که از آتش آفریده شده اند و نظر به تعریف واژه خلیفه از جنس انسان نیستند و خون ندارند تا طبق آیه سی و م فوق دلیلی بر **"يَسْفِكُ الدِّمَاءَ"** باشد. ما عنوان جداگانه در باره حقیقت جنیان جهت شناخت این پدیده ترتیب داده ایم که در فصل سوم ملاحظه خواهید نمود. گرچه وجه افتراق انسان و حیوان اندازه شعور شان یا ضریب هوش شان یا بهتر بگوییم میزان ذکاوت (Intelligence Quotient) شان است ولی هر دو از جنس زمین اند پس انسان میتواند خلیفه و جانشین حیوانات باشد قسمیکه در آیه سی و سوم فوق ضمیر **"هُمْ"** به حیوانات راجع شده است زیرا چیزی که در مرحله نخست جلب توجه طفل انسان قرار میگیرد حیوانات هستند که بر سایر اشیاء برای یک طفل مقدم میباشند مخصوصاً آن طفلی که یک زندگی کاملاً روستایی داشته باشد پس آدم در طفولیت حیوانات قابل مشاهده خود را نامگذاری نموده بود و بعداً به نامگذاری اشیای دیگر مانند درخت و دریا پرداخت ازین رو خداوند به او فرمود که نام های حیوانات را به فرشتگان بیان کند که ضمناً دربر گیرنده نام های سایر اشیای مشاهده شده توسط وی نیز بود. بلی! آدم مانند سایر انسان ها از دوره طفولیت گذشته است که در صفحات بعدی این موضوع روشن خواهد شد.

اسماء اشیای که به آدم تعلیم داده شد، بفرموده بعضی از علماء اگر حقیقت اشیاء میبود پس هرگز او از درخت ممنوعه نمی چشید که در ذیل ذکرش خواهد آمد و اگر اسمای اشیاء تنها نام اشیاء میبود پس فرشتگان نیز از آن واقف بودند که در آیات فوق آنها اسم خون **"يَسْفِكُ الدِّمَاءَ"** را بیان کردند، از فساد افراد مفسد سخن گفتند که این صفت به اشخاص ارتباط دارد و شخص بذات خود اسم یک شی می باشد و سخن پروردگار را در آیه بیست و هشتم فوق که در مورد **"كُلْ خَشْكَ كَمَا بَرَّكَتُكَ مِنْ جَنَى مَعْصِيَةٍ وَتِيرَةٍ رَنَاقٍ"** بود فهمیدند. تعلیم اسمای اشیاء به

آدمؑ یک الهام فطری بود که عبارت از استعداد نطق و بیان عالیت و کاملتر از صدا های حیوانات و فن نوشتاری آن بود که به نسل او بالقوه انتقال کرده است. پس سخن گفتن با تلفظ واژه ها یا فن بیان و نوشتن و کتابت که تنها صفت انسان است، ملایک استعداد این همه را نداشت. خداوند در مورد تعلیم هنر نوشتاری به انسان میفرماید: **الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ** ﴿٤٠﴾ **عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ** ﴿٤١﴾ **العلق: 4 - 5** همان کسی که بوسیله قلم تعلیم نمود. و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد. شاید مکالمه ملایک توسط جذب و ارسال سیگنال باشد یا چیزی دیگری که به ما گفته نشده است، اینکه ملایک چطور تکلم میکنند ما نمیدانیم ولی اینقدر میدانیم که بر خلاف انسانها از تلفظ واژه ها قاصر اند و این تنها صفت انسان است که در آیات ذیل خصر آن مانند آیات فوق به انسان ثابت است و در آیه سی و دوم فوق ملایک به قاصر بودن از تلفظ واژه ها اقرار نمودند. پس این انسان است که از فن بیان مستفید است و در ضمن خود را مکلف میداند تا اشیای جدید را نیز نامگذاری کند. خداوند میفرماید: **خَلَقَ الْإِنْسَانَ** ﴿٢٠﴾ **عَلَّمَهُ الْبَيَانَ** ﴿٢١﴾ **الرحمن: 3 - 4** (خداوند) انسان را آفرید. به او تعلیم نطق و بیان فرمود. معانی بخشیدن به کلمات توسط صدا، در مخلوقاتی که ما می شناسیم خاصه انسان است نه از دیگران، که صدا کشیدن حیوانات به آن اصلاً مقایسه شده نمی تواند. همین امر دلیل شد تا انسان مسجود ملایک گردد چرا که فرشتگان از یک هنر عالی یعنی از تلفظ واژه ها قاصر بودند. فرشتگان در آیه سی و دوم فوق اقرار کردند و به خداوند گفتند که منزهی تو ما را جز آنچه (خود) به ما آموخته ای هیچ دانشی نیست. سوال پیدا میشود که در گذشته فرشتگان با انسانها مخصوصاً با پیامبران الهی حرف زده اند، حرف شان همان قدر بود که خداوند جهت تعمیم امر خود به آنها تعلیم داده بود یعنی علاوه بر تعلیمات خداوندی نه بر آن چیزی علاوه کرده توانستند و نه از آن چیزی کاستند چرا که مانند انسان استعداد این کار را نداشتند. فرشتگان مخلوق دیگر اند و از همین سبب علم و استعداد آنها نیز متفاوت از انسانهاست باید عرض شود که قطعاً فرشتگان و شیاطین (مخلوق پنهان) دارای اراده و اختیار هستند اینکه سلیمانؑ با شیاطین جنیان با لسان و لهجه خود شان که غیر از تلفظ واژه ها بود سخن گفته است امر دیگریست که خداوند به سلیمانؑ آموخته بود و در فصل سوم تحت عنوان حقیقت جنیان بیان خواهد شد.

تمام اسمای که به آدمؑ تعلیم داده شده بود بدون نطق و بیان معنی نمیداد یعنی علم و بیان لازم و ملزوم یکدیگر اند که آدمؑ بر خلاف جنیان دارای این خصوصیت بود که در اصطلاح صوفیان به آن علم قال گفته میشود.

خلاصه اینکه نام گذاری اشیاء توسط آدمؑ که محصولی از فطرت سلیمه ایشان بود، بنیادی است که تمامی اکتشافات و اختراعات عالم از آن بوجود آمده است، چیزی که فرشتگان از آن محروم بودند و این امر باعث شد تا آدمؑ مسجود ملایک گردد.

در آیه سی و دوم فوق، فرشتگان میگویند انسانی که حتی خون یکدیگر را خواهند ریخت چگونه خلیفه زمین بوده میتواند؟ پس خداوند پاسخ داد که من میدانم و شما نمیدانید. تخلیق ملایکه قسمی صورت گرفته است که برای درک کلام به اسباب مانند انسانها نیاز ندارد، چگونگی گفتگوی آنها با یکدیگر و اینکه خداوند به آنها مستقیماً جهت اجرای امور الهام میکند یا شاید کدام شیوه دیگر درکار باشد ما نمی دانیم؛ ولی اینقدر می دانیم که این انسان است که بواسطه نام های مختلف اشیاء را می شناسد. پس از اعطای روح انسانی به آدمؑ، خداوند فن بیان (استعداد کلام) یعنی سخن گفتن و نوشتن آنرا که جز فطرت انسان بود برای سایر مخلوقات آشکار ساخت. اعطای روح فطرت و مائده بزرگ زبان و فن گفتار و نوشتار باعث تحسین آدمؑ و سجده ملائکه بر وی گردید. ابتکار آدمؑ این بود که با هدایت فطری خداوند تمام اشیای زمان خویش را با لهجه و لسان خود نامگذاری کرد و آنها را با سبک نوشتاری خود نوشت و قسمیکه گفته شد ملایکه استعداد این کار را نداشتند و این

ابتکار عمل مقام آدم را از ملایک بالا برد. طوریکه گفتیم اگر مقام آدم با نامگذاری اشیاء نه بلکه با درک رموز و اسرار آفرینش اشیاء از فرشتگان بالاتر شد، پس اگر اینطور میبود آدم هرگز از آن درخت ممنوعه (درخت تناسل، درخت حیات یا شجره نسب که در عنوان مابعد تشریح خواهد شد) نمیچشید چونکه او اسرار آن درخت و عاقبت عمل خود را قبلاً میدانست و کاملاً درک کرده میبود؛ ولی اینطور نشد او درخت مذکوره را امتحان کرد و علم به غیب که علم اسرار اشیاء است نداشت. پس معلوم شد که اگر تنها یک کار ابتدائی که نامگذاری اشیاء بود مقام آدم را از ملایک بالا برد، در باره علم و تکنالوژی فعلی که ما داریم چه باید گفت؟. آموختن اسمای اشیاء به آدم و نیز بیان آنها توسط آدم نه تنها آدم را در نظر فرشتگان از حیوانات ممتاز ساخت بلکه فرشتگان هم ازین کار قاصر ماندند و به لیاقت آدم تسلیم شدند و حکم پروردگار خود را که سجده به آدم بود اجرا کردند.

یکنوع غلو و غلط فهمی که مخصوصاً در بین مسلمانان ایجاد شده است که میگویند آدم مُعَلِّم ملائکه بود کاملاً نادرست است. آدم تنها به ملائکه اسمای اشیاء را تلفظ کرده است که ملائکه از تکرار این گونه تلفظ قاصر بودند از همین رو اینکه شاگرد آدم باشند محال است.

معنی زوج و اطلاق آن به آدم و حوا: مراده آدم و حوا به یک جنبه اخلاقی ارتباط داشت زیرا خداوند حکم صادر کرد تا

آنها را ازین کار منع بفرماید. دلیلش در آیات ذیل واضح خواهد شد که چرا خداوند مقاربت جنسی آن دو را در قرآن و در صحف دیگر بطور استعاره ذکر کرده است. خداوند میفرماید: **وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا**

مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿البقره: 35﴾ و گفتیم: ای آدم، تو و جفت در این باغ ساکن شوید و از (نعمت های) آن به فراوانی از هر جای آن که

خواهید بخورید، و به این درخت (درخت تناسل) نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود. تئوری بعضی از مفسران این است که بهشتی که

آدم و حوا در آن بودند بهشت اصلی بود که بعد از قیامت مومنین در آنجا خواهند رفت و بعضی ها گفته اند که این جنت در یک سیاره دیگر

بود سپس آنها از آن به زمین فرود آمدند. دلایل نقلی رد این نظریه در صفحات ذیل واضحت خواهد شد ولی دلیل عقلی اش این است که بهشت

یا جنت به معنای باغ است آن بهشت یا باغی زمینی بود، زیرا که خصلت بهشت جاوید این است که هر کی برود پس بر نه آید و هرچه بخواد

برایش داده شود. وقتی خداوند در قرآن از جنت ابدی یاد میکند پس ذکر میوه هایش را بیان میگذارد مانند: **إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ** ﴿

أُولَئِكَ هُمْ رَزَقُ مَعْلُومٍ ﴿فَوَاكِهَ وَهُمْ مُكْرَمُونَ﴾ **فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ** ﴿الصفات: 40 - 43﴾ جز بندگان مخلص خدا (که از این کیفرها

برکنارند). برای آنان روزی معین و ویژه ای است. میوه ها (ی گوناگون پر ارزش)، و آنها گرامی داشته می شوند. در باغهای پر نعمت بهشت. و

مانند: **لَكُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ ثَمَرٍ مَا تُكُلُونَ** ﴿الزخرف: 73﴾ و در آن برای شما میوه های فراوان است که از آن می خورید. و مانند: **فِيهَا**

فَاكِهَةٌ وَخُلٌّ وَزَمَانٌ ﴿الرحمن: 68﴾ در آن دو بهشت نیز هرگونه میوه خوش و خرما و انار بسیار است. و مانند: **مُتَكِينِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا**

بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ﴿ص: 51﴾ در حالی که در آن بر تختها تکیه کرده اند و میوه های بسیار و نوشیدنیها در اختیار آنان است. ولی در آیه

سی و پنجم فوق خداوند از میوه های جنت یاد نمی کند زیرا بهشتی که آدم مع فامیلش در آن مستقر بودند بهشتی زمینی بود که تا هنوز در

زمین گیاهان و درختان که یکی از بادوام ترین گیاهان است تنوع و رشد نکرده بودند تا گل برویاند و میوه بگیرند. بلی! باید گفت که انسان

بیشتر از 180 میلیون سال قدمت دارد که در فصل ششم بطور مفصل تشریح گردیده است. طبق نظریه تکامل، گیاهان گلداز فقط حدود 140

میلیون سال پیش، در اواخر سیر تکامل گیاهان، تا اواخر زمان دایناسورها بوجود آمدند، اما از آن زمان تاکنون خوب متنوع شده اند. هیچ کس دقیقاً نمی داند که چگونه این اتفاق افتاد، منشاء و تکامل اولیه گیاهان گلدار و به ویژه گلهای آنها هنوز هم یکی از بزرگترین مُعمای زیست شناسی باقی مانده است. از همین رو تقریباً 140 سال پیش چارلز داروین ظهور سریع گیاهان گلدار را در کرتاسه "یک راز ناسازگار" خواند. بلی! داروین چندین بار به ضعف خویش اعتراف نموده است که در صفحات بعد ذکر خواهد شد. ولی نظریه ای وجود دارد که آب بحر توسط طوفان نوح جهان را فراگرفت و سبب شد تا میلیون ها سال بعد گیاهان تنوع کنند، گل برویاند و میوه بگیرند. بلی! طوفان نوح عالمگیر بود که در فصل ششم بتفصیل معه منبع تنوع گیاهان ذکر شده است. تحقیقات نشان داده است که طولانی ترین مدت زمانی که بذرها و گیاهان می توانند در زیر آب و بدون هیچ گونه تماس با زمین باشند، 278 روز (حدود نه ماه و یک هفته) است. و مدت زمان طوفان نوح نظر به روایات عهد عتیق کمتر و یا بیشتر از مدت فوق بوده است که این یک نوع تناقض در روایات پنداشته میشود و اگر کمترین این مدت که عبارت از صد و پنجاه روز در عهد عتیق درج شده است پذیرفته شود معقول خواهد بود. اینکه خداوند بهشت زمینی را در قرآن دارای میوه های گوناگون تعریف کرده است زمان ظهور میوه های آن بعد از زمان آدم یعنی حدود 140 میلیون سال بدینسو میباشد. خداوند میفرماید:

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَحِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٤﴾ یس: 34 و در آن باغهایی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمههایی از آن جاری ساختیم.

در آیه سی وم عنوان قبل کلمه "فِي الْأَرْضِ" بیان میکند که بهشت آن زمین بالای خودش بنا شده بود زمانیکه آدم در بهشت از نعمات خداوند استفاده میکرد در عین حال خلیفه در روی زمین بود، یعنی خداوند آدم را در زمین به خلافت رساند و سپس او و زوجش را به بهشتی که در همین زمین موقعیت داشت راهنمایی کرد.

زوج به معنی جفت است و این کلمه تنها به همسر بودن و زنا شوئی اطلاق نمیشود چونکه جفت به معنی مشابعت هم میتواند باشد. خیلی موارد عقلی وجود دارد که به آن جفت گفته میشود مثلاً یک جفت آهو یا یک جفت کبوتر ولو که آن هر دو از یک جنس یعنی هر دو مذکر و یا هر دو مونث باشند به آنها نیز جفت اطلاق میشود. زمانی که تنها دو انسان آدم و حوا در روی زمین بین حیوانات موجود بودند پس واقعاً آنها یک جفت بودند. اینکه چه زمانی آدم و حوا زن و شوهر یکدیگر شدند در ذیل واضح خواهد شد ولی کلمه زوج در آیه سی و پنجم فوق به زن و شوی بودن آنها اطلاق نمیشود بلکه به جفت بودن دو انسان که در زمین مانند نداشتند اطلاق میگردد. کلمه زوج معانی مختلف دارد. خداوند درین مورد میفرماید: وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ﴿٧﴾ الواقعه: 7 و شما به سه گروه تقسیم خواهید شد. یعنی مردم در روز قیامت به سه دسته یا گروه تقسیم خواهند شد. درینجا زوج به معنای گروه آمده است. در قرآن زوج به معنی همانند و هسان نیز آمده است. خداوند میفرماید: وَأَخْرَجْنَا مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجَ ﴿٥٨﴾ ص: 58 و جز اینها کیفرهای دیگری همانند آن دارند. و در جای دیگر خداوند میفرماید: وَإِذَا الثُّفُسُ رُؤِجَتْ ﴿٧﴾ التکویر: 7 و هنگامی که هرکس (با هسان خود) قرین و جفت شوند (خوبان با خوبان و بدان با بدان) این سخن نیز در مورد روز آخرت است که درینجا کلمه زوج به مجموعه دو جنس اطلاق میشود. در جای دیگری قرآن کلمه زوج به معنی همراه و امثال آمده است. خداوند میفرماید: احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٢٢﴾ الصفات: 22 (ندا آید) ستمکاران را با همراهانشان و آنچه را به جای خدا می پرستیدند، برانگیزید. پس آدم و حوا قبل از چشیدن درخت تناسل زن و شوهر نبودند بلکه بعد از چشیدن درخت ممنوعه

(درخت تناسل) آنها بصورت واقعی همسر یکدیگر گشتند. دلیل واضحتر دیگر اینکه اگر آنها واقعاً قبل از چشیدن درخت تناسل زن و شوهر میبودند پس جا داشت که در آیه سی و پنجم فوق عوض کلمه "زَوْجُكَ" کلمه "امْرَأَتُكَ" درج میگردید مانند آیه ذیل که خداوند در داستان لوط میفرماید: **وَلَمَّا أَن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَحْفَ وَلَا تُحْزِنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ** **العنكبوت: 33** هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند، از دیدن آنها بدحال و دلنگ شد؛ گفتند: «نترس و غمگین مباش، ما تو و خانوادهات را نجات خواهیم داد، جز همسرت که در میان قوم باقی می ماند».

آیا آن درخت که آدم و حوا از چشیدنش منع گردیده بودند چه درختی بود؟ همانطوریکه بعضی از مفسران میگویند درخت انگور، انجیر یا میوه گندم بود؟ قسمیکه حافظ شیرازی هم به این باور بود و میسراید:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم

نه بلکه ما در ترجمه آیه فوق متذکر شدیم که آن درخت، درخت تناسل بود، که واضح ترین تشبیه جهت بیان واقعه آدم و حوا محسوب، و در عین حال ایجاد فرصت بخاطر تفکر بشر و نیز تلقین مراعات اخلاق عالی در کلام شمرده میشود تا جزئیات ظلم آدم و حوا ازین جهت به الفاظ واضح توسط خداوند بیان نگردد و نسل های بعدی نظر به تفکر خودشان تشبیه هذا را دریافت کنند و هدف که برای رشد فکری بشر مد نظر است برآورده گردد، لذا از طرف خداوند غفور و مهربان واقعه هذا در چوکات آیه فوق همینطور گنجانیده شده است. روی هم رفته سخن پروردگار در قالب تشبیهات یگانه راهی برای تحفظ وقار و کرامت آدم محسوب میشود.


در اسرائیلیات به آن درخت، درخت حیات (Tree of Life) یا درخت دانش (شناخت) (Tree of knowledge) گفته شده است که همان مطلب گفته شده را ارائه میکند و در صفحات بعد بیان خواهد شد. در تورات چنین آمده است: و یهوه خدا همه گونه درختان چشم نواز و خوش خوراک را از زمین رویانید. درخت حیات در وسط باغ بود، و نیز درخت شناخت نیک و بد **عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل 2، آیت: 9** اگر در آیه هذا غور شود از کیفیت و موقعیت آن درخت، اصلیتش را بخوبی دانسته میتوانیم که حقیقت آنرا در عنوان ذیل درج نموده ایم.


باید گفت که قرآن مجید تصدیق کننده کتب آسمانی قبل از خود میباشد و اینکه میگویند با نزول قرآن تمامی کتب آسمانی سابقه منسوخ شده اند، کاملاً اشتباه و خلاف آیه ذیل میباشد. خداوند میفرماید: **نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ** **ال عمران: 3** آن خدایی که قرآن را به راستی بر تو فرستاد که تصدیق کننده کتب آسمانی قبل از خود است و (پیش از قرآن) تورات و انجیل را فرستاد. اینک معلوم شد که قرآن چیزی جدید نیست بلکه برای تصحیح تحریفات و تکمیل (جمع آوری) کتب آسمانی سابقه نازل گردیده است. پس مواردیکه در کتب آسمانی قبل از قرآن دست ناخورده باقی مانده اند و در تضاد با محتوای قرآن هم نیستند از آن بهره برداری صورت گرفته میتواند مخصوصاً آیاتی که در قرآن به شکل اختصار درج گردیده اند و جزئیات آن در کتب آسمانی سابقه موجود میباشد مانند نسل و ذریه پیامبران، حوادث تاریخی و آثار و علائم قیامت و غیره که ما ازین اطلاعات در کتاب هذا بهره برداری خواهیم کرد. از ابوسلمه روایت است که ابو هریره رض گفت: اهل کتاب (یهود) تورات را به زبان عبرانی می خواندند و آن را برای مسلمانان به زبان عربی تفسیر می کردند. رسول الله ص فرمود: لَا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَلَا تَكْذِبُوهُمْ، وَقُولُوا: آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا (الآية) **بخاری: 4485** اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه

تکذیب کنید و بگویید: ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده ایم آوردیم. چونکه اصحاب پیامبر ص زبان عبرانی بلد نبودند پیامبر اکرم ص آنان را از شنیدن مستقیم تورات از یهودیان به زبان عبرانی منع کرد که مفهوم حدیث هذا همین مطلب را ارائه میکند، الی زمانیکه فرصت پیدا کنند و تورات را بعد از ترجمه دقیق آن مطالعه نموده از آن مطالب مورد نیاز خویش را اخذ نمایند. پس ازین رو در بهره برداری از کُتب سابقه آسمانی کدام ممانعتی وجود ندارد.

چشیدن از درخت ممنوعه تناسل توسط آدم و حوا: اصلیت و حقیقت درخت ممنوعه تناسل در آیات ذیل بتفصیل بیان شده

است که خداوند آدم را با درخت تناسل امتحان کرد که میفرماید: وَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَ قَالَ مَا هَٰؤُلَاءِ رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿وَ قَاسَمَهُمَا إِيَّيْكُمْ لَمَنِ النَّاصِحِينَ ﴿فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿الاعراف: 19-24 و ای آدم! تو و جُفَّت در بهشت ساکن شوید! و از هر جا که خواستید، بخورید! اما به این درخت (تناسل) نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود. سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت (تناسل) نمی نکرده مگر بخاطر اینکه فرشته خواهید شد، با جاودانه (در این جا) خواهید ماند. و برای آنها سوگند یاد کرد که من برای شما از خیرخواهانم. و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان (عورتشان) بر آنها آشکار شد و شروع کردند به قرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر خود، تا آن را بپوشانند و پروردگارشان آنها را نداد داد که: آیا شما را از آن درخت نمی نکردم؟ و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟. گفتند: پروردگارا! ما به خویشان ستم کردیم! و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود. فرمود: (از مقام خویش) فرود آید، در حالی که بعضی از شما (شما و فرزندان تان) نسبت به بعض دیگر، دشمن خواهید بود و برای شما در زمین قرارگاه و وسیله بهره گیری تا زمان معینی خواهد بود. شیطان باید آدم را غیبت کرد که از این درخت بجش تا خالد شوی چرا که نظر به تئوری حقیقت اشیاء او پیش از این از مکر شیطان باخبر بود، بلکه نه زیرا که ما رد آنها قبلاً بیان کردیم و در آیه صد و بیستم عنوان بعد کلمه «شَجَرَةُ الْخُلْدِ» بوضاحت بیان شده است پس قسمیکه در عنوان قبل گفته شد که بهشتی که آدم و حوا در آن بودند بهشتی زمینی بود که از آیه بیستم فوق ثابت میشود چرا که در بهشت اصلی نیازی به طلب خالد شدن نیست که در آنجا خلد فطری میباشد و دیگر اینکه شیطان اصلاً در بهشت برین راه ندارد. خداوند میفرماید: فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ﴿الرحمن: 56 در آن بهشت ها زنانی هستند که فقط به همسرانشان عشق می ورزند، و پیش از آنان دست هیچ انس و جنی به آنان نرسیده است. ازین آیه بر میآید که آدم و ابلیس که جن و انس بودند در آن جنتی که مومنین بعد از مرگ میروند نبودند زیرا که طبق فرموده خداوند هیچ یک از انس و جن از نعماتی آن بهشت درین حیات استفاده کرده نمیتواند. قسمیکه در عنوان قبل گفته شد پیش از چشیدن درخت ممنوعه آدم و حوا زن و شوهر نبودند و اگر در آن موقع همسر یکدیگر می بودند پس چرا عورت خویش را از یکدیگر ستر

کردند؟ اینان که تنها انسانهای روی زمین بودند پس عورت خود را ستر کردند تا حیوانات نبینند؟ این که منطقی به نظر نمی آید، بلی! سخن همان است که گفتیم، آنها تا هنوز زن و شوهر نبودند و اینجا در باغ برای امتحان قرار داده شده بودند و خداوند آنها را امتحاناً از همبستری که همان چشیدن از درخت ممنوعه تناسل بود منع کرده بود، طوریکه بعضی از مفسرین میگویند که آن درخت انگور، درخت انجیر یا میوه گندم بود، در عنوان قبل گفتیم که اصلاً در آن زمان درختان استعداد گل رویانیدن را نداشتند تا میوه بگیرند بجز درخت انجیر که بدون گل رویانیدن میوه میگیرد از همین رو تورات از موجودیت درخت انجیر در جنتی که آدم و حوا در آن بودند خبر میدهد: چون زن دید که آن درخت خوش خوراک است و چشم‌نواز، و درختی دلخواه برای افزودن دانش، پس از میوه آن گرفت و خورد، و به جفت خویش نیز که با وی بود داد، و او خورد آنگاه چشمان هر دوی آنها باز شد و دریافتند که عریانند؛ پس برگهای انجیر به هم دوخته، لنگها برای خویشتن ساختند  عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل 3، آیات 6 - 7 پس سوال پیدا میشود که آیا با خوردن میوه انجیر یا انگور یا گندم یا هر میوه ای که باشد انسان برهنه میشود؟ نه بلکه منظور از درخت ممنوعه همان درخت تناسل یعنی شجره نَسَب (Family Tree) است که در عنوان قبل به آن درخت حیات (Tree of Life) نیز گفته شد. کلمه شجره ممنوعه در آیه فوق تورات و چهار بار در آیات سوره اعراف در فوق مجازاً جهت مراعات اخلاق عالی، استتار ظلم آدم و حوا، تحفظ وقار و کرامت آدم و رشد فکری بشر بیان شده است که معنی اش همبستری میباشد. روی همین ملحوظ تأویل آیه فوق الذکر تورات چنین میشود، چونکه حوا قبلاً همبستری را تجربه نکرده بود، نه با انسان ثَمَها و نه با آدم، او خواست که به این عمل همبستری دانش پیدا کند و از لذت میوه آن که اکنون به چشیدن آن مایل شده بود بهره ببرد، ازین رو تورات آنرا درخت دانش میگوید و قرآن آنرا درخت ممنوعه که طبق بیانات فوق عین معنی و هدف را ارائه میکنند.

پس زمانی که آن دو برای همبستری آمده شدند و در شدت اشتیاق، خود را برهنه کردند پس برهنه شدن شان مانند سایر انسانها در حُور شُعور شان نبود، ولی بعد از فراغت بخود متوجه شدند و مطابق فطرت بشری از یکدیگر عورت خود را با برگهای جنتی پنهان میکردند چرا که قبل از این عورت شان برای شان مکشوف نبود. این یک عمل فطری است که در اثنای خلوت با جنس مخالف یا حتی هنگام استمناء که اوج شهوت است عقل مغلوب میگردد و به یک چیز فکر میکند و آن عبارت از ارضای شهوت میباشد. آدم و حوا با تجربه که از حیوانات داشتند عملیه تَکْثُر را میدانستند ولی مطمئن به اجرای این عمل جهت ممنوعیت اش نبودند، پس شیطان با تأکید سوگند، درخت تناسل را برایشان تعریف کرد و احساسات آنان را برانگیخت، هم احساس شهوانی شان را و هم احساس لایزالی و ابدیت شان را، شیطان به آنان گفت اگر از این درخت بجشید صاحب فرزندان زیادی خواهید شد و نام تان تا به ابد زنده و پاینده خواهد ماند. که در آیه بیستم فوق کلمه «خَالِدِينَ» به همین مطلب اشاره میکند. آنها مغلوب از احساس شهوانی، و احساس فنا ناپذیری در درجه دوم شدند، از درخت تناسل چشیدند و همبستر شدند. همبستری آنها ادامه یافت و سال ها طول کشید تا صاحب فرزندان زیادی شدند. خداوند حوا را بعد از همبستری یعنی بعد از چشیدن از درخت تناسل توبیخ کرده بود که هنگام زایمان درد شدیدی را احساس خواهی کرد و این نکته را تورات چنین نقل کرده است که معنی درخت تناسل از آن مانند روز روشن معلوم میشود: آلم و حمل تو را بسیار افزون گردانم؛ با الم فرزندان خواهی زایید...  عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل سوم، آیت: 16 ولی حوا که در احساسات فرو رفته بود به این امر بی اعتنا ماند و سپس نوبت به خروج از جنت رسید که صیغه جمع «اهبطوا» در آیه بیست و چهارم فوق به همین امر دلالت میکند و حکم فرود آمدن از بهشت (باغ) مختص به انسانها بود و شیطان در این حکم شامل نبود

چرا که شیطان بخاطر طرد سجده به آدم قبل از مقام خود فرود آمده بود، جزئیات این موارد در عناوین ذیل مخصوصاً تحت عنوان حکم دسته جمعی خروج از جنت تشریح گردیده است.

مقصود از وحی عملی که در شروع فصل به آن اشاره شد ابلاغ و تعلیم دو مسئله بود، چونکه در آن زمان زبانی وجود نداشت تا با آن ابلاغ گردد پس عملاً تعلیم داده شد اینکه شیطان از دو جهت بالای شما حمله آور میشود از راه غرور و تکبر که بزرگترین گناه است که آدم سجده نکردن شیطان را بخود عملاً مشاهده نمود و از این گناه بزرگ آگاه شد، و از راه نفس و شهوت که آدم آن عمل را مرتکب شد و این مسئله را نیز بخوبی آموخت. پس اگر مشاهده شود در زمان فعلی شکست و تباهی افراد از همین دو جهت یعنی استکبار و شهوت میباشد. هنگامی که این تعلیم به آدم به اكمال رسید خروج آنها از جنت صورت گرفت و گفته شد که در زمین تا زمان معین سکونت کنید. اخراج آنها از جنت بطور سزا نبود بلکه این یک بشارت بود که اکنون شما حقایق را فهمیدید و خداوند نیز توبه شما را قبول کرد پس بروید بسوی مقصد خویش که عبارت از فرمانبرداری از اوامر الهی است.

اینک خداوند جهت هدایت ما تأکید میکند که بزرگترین آله شیطان برای فریب دادن شما همین راه همبستگی با محارم و آمیزش جنسی با دیگران غیر از همسر قانونی است لذا از نیرنگ شیطان آگاه باشید. خداوند میفرماید: **يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتَهُمَا إِنَّهُ يَرَائِكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٧﴾ الاعراف:** ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد آنچنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد، چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند. از پوشالی بودن غربانی، انسان از اول آگاه بود زیرا پوشاندن ستر عورت در فطر انسان نهفته است و بدون دین الهی نیز انسان مخصوصاً بعد از بلوغ جهت پنهان کردن عورت خود آماده میشود یعنی زشتی برهنگی و کرامت پوشش جز فطرت انسان محسوب میشود.

بعد از نصیحت اولاد آدم، متصلاً خداوند انساها را از امری آگاه میسازد که انجام دادن آن بُتان و افترا به خداوند است. خداوند میفرماید: **وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾ الاعراف:** و هنگامی که کار زشتی انجام میدهند میگویند پدران خود را بر این عمل دیدیم، و خداوند بما دستور داده است! بگو خداوند (هرگز) دستور به عمل زشت (فحشا) نمی دهد آیا چیزی بر خدا می بندید که نمی دانید. آن عملی را که آدم انجام داد که عبارت از چشیدن درخت تناسل بود سرپیچی از امر خداوند بود ولی فحشا محسوب نمیشد چرا که آنها تنها بودند و گروهی از مردمان شاهد عمل آنها نبود. به مرور زمان با ازدیاد نسل انسان این عمل رُخ به فحشا نمود. پس آدم نادم شد و توبه کرد. با درک ماجرای آدم اکنون اگر تقلید از انسان های اولیه که در جنت میزیستند صورت بگیرد، صریحاً فحشا، گناه و جرم پنداشته خواهد شد.

حکم گفتن بسم الله قبل از جماع و فراموشی آدم: اکنون خداوند در باره عزم آدم و فراموشی وی سخن میگوید که دلیلی بر برهنه شدن او و جفتش میباشد. قسمیکه در تشریح معنی زوج گفته شد تا هنوز در بهشت آدم و حوا زن و شوهر نبودند، اگر میبودند پس

در برهنه شدن شان کدام حرجی نبود. خداوند میفرماید: وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَسِيٍّ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا ﴿١١٥﴾ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ﴿١١٦﴾ فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴿١١٧﴾ إِنَّ لَكَ أَلًا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى ﴿١١٨﴾ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى ﴿١١٩﴾ فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبُلَى ﴿١٢٠﴾ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ هُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ﴿١٢١﴾ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى ﴿١٢٢﴾ طه: 122-

115 و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم و (لی آن را) فراموش کرد و برای او عزمی (استوار) نیافتیم. و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس جز ابلیس که سر باز زد (همه) سجده کردند. پس گفتیم ای آدم در حقیقت این (ابلیس) برای تو و جفتت دشمنی (خطرناک) است زهار تا شما را از بهشت به در نکند تا تیره بخت گردی. در حقیقت برای تو در آنجا این (امتیاز) است که نه گرسنه می شوی و نه برهنه می مانی. و (هم) اینکه در آنجا نه تشنه می گردی و نه آفتاب زده. پس شیطان او را وسوسه کرد گفت ای آدم آیا تو را به درخت جاودانگی و سلطنتی که منقرض نمی شود راه نمایم. آنگاه از آن (درخت ممنوعه تناسل) خوردند و برهنگی آنان برایشان نمایان شد و شروع کردند به چسبانیدن برگهای بهشت بر خود و (این گونه) آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت. سپس پروردگارش او را برگزید و بر او بیخشود و (وی را) هدایت کرد. آدم تجربه که از تناسل حیوانات کسب کرده بود میدانست که این درخت، درخت همیشگی است یعنی نسل و نام او باقی خواهد ماند ازین رو به اساس اجتهاد مغلوب از هوای نفس خود، حرف های شیطان را پذیرفت و حرف خدا را به فراموشی سپرد. فراموشی مطلق عتاب و انتقاد ندارد ولی البته که آدم مورد نکوهش خداوند قرار گرفت زیرا که او به فراموشی خود بی توجه ماند و به چشیدن از درخت تناسل ادامه داد تا زمانیکه آدم اولین ضعف کهولت را در وجود خویش احساس کرد طوریکه مردمان امروز اولین ضعف کهولت را در سن چهل سالگی احساس میکنند، سپس آدم حکم خداوند را بیاد آورد و توبه کرد، خداوند نیز توبه اش را پذیرفت و توبیخش پایان یافت که در آیه صد و بیست و دوم فوق ذکر است و سپس نوبت به خروج از جنت رسید که بیان خواهد شد. در آیه یکصد و پانزدهم فوق مراد از نسیان، آن نوعی از فراموشی است که قبل از جماع بنابر شهوانی شدن رخ میدهد و قسمتی از حافظه انسان را زایل میسازد، درست همان طوریکه ما قبل از جماع بعضاً بسم الله گفتن را فراموش میکنیم. از ابن عباس رضی روایت است که رسول الله ص فرمود: أَمَّا إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ، وَ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ وَ جَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، فَرَزَقًا وَلَدًا لَمْ يَضُرَّهُ الشَّيْطَانُ ﴿بخاری: 3271﴾ چون یکی از شما به زن خود (به قصد جماع) پیش شود. بگوید: بِسْمِ اللَّهِ، بار الهاء، شیطان را از ما دور بدار، و شیطان را از آنچه نصیب ما می کنی (از فرزندان) دور بدار، به او فرزندی نصیب شود که شیطان نتواند به وی زیان رساند. درین حدیث زیان رساندن شیطان عبارت از زیان وی در داخل رحم مادر میباشد که شیطان با انگشت خود به دو پهلوی هر طفل یعنی بر پرده مشیمه (که جنین در آن است Placenta) می زند، غیر از عیسی ع زمانیکه در رحم مادر خود بود. این حدیثی دیگر است که در فصل سوم واضح خواهد شد.

در آیه صد و پانزدهم فوق منظور از کلمه "عَزْمًا" اراده محکم در برابر وسوسه های ابلیس است. پس آنچه خداوند از بشر می خواهد آزادی از تمایلات شهوانی همراه با حفظ سلوک آن و تسلط و حکمرانی بر نفس یا اراده است. طوریکه بعضی از مفسرین میگویند که آن درخت انگور، درخت انجیر یا میوه گندم بود، پس مکرراً پرسیده شود که آیا با خوردن انگور، انجیر یا گندم انسان برهنه میشود؟ نه بلکه منظور از درخت

همان درخت تناسل یعنی شجره نَسَب (Family Tree) یا درخت حیات (Tree of Life) است که در صفحات قبل به آن پرداخته شد.

تخلیق حوا: به همه معلوم است که آدم از خاک آفریده شد، در عنوان ذیل موضوع خلقت حوا با درنظرداشت کُتُب آسمانی بیان میشود و این پاسخ یک سوال را ارائه خواهد کرد اینکه اگر پیدایش بی بی حوا بدون پدر بود پس چرا ذکر چگونگی خلقت او در قرآن موجود نیست؟. همینطور در مورد خلقت آدم بحث های فراوان در فصل های بعدی صورت گرفته است.

آیا حوا دختر آدم بود؟: در صفحات فوق گفته شد که مراوده آدم و حوا به یک جنبه اخلاقی ارتباط داشت و حکمت در ممانعت آن این بود که آدم باید تا امر ثانی خداوند صبر پیشه میکرد و از درخت تناسل نمیچشید یعنی با حوا مراوده انجام نمیداد زیرا خداوند قادر بود که در یک باغ دیگر از انسان نماها، انسان های دیگر میآفرید و امتزاج و اختلاط آدم و حوا با آنان باعث میشد که نه آدم با دخترش حوا همبستر میشد و نه پسران شان به تقلید از والدین با خواهران خود ارتباط جنسی برقرار میکردند و از عملی که قرآن آنرا به ظلم تعبیر کرده است جلوگیری به عمل میآمد زیرا که حلال و حرام خداوند از ابتدا حلال یا حرام بوده است آن هم در خصوص محارم، چرا که انسان از اول خلقتش انسان است و انسان باقی خواهد ماند و دین خداوندی از آدم تا محمد همان یک دین است. خداوند میفرماید: **شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴿١٣﴾ الشورى:** 13 خدا شرع و آیینی که برای شما مسلمین قرار داد حقایق و احکامی است که نوح را هم به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش نمودیم که دین خدا را بر پا دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نکنید. مشرکان را که به خدای یگانه و ترک بتان دعوت می کنی (قبولش) بسیار در نظرشان بزرگ می آید. (باری از انکار آنها میندیش که) خدا هر که را بخواهد به سوی خود (و مقام رسالت خویش) برمیگزیند و هر که را به درگاه خدا به تضرع و دعا باز آید هدایت میفرماید. احکام فقهی از جهت حرام و حلال بودن وابسته به اعتبار شارع است و تکوینی نیست. البته احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد می باشد. با این تفاوت که برخی مصالح و مفاسد به حسن و قبح عقلی متکی است و یا همیشگی و ذاتی است. مانند حرمت شرب خمر و یا قتل بی گناه، که مفسده آن همیشگی و ذاتی است. اما برخی مصالح و مفاسد وابسته به زمان و مکان و یا شرط خاص است. مانند صید در روزهای شنبه که برای بنی اسرائیل حرام شده بود. (سوره نساء، آیه 154) اما در دوران قبل از آن و بعد از آن حرام نبوده و نیست. از همین رو ارتباط جنسی با محارم از جمله مفسده و حرام همیشگی میباشد.

بلی! حوا دختر آدم بود، ازین رو خداوند مراوده و مباشرت آدم و حوا را به ظلم نسبت داده است. رابطه خونی و نسبی حوا با پدرش آدم از ذیل به اثبات میرسد. خداوند میفرماید: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾ النساء:** 1 ای مردم از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را (نیز) از او آفرید و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد پروا دارید و از خدایی که به (نام) او از همدیگر درخواست می کنید

پروا نمائید و زخار از خویشاوندان مبرید که خدا همواره بر شما نگهبان است. اگر تأویل های را که توسط مفسرین در این آیه صورت گرفته است کنار بگذاریم و بالای معنی آیه فوق مستقیماً دقت کنیم پس معنی اش مانند روز روشن است و صرفاً یک مطلب را ارایه میکند که حوا دختر آدم بود که از مراده آدم با انسان نماها به دنیا آمده بود. انسان نماهای منقرض شده ویژگی های انسان وارانه می داشتند ولی گنجایش جمجمه شان کمتر از آن بود که انسان در شمار آیند. طبق نظریه تکامل داروین، انسان اول هم بنابر باوری سنتی در دیرین مردم شناسی از همین سرده (نوع) بوده است. در آیه فوق اصطلاح «وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» مستقیماً دلالت میکند که حوا از وجود فیزیکی آدم یعنی از نطفه آدم به دنیا آمده است زیرا خداوند در باره تخلیق انسان از آب منی و موقعیت خروج آن آب چنین میفرماید: **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ﴿٧﴾ الطارق: 7 - 5** پس انسان باید با تأمل بنگرد که از چه چیز آفریده شده است. از يك آب جهنده آفریده شده است. که از بین پشت و سینه ها بیرون می آید. اولاً باید گفت که این امر بدون استثنا دربر گیرنده پیدایش تمامی انسانهاست و ثانیاً اگر دقت شود قرآن کریم سخنان و احکام بسیاری در باره طهارت، جنابت، هبستری و حتی زنا و لواط دارد، اما جهت تلقین اخلاق عالی به انسان و مراعات آن هیچ گاه به اسامی آلت تناسلی مرد و یا زن اشاره نمی نماید و نکته را قسمی واضح می سازد که مخاطبین آنرا نه تنها به وجه احسن اش فهمیده میتوانند بلکه از آن مورد خیلی موضوعات فرعی دیگر را اقتباس کرده میتوانند. آیه فوق در همین راستا قرار دارد. آلت تناسلی انسان مخصوصاً بیضه های یک مرد در نقطه پایینی بین پشت و سینه هایش قرار دارد و آب منی از همان جا خارج میشود. خداوند نه تنها محل خروج نطفه انسانی را با یک منطق عالی بیان میکند بلکه تولد انسان دوم یعنی حوا را نیز به ما واضح می سازد که ایشان از نطفه آدم به دنیا آمده اند و اینکه میگویند جنین ترکیبی از مواد مرد و زن است که از میانه پشت مرد و از میانه سینه های زن خارج میشود یک تأویل اشتباه و درو از بلاغت قرآن است چرا که آیات فوق به نطفه شخص مذکر اشاره دارد نه به جنینی که در رحم زن القا میگردد و دیگر اینکه نسل از پشت پدر است و ما این موضوع را در فصل سوم در عنوان تحت همین نام گنجانیده ایم. طبق روایات اصطلاحاً گفته میشود که حوا از قبرغه آدم پیدا شده است و در تورات همچنان ذکر شده است و نیز بخاری حدیثی را درین مورد روایت کرده است.

در تورات چنین ذکر شده است: و خداوند خدا، خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت، و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد و خداوند خدا آن دنده (قبرغه) را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد ﴿٥﴾ عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل دوم، آیه 22 - 21 و در مجموعه احادیث روایت شده است که رسول خدا آیه فوق الذکر تورات را نظر به فهم مخاطبین آن زمان تصویب کرد و نیز جنبه معنوی آنرا بیان فرمود تا مردم برای رفتار خوب با زنان تلقین شوند. رسول الله ص میفرماید: **وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا، فَإِنَّهُنَّ خُلِقْنَ مِنْ ضِلَعٍ، وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الصُّلْعِ أَعْلَاهُ، فَإِنْ ذَهَبَتْ تُقِيمُهُ كَسَرْتَهُ، وَإِنْ تَرَكْتَهُ لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ، فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا ﴿٥﴾ بخاری: 5186** و شما را به نیکویی کردن در باره زنان وصیت می کنم زیرا زنان از استخوان پهلوی (قبرغه) آفریده شده اند و همانا کزترین چیزی در استخوان پهلوی بخش بالای آن است، پس اگر بخواهی که آن را راست بسازی، می شکنی و اگر به حالش بگذاری همیشه کج خواهد بود، پس شما را به نیکویی کردن در باره زنان وصیت می کنم. همین مطلب را مسلم نیز در حدیث شماره 3643 از ابو هریره رض روایت کرده است. پس سوال این است که آیا واقعاً حوا از پهلوی آدم آفریده شده است؟ معلوم میشود که در این حدیث و تورات هدف از پهلوی آدم اشاره به همان مقام است که قرآن در آیه هفتم فوق ذکر نمود یعنی حوا از خود آدم است و از آبی که از وسط مکان پایینی قبرغه و پشت آدم خارج گردیده آفریده شده است. خلاصه کلام که حوا از نطفه آدم پیدا شده است و دختر او میباشد. این امر به رموز فهمانده شده است تا خداوند کرامت آدم را حفظ

کند و نیز جنبه تلقینی جهت مراعات اخلاق عالی برای سایرین باشد که همبستگی آدم با انسان نُمها یعنی حیوانات برتر مستقیماً ابراز نگردد و نسل های بعدی نظر به تفکر خودشان حقیقت مسئله را د تا هدفی که برای رشد فکری بشر مد نظر است برآورده گردد.

آدم تا سن بلوغ در بین حیوانات زندگی میکرد. بعد از آن نیز سالیان متمادی را در بین حیوانات سپری کرد تا اینکه به سنی رسید که در آن سن بسا پیامبران الهی به منصب نبوت مبعوث میشوند. خداوند میفرماید: ﴿الاحقاف: 15﴾ ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند و با ناراحتی بر زمین می گذارد؛ و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است؛ تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی بالغ گردد می گوید: «پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی بجا آورم و کار شایسته ای انجام دهم که از آن خشنود باشی، و فرزندان مرا صالح گردان؛ من به سوی تو بازمی گردم و توبه می کنم، و من از مسلمانانم». باید یادآور شد که انتهای سن بلوغت ما با ابتدای سن کهولت ما یکیست و این برعکس زندگی مردمان کهن است که در سن 33 سالگی بالغ میشدند و بعد از سپری نمودن هزار سال از عمر خویش احساس کهولت می کردند. بلی! فصل ششم را به قدمت، عمر و جثه فیزیکی بشر اختصاص داده ایم که این مورد در آنجا حل خواهد شد. آدم در جریان سالهای که با حیوانات بود و تا الحال تنها میزیست و در ضمن از وحی الهی نیز مستفید نشده بود، خود را بر خلاف حقیقت در زمره حیوانات شمار میکرد. ولی زمانیکه از وحی الهی بهره مند گردید که آن عبارت از تلفظ اسمای اشیاء در حضور ملائکه بود، دانست که او نه تنها حیوان نیست بلکه نسبت به حیوانات از ویژگی خاصی برخوردار است و از آنها متفاوت میباشد. پس حرف تورات که "خداوند خدا، خوابی گران بر آدم مستولی گردانید" تشبیه به همان سالهای قبل از نبوت آدم است که در نتیجه آن حوا نیز به دنیا آمده بود و تا هنوز آدم را ملاقات نکرده بود. باید واضح گفت که تورات بی خبری آدم را از شخصیت انسانی اش و عمل جنسی وی را با انسان نُمها، به خواب تشبیه میکند. در عنوان ذیل خواهیم دانست که تورات هیجان آدم را حین ملاقات با حوا چگونه بیان میکند، چگونه آنها از انسان نُمها دور شدند و چگونه خداوند آنها را به جای امن (جنت) هدایت کرد. جهت ریشه یابی اسم حوا از تورات استفاده میشود. در تورات چنین آمده است: و آدم زن خود را حوا نامید، زیرا او مادر همه زندگان بود ﴿عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل سوم، آیت: 20﴾ یعنی آدم بعد از چشیدن از درخت تناسل زن خود را حوا نامید زیرا او دارای فرزندان زیادی شده بود. آیه مذکور همین مطلب را اشاره دارد که نسل آدمی که در زمین پراکنده شده است تنها از آن دو آدم و حوا بوجود آمده است. مطالب فوق موجب میشود تا مواردی که در رابطه به فرضیه حوای میتوکندریایی و آدم کروموزوم Y اشتباه درک شده است یا اینکه فرضیه هذا از بنیاد اشتباه میباشد را دقیق فهمید.

در موضوع مقاربت جنسی آدم با انسان نُمها یعنی حیوانات برتر منقرض شده سوال ایجاد میشود که آیا وطی با حیوان جواز دارد؟ کاملاً جواز ندارد و ممانعتش از روایات چنین ثابت شده است. از عبدالله بن عباس رض روایت شده است که پیامبر ص کسی را که با حیوانی مقاربت جنسی برقرار میکند نفرین کرده است: ملعون من سب أباه ملعون من سب أمه ملعون من ذبح لغير الله ملعون من غیر تخوم الأرض ملعون من کمه أعمی عن طریق ملعون من وقع علی بهيمة ملعون من عمل بعمل قوم لوط ﴿مسند احمد: 3/266﴾ و در تورات چنین آمده است: اگر مردی با حیوانی نزدیکی کند حتماً کشته شود، و حیوان را نیز بکشید ﴿عهد عتیق، کتاب لاویان، فصل 20، آیه 15﴾ پس موضوع ازین قرار است، عملی را که اسلام منع کرده است یعنی فحشا؛ به آن گفته میشود که از اجرای آن جامعه انسانی متضرر گردد و دیگر اینکه برای اعلام این جرم شواهد انسانی وجود داشته باشند یا راز این جرم بین انسانها فاش گردد، حیوان که شاهد بوده نمی تواند و انسانی که در آن زمان بجز شخص

آدم وجود نداشت تا آدم از او عورت خود را بپوشاند زیرا پوشانیدن اندام خاص از حیوانات بی مفهوم است. پس آدم ازین امر مبراء بود، آدم در حالت محمضه جنسی قرار داشت و اگر ایشان درین حالت هم قرار نمی داشتند پس عمل شان مباح بود چراکه تا کنون کدام حکمی از پروردگار برای توقفِ مقاربت با حیوانات صادر نگردیده بود. قسمیکه فهمیده شد حکم جلوگیری از فحشا تنها در جمعیت انسان ها قابل تطبیق میتواند باشد نه در جمعیت حیوانات.

ملاقات آدم با حوا: از مرآوده آدم با انسان ثماها هیچ کدام طفلی به دنیا نیامد بجز حوا که پیدایش حوا معجزه آسا بود زیرا اگر کدام طفلی از این مرآوده های پی در پی زاده میشد نظر به قوانین بیولوژیکی امکان داشت یک طفل ناقص یا سوء شکل باشد. از همین رو آدم از طفل یگانه خود در جمعیت انسان ثماها بی خبر ماند. پرورش حوا دور از آدم صورت گرفت تا اینکه بی بی حوا به سن بلوغ رسید و آنگاه هردوی شان با هم ملاقات کردند و به آدم تفهیم گردید که حوا از نسل اوست یعنی دختر وی میباشد. تورات هیجان آدم را حین ملاقات با حوا چنین بیان میکند: **و آدم گفت: همانا اینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب "نسا" نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد** ﴿عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل 2، آیت 23﴾ به محض ملاقات، آنها به باغ (جنت) رهنمائی شدند و قسمیکه ذکر شد از چشیدن درخت ممنوعه تناسل منع گردیدند. خداوند آن دو را دور از انسان ثماها در یک باغ (جنت) نگهداشت. بعید از امکان نیست که آن باغ در یک جزیره بلندی که انسان ثماها در آن راه نداشتند موقعیت داشته باشد که امر **"اهبطوا"** یعنی فرود آمدن در آیه بیست و چهارم صفحات قبل به آن دلالت میکند، تا آدم از مرآوده با انسان ثماهای مونث و حوا از گزند شهوانی انسان ثماهای مذکر در امان بمانند و این احتمال که از آنها طفلی ناقص و یا سوی شکل زاده شود نیز ازین برود. مواجهه و رویارویی آن دو باعث شد که آدم دیگر از آمیزش جنسی با انسان ثماها دل بکند و به واسطه نفس و شیطان به حوا مایل شود و از درخت ممنوعه تناسل بجشد و هر دو صاحب پسران و دختران زیادی شوند که در عنوان ذیل بیان خواهد شد.

خانم آدم دو اسم داشت، نسا و حوا. آدم حین ملاقات با جفتش او را نسا نامید و بعد از تولد فرزندانش او را حوا نامید که جزئیات اسم نسا در آیه فوق تورات و جزئیات اسم حوا در عنوان قبل ذکر شد.

در ضمن نکته ای که در عنوان قبل در مورد بی صبری آدم گفته شد باید گفت که اگر آدم و حوا تا امر ثانی خداوند صبر پیشه میکردند و از درخت تناسل نمیچشید یعنی مرآوده انجام نمیدادند، خداوند قادر بود که در یک باغ دیگر از انسان ثماها، انسان های دیگر میآفرید و امتزاج و اختلاط آدم و حوا با آنان باعث میشد تا نه تنها نسل انسانی توانائی خاص خود را بدست بیاورد که در ضمن درد زایمان شخص حوا و زنان نسل شان نیز کاهش پیدا بکند دردی که از حوا به سایر زنان بالقوه انتقال کرده است. در تورات خداوند حوا را مخاطب نموده میفرماید: **آلم و حمل تو را بسیار افزون گردانم؛ با الم فرزندان خواهی زاید...** ﴿عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل سوم، آیت: 16﴾ تحقیقات نشان میدهد که اکثر حیوانات پستاندار درد زایمان کمتر و تکالیف حاملگی سُبکتر نسبت به انساها دارند. یک نظر سنجی نشان میدهد که تقریباً تمام مادران انسانی درد زایمان را تجربه می کنند و زایمان طولانی تر از سایر پستانداران دارند. به عنوان مثال، در مطالعه لی آلبرز (Leah Albers) پژوهشگر دانشگاه نیومکزیکو ایالات متحده آمریکا در سال 1999، که بالای 2500 مادران باردار انجام شد و مادران مذکور اطفال سالم

بدنیا آوردند، تولد شان به طور متوسط تقریباً 9 ساعت طول کشید که در مقایسه با میمون ها خیلی طولانی بود زیرا که بچه های میمون ها عموماً در عرض دو ساعت زاده می شوند. علی رغم آنچه که به نظر می رسد، یکی از 1000 مادران انسانی دارای کودکی که سر آن بسیار بزرگ است می باشد و نمیتواند از طریق کانال تولد به دنیا بیاید و در صورتی که مراقبت های پزشکی در دسترس باشد، جهت تولد این طفل عمل سزارین (Cesarean) حتمی میشود. از موضوع فوق فهمیده میشود اینکه حیواناتی که درد زایمان کمتر نسبت به انسانها دارند اجداد شان با گونه های جدید یکجا شده تولید نسل کرده اند. برخلاف انسان ها زیرا اجداد ما (آدمؑ و حوا) منتظر گونه های جدید نبودند که در بالا توضیح دادیم.

اکنون به مغلط ترین آیات این فصل میپردازیم که بیانگر تسکین گرفتن مرد در کنار زن و مستثنی قرار گرفتن آدمؑ ازین امر می باشد. و حالا چگونگی پیدایش حوا و اسلوب بعضی از مردم در باره شرک، بیان میگردد. خداوند میفرماید: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّكَّارِينَ ﴿١٩٠﴾ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٨٩﴾ الاعراف: 189-190 او کسی است که شما را از یک تن آفرید، و همسرش را از او پدید آورد تا در کنارش آرامش یابد؛ پس هنگامی که مرد با زن آمیزش نمود، زن به حملی سبک حامله شد، پس با آن حمل سبک، زندگی را ادامه داد؛ پس چون سنگین بار شد، زن و شوهر پروردگارشان را خواندند که اگر به ما فرزندی تندرست و سالم عطا کنی، مسلماً از سپاس گزاران خواهیم بود. و چون به آن دو (فرزندی) شایسته داد در آنچه (خدا) به ایشان داده بود برای او شریکانی قرار دادند و خدا از آنچه (با او) شریک می گردانند برتر است. آدمؑ که از همبستری با حوا منع گردیده بود پس در آیه هشتاد و نهم فوق منظور از تسکین آدمؑ در کنار حوا همبستری نه بلکه یک نوع تسکین روحی بود تا آدمؑ بتواند در بین جمیعت حیوانات با یک انسان هم کلام باشد. ولی در جایکه خداوند میفرماید: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾ الروم: 21 و از نشانه های او اینکه همسرانی از (جنس) خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند. درینجا تسکین عبارت از همبستری برای سایرین است یعنی برای نسل آدمؑ، نه برای خود آدمؑ چرا که موضوع شخص آدمؑ در آیه هشتاد و نهم فوق مستثنی گردیده است ورنه اگر تسکین را به آدمؑ همبستری توجه کرد پس باید آیه نودم فوق را نیز به آدمؑ و حوا نسبت داد که یک بختان عظیم خواهد بود. آدمؑ و حوا نعوذ بالله شرک نبودند بلکه بلاغت کلام تقاضا میکند تا این چنین نگاشته شود. بنابر سیاق و سباق اگر به آیات بعدی همین سوره مراجعه شود روی سخن بطرف مشرکین عرب است. با همان بلاغتی که در مورد آفرینش بشر از خاک با حذف بیان مراحل حیوانی آن که در صفحات بعد درین مورد بحث بیشتر خواهد شد، آیه نودم فوق نیز توسط خداوند علیم چنین ترتیب داده شده است. پس آیه مافوق متوجه نوع بشر است و قرینه این مطلب آنست که در انتهای آیه به صیغه جمع عبارت (یشرون) را می آورد و اگر فقط راجع به آدمؑ و حوا بود، می بایست مطابق به دستور زبان عربی از صیغه تنبیه این کلمه استفاده می کرد یعنی می فرمود: (اشرکا)، به هر حال می فرماید: خداوند برتر است از آن چه برای او شریک می گیرند. دیگر اینکه آدمؑ و حوا به شرک نیازی نداشتند تا نیاز های خود را از خدایان باطله که تا هنوز اختراع نشده بودند بطلبند. عمل شرک در نوادگان آدمؑ ممکن بود ولی اگر بخود آنها این واژه را ارتباط دهیم دور از منطق و اشتباه خواهد بود. خداوند در باره فریفتن و گلاهدرداری شیطان که

چگونه مردم را تطمیع و برای کافر شدن آماده میسازد میفرماید: كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾ الحشر: 16 کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت: «کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم)!» اما هنگامی که کافر شد گفت: «من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم».

قسمیکه در شرح فوق ذکر شد، حوا دختر آدم بود و تمام انسانها از یک نسل هستند، پدر تمامی انسانها یک آدم است که در باره اش چنین آمده است. خداوند میفرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾ الحجرات: 13 ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. یقیناً خدا دانا و آگاه است. این آیه دلالت برین میکند که تمام بشر تنها از نسل آدم و حوا است نه این که بعضی ها بر موجودیت هزاران آدم قبل از آدمی که در دین ابراهیمی ذکر است، قایل اند. در روایات شیعه مطرح شده است که امام باقر به جابر بن یزید می گوید: لعلک تری أن الله عزوجل إنما خلق هذا العالم الواحد وترى أن الله عزوجل لم يخلق بشراً غيركم؟ بلى والله لقد خلق الله تبارك وتعالى ألف ألف عالم وألف ألف آدم أنت في آخر تلك العوالم وأولئك الآدميين ﴿٥٢﴾ خصال، ج 2، ص 652 و نیز بحار الأنوار ج 8، ص 375 گویا تو گمان می کنی که خداوند فقط این عالم را آفرید و بس و همچنین گمان می کنی که خداوند بشری غیر از شما نیافریده است؟ آری به خدا قسم خداوند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفرید و تو در آخر این عالم ها و آدم ها هستی. این مطلب با قاموس قرآن مخالفت دارد. من از مراجع تقلید شیعه در مورد صدق یا کذب روایت فوق سوال کردم که مسئولین دفتر جناب مرحوم حسینعلی منتظری برایم چنین نوشتند: ("روایت هذا از نظر سند مشکل دارد چون عمرو ابن شمر و جابر ابن یزید در سلسله سند وجود دارند که هیچیک توثیق نشده اند (خصال شیخ صدوق ج 2 ص 652 خبر 52) این روایت تأویلی است از آیه شریفه 15 از سوره «ق» که میفرماید "ما از خلق نمودن خسته نشده ایم بلکه خلق بعد از خلق و خلق جدید داریم"). چونکه آیه مذکور در مورد تخلیق مجدد بشر (در روز آخرت) بحث میکند، پس واضح میشود که روایت فوق در مورد هزاران هزار آدم بی بنیاد و موضوع (خود ساخته) است.

حکم دسته جمعی خروج از جنت: آدم در جنت (باغ) تولید مثل کرد و دارای چندین پسر و دختر شد و درین خلال فرزنداناش نیز صاحب فرزندانانی شدند. سپس هنگامی که آدم اولین ضعف کهولت را در وجود خویش احساس کرد طوریکه مردمان امروز اولین ضعف کهولت را در سن چهل سالگی احساس میکنند، سپس حکم خداوند را بیاد آورد و توبه کرد، خداوند او را ببخشد و برای زندگی بهتر آنها حکم جمالی خروج که بدون تویخ بود را صادر کرد تا از باغی که اکنون ظرفیت گروه از انسانها را ندارد همگی خارج شوند و در جا های دیگری از زمین امرار معاش کنند. خداوند میفرماید: وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ﴿٥٢﴾ فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴿٥٣﴾ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى ﴿٥٤﴾ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى ﴿٥٥﴾ فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى ﴿٥٦﴾ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ﴿٥٧﴾ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى ﴿٥٨﴾ قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَصِلْ وَلَا يَشْقَى ﴿٥٩﴾ طه: 123-116 و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس جز ابلیس که سر باز زد

(همه) سجده کردند. پس گفتیم ای آدم در حقیقت این (ابلیس) برای تو و جفت دشمنی (خطرناک) است زهار تا شما را از بهشت به در نکند تا تیره بخت گردی. در حقیقت برای تو در آنجا این (امتیاز) است که نه گرسنه می شوی و نه برهنه می مانی. و (هم) اینکه در آنجا نه تشنه می گردی و نه آفتاب زده. پس شیطان او را وسوسه کرد گفت ای آدم آیا تو را به درخت جاودانگی و سلطنتی که منقرض نمی شود راه نمایم. آنگاه از آن (درخت ممنوعه تناسل) خوردند و برهنگی آنان برایشان نمایان شد و شروع کردند به چسبانیدن برگهای بهشت بر خود و (این گونه) آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت. سپس پروردگارش او را برگزید و بر او بیخشود و (وی را) هدایت کرد. فرمود همگی از آن (مقام) فرود آید در حالی که بعضی از شما دشمن بعضی دیگر است پس اگر برای شما از جانب من رهنمودی رسد هر کس از هدایتم پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت. در آیه صد و بیست و سوم فوق خداوند به آدم فرمود تو و حوا که صیغه تنثیه «اهبطا» به آن دلالت میکند و تمام فرزندان تان که صیغه جمع «جَمِيعًا» به آن اشاره دارد از جنت خارج شوید. خروج آدم و حوا از جنت بعد از حکم جمالی فوق یعنی بعد از توبه شان صورت گرفت و باید از آنجا خارج میشدند زیرا که جنت تنها برای آدم و حوا بناء شده بود نه برای ذریه آنها چرا که در فوق به آدم خطاب است که تنها او و جفتش گرسنه و تشنه نخواهند ماند نه تمامی ذریه آنها. در ضمن قسمیکه در عناوین فوق بیان شد این یک دلیل دیگری بر جنت زمینی است که آدم و حوا در آن قرار داشتند چرا که طبق آیات فوق آدم گرسنگی، تشنگی و آفتاب زدگی را قبلاً میدانست و از کیفیت این امور باخبر بود لذا خداوند او را بدینسان اخبار نمود، ورنه بدون تجربه امورات فوق آدم از درک این چنین موضوعات قاصر می ماند و کلام پروردگار را نمی فهمید. یعنی در جنت اصلی که اصلاً گرسنگی راه ندارد، آدم باید گرسنه میشد تا سخن پروردگار را پیرامون گرسنگی درک میکرد که کرد.

بعد از خروج از جنت، خبر امرار معاش به انسانها در جا های دیگری زمین، جز حکم جلالی بود که در حکم جمالی فوق نیز تغییر نکرد. حکم جلالی خروج که قبل از توبه آدم صادر شده بود بعضی موارد دیگر را نیز روشن میسازد که درج ذیل است. خداوند میفرماید: **فَأَرْسَلْنَا الشَّيْطَانَ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ ﴿٣٦﴾ البقره: 36** پس شیطان آن دو را از (جهت) آن درخت لغزانیید، و آنها را از آنچه در آن بودند (از کرامت و نعمت) بیرون کرد و ما گفتیم: (از این مکان و منزلت) فرود آید در حالی که برای همیشه دشمن یکدیگرید و برای شما در روی زمین قرارگاه و برخورداری (معین) تا زمانی محدود خواهد بود (زمان آن بر هر فرد بشر مدت عمر او، و برای مجموع نسل بشر تا انقراض جهان است). در اینجا اولاً باید رفع معضله صورت گیرد که توسط غلط فهمی بعضی از مفسرین بوجود آمده است که میگویند در این آیه حکم خروج به آدم، حوا و شیطان داده شده بود. باید گفت که انسانها به دلیل دستیابی به کالاهای و تملک زمین دشمن یکدیگر خواهند بود نه شیطان، چرا که شیطان از اول دشمن انسان است. پس حکم خروج برای آدم و فرزندان او بود که در آیات صد و بیست و سوم و سی و ششم فوق حکم فرود آمدن از بهشت (باغ) مختص به انسانها بوده است نه به شیطان، چرا که شیطان بخاطر طرد سجده به آدم قبلاً از مقام خود فرود آمده بود، و قسمیکه در آیه فوق کلمه قرارگاه در زمین آمده است پس زمین از آن انسان است و او در آن به قرارگاه نیاز دارد نه شیطانی که در سیارات دیگر حتی در فضا هم زندگی کرده میتواند. موضوع دیگر اینکه به آنها در آیه فوق گفته شد که متاع زمین نسبت به باغی که در آنجا بودید اندک است یعنی در باغ هر وقت که میخواستید اشیای خور و نوش در دسترس تان قرار داشت ولی خارج از باغ قسمیکه میدانید این همه نعمات وجود ندارد و باید از برگ نباتات ناچیز که دلیل عدم میوه جات در آزمون در عنوان دوم ذکر شد استفاده کنید و نسبت به قَلت حیوانات آنها را بیابید و با مشقت شکار کنید که برای تصاحب متاع آن با یکدیگر

خواهید جنگید. تا اینکه زمان به پایان خود برسد و همه تان بمیرد. بلی! تشریح اصطلاح «مَنَاعٌ إِلَى حِينٍ» در آیه سی و ششم فوق همین است که گفتیم. دلیل دیگر اینکه در آیه صد و بیست و سوم فوق کلمه هدایت آمده است و هدایت برای انسان میاید نه برای شیطان، شیطان تا به ابد مردود است.

خداوند بدون اتمام حجت هیچ کس را توبیخ نمیکند پس خداوند بالای آدم اتمام حجت کرد و شیطان را برای وی دشمن معرفی نمود. زمانیکه آدم از درخت تناسل چشید و صاحب فرزندان زیادی شد و نیز فرزندان و فرزندان فرزندان وی هم از آن درخت چشیدند و صاحب فرزندان زیادی شدند که فراموشی آدم در آیه صد و پانزدهم سوره طه که در صفحات قبل ذکر شد بر این مراوده ها و زاد و ولد های بی در پی دلیل است، ساحه باغ جهت ازدیاد نفوس برای آنها تنگ شد و موارد خُر و نوش کاهش یافت چرا که خداوند این باغ را برای دو نفر انسان بنا کرده بود از همین رو آنها را خداوند از چشیدن میوه آن درخت یعنی تولید مثل منع کرده بود و این بارز ترین دلیلی است که بناء جنت برای دو تن را ثابت میسازد. از روایتی ثبوت بر میآید که آدم در جنت دارای فرزند شد: از علی رض روایت است که گفت: **إِنَّ ابْنَ آدَمَ الَّذِي قَتَلَ أَخَاهُ كَانَ الْقَابِلَ الَّذِي وُلِدَ فِي الْجَنَّةِ** ﴿بحارالانوار، جلد 11، صفحه 245﴾ آن پسر آدم که برادرش را کشت قابیل بود که در آن باغ متولد شده بود. باید گفت که ما عنوان ذیل را برای روشن ساختن قتل هابیل توسط قابیل ترتیب داده ایم. آن باغ برای آدم و حوا کافی بود ولی افزایش نسل انسانی باعث تصرفات در باغ گردید و باغ از اثر استفاده زیاد فاسد شد. اکنون آن باغ برای بقای حیات بشر مناسب نبود فلذا آدم در حالت بیچارگی از خداوند کلماتی را آموخت تا استغفار کند و خداوند استغفار او را پذیرفت و بالای او رحم کرد و آدم را معه حوا و تمامی اولاد هایشان از باغی که اکنون تباه شده بود به بیرون هدایت کرد تا که انسانها در یک جای مطمئن دیگر به بقای خود ادامه بدهند. از باغ الی جای مطمئن دیگر یک فاصله گزاف وجود داشت که خارج شدن از آن بدون رهنمائی پروردگار ناممکن بود پس آدم و فامیلش از آن باغ با رهنمائی خداوند خارج شدند و نجات یافتند. خداوند در باره توبه آدم و خروج انسانها از آن باغ میفرماید: **فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ** ﴿فَلَمَّا أَهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ ﴿البقره: 38 - 37﴾ سپس آدم از پروردگار خود کلماتی دریافت داشت (و با آنها توبه کرد) و خداوند توبه او را پذیرفت، خداوند تواب و رحیم است. گفتیم همگی از آن (بهشت یعنی از این مکان و منزلت) فرود آئید هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد کسانی که از آن پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند. حکم اول خروج از جنت که قبلاً ذکر شد واقعاً یک حکم جلالی بود ولی آدم با آموختن کلمات استغفار توبه کرد و خداوند توبه اش را پذیرفت و حکم دوباره خروج که اکنون یک حکم جمالی بود از سوی خداوند صادر گردید، درحالی که حکم ثانی جمالی بود ولی مشخصاتش در مورد مشقّت بشر که در حکم اول جلالی در آیه سوم و سی و ششم فوق یعنی قبل از توبه آدم ذکر شده بود تغییر نکرد. حکم جلالی خروج، آدم را پریشان ساخته بود او هراس و وحشتی که به اساس تجربه خود از محیط بیرونی داشت و قسمیکه خداوند نیز به او درین مورد تفهیم کرده بود، بعوض خروج در جستجوی یاد گرفتن کلماتی شد تا توسط آن بخشیده شود یعنی در تفکر شد که چگونه میتوان خداوند را راضی ساخت تا از آنچه کرده اند بگذرد و درینجا باقی مانده از محیط اجنبی خارج در امان بمانند. این کار آدم منافی حکم پروردگار نبود چرا که از یکسو وحشت محیط خارج از جانب خود خداوند به او الهام شده بود و از سوی دیگر آدم امید کسب ترحّم خداوندی در دل می پروراند ازین رو حکم خروج تا مدتی بتعویق درآورده شد. این جریان که زمان زیادی را دربر گرفته بود، در غایت خداوند کلماتی را برای آدم آموخت تا موجب بخشش وی گردد و چنین شد. اکنون آدم بخشیده شده بود که

حکم جمالی خروج از جنت از سوی خداوند به او صادر گردید و آدم من حیث پیامبر خدا این حکم را با تمام خطراتش پذیرفت و از جنت با تمام اعیال خود خارج شد.

آدم در داخل باغ توبه کرد و تا زنده بود عمل همبستری را با دختر خود حوا انجام نداد، خداوند میدانست که آدم این عمل را در آینده تکرار نخواهد کرد ازین رو توبه اش را پذیرفت. و همینطور آدم من حیث پیامبر خدا فرزندان و تمامی نوادگان خود را نیز از عمل همبستری با محارم منع کرد مگر آنهای که محرم یکدیگر نبودند، و همچنان از مقاربت جنسی با حیوانات یا بهتر است بگوییم با انسان نژادهای بیرون از باغ که اکنون فحشا محسوب میشد منع کرد.

دلیل قتل هابیل توسط قابیل: طبق شرح فوق، عمل انسانها باعث شد که بعد از خروج از جنت، بعضی شان دشمن بعضی دیگر شان

گردد که این دشمنی در نسل شان ادامه یافت چرا که در ابتداء آدم خود را در برابر وسوسه های شیطان حفظ کرده نتوانست و قسمیکه در باره ناتوانی وی در آیه صد و پانزدهم مکتوب در صفحات قبل گفتیم ضعفی در عزم و اراده آدم در رابطه به کنترل نفس وجود داشت که این میراث ناتوانی در اراده به نسل های بعدی اش بالقوه انتقال کرد و در مراحل بعدی عملکرد آن یکجا با تاثیرات محیطی قوی تر شد تا کار به آنجا رسید که فرزند آدم قابیل علیه برادر خود هابیل انجام داد یعنی برادر خود را بخاطر هوای نفس کشت. در تاریخ بشر برای اولین بار انسانی به قتل می رسد و مقتول برادر تنی قاتل میباشد. خداوند میفرماید: وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ

مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾ لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِنَّكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ

الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِغْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ

مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٣٠﴾ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ

سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴿٣١﴾ المائدة: 27-31 و داستان دو پسر آدم را به درستی بر ایشان بخوان هنگامی که (هر یک از آن دو) قربانی

پیش داشتند پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (قابیل) گفت حتما تو را خواهم کشت (هابیل) گفت خدا فقط از

تقوایندگان می پذیرد. اگر دست خود را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی من دستم را به سوی تو دراز نمی کنم تا تو را بکشم چرا که من از

خداوند پروردگار جهانیان می ترسم. من می خواهم تو با گناه من و گناه خودت (به سوی خدا) بازگردی و در نتیجه از اهل آتش باشی و این

است سزای ستمگران. پس نفس (اماره) اش او را به قتل برادرش ترغیب کرد و وی را کشت و از زیانکاران شد. پس خدا زاغی را فرستاد که

زمین را می کاوید تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند (قابیل) گفت وای بر من آیا عاجزم که مثل این زاغ باشم تا جسد برادرم

را پنهان کنم پس از (زمره) پشیمانان گردید. آدم و اولاده اش با معلومات پیشینی و با کسب تجربه مزید در زندگی به تصرف در طبیعت، خانه

سازی، دامداری و کشت و کار پرداختند. از آنجائیکه اسمای پسران آدم هابیل و قابیل در قرآن نیامده است و آنان صرف به پسران آدم یاد

شده اند، پس ازین رو اسمای ایشان را از تورات اخذ میکنیم. در تورات در باره داستان هابیل و قابیل که با قرآن مغایرت ندارد چنین آمده است:

و بعد از مرور ایام، واقع شد که قابیل هدیه ای از محصول زمین برای خداوند آورد. و هابیل نیز از نخست زادگان گله خویش و پیه آنها هدیه ای

آورد. و خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت. اما قابیل و هدیه او را منظور نداشت. پس خشم قابیل به شدت افروخته شده، سر خود را

بزرگ افکند ﴿٥﴾ عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل چهارم، آیات 3 الی 5 در آیه بیست و هفتم فوق قربان به معنی چیزی است که موجب تقرب به پروردگار می‌شود. در قرآن کریم درباره جزئیات قربانی آن دو برادر شرحی به میان نیامده، بلکه بر مبنای تورات هابیل چون دامداری داشت یکی از بهترین گوسفندان و فراورده‌های آن را برای این کار انتخاب نمود، و قابیل که مردی کشاورز بود، قسمتی از زراعت خود را برای این منظور تهیه کرد. یعنی حاصل فصلی بدون گل، مانند گندم، جو، دُرّت و انجیر و غیره که تحت موضوعی تاریخ پدید آمدن گیاهان گلدار در صفحات قبل بالایش بحث نمودیم، با حرف های تورات اصلاً مغایرت ندارد.

قرآن نوعی از قربانی را تصدیق میکند که نشانه قبولیت آن آتشی بود که از آسمان میامد و قربانی را می سوزاند غالباً همان آتشی که قربانی هابیل را سوزاند و به درگاه حق مقبول شد. خداوند میفرماید: الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنَا بَقْرَبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٥﴾ العمران: 183 همان کسانی که گفتند: همانا خداوند (در کتاب های آسمانی) به ما سفارش کرده که هرگز به فرستاده ای ایمان نیاوریم تا برای ما قربانیی بیاورد که آتش (آسمانی به علامت قبول) آن را بسوزاند. بگو: بی شک فرستادگانی پیش از من دلایل روشن و آنچه گفتید برای شما آوردند (مانند زکریا و یحیی) پس چرا آنها را کشتید اگر راستگوید؟ درین آیه خداوند عملیه اینگونه قربانی را تأیید میکند که در گذشته ها علامت قبولیتش چنین بوده است که آتش آسمانی آنرا می سوزاند. مطابق قرآن اولین شخصی که آتش قربانی اش را سوزاند و در درگاه حق قبول شد هابیل ابن آدم بود، کسی که توسط برادر خود قابیل به قتل رسید. حتی روایاتی وجود دارد که قربانی موسی را به همین کیفیت ثابت میسازد. در تورات چنین آمده است: آنگاه موسی و هارون به خیمه ملاقات درآمدند، و به هنگام خارج شدن، قوم را برکت دادند. سپس جلال خداوند بر تمامی قوم ظاهر شد و آتش از حضور خداوند بیرون آمده، قربانی تمام سوز و تکه‌های چربی روی مذبح را فرو بلعید. چون همه قوم این را دیدند فریاد برآوردند و به روی درافتادند ﴿٥﴾ عهد عتیق، کتاب لاویان، فصل نهم، آیات 23 - 24

آنگاه که ماجرای سوختن گوسفند هابیل را تمامی مردم (فرزندان و نوادگان آدم) حین مشاجره هابیل و قابیل تماشا میکردند و گوسفند هابیل در حال سوختن بود درین جریان سایرین از گوشت بریان گوسفند هابیل گرفتند و میل کردند و این را با گوشت خامی که قبلاً میخوردند مقایسه نمودند و فهمیدند که غذا باید توسط آتش پخته شود پس بسبب همین مطلب در جستجوی کشف آتش پرداختند و سرانجام آنرا کشف کردند و موضوع کشف آتش کاریکه پارینه بودن بشر را ثابت میسازد در فصل ششم تشریح گردیده است. این نخستین حادثه بود که بشر را به تفکر کشف اشیاء و داشت و بعد از آن، سانحه هولناک قتل هابیل رخ داد که قابیل را به تفکر پنهان کردن جرم اش و داشت سپس انسانها فهمیدند که مرده باید دفن گردد همان طوریکه قابیل آنرا از زاغ آموخته بود. باید یادآور شد که هابیل و قابیل از نخست زادگان و بزرگترین فرزندان آدم بودند.

مبحث این رویداد در باره ماجرای انتقال خلافت زمین از آدم به یکی از پسرانش است که اکنون خیلی کهن سال شده بود. از آیات و روایات معلوم میشود که اینگونه قربانی برای اقوام کهن جهت دُعا برای قبولیت امورات مهم شان حتمی بود که نمونه آنرا در فوق در واقعه موسی بیان نمودیم. قابیل که عمل قتل همنوع را مخصوصاً جهت تصاحب جنس مونث از حیوانات (انسان‌نماها) آموخته بود، در دفن جسد برادر خود درمانده ماند، نفهمید که بعد از قتل برادرش با جسد وی چه کند تا اینکه زاغی به او آموخت که چگونه برادرش را در زمین دفن کند. اگر هنگام قتل

هابیل آدم^ع یا یکی از اعضای فامیل وی وفات کرده میبود و دفن میشد پس فرزندان او عمل تدفین را قبلاً تجربه کرده می بودند پس دلیل حیات بودن حضرت آدم^ع هنگام قتل پسرش از اینجا ثابت میشود و هابیل اولین انسانی بود که جسدش در زمین دفن گردید.

باید موضوع دفن هابیل کمی واضح تر گفته شود. وقتی که قابیل برادر خود را کشت، او را در بیابان رها کرد و نمی دانست با جسد او چه کند، تا اینکه حیوانات درنده قصد دریدن جسدش را نمودند؛ از این رو مدّتی جسد برادر را بر دوش خود حمل می کرد، تا این که بوی بد آن جسد بلند شد و پرندگان و حیوانات وحشی در اطراف جسد رسیدند؛ در آن هنگام طبق روایت **تاریخ طبری، جلد 1، ص 57 ترجمه فارسی ابوالقاسم پاینده** خداوند^ع دو کلاغ را فرستاد و آن ها با یکدیگر جنگیدند، تا این که یکی از آن دو، دیگری را کشت؛ آن گاه با منقار و دو پای خود گودالی را حفر کرد و جسد کلاغ مرده را درون گودال گذاشت و او را (با خاک) پوشاند؛ قابیل که ناظر این صحنه بود، درس خوبی از کلاغ گرفته و برادرش را دفن کرد.

خداوند^ع درباره تعلیم بشر هرگز به حکم فطرت اکتفاء نمی کند؛ یعنی به حکم عقل انسانی، کسی را به سبب گناهی عقوبت و عذاب نمی کند؛ تا پیامبری را بفرستد که انذار کرده و او را از عواقب جُرْمش هشدار دهد. خداوند^ع میفرماید: **مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا** **الاسراء: 15** هر کس راه هدایت یافت تنها به نفع و سعادت خود یافته، و هر که به گمراهی شتافت آن هم به زیان و شقاوت خود شتافته، و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نگیرد، و ما تا رسول نفرستیم (و بر خلق اتمام حجت نکنیم) هرگز کسی را عذاب نخواهیم کرد. آدم^ع من حیث پیامبر خدا^ع فرزندان خود را از عقوبت حُشِنِ قتل ناحق آگاه ساخته بود و اکنون که هابیل ذریعه قبولیت قربانی اش خلیفه زمین و جانشین پیامبر خدا آدم^ع شده بود، زبان به نصیحت قابیل گشود و عواقب ننگین قتل را به او گوشزد نمود و خود از آن گناه تبری جست؛ اما وقتی نصایح دلسوزانه و تهدید او بر دل آهنین قابیل اثری نکرد و آتش حسادتش را فرو ننشاند، دست به جنایت زد و پروردگار متعال نیز او را رسوای جهان ساخت تا وسیله عبرت برای انسان های دیگر گردد. رسوایی اش همین است که مردم تا به ابد قابیل را یک شخصی بد میپندارند. هابیل در حقیقت با این کلام اراده داشت که برادرش را هدایت کند تا وی دست از اذیت و جنایت بردارد؛ پس این تعلیل که خداوند^ع قربانی اهل تقوا را می پذیرد، ضابطه قطعی است که استثنا ناپذیر است؛ یعنی این نوع قضاوت بر اساس معیار تقواست که وابسته به اعمال خود انسانها میباشد. متصل بعد از داستان هابیل و قابیل در همین سوره خداوند^ع میفرماید: **مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُشْرِفُونَ** **المائدة: 32** **همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد چنان است که گوئی همه انسانها را کشته و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گوئی همه مردم را زنده کرده است، و رسولان ما با دلایل روشن بسوی بنی اسرائیل آمدند، اما بسیاری از آنها، تعدی و اسراف، در روی زمین کردند. یعنی هابیل باید از خود دفاع میکرد و علیه ظلم برادر جهاد (قتال) میکرد. چونکه او اینطور نکرد فلذا خداوند^ع در پرتو این مثال بالای بنی اسرائیل قتال علیه ظالم را فرض گردانید. و به این مفهوم نیست که امت های قبل از بنی اسرائیل در راه خدا^ع قتال نمیکردند بلکه آوردن مثال هابیل درینجا عبارت از بیان داستان بنی اسرائیل در باره حکم قتال است که انکارش آنها را برای چهل سال در بیابان سرگردان ساخت. خداوند^ع میفرماید: **قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ****

الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾ المائدة: 26 خداوند (به موسی) فرمود: این سرزمین تا چهل سال بر آنها ممنوع است (و به آن نخواهند رسید) پیوسته در زمین سرگردان خواهند بود و در باره (سرنوشت) این جمعیت گنهکار غمگین مباش.

به گمان آدم‌ء اگر قایل خلیفه روی زمین میشد امکان داشت که به اساس هوای نفس با خواهر مطلقه خود که در باغ حین توبه آنرا طلاق داده بود و با خواهران دیگری خود و حتی با نوادگان خود همبستر شود و دیگران را نیز از عمل جماع با محارم منع نکند و با خداوند پیمان شکنی کند همان پیمانی که شخص قایل معه آدم‌ء و حوا و تمام فرزندان شان در باغ (جنت) با خداوند بسته بودند که عمل همبستری با محارم را تکرار نخواهند کرد که در صفحات قبل ذکر شد و نیز قسمیکه گفته شد حرام و حلال خداوند مخصوصاً در باب محارم از ابتدا حلال یا حرام بوده است چرا که انسان از اول خلقتش انسان است و نیز انسان باقی خواهد ماند.

هنگامی که پسران آدم‌ء هابیل و قایل باهم مشاجره میکردند، شیطان قایل را همچو والدینش وسوسه کرد، که این ترفند با ترفندی که او جهت لغزاندن آدم‌ء و حوا بکار برده بود وجه مشترک داشت. شیطن ابلیس در مورد لغزاندن دُرّیه آدم‌ء در صفحات فوق چنین بیان شد که شیطان شما را نفرید آنچنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد. چونکه در زمان آنها فلزات همچو طلا و نقره کشف نشده بود و میزان تجارت اگر وجود داشت تنها تبدیلی جنس به جنس (دادوستد پایاپای Barter System) بود فلها با ارزش ترین ثروت در آن زمان خاتم های جوان و زیبا رو محسوب میشدند. ترفند ابلیس از همین جهت بود او قایل را وسوسه کرد که اگر تو خلیفه زمین بعد از پدرت آدم‌ء شوی و اقتدار زمین در دست تو بآفتد پس خاتم های زیبا رو حتی خواهرانت از آن تو خواهند بود. پس قایل برای اخذ این مقام برادر خود هابیل را کشت و از جمله ظالمان گشت.

پیدایش متشابه عیسی و آدم

در شروع فصل دوم باید یادآور شد که تالیف کتاب هذا تعمیلی از امر رسول خدا ص می باشد. از عبدالله بن عمرو روایت است که پیامبر اکرم ص فرمود: يَلْعُو عَنِّي وَلَوْ آيَةً... ﴿بخاری: 3461 از من برسانید هرچند آیتی (از قرآن) باشد. فلهاذا ما آیاتی را از کلام الله مجید درین کتاب گنجانیده ایم که موضوعات مبهمی از خلقت تا نابودی بشر را تشریح خواهد کرد و درین مورد در نوین پژوهش و تفکر را خواهد گشود. تفکر و تدبر صفت بندگان رحمان است خصوصاً که این تعمق در اسرار خلقت باشد. خداوند میفرماید: وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ﴿الفرقان: 73 و آنان هستند که هرگاه به آیات خدای خود متذکرشان سازند کر و کورانه در آن آیات ننگرند (بلکه با دل آگاه و چشم بینا مشاهده آن کنند تا بر مقام معرفت و ایمانشان بیفزاید). و برعکس کسانی که نمی اندیشند برای آنها توبیخ سخت آمده است. خداوند میفرماید: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿الانفال: 22 قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی اند که نمی اندیشند.

مشابعت در خلقت آدم و عیسی: در صفحات قبل در مورد پیدایش حوا بحث صورت گرفت اکنون نوبت به پیدایش آدم رسیده که در باره آن بشر تا هنوز با یکدیگر استدلال میکنند و نظریه های گوناگون مانند آفرینش بی درنگ آدم از خاک و نظریه تکامل داروین بوجود آمده است ولی هدف و نظریه ما مشخص است، عملی را که قرآن تلویحاً در باره تخلیق آدم بیان میدارد ما آنرا در نتیجه تفحص در آیات و روایات ارائه خواهیم کرد. پس آیا ذات آدم مستقیماً از خاک آفریده شده است یا نتیجه تکامل است؟ او مانند عیسی مادر داشت یا خیر؟ در اینجا برایش پاسخ ارائه میگردد و موضوع هذا از نگاه علم انسانشناسی خیلی اهمیت بالایی دارد مخصوصاً تئوری تکامل داروین که در روشنی همین آیه ذیل تحت بررسی قرار میگیرد. خداوند میفرماید: إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿العمران: 59 در واقع مثال (خلقت) عیسی نزد خدا همچون مثال (خلقت) آدم است (که) او را از خاک آفرید سپس بدو گفت باش پس وجود یافت. آدم از خاک آفریده شد و این خبر به کزات و مژات ذریعه کتب آسمانی به ما رسیده است ولی از آنجایی که آیه فوق تشریح میشود، مثال خلقت آدم و عیسی یکسان بیان گردیده و این یکی از معجزات محاسبوی قرآن پنداشته میشود که جهت همخوانی پیدایش آنها، نامهای عیسی و آدم هر دو 25 بار به طور مساوی در قرآن ذکر شده است. اولاً آیه فوق در مورد رد عقیده آنعده عیسویان است که میگویند عیسی پسر خداست؛ و خداوند جواب میدهد همان طوریکه عیسی بدون پدر خلق شد آدم هم بدون پدر خلق گردیده است. ثانیاً اینکه مسئله عیسویان درین باره حل میگردد ولی یک مسئله اساسی دیگر پیدا میشود که آیا خلقت آدم یک اتفاق ناگهانی بود؟ مگر طبق این آیه خلقت عیسی و آدم نزد خداوند مانند همدیگر نیست؟ بلی همینطور است اگر در آیه مذکور تأمل صورت گیرد، آدم اگر از خاک بود پس باید مسیح نیز از خاک بوده باشد و عیسی اگر مادر داشت پس باید آدم نیز مادر داشته باشد. پس مادر آدم کیست؟

حقیقت این است که خلقت این دو در داشتن مادر یکسان بوده است نه در پیدایش مستقیم از خاک. اگر آدم^ع مستقیماً از خاک آفریده شده است، طبق آیه فوق عیسی^ع که مثال خلقت آدم^ع است همچنان مستقیماً از خاک آفریده شده باشد؟ مگر ما می بینیم که ایشان از انسان (مریم^ع) زاده شده اند. پس باید گفت که مادر عیسی^ع بی بی مریم^ع در سلسله مراتب آفرینش مانند سایر مخلوقات زمین از ماده اولیه پیدایش یعنی از خاک بوده است که مادر انسان اول آدم^ع نیز درین زمره شامل است و از اینجا این امر واضح میگردد که آدم^ع من حیث انسان اول کدام نور یا ملک نبود بلکه مانند خلقت عیسی^ع یک معجزه الهی بود که از بطن یک موجود دیگر (حیوان انسان^{ثما}) متولد شد و اگر مراحل آفرینش آن انسان^{ثما} تعقیب شود به همان ماده اولیه که خاک است میرسد. این موضوع بیشتر تشریح خواهد شد که عنوان مابعد در باره تخلیق تدریجی انسان اختصاص یافته است. بلی! آدم^ع واقعاً مادر داشت و رد این واقعیت در هیچ یک از صُحف آسمانی نیامده است. ما نمی توانیم برعکس آنچه قرآن می گوید بپذیریم، منطق دیگران نمی تواند واقعیت را تغییر دهد و همچنین نمی تواند کلام خدا را تغییر دهد. باید واضح گردد که در آیه فوق فعل خلق به تخلیق وجود حیوانی آدم^ع ارتباط میگیرد و امر^{کُنْ} به نفخ روح انسانی در وجود حیوانی ایشان وابستگی دارد که این قاعده با عمل وزیدن روح القدس در وجود عیسی^ع موافقت پیدا میکند. مجدداً ذکر میشود اینکه انسان^{ثما} های منقرض شده ویژگی های انسان و ارانه می داشتند ولی گنجایش جمجمه شان کمتر از آن بود که انسان در شمار آیند. تکامل انسان اول هم طبق باوری سنتی در دیرین مردم شناسی از همین سرده (نوع) بوده است. در آخر آیه فوق امر^{"کُنْ"} بمعنی دمیدن روح انسانی در آدم^ع آمده است و در آیه ذیل همین امر^{"کُنْ"} بمعنی وزیدن روح القدس در وجود عیسی^ع کسی که قبلاً روح انسانی داشت آمده است. خداوند میفرماید: **قَالَتْ رَبِّ اِنَّیْ یَکُوْنُ لِیْ وَلَدٌ وَلمْ یَمْسَسْنِیْ بَشْرٌ قَالَ کَذٰلِکَ اللّٰهُ یَخْلُقْ مَا یَشَآءُ اِذَا قَضٰی اَمْرًا فَاِذَا یَقُوْلُ لَهُ کُنْ فِیْکُوْنُ ﴿۴۷﴾** **العمران: ۴۷** (مریم) گفت پروردگار! چگونه مرا فرزندی خواهد بود با آنکه بشری به من دست نزده است گفت چنین است (کار) پروردگار خدا هر چه بخواهد می آفریند چون به کاری فرمان دهد فقط به آن می گوید باش پس می باشد. پس از آیات فوق برمیاید که خلقت آدم^ع و عیسی^ع در داشتن مادر یکسان بوده است و ما فصل بعدی را درین مورد به نام روح انسانی آدم^ع و روح القدس عیسی^ع ترتیب داده ایم.

یک مثال عقلی که موضوع تخلیق تدریجی و مادر داشتن آدم^ع را بیان میکند طوری است که اطاقی را از گِل ساخته اند، درین جا بیان مراحل ساخت و ساز اطاق محذوف است یعنی خشت مالی، نصب دروازه و رنگ و روغن کردن آن وغیره. از نقطه آغازین الی نقطه اختتامیه، تمامی مراحل ساختاری اطاق جهت خلاصه کلام محذوف است زیرا که درک سخن با محض مشاهده اطاق صورت میگیرد و شخص مخاطب میفهمد که تاسیس اطاق بطور ناگهانی و بدون مراحل ساختاری آن ممکن نیست. پس اینطور خداوند مراحل پیدایش آدم^ع را محذوف کرد تا کلام طبق بلاغت قرآن خلاصه گردد. ولی باید گفت که در جا های دیگر قرآن مراحل گوناگون تخلیق انسان ذکر شده است که ما تمامی آنها را بیان خواهیم کرد و با مشاهده آن به جزئیات آن پی خواهیم برد.

نکته دیگری که مورد عطف دانشمندان قرار میگیرد این است که آدم^ع تا یک مدتی از مراحل پیدایش خود بی خبر بود و تنها مانند بعضی از امت های گذشته آن هم ذریعه وحی الهی همان قدر میدانست که او از خاک آفریده شده است تا اینکه خداوند توسط تولد عیسی^ع ماجرای تولد آدم^ع را برملا ساخت. خداوند این راز را به شکل از اشکال در صُحف پیامبران^ع گنجانیده بود مانند پیدایش آدم^ع از خاک و پیدایش حوا از قبرغه آدم^ع که قبلاً مطالعه گردید، ولی خداوند به پیامبر آخرالزمان^ص افتخار بخشید تا در قرآن ازین راز کاملاً پرده برداشته شود. بلی! در

آیه پنجاه نهم فوق کلمه "عِنْدَ اللَّهِ" به همین راز دلالت میکند که تا نزول قرآن جزئیات این راز نزد خداوند پوشیده بماند و اکنون ذریعه آیات متعدد قرآن، بنابر حکمت بالغه خود آنرا مطلقاً آشکار بسازد. زمانی نزول قرآن زمانی بود که اکنون باید ازین راز کاملاً پرده برداشته میشد و خداوند مطابق به حکمت بالغه خود این حقیقت را به ما با جزئیاتی که مورد نظر بود آشکار ساخت. داستانِ آدم^ع که در قرآن ذکر شده است اکثراً تمثیلی است و این کاربرد تناقضی در کلام نه بلکه شیوه ادبی قرآن در راستای بدیع و بیان میباشد. باید قانع شد که پرده برداشتن از همچو راز ها، اسرار متعدد دیگری را در پی دارد که تا حد امکان ما بعضی از آنها را تشریح خواهیم کرد.

باید گفت که بعضی از مردمان پیشین نظر به الهامات الهی و تفحص در آیات خداوند در باره تخلیق تدریجی انسان میدانستند ولی نه به این مقدار جزئیاتی که از برکت قرآن ما میدانیم. خداوند گفتگوی دو نفر از مردمان کهن را در این باره چنین نقل میکند: **قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا ﴿٣٧﴾ الكهف: 37** دوستش که با او گفت و گو می کرد گفت آیا به کسی که تو را از خاک و سپس از نطفه آفریده است و سپس در هیئت انسانی (معتدل) سامان داده است، کفر می ورزی؟.

قسمیکه تولد عیسی^ع ماجرای تولد آدم^ع را برملا ساخت، معجزه داوود^ع قدرت و قوت مردمان بلند قامت سابق را بنمایش گذاشت. خداوند میفرماید: **وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِیْ مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ ﴿١٠﴾ سباء: 10** ما به داود از فضل خود نعمتی بزرگ بخشیدیم، (ما به کوهها و پرندگان) گفتیم ای کوهها! و ای پرندگان! با او هم آواز شوید (و همراه او تسبیح خدا گوئید) و آهن را برای او نرم کردیم. یعنی آهن با همه صلابت و سختی بواسطه فیض الهی در دست داوود^ع نرم و انعطاف پذیر بود. در تورات چنین آمده است: داوود فرمان داد تا غریبان ساکن سرزمین اسرائیل را گرد آورند، و سنگتراشان معین کرد تا سنگهای تراشیده برای بنای خانه خدا آماده کنند ﴿٥﴾ او همچنین مقدار زیادی آهن تهیه کرد تا میخها برای لنگه های دروازه ها و بستها بسازد، و برنج بسیار، چندان که نمی شد وزن کرد ﴿٦﴾ **عهد عتیق، کتاب تواریخ، 1، فصل 22، آیات 2-3** در مورد انسان های دراز قامت، نظر به قدرت بدنی که داشتند آهن در دستان شان مانند موم (خمیر بازی بچه ها) بود که در فصل ششم بتفصیل درین باره بحث صورت گرفته است. باید گفت که بعضی از عناصر با گذشت زمان توانایی خود را از دست می دهند که به مواد آن و شرایط بستگی زیادی دارد، الاستیک می تواند در چند سال قدرت خود را از دست داده و به تکه های کوچک مبدل گردد مانند پلاستیک ها به ویژه اگر در معرض نور ماوراء بنفش قرار داشته باشند. برخی فلزات مانند آهن، در معرض هوا، آب و نمک زنگ میگیرد. سیمان به آرامی از بین می رود اما دیگران، مانند پلاتین، باید قدرت خود را به طور نامحدود حفظ کنند. بنابر این میلیون ها سال قبل برخی عناصر مانند عناصر امروزی مستحکم بودند ولی انسان های دراز قامت به آسانی قادر به تغییر شکل آن بودند. خداوند میفرماید: **قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ﴿١١٦﴾ الشعراء: 116** گفتند: ای نوح! اگر (از ابلاغ دین) باز نایستی، یقیناً از سنگسار شدگان خواهی بود. قوم نوح^ع که قدیمی ترین اقوام بود نظر به هیکل قوی که داشتند سنگ در دستان شان نرم بود ولی با صدور فشار در پرتاب میتوانستند شخصی را مجروح بسازند حتی از بین ببرند، درست مانند امروز که با گِل خشکیده ما میتوانیم عین عمل را اجرا کنیم.

تکامل نه، بلکه تنوع: اکثر ما اسم داروین را شنیده ایم، ولی او اولین کسی نبود که نظریه تکامل را ارائه کرد بلکه قبل از داروین، ابوعلی مسکویه، المتوفی 1030 میلادی دانشمند ایرانی از اهالی ری بود که در مورد تکامل انسان در کتابش به نام "الفوز الاصر" نوشته است. یکی

از آثار داروین که بنام خاستگاه گونه ها یا منشأ انواع می باشد او را به اوج شهرت رسانید. چارلز رابرت داروین (Charles Robert Darwin)، المتوفی 1882 میلادی کسی بود که دومین بار نظریه ارتقای جانداران را بشکل پیشرفته تر ارائه نمود، داروین نُهصد و چهل سال بعد از وفات جاحظ که قبل از ابوعلی مسکویه میزیست به دنیا آمده بود که دلالت مستقیم بر تقلید داروین از نظریه جاحظ میکند.

قبل از ابوعلی مسکویه، ابوعثمان عمرو بن بحر مشهور به جاحظ، المتوفی 868 میلادی در بصره در زمان خلافت عباسیان به دنیا آمد، او کسی بود که نظریه ارتقای جانداران را برای اولین بار در "کتاب الحیوان" خویش ارائه نمود. ولی متأسفانه مردم آن زمان شخصیت مسلمان او را القاب زشت دادند و افکار او را الحاد خطاب نمودند ازین رو او به گروه معتزله پیوست. او برخلاف داروین به انتقال اجزاء از یک جاندار به جاندار دیگر قایل بود که البته داروین به تغییر کامل وجود جانداران از اثر سازگاری محیطی یعنی تکامل تدریجی آنها قایل است. ولی ما قایل به تنوع جانداران هستیم نه به تکامل، یعنی موجودات زنده از یک دیگر تنوع کرده اند تا به این درجه رسیدند نه این که در نتیجه آموختن و کسب تجربه تدریجاً تکامل یافته اند. باید گفت که تنوع جانداران کاملاً معجزه آسا می باشد که هر جاندار جدید به یک روح جدید نیاز دارد تا موجود شود. در باره ارواح و انواع آن در فصل بعدی بحث های فراوان صورت گرفته است.

قرآن مناسبترین شرایط را برای پیدایش یا عروض حیات، جن ها و باتلاق ها میداند که ما آنرا در فصول بعدی ذکر خواهیم کرد. ظاهراً پس از پیدایش خاک میلیون ها سال طول کشیده تا نمونه های ریز حیات به صورت تک سلولی های اولیه گیاهی ظاهر شوند. اولین پدیده حیات با تمامی جانداران متنوع از یک ذره باکتری پدید آمد همانطور که این جهان بس بزرگ با این فضای بس وسیع و کهکشان ها و آسمانها ابتدا یک چیز کوچکی بوده است اگر در حدود 123 میلیارد سال به عقب و اول زمان برگردید به جایی میرسید که کل کائنات چیزی بسیار کوچکی بوده است چیزی کوچک و ریز به اندازه یک نخود شاید کمی بزرگتر. این چیزی کوچک اولیه نه از چیزی خلق گردید و نه از عدم موجود شد. برخی مکاتب فلسفی پیدایش کائنات را به یک وجود سابق مرتبط می نمایند و یا از توهمات انتزاعی صادر اول یا تجلی سخن می گویند. بر خلاف نظر برخی از مکاتب فلسفی و عرفانی ماده کوچک اولیه کائیات که به اندازه یک نخود بود اصلاً خلق نگردید! تا بگوئیم از چه چیزی خلق شد آن پدیده اولیه با امر موجود شد نه با خلق، و این یعنی پدید آوردن چیزی بی آنکه از چیز سابقی نشأت یافته باشد همانطور که پدیده حیات جانداران نیز از چیزی خلق نگردیده است و از مقوله امر و کن فیکون می باشد قسمیکه خداوند میفرماید: **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ**

لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۸۲﴾ **یس: ۸۲** فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می گوید: **موجود باش!**، آن نیز بی درنگ موجود می شود. از طرف دیگر با دقت در آیه ای که خداوند میفرماید: **وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ** ﴿۵۰﴾ **القمر: ۵۰** و فرمان ما جز فرمان

واحدی نیست که **مانند یک چشم بر هم زدن است**. معلوم می شود که امر الهی تدریج بردار نیست، یعنی موجودات عالم با اینکه تدریجاً و به وسیله اسباب مادی موجود شده اند و در ظرف زمان و مکان هستند با این حال جهتی دارند که آن جهت عاری از تدریج و خارج از حیطه زمان و مکان است، و از این جهت امر خدا و قول و کلمه او شمرده می شود، اما از جهت اینکه در مسیر علل و اسباب قرار داشته و در ظرف زمان و مکان قرار دارند خلق خدا محسوب می گردند. لذا امر خدا عبارت از همان کلمه ایجاد است که عین وجود هر چیز می باشد.

پس واضح است که تنوعات در موجودات زنده روی زمین و موجودیت گونه های جدید شان به امر خداوند پدید آمده اند نه توسط تخلیق او. از همین رو ما نظریه تکامل جانداران را رد میکنیم و به تنوع آنها قایل هستیم. باید ذکر شود، ابداع آسمانها و زمین بدون کدام نقشه ای از

قبل صورت گرفته است که خداوند این کائنات را بدون کدام مثال قبلی ایجاد کرده است. خلقت از هیچ چیز یا از ایجاد سابق، اعتقادی است که خداوند این جهان را از هیچ بوجود آورده است. خداوند میفرماید: **بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** ﴿البقره: 117 نو پدید آورنده آسمانها و زمین است، و چون به کاری اراده کند، فقط می گوید موجود شو و بی درنگ موجود می شود.

سوال پیدا میشود که آیا دی ان ای تاریک (The Dark DNA) یک نیروی محرکه برای تکامل است؟ هرگز، اگر اینطور میبود پس درین هزاران سال های تاریخی ما شاهد حتی یک مثال کوچک آن میبودیم. قسمیکه قبلاً گفتیم تنوع در حیوانات، نباتات و پیدایش انسان تنها بحکم خداوند و معجزه آسا میتواند باشد. و ما این دلیل را رد بر نظریه داروین میندازیم. زیست شناس بزرگ چارلز داروین در سال 1860 میلادی به دانشمند دیگری نوشت که دیدن پر طاووس باعث بیمار شدن او گشته است. مردی که زیست شناسی تکاملی را آغاز کرد اکنون لحظه های بدی در مورد یک پرندۀ داشت، بنابراین او این مورد را یک نوع جداگانه انتخاب نامید که از تئوری بقای اصلح هربرت اسپنسر (Survival of the fittest, Herbert Spencer) گرفته شده بود. داروین بعدها گفت که اساساً اصطلاح بقای اصلح اسپنسر را بر اصطلاح انتخاب طبیعی (Natural selection) خود ترجیح می دهد. علت این ترجیح احتمالی داروین آن بود که در ایده انتخاب طبیعی، عاملی هوشمند (طبیعت) امر انتخاب را به نفع انسان انجام می دهد. در مقابل، بر مبنای اصطلاح بقای اصلح اسپنسر، طبیعت بیشتر از آن که انتخاب کند، اشکال «نامناسب» گونه ها را حذف می کند. از این دلیل کاملاً برمیاید که کفار به آفریدگار اعتقاد دارند و فرق شان با مومنین چنین است که آنها طبیعت را خدا میگویند و مومنین خدای طبیعت را خدا میگویند. در فصل ذیل این امر واضحتر بیان خواهد شد.

درین عنوان، بیان مثال مورچه و فیل از جایگاه خاصی برخوردار است، هر دوی اینها در ذات خود کامل اند، نه فیل تکامل کرده است تا فیل شده باشد و نه مورچه تکامل خواهد کرد تا ذات و سرشتش تغییر کند. تغییر در ماهیت حیوانات از تنوع بوجود آمده است یعنی فیل و مورچه گرچه از یکدیگر متفاوت اند ولی در سرشت خود کامل خلق شده اند. فیل ها با همان توانایی که دارند در مقابل خواص مورچه گان ناتوان هستند. مورچه گان از رطوبت هوا باران را پیشبینی میکنند، توانایی حمل چند برابر بار را نسبت به وزن خود دارند، مورچه گان دارای یک نظام اجتماعی به مراتب قویتر از اکثر حیوانات میباشد که فیل ها هیچ یک از این خوبی ها را ندارند. و در مقابل، فیل ها میتوانند صدها مورچه را با یک فشار پا نابود سازند، فیل ها می توانند تفاوت های جنسیتی، سنی و نژادی انسان ها را تنها با صدای اشخاص تشخیص دهند که اگر صدای متعلق به فردی باشد که بیشتر احتمال دارد تهدیدی ایجاد کند، فیل ها در مقابل او به حالت دفاعی در می آیند، فیل ها حرکات بدن و حالت قیافه انسان ها را درک و تبت آنها را تشخیص کرده میتوانند که مورچه گان از این کارها قاصر اند. فیل نمی تواند از مورچه گان بیاموزد و مورچه نمی تواند از فیل ها خواص شانرا کسب کند از همین رو نظریه تکامل اشتباه میباشد زیرا اگر حیوانات قادر به آموختن سرشت یکدیگر می بودند نظم دنیا از بین میرفت چرا که هر جاننداری برای کاری ساخته شده است و یک حیوان نمی تواند با مرور زمان و سازگاری با محیط، سرشت و فطرت چندین حیوان را بخود جذب کند و در جنگل یکه تاز بماند اگر کار به همین منوال پیش میرفت فساد برپا میشد و در غایت هیچ جاننداری در کره زمین باقی نمی ماند و نظم زمین برهم میخورد.

نظریه تکامل بدین معنا است که گونه های جدید جانداران کاملتر از اجداد خود هستند که با گذشت زمان و تاثیرات محیطی به کمال رسیده اند و در نهایت به یک گونه ای جدیدی پدید آمده اند، تازه به اثبات رسید که این نظریه اشتباه میباشد ولی گفته میتوانیم که گونه های جدید باهوشتر از اجداد خود میباشند که این امر در تکامل هوشیاری شان مشکل ایجاد نمیکند چرا که ذات آنها از قبل تکمیل است و تغییر نخواهد

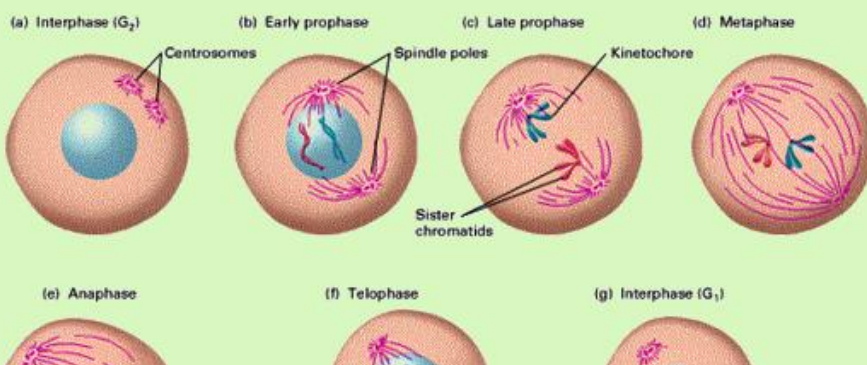
کرد. درین صورت باید گفت که حیوانات از یکدیگر تنوع کرده اند، تنوع یعنی تغیر در ذات، که یک حیوان کامل از یک حیوان کامل دیگری با مشخصات و ذات متفاوت آن هم از یک مادر بدون تدریج تولد شده باشد، که ذات انسان مانند حیوانات مختلف النوع محصولی از تنوع است.

با گذشت زمان سازگاری با محیط در جانداران بوجود میآید و این تکامل نیست چرا که در سازگاری ذات حیوان تغیر نمیکند. بیشتر از صد و هشتاد میلیون سال قبل، زاغی که قابیل را تعلیم دفن میت داد با زاغ امروزی البته که در جزئیات متفاوت است ولی ذاتش تغیر نکرده است چرا که اسمش تا الحال زاغ می باشد. در مورد همچو واقعات قدیمی فصل اخیر کتاب را بنام قدمت بشر ترتیب داده ایم.

تخلیق تدریجی انسان: این عنوان چکیده ای در باره خلقت آدم^ع است که در مراحل تخلیق انسان در فصل پنجم تحت همین نام بیان خواهد

شد. درین باره خداوند^ع میفرماید: **وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۱۱﴾** **فاطر: ۱۱** و خداوند شما را از خاک، سپس از نطفه آفریده است، سپس شما را زوج (نر و ماده) گردانده است، و هیچ زنی باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر با علم او، و هیچ کهنسالی عمر داده یا از عمر او کاسته نمی شود، مگر آنکه در کتابی (مسطور) است، این امر بر خداوند آسان است. درین آیه از تخلیق تدریجی انسانها حرف زده شده است بدلیل اینکه درینجا تمام انسانها مخاطب هستند نه تنها شخص آدم^ع ولی این آیه مخصوصاً در مورد آغاز جنیست ها در جانداران سخن میگوید. خداوند^ع انسانها را مخاطب نموده میفرماید که تخلیق شما از خاک ابتداء شده است، یعنی مبداء بعید خلقت انسان خاک است که سلسله آن به موجودات تک سلولی میرسد که این تک سلولی ها مستقیماً از خاک آفریده شده بودند و به مرور زمان ذریعه تقسیم سلول یا انقسام حجروی تکثر یافتند و بعد با یکجا شدن با همدیگر به حیوانات ریز کثیر الحجروی تبدیل شدند و تنوع کردند تا اینکه نطفه در آنها بوجود آمد و از نطفه خود شان جنس مونث شان آفریده شد چرا که در آیه فوق کلمه نطفه بر ازواج مقدم است یعنی تک سلولی ها دارای نطفه نبودند و هر آنچه بود در داخل خود شان بود ولی زمانی که این تک سلولی ها به حیوانات کثیر الحجروی تبدیل شدند دارای نطفه ای که ما می شناسیم گردیدند.

Cell Division



در حدود چهار میلیارد سال پیش زندگی اولیه باکتریایی در منافذ زیر زمینی و آبگرم های باتلاقی آغاز گردید. اولین جاندار چند سلولی به وجود آمده اسفنج می باشد و اسفنج ها جد تمام موجودات مرکب دیگر هستند. به همین منوال تنوعات درین شاخه از جانداران تا انسان اول آدم ادامه یافت که آدم نیز همینطور از نطفه من حیث یک گونه جدید آفریده شد و زوجهش نیز از نطفه خودش خلق گردید. بدینسان هر دو جنس جانداران اولیه کثیر الحجری از نطفه پیدا شده اند که بعد ها ذات آدم نیز مشمول این روند گردید. خداوند به تائید آیه فوق و به اثبات اینکه گونه های اولیه جانداران ابتدا از نطفه آفریده شده اند و همینطور پیدایش نر و ماده ادامه دارد میفرماید: وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ﴿۴۵﴾ مِنْ نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى ﴿۴۶﴾ النجم: 45 - 46 و اوست که دو گونه ی نر و ماده را آفرید. از نطفه ای هنگامی که خارج می شود (و در رحم می ریزد).

همگی میدانند که تعیین جنسیت در داخل رحم صورت میگیرد ولی این آیه نیز مانند آیه یازدهم فوق از ابتداء جنسیت در جانداران بحث میکند که اگر منظورش تنها از نر و ماده ما انسانها میبود پس معنی اش بنابر مقدم بودند کلمه نطفه بر کلمه ازواج چنین میشد که اول ما ذریعه نطفه در رحم مادر ریخته شدیم و سپس بدون کدام جنسیت متولد شدیم و بعد از تولد یعنی بعد از خلق شدن جنسیت ما تعیین گردید و این یک حرف مضحک و دور از منطق است و چنین کاری از عهده عمل پیشرفته جراحی امروز نیز بر نمی آید. بنابراین تشریح فوق درست میباشد. عناوین ذیل و نیز بعضی عناوین دیگر به تشریح بیشتر این موضوع اختصاص داده شده اند.

روی هم رفته ما انسانها اعم از مرد و زن گرچه از نطفه و بطریق طبیعی پیدا شده ایم اما خداوند تخلیق انسانهای اول آدم و حوا را بر ما انطباق میدهد و میفرماید که ما شما را از خاک آفریده ایم و زنان شما را نیز از خود شما آفریده ایم. خداوند میفرماید: وَمِنْ آيَاتِهِ أَن خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ﴿۲۰﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ أَن خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۱﴾ الروم: 20 - 21 از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس بناگاه انسانهایی شدید و در روی زمین گسترش یافتید. و از نشانه های او اینکه همسرانی از (جنس) خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند. جنبه تسکین روحی این آیه که به آدم ارتباط داشت در فصل قبل تشریح گردید و جنبه تخلیقی این آیه اکنون تشریح میگردد اینکه اگر در این آیه دقت شود خداوند پیدایش سایر انسانها را بشمول شخص آدم از نطفه تعریف

میکند و آدم را از نسلش مستثنی قرار نمی دهد که میفرماید ما شما مخاطبین را از خاک آفریدیم در حالیکه ما از نطفه آفریده شده ایم و دیگر اینکه مانند حوا که از آدم آفریده شد همسران ما از خود ما آفریده نشده اند، پس با درک بلاغت کلام گفته میتوانیم که ولو ما از نطفه آفریده شده ایم اما ابتداء خلقت ما از خاک بوده است و همینطور ابتداء خلقت آدم که خلقتش مانند سایر مخلوقات زمین بود نیز از خاک بوده است که بعد حوا از خود او آفریده شد و رفته رفته نسل انسان از آن دو منتشر گردید که به همین دستور زنان ما از جنس مردان ما میباشند.

انسان اول آدم سلسله از نطفه خلق شد قسمیکه در عنوان اول همین فصل گفته شد که کلمه "خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ" بمعنای مبداء بعید انسان است یعنی تخلیق انسان از خاک ابتدا شد و بعد از طی مراحل کار به آنجا رسید که می بینیم. و مبداء قریب انسان نطفه است و این آفرینش از نطفه ادامه یافت تا آدم از آن خلق گردید و از نطفه آدم حوا خلق شد که اول شخص آدم دارای زوج گردید و بعداً تمام ما انسانها دارای ازواج هستیم، مفهوم آیه یازدهم فوق این چنین است که ما گفتیم، چرا که کلمه تراب بر نطفه مقدم است و کلمه ازواج بعد از نطفه ذکر شده است. آیه دیگری که این مطلب را روشن میسازد درج ذیل است. خداوند میفرماید: **أَوَّلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ**

✽ **یس: 77** آیا انسان نمی داند که ما او را از نطفه ای بی ارزش آفریدیم؟! و او (چنان صاحب قدرت و شعور و نطق شد که) به محاصمه آشکار (با ما) برخاست. درین آیه ذات تمامی انسانها بشمول ذات انسان اول آدم مخاطب هستند که خداوند آنها را از نطفه آفریده است و

در آیه دیگر خداوند این آفرینش از نطفه را ذریعه مرحله بعدی اش تأیید کرده میفرماید: **خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ** ✽ **العلق: 2** همان کس که انسان را از خون پسته ای خلق کرد. قسمیکه در صفحات قبل تحت عنوان آیا حوا دختر آدم بود؟ تشریح گردید اگر حوا از نطفه آدم نمی بود

پس اینجا در آیه یازدهم فوق تخلیق حوا معلق میماند که نه از خاک میبود و نه از نطفه، سوال ایجاد میشود که اگر حوا محض از قبرغه آدم تخلیق شده است پس مفهوم این آیه چه میشود؟ حدیث قبرغه که در صفحات قبل تحت همان عنوانی که آیا حوا دختر آدم بود؟ بیان شد، طبق آن و تطبیق این آیه حوا باید از نطفه باشد که آیه هذا از خاک بوجود آمدن حوا را رد میکند و او را از نطفه معرفی میکند و سپس او را زوج آدم تلقی میدارد که در جا های متعدد ما این امر را تشریح کرده ایم. این که چرا خداوند مستقیماً تخلیق آدم را از خاک تعریف کرد و نفرمود که ایشان از نطفه بوجود آمده اند، دلیل اش این است که خداوند جهت تکریم آدم موضوع را چنین مطرح می سازد تا شخصیت حیوانی گذشته آدم مستقیماً ابراز نگردد یعنی ازین جهت متذکر بالاجمال باشد ورنه الفاظ و مفهومی واضح بیان گردیده است مانند سیر آفتاب که در قرآن آمده است. خداوند میفرماید: **وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ** ✽ **وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ**

الْقَدِيمِ ✽ **لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ** ✽ **یس: 38 - 40** و خورشید (نیز برای

آنها آیتی است) که پیوسته بسوی قراگاهش در حرکت است؛ این تقدیر خداوند قادر و داناست. و برای ماه منزلگاههایی قرار دادیم، (و هنگامی که این منازل را طی کرد) سرانجام بصورت «شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما» در می آید. نه خورشید را سزااست که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد؛ و هر کدام در مسیر خود شناورند. بیان قرآن واضح است ولی برداشت ها متفاوت اند مردم سابق می پنداشتند که خورشید در دور زمین میچرخد که حقیقت ندارد و امروز ما میدانیم که معامله برعکس است یعنی زمین در گرد آفتاب میچرخد. اگر خداوند منان موضوع علمی چرخش زمین را به مخاطبین آنزمان مستقیماً میگفت اصلاً سر در نمی آوردند و دچار یکنوع پارادوکس (Paradox) (قیاس ضد و نقیص) میشدند چرا که مردم آنزمان به این همه معلومات ساینسی دسترسی نداشتند و حکمت در این بود که حقیقت اصلی هر راز در

زمان معین آن آشکار گردد. و ناگفته نماند که همین فرهنگ دیرینه مردم یعنی گردش آفتاب دور زمین تا اکنون ادامه دارد که طلوع و غروب آفتاب یعنی گردش آفتاب دور زمین را ما در مکالمه های غیر رسمی حتی رسمی خویش جا داده ایم. پس به همین اسلوب قرآن موضوع خلقت آدم را بیان میکند تا نسل های بعدی نظر به تفکر و فنون زمان خودشان حقیقت مسئله را دریابند و هدفی که برای رشد فکری بشر مد نظر است برآورده گردد، لذا از طرف خداوند ستارچ واقعه هذا در چوکات آیات فوق همینطور گنجانیده شده است. روی هم رفته سخن پروردگار در قالب تشبیهات یگانه راهی برای تحفظ وقار و کرامت آدم محسوب میشود. خداوند بار ها تخلیق تدریجی انسان را در زمره آیات متعدد واضح ساخته است که پی بردن به آن نیاز به تفکر دارد و درک حقیقی آن بستگی به فهم نند دارد طوریکه خداوند در قرآن در آیات مختلف دوجنسه بودن مریم را بیان داشته است که ما با اندکی تدبیر آنرا در عنوان مابعد تشریح نموده ایم، همین طور خلقت آدم از نطفه هم در عنوان فوق بیان گردیده است و در ذیل مخصوصاً در فصل پنجم نیز تشریح خواهد شد.

یک مثال عقلی دیگر اینکه اگر از یک انسان بالغ که به کتب آسمانی ایمان داشته باشد سوال شود که از چه چیزی خلق شده ای جوابش به شتاب این خواهد بود که از خاک، او زمان ماضی قریب را که از نطفه زاده شده است گذاشته، به زمان ماضی بعید که از ماده اولیه یعنی خاک خلق شده است متوصل میشود که ابتدای خلقتش از خاک بوده و همان را یادآور میشود پاسخش بر گرفته از عمق کلام است و درست میباشد، شاید خاک را از آب منی بهتر بپندارد و از خلقتش ذریعه آب منی احساس ننگ کند یا کدام دلیلی دیگر ولی انسان دارای چنین طبیعتی است. اما سخن خداوند درین باره بسمت دیگری دارد او تعالی تخلیق آدم را مستقیماً از خاک جهت تکریم ایشان مطرح میکند تا شخصیت حیوانی گذشته آدم مستقیماً ابراز نگردد یعنی ازین جهت متذکر بالاجمال باشد و به الفاظ واضح بیان نگیرد و نسل های بعدی نظر به تفکر خودشان حقیقت مسئله را دریابند تا هدفی که برای رشد فکری بشر مد نظر است برآورده گردد، لذا از طرف خداوند ستارچ واقعه هذا با فصاحت و بلاغت عالی در چوکات آیات فوق همینطور گنجانیده شده است. روی هم رفته سخن پروردگار در قالب تشبیهات یگانه راهی برای تحفظ وقار و کرامت آدم محسوب میشود.

موضوع فوق را خداوند در جای دیگری چنین بیان میکند: الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ﴿٧٠﴾ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ﴿٧١﴾ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٧٢﴾ السَّجْدَةُ: 7 - 9 همان کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد. سپس (تداوم) نسل او را از چکیده آبی پست مقرر فرمود. آنگاه او را درست اندام کرد و از روح خویش در او دمید و برای شما گوش و دیدگان و دله قرار داد چه اندک سپاس می گزاید. بعضی مفسران از تفاوت ماده آفرینش نخستین انسان و نسل او سخن می گویند که این قضاوت تردید ناپذیر را در پی دارد که در آیه فوق خداوند بی پرده از آفرینش مستقیم انسان از خاک و ثبات نوع انسان سخن می گوید، بناءً اینان از آفرینش اعجاز آمیز آدم و حوا سخن میگویند. ولی غافل از اینکه در آیه فوق کلمه انسان درج است نه کلمه آدم و سپس اینکه مرحله تسویه و نفخ روح در آن بعد از تخلیق خودش و نسلش ذکر شده است که مراد از نسل انسان، نسل قبلی او که همان اجداد حیوانی آدم است میباشد و این بیانگر تسویه مرحله وار انسان بشمار می آید. ترتیب آیات فوق مراحل تخلیق انسان را چنان روشن ساخته است که دیگر هیچ گنجایشی برای پرسش باقی نمی ماند. در آیه دیگر خداوند چنین میفرماید: إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ ﴿٧٣﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٧٤﴾ ص:

71 - 72 و به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل می‌آفرینم» ﴿پس هنگامی که درستش کردم﴾

و از روح خود در او دمیدم، برای او به سجده بیفتید. درین آیه نیز ذکر نسل حیوانی انسان بسبب بلاغت قرآن مانند آیات مافوق محذوف است. اگر مقصود از بیان تنها نسل آدم میبود مخصوصاً برای آنکه کفاریکه به تخلیق انسان از خاک اصلاً عقیده ندارند یعنی استعداد تفکر را درین باره ندارند و آغاز بی درنگ خود را تنها به پدران خود ربط میدهند پس آیه ذیل درین باره بیان شده است. خداوند میفرماید: **كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ ﴿المعارج: 39﴾** هرگز چنین نیست؛ ما آنها را از آنچه خودشان می‌دانند آفریده‌ایم. زمانی که خداوند حیوان را به درجه

عالی الی انسان آنها رسانید یعنی تسویه کرد که در ذیل بیان میشود، آنگاه وقت آن فرا رسید که از روح خود یعنی عقل و شعور بسیار با برکت را که خداوند او را بخود نسبت میدهد یعنی یک موجود خیلی نیرومند است در بجه آن حیوان انسان ثماً بدمد و او را اولین انسان با عقل بگرداند. یعنی خداوند در وجود زنده آدم زمانی که در رحم مادر بود از روح خود دمید.

بعد از تسویه نسل انسان یا تسویه سلسله وار اجداد حیوانی انسان خداوند روح انسانی را در او دمید که عبارت از اعطای همان عقل و شعور فطری میباشد و به اساس او خوبی ها و بدی ها توسط انسان تفکیک میشود. خداوند میفرماید: **وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿فَأَنفَخْنَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ الشمس: 7-8** سوگند به نفس و آن کس که آن را (گام به گام) درست کرد. سپس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد.

مفهوم نفس، شکل فیزیکی بدن انسان است و الهام به آن نفس عبارت از همان نفخ روح انسانی است که فطرتاً یا عقلاً درک کننده بدی ها و نیکی ها میباشد. خداوند انسان را انسان آفریده است و خلا های فیزیکی پیکر او را از هر عیب و نقص پاک و تسویه کرده است. یکی از دلایل خاصی که چرا خداوند قسم یاد میکند این است که او تعالی انسان را وادار به تحقیق در قسم های وارد شده بکند. درین آیه تحقیق به تسویه نفس یعنی وجود فیزیکی انسان باید صورت گیرد اینکه نفس حیوانی بعد از میلیونها سال تسویه یک شکل مشابه به انسان را پیدا کرد بعداً خداوند خوبی ها و بدی ها را در او الهام نمود که به معنی دیگر او را عقل یا روح انسانی عطا فرمود تا خوبی ها و بدی ها را بداند و اینطور او انسان شد که اولی شان آدم پدر ما انسانها بود. و بعد به او اسمای اشیاء را تعلیم داد تا در انکشافات علمی دست داشته باشد که این مورد در فصل اول ذکر گردید و نیز فصل ششم کتاب که در مورد اثبات قدمت میلیون ها ساله انسان است، اختصاص داده شده است. در جای دیگر خداوند میفرماید: **وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ﴿البلد: 10﴾** و هر دو راه (خیر و شر) را بدو نمودیم. این آیه در مورد بخشیدن عقل و اندیشه برای انسان بحث میکند که فطرتاً درک کننده بدی ها و نیکی ها میباشد. وضاحت بیشتر آیه مافوق در آیه ذیل چنین بیان شده است.

خداوند میفرماید: **الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى ﴿وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى﴾ الاعلی: 3 - 2** آنکه آفرید، پس درست و نیکو گردانید. و آن خدایی که (هر آفریده ای را از حیث کم و کیف وجودی) اندازه ای قرار داد پس (او را به سوی کمالش) هدایت نمود. یعنی خدای که خلق کرد و از مخلوقات خود موجودات دیگری را صورت بخشید که این امر از اثر تنوع در حیوانات صورت میگیرد، یک موجودی را که بدنش به قیافه انسان بود پدید آورد که او را انسان ثماً مینامند سپس خداوند از روح خود در جسم طفل او دمید و طفل او را انسان نامید و آن انسان اولیه را آدم گویند. این پروسه که تسویه نامیده میشود در آیه ذیل واضح بیان شده است. خداوند میفرماید: **اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُم فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿غافر: 64﴾** خداوند کسی است که زمین را برای شما جایگاه امن و آرامش قرار داد و آسمان را همچون سقفی (بالای سرتان)؛ و شما را صورتگری کرد، و صورتتان را نیکو آفرید؛ و از چیزهایی پاکیزه به شما روزی داد؛ این است خداوند پروردگار شما! جاوید و پربخت است خداوندی که پروردگار علمیان است. درین آیه منظور از صورت بندی انسان در داخل رحم مادر نه بلکه تسویه و درست کردن صورت او ذریعه تنوعات پی در پی میباشد، زمانیکه حیوانات صورت بندی شدند یک شاخه از آنها به صورت انسان ثماً رسیدند و سپس در یکی از آنها روح بابرکت دمیده شد و اینطور او انسان شد. دمیدن

روح در انسان بمعنای بخشیدن درک نیکی و بدی یعنی اعطای عقل به اوست. اینکه آن روح چگونه است ما نمیدانیم ولی روح همین عقل ما است که بما داده شده است و ما توسط آن تعقل میکنیم و در نتیجه عملکرد آن حسی ادراک و حسی تجسس را میآییم. در عناوین بعدی همین فصل حرف های در مورد روح گفته شده است. اگر بالای رفتار ما بدون آنچه در مورد روح انسانی گفتیم دقت شود، پس رفتار ما نتیجه تمام آن تجربیاتی است که قبل از تولد ما، اجداد و گونه های مرتبط به ما قبلاً آن را آزمایش کرده اند.

مطلبی که بار ها در صفحات ذیل تشریح گردیده است، چکیده آن چنین است که تخلیق پدیده انسان از گِل آغاز گردید و به اشکال مختلف تنوع کرد، از تک سلولی های که میکانیزم تکثر شان انقسام حجروی بود به کتله های کثیر الحجروی که اکنون تکثر شان از طریق نظفه صورت میگرفت، نسل خود را گسترش دادند و الی انسان نُمها تسویه شدند بعد از آن در یکی از آنها روح دمیده شد و دارای عقل گردید و انسان نامیده شد.

قسمیکه در فوق گفته شد، باید مُغالطه صورت نگیرد که تسویه به دو نوع می باشد، تسویه دراز مدت و تسویه کوتاه مدت. خداوند میفرماید:

أَجْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾ أَلَمْ يَكْ نُطْفِئْ مِنْ مَّيِّ يَمْنَى ﴿٣٧﴾ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى ﴿٣٨﴾ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ﴿٣٩﴾

القیامه 36 - 39 آیا انسان گمان می کند بیهوده و بیهدف رها می شود؟. آیا او نظفه ای از منی که در رحم ریخته می شود نبود؟. سپس علقه شد و خدا او را آفرید و اندامش را درست و نیکو ساخت. پس آن گاه از او دو صنف نر و ماده پدید آورد. آیات فوق در مورد انسان اول (آدم) بحث میکند و در آیه سی و هشتم فوق ارتباط خلق و تسویه به آدم است و از آیه اخیر فوق ثابت میشود که این موضوع واقعاً به انسان اول یعنی آدم ارتباط دارد زیرا که خداوند میفرماید که ما از او آدم جهت تکثیر نسلش جفت های نر و ماده را آفریدیم که در فصل اول تحت عنوان آیا حوا دختر آدم بود بتفصیل بیان شد. تسویه اولی آدم عبارت از تسویه وجود حیوانی اش بود که در فوق گفته شد ولی اینجا تسویه دومی اش مراد است که آدم و اولاده اش در رحم مادر صورت بندی میشوند یعنی خداوند طوری جانداران را آفریده است که سیستم وجودی شان قادر به تولد هم مثل شان بطور خودکار می باشد. پس باید دانست که انتقال وراثت توسط دی ان ای (DNA) عبارت از تسویه کوتاه مدت می باشد که بشکل فطری در جنینده گان و نباتات گنجانیده شده است و تسویه دراز مدت همان تنوع شان از هم دیگر میباشد که بیان گردید. در مورد تسویه دراز مدت و تسویه کوتاه مدت در فصل بعدی دوباره پرداخته خواهد شد.

بطور جمع بندی باید عرض کرد که تسویه توسط تنوع صورت گرفته است نه توسط تکامل چرا که هر جاندار قبل از تنوع خود کامل بوده است. اگر تک سلولی های اولیه مشاهده گردند آنها موجوداتی کامل و دارای یک سیستم مکمل حیاتی بوده اند. ازین رو نظریه تکامل رد میگردد. پس گونه های جدید از یکدیگر تنوع کردند اند نه اینکه به تکامل رسیده باشند.

خداوند آدم را از میان چه کسانی برگزید: خداوند آدم را از بین مخلوقات (حیوانات جهان مخصوصاً انسان نُمها) منتخب

کرد و وجود او را در رحم مادر روح انسانی عطا فرمود تا باندیشد و تعقل کند و سپس او را به عالی ترین درجه انسانیت که همانا نبوت است مبعوث گردانید. این است برتری دادن پروردگار، هرکه را بخواهد برتری میدهد. خداوند میفرماید: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ

عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٨٥﴾ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٨٦﴾ **ال عمران: 33 - 34** بتحقیق خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید. فرزندان که بعضی از آنان از (نسل) بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست. برتری دادن پیامبران دیگر

که در منطق می‌گنجد که خداوند آنها را از میان انساها برگزید، ولی خداوند آدم را در میان چه کسانی برتری داد؟ او که اولین انسان در روی زمین بود. پس خداوند آدم را از بین مخلوقات (حیوانات جهان مخصوصاً انسان‌نماها) منتخب کرد. و در آیه سی و چهارم فوق بصراحت گفته شده که تمام این اشخاص حتی آدم فرزندان کسانی بوده اند که این حرف دلیلی بر ارتباط تخلیقی آدم با حیوانات است. نظر دیگر اینکه آدم از بین اولاده خود برگزیده شد کاملاً اشتباه است، آدم قبل از به دنیا آمدن فرزندان به منصب نبوت برگزیده شده بود زیرا ما میدانیم که خداوند هر سه وحی را که در فصل قبل ذکر شد به آدم قبل از حامله شدن زنش الهام کرده بود پس قسمیکه گفتیم آدم از بین انسان‌نماها انتخاب گردیده بود. از همین رو لقب صفی الله بر اساس آیه سی و سوم فوق به آدم اعطا شده است.

انسان و حیوان هر دو از جنس زمین اند و در نظام زندگی با هم مشابعت دارند، وجه اشتراک شان از قبیل خوردن، نوشیدن و تولید مثل است و وجه افتراق شان در سطح شعوری شان محاسبه میگردد یعنی فرق شان در مقدار عقل شان است. خداوند میفرماید: وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴿الاسراء: 70﴾ به یقین فرزندان آدم را (به موهبت عقل و خرد) کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب‌هایی که در اختیارشان گذاشتیم) سوار کردیم، و به آنان از نعمت‌های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری کامل دادیم. درین آیه خداوند انتقال بالقوه کرامت را از آدم به فرزندان ذکر میکند که البته یک عمل فطری است، در ترجمه آیه واضح گردید که کرامت انسان در روحی که به او داده شده است میباشد ورنه از لحاظ مکانیزم جسمی، انسان با حیوان چندان تفاوتی ندارد.

به زبان عبری، "آدم" به معنای خاک و زمین است. در زمان ماضی بعید ابتدای خلقت جانداران از خاک بوده است که رفته رفته تا اجداد آدم به نطفه رسید و در انسان‌نماها نطفه‌ای را دربر گرفت که با نفخ روح انسان شد و بعد از تولد به آدم مسمما گردید. اگر اندکی تدبّر صورت گیرد مفهوم آیات سی و سوم و سی و چهارم فوق همین است که ما گفتیم. درین مورد خداوند میفرماید: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ﴿انسان: 2-1﴾ آیا بر انسان زمانی از روزگار گذشت که چیزی قابل ذکر نبود؟ (آری از بدو تکنون ماده اولیه اش تا وقت تشکّلش به شکل انسانی و نفخ روح که ادوار مختلف است زمانی گذشت که درخور اطلاق اسم انسان نبود). در حقیقت ما انسان (انسان اول) را از نطفه‌ای مرکب از مختلطها (که آمیخته از موادی بود) آفریدیم و او را می‌آزمائیم (لذا) او را شنوا و بینا قرار دادیم. درینجا خداوند مراحل تخلیق انسان را از خاک الی انسان‌نماها بیان میدارد زیرا که در آیه فوق کلمه "دَهْرٌ" به یک زمان طولانی اطلاق میشود، دهر عبارت از روزگار دراز و زمان ممدود است که هزاران هزار سال را دربر میگیرد نه اینکه بعضی‌ها استقرار نه ماهه طفل را در شکم مادر به دهر تشبیه میدهند. پس از آیه فوق سوال پیدا میشود که آیا ما یک فرایند طولانی تکامل هستیم؟ خلقت انسان و دیگر موجودات زنده روی زمین چطور صورت گرفته است؟ این اتفاق چطور افتاد؟ آیا یک فرایند تدریجی بوده همان طوریکه جهان آفریده شد یا یک اتفاق ناگهانی بود؟ آیا قرآن نظریه تکامل داروین را قبول میکند یا خیر؟ جوابش این است تمامی جانداران زمین در امر خلقت وجه مشترک دارند و تخلیق حیوانات مقدم بر پیدایش انسان بوده است. خداوند درین باره میفرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿البقره: 21﴾ ای مردم پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بوده اند آفریده است پرستش کنید باشد که به تقوا گرایید. و انسان اول یعنی آدم بتدریج و طی زمان طولانی ذریعه تنوع جانداران خلق گردید تا ظرفیت اخذ

روح انسانی را در خود پیدا کرد. خداوند درین باره میفرماید: **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴿٥٦﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٥٧﴾ الْحَجَر: 28 - 29** و (یاد کن) هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت من بشری را از گلی خشک (سپس) از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید. پس چون او را (گام به گام) درست کردم و از روح خود در او بدمم، برای او سجده کنان بپشتید. پس معلوم شد که مراحل تخلیق انسان دربرگیرنده عصر طویل بود که عبارت از همان سیکل زمانی از خاک الی انسان ثماها میباشد. از همین رو انسان قطعاً خلیفه حیوانات در زمین است زیرا که واژه خلیفه از خلف گرفته شده است که به معنای پشت سر میباشد و خلیفه به کسی گفته میشود که از پشت سر گذشتگان خود باز مانده باشد و از اسلاف خود نمایندگی کند. اصطلاح تسویه در فصل بعدی تشریح خواهد شد.

ترمذی حدیث شماره 3609 را از ابو هریره^{رض} نقل میکند که از محمد^ص پرسیده شد: **مَتَى كُنْتُ نَبِيًّا ؟ قَالَ: "وَأَدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ"** **﴿٥٦﴾** چه زمانی پیامبر شدی؟ گفت زمانی که آدم در فاصله بین روح و جسد بود. یک مقوله دیگر در همین مورد وجود دارد، گفته شده که نبی اکرم^ص فرمود: **"كُنْتُ نَبِيًّا وَأَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ، وَكُنْتُ نَبِيًّا وَلَا أَدَمُ وَلَا مَاءٌ وَلَا طِينٌ"** **﴿٥٦﴾** من نبی بودم زمانی که آدم در فاصله بین آب و خاک بود (یعنی زمانی که گل آدم را با آب میسرشتند)، و من نبی بودم زمانی که نه آدم بود و نه آب بود و نه خاک. ابن تیمه^ح میگوید که این همه نادرست و دروغ است. ولی اگر این حدیث موضوعی هم نباشد پس تأویلش چنین میشود که در فوق بیان شد، یعنی وجود آدم^ع نتیجه یک فرایند طولانی تخلیق و تنوعات بود که از تک سلولی های داخل آب الی انسان ثماها تسویه گردید.


در آیه دوم فوق نطفه مختلط عبارت از نطفه نر و ماده دو افراد یعنی (Sperm and Ovum) مرد و زن نیست چرا که در آیه مذکور ذکر نطفه است و نطفه تنها مربوط به مرد میباشد پس باید این نطفه از شخصی باشد که در بطن خودش با عناصر دیگر یکجا شده و سپس القا شده باشد یعنی تخمک ماده نیز از خودش باشد که چنین شخصی دارای دوجنسیت (Hermaphrodite) میباشد و مادران آدم^ع و عیسی^ع از همین دسته بودند و نطفه مذکور در بطن این مادران نه تنها قابل رشد بود بلکه قابلیت اخذ روح انسانی و روح القدس را هم دارا بود. در ذیل جنسیت دوگانه بی بی مریم^ع مادر عیسی^ع به اثبات خواهد رسید که بر مادر آدم^ع صد در صد قابل قیاس میباشد. پدر نداشتن عیسی^ع و آدم^ع از همین خاطر بود که مادران شان دارای دوجنسیت مونث و مذکر (Hermaphrodite) بودند. ازین رو خداوند^ج مثال خلقت عیسی^ع را مانند خلقت آدم^ع گفته است که در آیه پنجاه نهم عنوان اول این فصل گذشت.


اثبات جنسیت دوگانه مریم^ع: اگر مانند تخلیق آدم^ع در باره تخلیق عیسی^ع سوال شود یعنی ماده ای که عیسی^ع از آن خلق شد چه بود؟ آیا آن ماده خاک بود که در رحم مریم^ع تزریق گردید؟ این که دلیل منطقی بنظر نمی آید پس آیا آن ماده نور بود؟ که عیسویان دعوای برتر بودن وجود عیسی^ع را بالای تمام بشریت دارند و میگویند اگر مریم^ع موجود نوری را بشکل انسان به دنیا آورده است پس معلوم است که عیسی^ع نور مجسم خداست و مانند خداوند^ج رتبه اش مافوق بشریت میباشد، نعوذ بالله. و سپس ایشان را بصورت مبالغه و غلو پسر خدا^ج میندازند و هدف میگیرند که پسر خداوند^ج نیز خدا است و مقام نیمه خدایی دارد یعنی قابل توسل جهت نیایش و دُعا برای مستمندان میباشد، نعوذ

بالله. در ذیل ما ثابت خواهیم کرد که عیسیؑ مانند سایر انساخا از نطفه بوجود آمده است صرفاً با فرق یکیه مادر وی باکره بود، سلام الله علیها، و روحی که در او دمیده شده بود یعنی روح القدس خالصتاً برای معجزات وی اختصاص داده شده بود.

موضوع از خانم عمرانؑ یعنی مادر مریمؑ آغاز میشود. خداوند میفرماید: إِذْ قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٥﴾ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿٣٦﴾ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٧﴾ **العمران: 35 - 37** چون زن عمران گفت پروردگارا آنچه در شکم خود دارم نذر تو کردم تا آزاد شده (از مشاغل دنیا و پرستشگر تو) باشد پس از من بپذیر که تو خود شنوای دانایی. و چون فرزندش را بزاد گفت پروردگارا من دختر زاده‌ام و خدا بهتر می‌داند که او چه زاده بود و پسر مانند دختر نیست، و من او را مریم نام نهادم و او و فرزندانش را از شر شیطان مطرود به پناه تو می‌آورم. خداوند، او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت، و به طرز شایسته‌ای، (نحال وجود) او را رویانید (و پرورش داد)، و کفالت او را به زکریا سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد، غذای مخصوصی در آن جا میدید. از او پرسید: ای مریم! «این را از کجا آورده‌ای؟!» گفت: «این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی‌حساب روزی می‌دهد». بنظر خانم عمرانؑ مریمؑ دختر بود ولی خداوند میفرماید که من در باره جنسیت وی بهتر میدانم و سپس میفرماید که هرگز دختر مانند پسر نمیباشد، در این حرف ها چه اسرار وجود دارد؟ بعد میفرماید که ما مریمؑ را مانند یک نبات سالم پرورش دایم، پس باید به این نکته ها پرداخت. در دنیا بین انساخا ما سه جنسیت را میشناسیم. مرد، زن و مختلط یعنی شخصی که میل به زناشویی ندارد، نه شهوت مرد در او دیده میشود و نه غریزه شهوانی زن در او موجود میباشد. ولی جنسیت چهارم هم وجود دارد که اصطلاحاً به او دوجنسه (Dual Sex) گفته میشود و اصطلاح علمی آن (Hermaphrodite) (نرماده) است یعنی شخص مذکور در عین حال هم مرد است و هم زن یعنی موجودی که بطور طبیعی هر دو اندام فعال تناسلی نر و ماده را دارا میباشد؛ مریمؑ هم از همین جمله بود که در آیات ذیل این موضوع تشریح میشود.

خداوند در باره عیسیؑ و مادرش میفرماید: وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿٩١﴾ **الانبیاء: 91 و** آن (زن را یاد کن) که خود را پاکدامن نگاه داشت و از روح خویش در او دمیدیم و او و پسرش را برای جهانیان آیتی قرار دادیم. درینجا خداوند برای مریمؑ ضمیر مونث "فِيهَا" استفاده میکند و در آیه ذیل برایش ضمیر مذکر «فِيهِ» استفاده کرده است. خداوند میفرماید: وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقْتُ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا **التحریم: 12 و** همچنین مریم دختر عمران مثل زده که دامان خود را پاک نگاه داشت، و ما از روح خود در او دمیدیم، او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد، و از مطیعان فرمان خدا بود. در آیه قبل "فِيهَا" ضمیر مونث برای مریمؑ استفاده شده است که معنی اش چنین است: ما از روح خود در او (مریمؑ مونث) دمیدیم، ولی درین آیه متصل بعد از ضمیر مونث در «فَرْجَهَا» خداوند میفرماید "فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا" یعنی ما از روح خود در او (مریمؑ مذکر) دمیدیم که این یک دلیل واضح بر دوجنسه بودن مریمؑ میباشد. کسانی که به زبان عربی بلدیت دارند و صرف و نحو میدانند خوب میفهمند که موضوع همین است که ما بیان کردیم. و اگر بطوری دیگر به این مسئله بپردازیم پس کلمه دختر عمران ذکر در آیه مافوق معه ضمیر "فِيهَا" جنسیت مونث مریمؑ را و ضمیر "فِيهِ" در آیه فوق جنسیت مذکر مریمؑ را ثابت میسازد. آیات فوق کاملاً بیانگر آن است که مریمؑ

دارای دوجنسیت نر و ماده (Hermaphrodite) بود که اساس حمل او به یک نوع القای داخلی و غیر طبیعی ارتباط داشت که شخص مریمؑ نمی دانست در وجود او چه جریان دارد. خداوند در باره گفتگوی مریمؑ با ملائکه میفرماید: قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا  **مریم: 20** گفت چگونه مرا پسری باشد با آنکه دست بشری به من نرسیده و بدکار نبوده ام.

دلیل دیگری که جنسیت دوگانه مریمؑ را به اثبات میرساند از آیه ذیل ثابت است. خداوند میفرماید: يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ  **ال عمران: 43** ای مریم! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده بجا آور! و با رکوع کنندگان، رکوع کن. درین آیه استفاده ضمیر مونث در "وارکعی" به مریمؑ، جنسیت مونث او را ثابت میسازد و حکم ادای نماز به مریمؑ در صف مردان جنسیت مذکر او را به اثبات میرساند زیرا که در آن زمان ورود زنان بخاطر ادای نماز به مسجد بیت المقدس توسط حاخام های یهودی ممنوع بود در حالیکه مردم وجداناً به این امر باورمند بودند که مسجد جای شهوت رانی نیست ولی از روی تعصب حتی پا ماندن زنان را بر پله های مسجد مذکور ممنوع کرده بودند. روی هم رفته فعلاً اصول این است که زنان هنگام ادای نماز در عقب مردان بایستند که در مسجدالحرام هم زنان صفوف جداگانه ایجاد میکنند.

اشخاص (Hermaphrodite) دارای دوجنسیت مرد و زن میباشند و هر دوجنسیت آنها بعد از بلوغ در آن واحد فعال میباشد، در آوان طفلیت بظاهر زن معلوم میشوند، مهبل و آلت تناسلی شان قسمی است که متصل در بالای چوچوله (Clitoris) آنها آلت تناسلی مرد قرار دارد که ضخامت آن بعد از بلوغ تقریباً به اندازه یک میوه زیتون و بعضی اوقات به بیشتر و بیشتر ازین میرسد، مهبل شان قبل از بلوغ خفیفاً دارای برجستگی میباشد که بعد از بلوغ برجستگی اش آشکار میگردد و تاثیر این برجستگی، پنهان شدن بیضه ها (Testicles) در عقب لبه های مهبل شان میباشد. چونکه در اشخاص مذکور هر دوجنسیت فعال بوده زمانیکه آلت تناسلی مردانه شان تحریک گردد انزال صورت میگیرد که همراه با دفع و شهوت میباشد و نطفه (Sperm) خارج شده شان کاملاً نطفه مردانه فعال برای القا میباشد. و اگر مهبل شان استعمال گردد باعث برانگیختن شهوت میشود و خود را قابل بارگیری جلوه میدهد زیرا که قبلاً در ناحیه سفلی بطنشان تخمک های زنانه موجود بوده که از اثر قاعده گی فرود میآیند. اکثریت اشخاص فوق الذکر صورت زنانه دارند و نسبت به سایر زنان نسبتاً قویتر و دارای پستان های کوچک ولی برجسته مانند بعضی از زنان میباشد که برای شیردهی اطفال مورد استفاده قرار گرفته میتواند.

نباتات، پرندگان و تمام حیوانات بری و بحری از اثر همین جنسیت چهارم تنوع یافته اند یعنی از تک سلولی های که میکانزم تکثر شان انقسام حجروی بود به کتله های کثیر الحجروی تنوع کردند که همین ها اجداد تمام جانداران میباشند. عملیه تکثر فردی از طریق خود باروری در موجودات حیه زمینی معجزه آسا میباشد که تنوع شان ادامه دارد و در فصل بعدی به آن پرداخته خواهد شد، ولی تنوع انساها بعد از تولد عیسیؑ متوقف گردیده است که دلیل آن در فوق در آیه نود و یکم سوره انبیاء موجود میباشد اینکه خداوند او و پسرش را برای جهانیان آیتی قرار داد یعنی مثالی را که خداوند قائم کرده است هیچ کس مانند او مثال آورده نمیتواند. خداوند مریمؑ و پسرش عیسیؑ را برای جهانیان مثال، آیه و نشانه قدرت خود قرار داد که اکنون بعد از مریمؑ تا به روز قیامت هیچ کس از انساها دوجنسه، گونه جدید انسانی را به دنیا آورده نمیتواند و این فیصله نهایی پروردگار عالم است، البته که افراد دوجنسه انسان های عادی را زایده میتوانند. بلی! عیسیؑ گونه ای جدید انسانی بود که به حکمت خداوند از او نسلی بجا نماند و در فصل بعدی روی این موضوع تفصیلاً پرداخته شده است.

طبق روزنامه مانیلا تایمز، یک شخص دوجنس فلیپینی بنام جوزی ماریا گارسیا (Jose Maria Garcia) در سن نوزده سالگی در شفاخانه زایمان امسولا (The Amisola Maternity Hospital) کشور فلپین، دو طفل دوجنس دیگر را به دنیا آورد. صدها نفر جهت مشاهده این واقعه آمدند و گواه رویداد بودند. دکتران میافزایند که اطفال مذکور از صحت کامل برخوردار هستند. جوزی ماریا گارسیا که پدر و مادر طفل است میگوید که او هرگز با شخص دیگری رابطه جنسی نداشته است. درین باره دکتر آکیرا هاشموتو در دانشگاه توکیو کشور جاپان بیان میدارد اینکه موارد متعددی از خود باروری انسان ها وجود دارد که در ادبیات پزشکی گزارش شده است.

نخستین گزارش از خود باروری در تاریخ به هوانیتا فرانسیس کِلا، یک هنرمند خیابانی اسپانیایی که به عنوان زن ریشوی کاستیل (bearded woman of Castilla) شناخته می شد، نسبت داده شده است. گفته می شود که در سال 1483 میلادی فرزند خود را ذریعه خود حاملگی ولادت داد. این تولد توسط قانون تفتیش عقاید مسیحیان اسپانیایی بی رحمانه قضاوت گردید و او را با فرزندش سوختاندند.

عملیه تکثر فردی از طریق خود باروری در اکثر حلزون ها و کرم های خاکی (Earthworms) و در بعضی از ماهی ها و غیره که تا حال کشف شده اند دیده شده است که حیوانات مذکور دارای دوجنسیت مونث و مذکر میباشند. در بعضی نباتات عملیه تکثر فردی بطور دوامدار وجود دارد مانند خیار سبز، کدو و دُرْت و غیره که گونه های جدید در نباتات از نمونه همین ها صرف به خواست خداوند بوجود میاید و بدون امر الهی آنان نمیتوانند که یک نوع نبات جدید را خودبخود تولید کنند پس ازین رو خداوند در آیه سی و ششم فوق وجود مریمؑ را به نبات تشبیه میدهد. باید گفت که انسان نه در حال حاضر و نه در آینده از طریق مهندسی ژنتیکی (Genetic Modification) و یا کدام طریقه دیگر قادر به ایجاد یک گونه جدید نباتی و یا حیوانی نخواهد بود که تا الحال در خوراکه جات ذریعه Genetically modified

foods (GM foods) نیز قادر به این کار نشده است و نخواهد شد. خداوند میفرماید: **لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِحَقِّ مَا يَشَاءُ يَهَبُ**

لِمَنْ يَشَاءُ إِنَّا لَهُ بِحَقِّ مَا يَشَاءُ الذَّكُورَ ۖ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَّا لَهُ بِحَقِّ مَا يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٤٩﴾ الشوری: 49 – 50 مالکیت

و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره خداست، هر چه را بخواد می آفریند، به هر کس بخواد دختر عطا می کند و به هر کس بخواد پسر می بخشد. یا پسران و دختران را با هم چسبانده به آنان می دهد و هر که را بخواد نازا می کند؛ یقیناً او دانا و تواناست. از کلمه "يَخْلُقُ"

مَا يَشَاءُ که معنی اش چنین است: خداوند هر چه را بخواد می آفریند، ثابت میگردد که این تنها کار خداست که مخلوقات جدید زمینی و آسمانی را طبق خواست خود می آفریند و اگر روی سخن طرف ابزار جنگی بیولوژیکی باشد پس انسان از طریق مهندسی ژنتیکی و یا کدام طریقه دیگر قادر به ایجاد گونه های جدید ویروس ها، باکتری ها و قارچ ها و غیره نخواهد بود چونکه نظر به آیه چهل و نهم فوق اینگونه تخلیق ها صرفاً خاصه خداوند حکیم است. و از کلمه **"يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَّا لَهُ بِحَقِّ مَا يَشَاءُ عَقِيمًا"** که معنی اش چنین است: پسران و دختران را با هم چسبانده به آنان میدهد، جنسیت چهارم نه تنها در انساخا بلکه در تمام جانداران ثابت میشود. در پاسخ به کسانی که میگویند این امر یک نوع اختلال مادرزادی (Congenital disorder) است باید گفت که مفهوم آیه در روشنی سایر آیات مشابه، تنها مطلب جنسیت چهارم را ارائه میکند.

همچنان خداوند وجود مادر انسان اول آدمؑ را که خلقتش از خاک ابتداء شده بود همانند مادر عیسیؑ مریمؑ به نبات تشبیه میدهد، خداوند میفرماید: **وَاللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ﴿١٧﴾ نوح: 17** و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید. مقدم بودن پیدایش حیات نباتی بر

پیدایش حیات حیوانی، اصلی است که آیه اقوات بر آن دلالت دارد. خداوند میفرماید: **قُلْ أَنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ**

وَتَجْعَلُونَ لَهُ أُنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٩﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رِوَاسِيٍّ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلنَّاسِ لِيَأْكُلُوا

فصلت: 9-10 بگو: آیا شما به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید؟ و برای او همانند هائی قائل می‌شوید؟ او پروردگار جهانیان است. او در زمین کوههائی قرار داد، و برکاتی در آن آفرید، و مواد غذایی مختلف آن را مقدر فرمود، اینها همه در چهار روز بود، درست به اندازه نیاز تقاضا کنندگان. سلولهای بدن انسان نیز از این قبیل سلول های مرکب گیاهی و جانوری می باشد و طبق آیات فوق انسان نیز سابقه گیاهی دارد. قسمیکه در عنوان اول همین فصل در باره مادر آدم گفته شد، مادر آدم همانند مادر عیسی ع مریم ع بود که بدن این مادران مانند گیاه پرورش یافتند و مانند گیاهانی خودگرده افشان تولید نسل کردند. گرده افشانی (Self-pollination) فرایندی مهم در چرخه تولید مثل در گیاهان دانه دار است. بطور خلاصه گرده افشانی به انتقال دانه های گرده از پرچم یک گل که عضو نر گیاه به حساب می آید به روی کلاله مادگی همان گل یا گل دیگری از همان گونه گفته می شود. ولی خود گرده افشانی حالتی است که در آن گرده از پرچم های موجود در گل های یک گیاه به کلاله های گل های همان گیاه منتقل شود مانند بادام زمینی، آفتابگردان، نخود فرنگی و غیره. و مثال مادران مذکور مانند گیاهانی خودگرده افشان بود که از نطفه خود به امر خداوند حامله شدند و گونه های جدیدی را به دنیا آوردند. آیتی که تمامی استدلال های فوق را به اثبات میرساند قرار ذیل است. خداوند میفرماید: خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴿٤﴾ النحل: 4 انسان را از نطفه بی

ارزشی خلق کرد و سرانجام او موجودی فصیح و مدافع آشکار از خویش گزین گردید. در اینجا مراد از انسان، تمامی انسانها معه انسان اول آدم ع است. دلیلی وجود ندارد که شخص آدم ع از این امر مستثنی شده باشد. پس نظر به این آیه تمامی استدلال های فوق مو به مو ثابت میشود.

اکنون وجود یک جاندار دیگر مطرح است که به موضوع عملیه تکثر فردی ارتباط دارد و قیاس خوبی برای درک قضیه تنوع جانداران ذریعه والدین دوجنسه (Hermaphrodite) پنداشته میشود. خداوند میفرماید: وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ

وَمَا يَعْشَرُشْنَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بَطْنِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾ النحل: 68-69 پروردگار تو به زنبور عسل وحی (الهام غریزی) کرد که از کوهها و درختان و داربستهائی که مردم می سازند خانه

هائی برگزین! سپس از تمام ثمرات تناول کن، و راههائی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده به راحتی بپیمای، از درون شکم آنها نوشیدنی خاصی خارج می شود، به رنگهای مختلف، که در آن شفای مردم است در این امر نشانه روشنی است برای جمعیتی که اهل فکرند! تحقیقات ساینسی

نشان میدهد که بعضی از زنبور های عسل دارای چهار پدر و مادر اند و بعضی دیگری شان اصلاً هم مادر ندارند و علتش تا هنوز معلوم نیست ازین رو آنها را (Gynandromorphs) مینامند و بعید از عقل نخواهد بود که این جاندار مجهول الجنس را جنسیت پنجم در جانداران

بدانیم. الهام خداوند به زنبور عسل همان اهداء عقل و شعور به اوست که توسط عملیه تکثر فردی ذریعه والدین دوجنسه (Hermaphrodite) به او داده شده است چراکه در آیه فوق وحی به معنای الهام فطری است مانند الهام پلیدکاری و پرهیزکاری به نفس

انسان. دلیل اهداء عقل که توسط عملیه تکثر فردی به جانداران صورت میگیرد که در فصل بعدی واضح خواهد شد، هم از آیه شصت و هشتم فوق قیاس میشود. خواص بالاتر یا متفاوت از انسان در بعضی حیوانات همان چیزی است که صرف خداوند به آنان عطا فرموده است

و به انسانها داده نشده است مانند درک زلزله توسط سگان، دیدن شکار در اعماق دریا توسط عقابان، پیش بینی زمان بارش توسط مورچه گان و غیره.

باید دانست که خداوند قادر است تا جنسیت های بی شمار بیافریند و ما صرفاً مطابق به معلوماتی خویش آگاهی داریم، بلی! جنسیت ششم نیز در جانداران وجود دارد و خیلی جالب میباشد و آن عبارت از تغییر جنسیت حیوانات توسط خودشان است. بلی! تغییر جنسیت در بسیاری از گونه های حیوانی به عنوان یک نوع از روشهای تکثیر (اعمال تناسلی) شناخته شده است. مانند دلقک ماهیها، زمرد ماهیان، مارماهیان رنگین و سایر گونه های ماهی که به تغییر جنسیت و در ضمن به عملکردهای تولید مثل شناخته شده اند.

اکنون مطلب مهم اینکه واژه (Hermaphrodite) با واژه (Androgen insensitivity syndrome) به مغالطه گرفته نشود. در سایت های اینترنتی اشخاص دارای دوجنسیت زیاد هستند، شخصی که تا هنوز خود را دارای دوجنسیت در رسانه ها بشکل رسمی معرفی کرده است ماریا تریداس (Maria Tridas) نام دارد و از ایالت فلوردا امریکا (St. Petersburg, Florida) میباشد. سایت (Wikipedia) عکس پانزده نفری را بنمایش گذاشته که تمامی افراد در آن دوجنسیت دارند. ولی تمامی اینها بشمول ماریا تریداس (Androgen insensitivity syndrome) دارند، اینان (Hermaphrodite) نیستند که دارای تخمدان و رحم باشند. حالتی که مریم^ع در آن قرار داشت (Hermaphrodite) نامیده میشود و اینگونه شخص تا حال در رسانه ها ظاهر نشده است إلا دو فردیکه در فوق ذکر شد.

حیواناتی بری مخصوصاً حیواناتی بحری دارای انواع و اقسام گوناگون هستند که شمارش آنها تا هنوز تکمیل نگردیده بدلیل اینکه گونه های جدید حیوانات در حال تنوع هستند. خداوند میفرماید: **وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾** **الجاهیه: 4** و در آفرینش خودتان و آنچه از (انواع) جنبنده (ها) پراکنده می گرداند برای مردمی که یقین دارند نشانه هایی است. این آیه تکثیر انواع حیوانات را توسط عملیه تکثر فردی ذریعه والدین دوجنسه (Hermaphrodite) نشاندهی میکند.


انواع ارواح

به ترتیبی که موضوع خلقت انسان در فصل قبل ذکر شد مکرراً باید گفت که مبداءِ بعید آفرینش عیسیٰ و آدم هر دو سلسلتاً از خاک بوده است زیرا که در موضوع مادر باهم اشتراک داشتند. در اینجا موضوع دمیدن روح انسانی در آدم و وزیدن روح القدس در عیسیٰ زیر بحث است. درین فصل نه تنها در باره ارواح ایشان صحبت خواهد شد بلکه در باره ارواح دیگر و حقیقت جنیان (شیاطین و فرشتگان) نیز خواهیم دانست.


زمان بندی نفخ روح در آدم و عیسیٰ: در آخر آیه پنجاه نهم سوره العمران که در آغاز فصل قبلی بیان گردید، کلمه "کُنْ"

فَيَكُونُ "معنی نفخ روح آمده است یعنی آدم و عیسیٰ هر دویشان لحظه ای که در رحم مادران خود قرار گرفتند خداوند در آدم روح انسانی را دمید و در عیسیٰ که قبلاً روح انسانی داشت روح القدس را وزید. گرچه این مطلب از لا به لای بحث های که در مورد مراحل تخلیق و تسویه انسان در فصل قبل صورت گرفت هویداست ولی باز هم نکاتی چند را بطور ضمیمه ارائه میداریم. دمیدن روح در آدم در هنگام جوانی او صورت نگرفته است طوریکه بعضی ها میگویند، بلکه در حین القای مواد در رحم مادر وی انجام گرفته است یعنی روح در آدم در روز اول حاملگی مادرش در او دمیده شده است و این روح انسانی به نسل آدم بالقوه انتقال کرده است یعنی آب منی مرد که حامل جوهر روح پدر است در تخمک زن جهت پرورش انتقال میابد و الی تولدش به یک شخصیت جداگانه تبدیل میشود. فلسفه دمیدن روح در حیوانات نیز به همین طور است که در فصل های بعدی واضحتر بیان خواهد شد. طفل انسان از روز اول حاملگی انسان است و روح دارد، روح القدس که خاصه عیسیٰ بود نیز در روز اول حاملگی مریم باکره در او دمیده شده بود چرا که همین امر باعث شد تا شیطان عیسیٰ را در رحم مادر لمس نکند قسمیکه تمام انسائها را لمس میکند. درین مورد از ابوهریره^{رض} روایت است که پیامبر^ص فرمود: **كُلُّ بَنِي آدَمَ يَطْعُنُ الشَّيْطَانَ فِي جَنْبِهِ بِاصْبَعِهِ حِينَ يُوَلَّدُ، غَيْرَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، ذَهَبَ يَطْعُنُ فَطْعَنَ فِي الْحِجَابِ** **بخاری: 3286** هر بنی آدم که زاده می شود، شیطان با انگشت خود به دو پهلوی وی می زند، غیر عیسی پسر مریم، شیطان چون خواست (بر پهلویهای وی بزند، نتوانست) و بر پرده مشیمه (که جنین در آن است **Placenta**) زد. اراده و خواست خداوند بر هر چیزی که باشد همان میشود، چه خواست دراز مدت مانند تخلیق کائنات و چه خواست کوتاه مدت در آن واحد مانند صدور معجزات از پیامبران. باید گفت که نفخ روح انسانی در آدم و وزیدن روح القدس در عیسیٰ نیز در آن واحد صورت گرفته است. همین مطلب را خداوند واضح میسازد که عیسیٰ پسر خداوند نبود بلکه توسط امر خداوند مانند سایر انسائها خلق شده بود: **مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** **مریم: 35** خدا را نسزد که هیچ فرزندی (برای خود) برگیرد؛ او منزّه است؛ چون پدید آمدن چیزی را اراده کند، فقط به آن می گوید: باش، پس بی درنگ موجود می شود.

روح حین القای منی مرد، در تخمک زن پرورش میابد یعنی ساعتی که نطفه (Sperm) مرد در تخمک (Ovum) زن القاء میشود، از آن ساعت این علقه انسان پنداشته میشود و دارای روح میباشد چرا که نطفه مذکور از یک شخص ذیروح در تخمک شخص ذیروح دیگری انتقال میکند یعنی نطفه هذا حامل جوهر روح است که روح بالقوه در او موجود میباشد و بعد از طی مراحل در داخل تخمک ذیروح زن به یک شخصیت جداگانه مبدل میگردد. از زمان بسته شدن علقه در رحم زن مرحله پرورش جسم و روح انسان آغاز میشود. ولی استدلال های

گونگونگی درین مورد وارد شده است که نفخ روح را در بدن طفل در ماه چهارم حاملگی توجه میکنند، که همه اینها نادرست است و عنوان ذیل را در باره رد این نظریه اختصاص داده ایم. مرحوم علامه مجلسی در شرح روایتی در باره زمان بندی نفخ روح در انسان می نویسد: النفطة تبقي في الرحم أربعين يوما ثم تصير علقة أربعين يوما ثم تتصور في أربعين يوما و تلجها الروح في عشرين يوما  مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 40، ص 233 نطفه در رحم چهل روز باقی می ماند سپس در مدت چهل روز تبدیل به علقه می شود، سپس در مدت چهل روز دیگر تبدیل به مضغه می شود و در مدت بیست روز روح در او دمیده می شود. حرف ایشان محترم است ولی با گفته های فوق و ذیل منافات فاحش دارد و قابل قبول ما نمی باشد.

ماده زنده موجود در منی مرد که در تخمک زن القا میشود باعث پدید آمدن حیات بعدی میشود و حیات از روز اول حاملگی بوجود میاید و روح انسانی بارها در هر طفل دمیده نمیشود بلکه تنها در وجود آدمی دمیده شد و به ما انتقال کرده است. از این همه دلایل که ارائه شد نظریه تجسم و حلول ارواح (Incarnation) نیز رد میگردد. موضوع هذا بر یک حکم فقهی چنین دلالت میکند که سقط عمدی جنین حتی در روز اول حاملگی که توسط وسایل پیشرفته تشخیص شده باشد قتل نفس پنداشته میشود. سوالی که اول مرغ پیدا شد یا تخم، در نظریه تنوع و سازگاری حل میگردد و دیگر اینکه جوهر روح والدین چوچه مرغی که به دنیا خواهد آمد در داخل تخم بالقوه موجود است که در اثر حرارت رشد میکند و آن چوچه مرغ بالفعل به دنیا میآید. یعنی تخم مرغ خروسی (إلقا شده) را که ما میخوریم دارای جوهر ارواح مرغ مونث و مرغ مذکر (یعنی خروس و ماکیان) میباشد.

ترمذی حدیثی را در باره نفخ روح در بدن آدمی و زنده شدن وی توسط عطسه زدن از ابو هریره رض نقل میکند که رسول الله ص فرمود: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَنَفَخَ فِيهِ الرُّوحَ عَطَسَ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَحَمِدَ اللَّهُ بِإِذْنِهِ، فَقَالَ لَهُ رَبُّهُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا آدَمُ اذْهَبْ إِلَى أَوْلَيْكَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى مَلَأٍ مِنْهُمْ جُلُوسٍ، فَقُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، قَالُوا: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى رَبِّهِ، فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ نَحْيَتُكَ وَنَحْيَةُ نَبِيِّكَ بَيْنَهُمْ، فَقَالَ اللَّهُ لَهُ وَيَدَاهُ مَقْبُوضَتَانِ احْتَزَّ أَيُّهُمَا شِئْتَ، قَالَ: احْتَزْتُ يَمِينَ رَبِّي، وَكَلْنَا يَدَيَّ رَبِّي مَبَارَكَةً، ثُمَّ بَسَطَهَا، فَإِذَا فِيهَا آدَمُ وَدُرَيْتُهُ، فَقَالَ: أَيُّ رَبِّ، مَا هَؤُلَاءِ؟ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ دُرَيْتُكَ إِذَا كُلُّ إِنْسَانٍ مَكْتُوبٌ عُمُرُهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، إِذَا فِيهِمْ رَجُلٌ أَصَوُّهُمْ أَوْ مِنْ أَصَوِّهِمْ، قَالَ: يَا رَبِّ، مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا ابْنُكَ دَاوُدُ قَدْ كَتَبْتُ لَهُ عُمُرَ أَرْبَعِينَ سَنَةً، قَالَ: يَا رَبِّ زِدْهُ فِي عُمُرِهِ، قَالَ: ذَاكَ الَّذِي كَتَبْتُ لَهُ، قَالَ: أَيُّ رَبِّ، فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُ لَهُ مِنْ عُمْرِي سِتِّينَ سَنَةً، قَالَ: أَنْتَ وَذَاكَ، قَالَ: ثُمَّ أُسْكِنَ الْجَنَّةَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَهْبَطَ مِنْهَا فَكَانَ آدَمُ يَعُدُّ لِنَفْسِهِ، قَالَ: فَأَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ، فَقَالَ لَهُ آدَمُ: قَدْ عَجَلْتُ قَدْ كُتِبَ لِي أَلْفُ سَنَةٍ، قَالَ: بَلَى، وَلَكِنَّكَ جَعَلْتَ لِابْنِكَ دَاوُدَ سِتِّينَ سَنَةً، فَجَحَدَ فَجَحَدْتُ دُرَيْتُهُ، وَنَسِيَ فَنَسِيتُ دُرَيْتُهُ، قَالَ: فَمِنْ يَوْمِئِذٍ أَمَرَ بِالْكِتَابِ وَالشُّهُودِ  **ترمذی: 3368** هنگامی که خداوند آدم را آفرید و روح را در او دمید، عطسه زد، و گفت: ستایش خدا راست پس ستایش خداوند را به اذن خداوند انجام داد و پروردگار او به او فرمود: خدا بالایت رحم کند، ای آدم، نزد آن فرشتگان برو به جایی که آنها نشسته اند، و بگو: سلام بر شما باد، و آنها گفتند: سلام و رحمت خداوند بر تو. سپس بازگشت به پروردگار خود، و خداوند گفت: این سلام و احوالپرسی برای تو و فرزندان ات در میان آنها است. و خداوند به او گفت، پس دستانت را ببند: هر کدام را که می خواهی انتخاب کن، او گفت، من دست راست پروردگار خود را انتخاب کرده ام، و هر دو دست پروردگار من راست و پُر برکت هستند. وقتی او دست خود را باز کرد دید که تمثال آدم و فرزندان او بودند، گفت: خداوند چیست، آنها چیست؟ و گفت: این فرزندان شما هستند: و هر انسانی که سن او بین چشمهایش نوشته شده بود، در میان آنها یک مرد بود که نور چهره اش روشن بود. گفت پروردگارا این کیست؟ گفت: این پسر شما داود است، من چهل سال عمر

برای او نوشتیم. او گفت: پروردگارا در عمر او اضافه کن، فرمود: همین قدر برای او نوشته کرده ام، گفت پروردگارا زیرا من او را شصت سال از عمر خود میدهم. گفت، تو و این چنین سخاوت، فرمود: در بهشت ساکن شو همانطور که خدا می خواهد، سپس از آن پایین رفت و آدم عمر خود را شمار میکرد، گفت: فرشته مرگ نزد او آمد. و آدم به او گفت، زود آمدی که برای من هزار سال نوشته شده است، گفت چرا نه، اما پسر خود داود را شصت سال دادی، و او منکر شد و فراموش کرد و فرزندان او نیز فراموش میکردند، گفت: سر از امروز امر به مکتوب و شاهد شد. این حدیث خلاف آیه پنجاه نهم سوره العمران است که در فصل قبلی بیان گردید و گفته شد که آدم^ع در رحم مادر و هنگام تولد انسان بوده است نه اینکه طبق این حدیث بعداً انسان شده باشد. **بخاری و مسلم** هر دو، حدیث فوق را اصلاح نموده و سخنان نامفهومی که در آن درج است را حذف نموده اند. از ابو هریره^{رض} روایت است که پیامبر^ص فرمود: خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ طُولُهُ سِتُونَ ذِرَاعًا فَلَمَّا خَلَقَهُ قَالَ: اذْهَبْ فَسَلِّمْ عَلَى أَوْلَيْكَ النَّفَرِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ جُلُوسٌ، فَاسْتَمِعَ مَا يُحْيُونَكَ فَإِنَّهَا تَحْيِيكَ وَتَحْيِيَةُ ذُرِّيَّتِكَ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَقَالُوا: السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ فَزَادُوهُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ فَكُلُّ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ آدَمَ فَلَمْ يَزَلْ الْخَلْقُ يَنْقُصُ بَعْدُ حَتَّى الْآنَ **بخاری: 6227 و مسلم: 7163** خداوند آدم را به صورت خود آفرید و درازی قامت وی شصت دست است. و آنگاه که بیافرید گفت: برو و بر این گروه از فرشتگان که نشسته اند سلام کن. و بشنو که به پاسخ سلام تو چه می گویند و همانا آن تحیتی است برای تو و تحیتی است برای فرزندان (نسل) تو. آدم گفت: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ. فرشتگان گفتند: السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ (سلام و رحمت خدا بر تو) به پاسخ وی افزودند: رَحْمَةُ اللَّهِ (رحمت خدا). پس هر که به بهشت می در آید به صورت آدم است و پس از آن است که قامت اولاد آدم تاکنون پیوسته کاسته شده است. یعنی زمانی که آدم^ع تولد شد، از دوره طفولیت گذشت و جوان شد که قامت وی به 27.4 متر رسید اینجاست که اکنون خداوند با او سخن گفت. ابعاد دیگری این حدیث در فصل ششم ذکر خواهد شد.

در آخر حدیث **ترمذی** مذکوره بالا، در باره آدم^ع که از عمر خود شصت سال را به داود^ع میبخشد و نیز عالم بودن آدم^ع به زمان وفات خویش با آیه ذیل منافات دارد. خداوند میفرماید. إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَآذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ **لقمان: 34** در حقیقت خداست که علم (به) قیامت نزد اوست و باران را فرو می فرستد و آنچه را که در رحمهاست می داند و کسی نمی داند فردا چه به دست می آورد و کسی نمی داند در کدامین سرزمین می میرد در حقیقت خداست (که) دانای آگاه است. یعنی هیچ کس حتی پیامبران امور آینده را در باره مرگ و زندگی نمیدانند پس یک جز حدیث مافوق که در مورد علم آدم^ع به طول عمرش میباشد جعل شده است.

رد نظریه دمیدن روح در طفل در ماه چهارم حاملگی: مرحوم علامه مجلسی در شرح روایتی در باره زمان بندی نفخ روح در انسان می نویسد: النطفة تبقى في الرحم أربعين يوماً ثم تصير علقة أربعين يوماً ثم تصير مضغة أربعين يوماً ثم تتصور في أربعين يوماً و تلجها الروح في عشرين يوماً **مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، چاپ بیروت، ج 40، ص 233** نطفه در رحم چهل روز باقی می ماند سپس در مدت چهل روز تبدیل به علقه می شود، سپس در مدت چهل روز دیگر تبدیل به مضغه می شود و در مدت بیست روز روح در او دمیده می شود حرف ایشان محترم است ولی با گفته های فوق و ذیل منافات فاحش دارد و قابل قبول ما نمی باشد. خداوند درین باره میفرماید: وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ﴿١﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿٢﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا

الْعِظَامَ حَمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿٥﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿٦﴾ المومنون: 12-15 ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریده‌ایم. سپس او را به صورت نطفه‌ای درآورده و در قرارگاه استوار (رحم مادر) جای می‌دهیم. سپس نطفه را به صورت لخته خونی، و این لخته خون را به شکل قطعه گوشت جویده‌ای، و این تکه گوشت جویده را بسان استخوانهای ضعیفی درمی‌آوریم، و بعد بر استخوانها گوشت می‌پوشانیم، و از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بخشیده (با تولدش) پدید آوریم. پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است. بعد از آن (که مدت روزگاری بر این کره خاکی زندگی کردید) شما خواهید مرد. بعد از مراحل تخلیق دراز مدت انسان که از گل آغاز شده بود، خداوند مراحل تخلیق کوتاه مدت او را که عبارت از تخلیق وی در رحم مادر است بتفصیل بیان میکند و بالای خود افتخار میکند که چنین مخلوقی مانند انسان را آفریده است یعنی انسان یک مخلوق خیلی عالی است که به آن کون جامع گفته میشود. کون جامع می‌تواند همه کمالات نبات، حیوان و ملک را در خود جمع کند. در باره تنوع حیوانات که در صفحات قبل گفته شد و درین آیه مراد از "خَلْقًا آخَرَ" همان خلق جدید است که عبارت از تنوع انسان اول می باشد و برای سایر انساها مراد از "خَلْقًا آخَرَ" طفل تازه به دنیا آمده میباشد. در آیه اخیر فوق کلمه "لَمَيِّتُونَ" عطف بر "خَلْقًا آخَرَ" است یعنی به تولد طفلی دلالت میکند که بعداً چه زود چه دیر خواهد مُرد، نه اینکه نفخ روح قبل از تولدش یعنی در ماه چهارم حاملگی صورت میگیرد. و دلیل دیگرش اینکه خداوند میفرماید: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾ غافر: 67 اوست خدایی که شما را از خاک (ناچیز) بیافرید و سپس از قطره آب نطفه و آن گاه از خون بسته علقه، پس شما را (از رحم مادر) طفلی بیرون آورد تا آنکه به سن رشد و کمال برسید و باز پیری سالخورده شوید و برخی از شما پیش از سن پیری وفات کنند و تا همه به اجلی معین برسید و (این چنین کردیم تا) مگر (قدرت خدا را) تعقل کنید. درین آیه بجای صفت "خَلْقًا آخَرَ" اسم "طِفْلاً" یعنی کودک آمده است که مصداق بر آنچه گفتیم میباشد.

در جای دیگر خداوند مراحل تخلیق بشر را به نحوی دیگری تفصیل میدهد که دلایل فوق خود بخود به اثبات میرسند. خداوند میفرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنَبِّئَنَّكُمْ وَنَقَرُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٥٠﴾ الحج: 5 هان ای مردم اگر درباره رستاخیز شک و شبهه دارید، بدانید که ما شما را از خاک، سپس از نطفه، سپس از خون بسته، سپس گوشت پاره شکل یافته و شکل نیافته آفریده‌ایم تا (حقیقت را) برای شما هویدا کنیم، و هر چه را بجوئیم تا زمانی معین در رحمها قرار می‌دهیم، سپس شما را که کودکی شده‌اید (از شکم مادر) بیرون می‌آوریم که به کمال بلوغتان برسید، و بعضی از شما جانشان گرفته می‌شود، و بعضی به حد اعلای فرتوتی بازبرده شود، چندانکه پس از دانستن (بسیاری چیزها) چیزی ندانند، و زمین را پژمرده بینی، آنگاه چون بر آن آب (باران) فرو فرستیم، جنبش یابد و رشد کند، و چه بسیار از گونه‌های خرم برویاند. در فوق واضح گردید که ابتداء خلقت انسان و سایر موجودات حیه از خاک شده است و سپس از نطفه، زمانی که رشد طفل در شکم مادر تکمیل گردد و وقتی آن فرا می‌رسد که این طفل برای رشد هر چه بیشتر از رحم مادر بیرون بیاید، خداوند او را متولد می‌سازد و او را بطرز جدید به دنیا می‌آورد، یعنی طفل تازه به دنیا می‌آید، و باید این به مغالطه با گونه جدید انسانی گرفته نشود.

هر روز، روز الست یا عالم دَر است: طوریکه تفهیم گردید روح انسانی از آدم به نسل اش انتقال یافته است که اکنون درین باره

موضوع حل ناشده یوم الست مطرح میشود و ما آنرا در ذیل با کوشش فراوان حل خواهیم نمود. خداوند میفرماید: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ

مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿۱۷۲﴾ الاعراف: ۱۷۲

و آن گاه که پروردگار تو از بنی آدم، از صلبشان اولادشان را برگرفت (آنها را در دنیا از صلب یکدیگر به تدریج در طول تاریخ بیرون آورد) و

آنها را (به وسیله درک عقولشان و ابلاغ پیامبران) بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری، گواهی می دهیم (چرا چنین

کرد؟) برای اینکه در روز رستاخیز نگوئید ما از این غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید و خداشناسی بیخبر). علامه محمد باقر مجلسی در

مسئله روز الست به عجز خود اعتراف نموده مینویسد "عقل انسان های زیادی از حل این مسأله درمانده است" و "بهر آن است که اندیشیدن

در مورد چنین مسائلی را رها کنیم، چرا که چندان پیچیده است که عقل های ما از دریافت کنه آن ناتوان است" مجلسی، مرآة العقول، ج ۷،

ص ۳۷-۳۸. و مجلسی، بحارالانوار، ج ۵، ص ۲۶۱. ولی باید درین مسئله تدبیر صورت بگیرد. طوریکه معنای آیه در ترجمه آن واضح گردیده

است که خداوند عقیده موجودیت خالق را در هوش طبیعی (فطرت) انسان وارد کرده است و انسان فطرتاً خدا را میشناسد و هیچ انسانی

در جهان نیست که از وجود خداوند منکر باشد ولی فرق همین قدر است که کفار، طبیعت را خدا میگویند و مومنین خدای طبیعت را خدا

میگویند. خداوند میفرماید: وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿۱۵﴾ الرعد: ۱۵ تمام کسانی که در

آسمانها و زمین هستند از روی اطاعت یا اکراه و همچنین سایه هایشان، هر صبح و عصر برای خدا سجده می کنند. یعنی عقیده موجودیت

خالق در فطرت مخلوقات تکویناً نهفته است که حتی منکرین را نیز جبراً به قبولیت ذات پروردگار شان علماً و امیدارد. این شهادت بخاطری است

که خداوند بالای بشریت اتمام حجت کرده باشد تا در روز آخرت برای آنها عذری باقی نماند. خداوند میفرماید: أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا

مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ﴿۱۷۳﴾ الاعراف: ۱۷۳ یا نگوئید: پدرانمان پیش از ما مشرک بودند، و ما فرزندان پس

از آنان بودیم (و راهی جز تقلید از آنان نداشتیم) آیا ما را به خاطر آنچه باطل گرایان انجام دادند، هلاک می کنی؟.

علی رغم این حرفهای وجود دارد که مطلب مذکور را عام فهم میسازد. اولاً در آیه صد و هفتاد و دوم فوق، ذریه اولاد آدم گفته شده است

یعنی جثه فزیکیشان، نه ارواح ذریه آدم که بعضی مفسرین گفته اند چرا که روح از عالم امر است و آنرا مرگ نیست، اخراج و انتقال روح مرگ

او محسوب نمی شود. و ثانیاً در کلمه "ظُهُورِهِمْ" ضمیر جمع مذکر استفاده شده است که صرفاً شخص آدم را نه بلکه تمامی ذریه آدم را از

اول تا آخر مع شخص آدم دربر میگیرد. و ثالثاً انسان چه کافر باشد چه مسلمان، بر این قائل است که خودش به میل و اراده خود به دنیا

نیامده است، عقلش شهادت میدهد که او را کسی آفریده است و اینطور خداوند او را قادر ساخت تا خودش بر وجود خود گواه باشد که

پروردگارش او را خلق کرده است و این گونه شهادت ها در انسان ها غالباً بعد از بلوغ شان قابل مشاهده میباشد. قسمیکه یک اصطلاح بین

مسلمانان بنام روز الست یا عالم دَر رایج است که گفته میشود خداوند در آن روز یعنی پیش از آفرینش کنونی انسان، جمیعاً ارواح اولاد آدم

را حیات بخشید و از تمام آنها یکدم بر ربوبیت خود اقرار گرفت، و دیگر اینکه عالم دَر مکانی است که ملیناها ذرات وجود انسان، پراکنده

در آسمان و زمین، پروردگار خود را تصدیق نموده اند، هر دوی نظریات درست نیست طوریکه در فوق بیان گردید روز الست تا به آخر دنیا هر

روز ادامه دارد، اگر بجای روز الست از واژه عهد الست استفاده کنیم بهتر است یعنی هر شخص بر وجود خود موجودیت پروردگار خود را گواهی

میدهد. نظریاتی که درین مورد ارائه شده اند در فهم و تأویل این مسئله مغالطه وارد کرده اند، فهم درست آن اینطور است که خارج شدن ذریه آدم، از ظهر ایشان شروع و به مرور زمان تا الحال نسل در نسل جریان دارد که در آیه صد و هفتاد و دوم فوق ظرف زمانی "إِذْ" که بحیث استمرار ماضی استفاده شده است همین مطلب را واضح میسازد. مانند حدیثی که از ابی بن کعب در تفسیر آیه صد و هفتاد و دوم فوق روایت شده است که گفت: «جَمَعَهُمْ ثُمَّ جَعَلَهُمْ أَرْوَاحًا فَاسْتَنْطَقَهُمْ فَتَكَلَّمُوا وَأَخَذَ عَلَيْهِمُ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ: وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ الْأَعْرَافُ: 172 قَالَ: فَإِنِّي أَشْهَدُ عَلَيْكُمُ السَّمَوَاتِ السَّبْعَ، وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ، وَأَشْهَدُ عَلَيْكُمْ آبَائَكُمْ أَدَمَ، أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَمْ نَعْلَمْ بِهَذَا، اَعْلَمُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرِي وَلَا رَبَّ غَيْرِي، فَلَا تُشْرِكُوا بِي شَيْئًا، فَإِنِّي سَأُرْسِلُ إِلَيْكُمْ رَسُولًا يُدْكِرُ بَيْنَكُمْ عَهْدِي وَمِيثَاقِي، وَأُنْزِلَ عَلَيْكُمْ كِتَابِي، قَالُوا: نَشْهَدُ إِنَّكَ رَبُّنَا وَإِلَهُنَا لَا رَبَّ لَنَا غَيْرُكَ وَلَا إِلَهَ لَنَا غَيْرُكَ، فَأَقْرَأُوا يَوْمَئِذٍ بِطَاعَةِ، وَرَفَعَ عَلَيْهِمْ أَدَمُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ» مسند الامام أحمد، جلد 5، صفحه 135 و تفسیر بن ابی حاتم الرازی نیز آنرا روایت کرده است. آنها را جمع کرد و روح شان را خلق نمود سپس آنها را گویا ساخت و از آنها عهد و میثاق گرفت و ایشان را بر خودشان گواه قرار داد که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری، گواهی می دهیم برای اینکه در روز رستاخیز نگوئید ما از این غافل بودیم. آیه. او گفت: من هفت آسمان و هفت زمین را بر شما گواه قرار میدهم و پدر شما آدم نیز بر شما گواه است، تا در روز قیامت نگوئید که از این خبر نبودیم، بدانید که هیچ معبودی و هیچ پروردگاری غیر از من وجود ندارد پس با من چیزی را شریک نسازید و من رسولانی را برای شما خواهم فرستاد که عهد و پیمان مرا برای شما یادآور شوند و کتاب خود را خواهم فرستاد. گفتند: شهادت میدهم که تو پروردگار و معبود ما هستی، هیچ معبودی و هیچ پروردگاری جز تو نیست. شاهد قرار دادن آسمان ها و زمین بر انسانهای موجود و آنانیکه در آینده به دنیا خواهند آمد استمرار ماضی را ثابت میسازد زیرا آسمان و زمین تا آخرین نسل بشر موجود خواهند بود. و دیگر اینکه شاهد قرار دادن آدم بر نفس خودش بی معناست چرا که در آیه صد و هفتاد و دوم فوق، ذریه اولاد آدم "مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ" گفته شده است، نه شخص آدم که قبلاً خدا را میشناخت بلکه فرزندان هر یک بالای خود شان شاهد قرار گرفتند، اینکه آدم بالای تمام نسل خود شاهد قرار گرفته باشد و نسلش بالای او، کاملاً اشتباه و خلاف قرآن است اگر اینطور میبود پس طبق تشریحات فوق حدیث هذا باطل قرار می گرفت.

دلیلی دیگری که درین مورد بعضی علماء ارائه میکنند به سند گرفتن آیه ذیل میباشد که مفهوم آیه را به روز الست ارتباط میدهند، ولی ما در ترجمه آیه ذیل با اضافه کردن قوس ناخنک موضوع را تشریح کرده ایم. خداوند میفرماید: **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا** ﴿احزاب: 72﴾ یقیناً ما امانت را (که تکالیف شرعی سعادتمند بخش است) بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم و آنها از به عهده گرفتنش (به سبب اینکه استعدادش را نداشتند) امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند، و انسان آن را پذیرفت بی تردید او (به علت ادا نکردن امانت) بسیار ستمکار، و (نسبت به سرانجام خیانت در امانت) بسیار نادان است. ارتباط دادن این آیه تنها به انسان اولی خلاف منطق است چرا که واژه انسان مطلقاً درینجا ذکر شده است و حکم عمومی دارد یعنی تمام انسانها در هر زمان فطرتاً امانت را در بدل پاداش اختتام ناپذیر (جنت) می پذیرند و خود را مکلف میگردانند که همینطور اینکار جریان دارد، تمام انسانها به خالق ایمان دارند و خواستار زندگی ابدی هستند. حتی حیوانات زندگی ابدی میخواهند که ترسیدن شان از مرگ همین امر را واضح میسازد.

بعضی از علماء از دو بار مُردن انسان ها مرگ اولی شان را به روز الست نسبت میدهند و دلیل روز مخصوص الست را از آیه ذیل اقتباس میکنند. خداوند میفرماید: قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ﴿٥﴾ غافر: 11 می گویند: پروردگارا! دوبار ما را میراندی و دوبار زنده کردی، اکنون به گناهانمان معترفیم، پس آیا راهی برای بیرون آمدن (از دوزخ) هست؟ درین آیه منظور از مرگ نخست خاک است که مثال مرده را دارد یعنی مرگ قبل از وجود جانداران چرا که انسان قبلاً خاك مرده بود و مرگ دوم او همین مرگی است که ما فعلاً مشاهده میکنیم. بنابراین زندگی اول او زندگی این دنیا است و حیات دوم او در روز رستاخیز میباشد. خداوند نیز خاک را هیچ یعنی مرده گفته است. خداوند میفرماید: أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ﴿٦٧﴾ مریم: 67 آیا انسان به یاد نمی آورد (و توجه ندارد) که ما او را پیش از این در حالی که چیزی نبود، آفریدیم. درین باره مثال واضحتری دیگر نیز وجود دارد. خداوند میفرماید: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٣﴾ العنكبوت: 63 و اگر از آنان بپرسی: چه کسی از آسمان آبی فرستاد و بوسیله آن زمین را پس از مردنش زنده کرد؟ می گویند: «الله!» بگو: «حمد و ستایش مخصوص خداست!» اما بیشتر آنها نمی دانند. زمین در ابتداء قبل از حیات اولی اش مرده بود یعنی مثال مرده بود، نه اینکه کسی زمین را ازین برده بود و سپس حیات یافت. تشریح بیشتر این موضوع در اخیر همین فصل تحت عنوان ذوی العقول بودن نباتات و جمادات خواهد آمد.

تولد عیسی و علت تحریم ازدواج وی: خداوند تنوع انسانی را بعد از تولد عیسی تمام کرد و تا روز قیامت در ولادت گونه جدید انسانی را مسدود ساخت. درین زمان انسانهای دوجنسه صد در صد امکان حامله شدن و تولد را دارند ولی اینکه از آنها گونه جدید انسانی پدید آید ناممکن است. خداوند در باره عیسی و مادرش میفرماید: وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿٩١﴾ الانبياء: 91 و آن (زن را یاد کن) که خود را پاکدامن نگاه داشت و از روح خویش در او دمیدیم و او و پسرش را برای جهانیان آیتی قرار دادیم. اگر سوال شود که بعد از عیسی تا حال چرا یک فرد دیگر مانند او بدون پدر به دنیا نیامده است؟ جوابش درین آیه نهفته است، مثالی را که خداوند قایم کرده است هیچ کس مانند او مثال آورده نمیتواند. خداوند مریم و پسرش عیسی را برای جهانیان مثال، آیه و نشانه قدرت خود قرار داد یعنی اکنون بعد از عیسی تا به روز قیامت هیچ کس از انسانهای دوجنسه، گونه جدید انسانی را به دنیا آورده نمیتواند و این فیصله نهائی پروردگار عالم است. همین مطلب را خداوند در جای دیگر چنین بیان میکند: وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ﴿٥٠﴾ المومنون: 50 ما فرزند مریم (عیسی) و مادرش (مریم) را نشانه خود قرار دادیم و آنها را در سر زمین بلندی که آرامش و امنیت و آب جاری داشت جای دادیم.

آیا بشارت معجزه آسای پسر از جانب خداوند به پیامبران دیگر بمعنای زاد و ولد گونه جدید انسانی است؟ آیا پیدایش معجزه آسای پسر ابراهیم با پیدایش خارق العاده آدم و عیسی ارتباط دارد یا خیر؟ چون خداوند قبل از تولد پسر ابراهیم خبر تولدش را به والدینش بشارت داد. خداوند میفرماید: وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَیَسِّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ﴿٦٨﴾ قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٦٩﴾ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿٧٠﴾ هود: 71 - 73 پس

همسرش در حالی که ایستاده بود (از شنیدن گفتگوی فرشتگان با ابراهیم) خندید. پس او را به اسحاق و پس از اسحاق به یعقوب مژده دادیم. (همسر ابراهیم) گفت: ای وای بر من! آیا فرزند آورم در حالی که من پیرزنم و این شوهر من است که در سنّ سالخوردگی است؟ یقیناً این چیزی بسیار شگفت است. (فرشتگان) گفتند از فرمان خدا تعجب می‌کنی؟ این رحمت خدا و برکاتش بر شما خاندان (رسالت) است چرا که او ستوده ای بزرگوار است. پسر ابراهیم ع اعطای خداوند به او بود که قبل از حامله شدن خاتمش از تولد معجزه آسای فرزندش به آنان خبر داده شد. خداوند پسر ابراهیم ع را مانند عیسی ع با روح القدس پشتیبانی نکرد ولی باز هم او را تا به مرتبه پیامبری رسانید که عالی ترین درجه هدایت پنداشته میشود. پسر ابراهیم ع مانند عیسی ع گونه جدید انسانی نبود ولی معجزه تولد این فرزند رشید که اولاً از عالم غیب نامش و جنسیت اش تعیین گردید و ثانیاً از والدین سالخورده به دنیا آمد همان قدر بود که باعث شود تا او را به مقام اعلی پیامبری برساند.

در مورد پیدایش پسر زکریا باید پرسید که آیا ارتباط با پیدایش آدم ع و عیسی ع دارد یا خیر؟ چون خداوند قبل از تولد پسرش یحیی او را باخبر ساخته بود. خداوند میفرماید: يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ﴿١٠﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَأَنِّي آمُرُتُ بِعَاقِرٍ ﴿٩﴾ وَكَأَنِّي كُنْتُ عَقِيمًا ﴿٨﴾ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ﴿٧﴾ مَرْيَمُ: 7 - 9 ای زکریا ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می دهیم که قبلاً همنامی برای او قرار نداده ایم. گفت پروردگارا چگونه مرا پسری خواهد بود و حال آنکه زنم نازاست و من از سالخوردگی ناتوان شده ام. (فرشته) گفت (فرمان) چنین است پروردگار تو گفته که این (کار) بر من آسان است و تو را در حالی که چیزی نبودی قبلاً آفریده ام. قسمیکه در فوق در مورد پسر ابراهیم توضیح داده شد پسر زکریا نیز اعطای خداوند به او بود که قبل از حامله شدن خاتمش از تولد معجزه آسای فرزندش به او خبر داده شد. خداوند پسر زکریا را مانند عیسی ع با روح القدس پشتیبانی نکرد ولی باز هم او را تا به مرتبه پیامبری رسانید که عالی ترین درجه هدایت پنداشته میشود. پسر زکریا مانند عیسی ع گونه جدید انسانی نبود ولی معجزه تولد این فرزند رشید که اولاً از عالم غیب نامش و جنسیت اش تعیین گردید و ثانیاً از والدین سالخورده به دنیا آمد همان قدر بود که باعث شود تا او را به مقام اعلی پیامبری برساند.

هر موجود دوجنسه استعداد تولد گونه جدید را ندارد الا اینکه الله بخواهد. گونه های جدیدی که در موجودات، بعد از تنوع بوجود میابند گاهی گاهی با تغییر قیافه همراه میباشد یعنی نه تنها شعور شان بیشتر میشود بلکه قیافه شان هم شکلی نسبتاً مختلفی را بخود میگیرد. تغییری که در تنوع عیسی ع واقع شد آن در قیافه ظاهری وی نه بلکه عمدتاً در فطرت ایشان بود یعنی قیافه شان قیافه کاملاً انسانی بود ولی فطرت شان خیلی تغییر کرد که در فطرت انسانی اش بعضی از معجزات ضم گردید، داشتن چنین معجزات فطری نتیجه همان تنوع وی بود که اکنون ایشان گونه جدید انسانی محسوب میشدند. بلی! عیسی ع یک گونه جدیدی انسانی بود. ازین رو خداوند نظر به حکمت بالغه اش نسل عیسی ع را متوقف ساخت یعنی با ممنوعیت ازدواج، عیسی ع را امتحان کرد که ایشان برخلاف آدم ع درین امتحان کامیاب شدند و ازدواج را بالای خود حرام قرار دادند.

دلیل منع ازدواج عیسی ع همین بود که اگر او ازدواج میکرد فرزندانیش نیز مانند خودش دارای معجزات فطری میبودند که این خلاف طرح پروردگار میبود. قسمیکه فرزندان آدم ع مثل خودش دارای عقل هستند که این معجزه عقل از ایشان به ما بالقوه انتقال کرده است، فرزندان عیسی ع نیز مانند شخص خودش دارای معجزات میبوند. و طوریکه ذکر شد تولد عیسی ع و آدم ع بطور کلی یکسان است. با این طرح تولد، برای آدم ع

لقب انسان و برای عیسی لقب روح الله از جانب خداوند عطا گردید و با این طرح تخلیق، خداوند به آدم عقل فطری عطا کرد که مادرش نداشت و برای عیسی معجزات فطری عطا کرد که مادرش نداشت. منطق معجزات فطری عیسی در عنوان بعد ارائه خواهد شد.

طوری که معجزه فطری عقل، از آدم به اولاده اش انتقال کرد پس اگر عیسی ازدواج میکرد و صاحب اولاد میشد لازماً تمام معجزات فطری عیسی به اولاده اش انتقال مینمود و نظم کره زمین برهم میخورد پس این امر دلیل ممنوعیت ازدواج عیسی پنداشته میشود که همچنان در کتب تاریخی و صحف الهامی هیچ گونه اسناد و شواهد دال بر ازدواج عیسی موجود نیست و نیز عیسی کدام ذریه از خود بجا نگذاشته است. اگر عیسی ازدواج میکرد اولاد او همانند خودش دارای خوارق بسیار عالی و ماورای پدیده های علمی مکشوف میبود دقیقاً فوق الطبیعه، او چندین مشابه پیدا میکرد و چه بعید که بعضی از اولاد های وی نافرمان میبوند که این امر نظم زمین را درهم میزد ولی پروردگار با حکمت بالغه اش از این واقعه جلوگیری کرد و مانع ازدواج عیسی شد. قرآن خلقت عیسی و آدم را در سوره العنبران آیه پنجاه و نهم یکسان ذکر نموده است که در فصل قبلی ذکر شد، پس ازین رو اگر اولاد آدم مانند خودش است اولاد عیسی هم مانند خودش میبود.

اکنون دلیل بالا بُردن جسد مطهر عیسی به آسمان قابل ذکر است. باید یادآور شد که دی ان ای (DNA) آدم و عیسی هنگام القای نطفه در بطنون مادران شان توسط معجزه خداوندی تغییر شکل کرد. با نفخ روح در مریم DNA پدرش اندکی تغییر کرد. عیسی دارای DNA متفاوت از سایر انسانان بود، نه قبل از او کدام انسان دارای چنین DNA بوده و مطابق آیه فوق نه بعد از او کدام انسان با چنین خواص پیدا میگردد. خداوند میفرماید: **إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَتَوْفِكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَخُكُم بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٥٥﴾** (یاد کن) هنگامی را که خدا گفت ای عیسی من تو را وفات میدهم و به سوی خویش بالا می برم و تو را از (آلایش) کسانی که کفر ورزیده اند پاک می گردانم و تا روز رستاخیز کسانی را که از تو پیروی کرده اند فوق کسانی که کافر شده اند قرار خواهم داد آنگاه فرجام شما به سوی من است پس در آنچه بر سر آن اختلاف میکردید میان شما داوری خواهم کرد. اگر جسد مبارک عیسی فعلاً موجود میبود پس از اثر تحقیقات ساینسی معلوم میگردید که تعداد و یا ساختار کروموزوم هایش با سایر انسانها یکسان نیست یا دی ان ای نصب بر کروموزوم هایش با انسان های دیگر تغییر فاحش دارد که در نتیجه اینگونه تحقیقات جسد مبارک شان تحت عملیات جراحی قرار میگرفت و مثله کردن یک بی حرمتی بزرگ برای یک پیامبر جلیل القدر محسوب میشد. ازین رو جسد گرامی عیسی نظر به حکمت خداوند که هدف از حفظ حرمت عیسی بود، بالا برده شد تا یهودیان و در آینده سایرین با جسد مطهر ایشان بی حرمتی نورزند. ولی جسد آدم در زمین دفن گردید زیرا که قبر ایشان نامعلوم و بدون کدام هویت باقی مانده است، ازین رو حرمت جسد آدم تا به ابد محفوظ است.

نسل از پشت پدر است: از لا به لای قرآن این گونه برداشت میشود که سلسله نسل از پدر است مانند دعای زکریا برای داشتن ذریه و ذکر ذریه داود و سلیمان و غیره. در صفحات قبل آیتی را تحت عنوانی هر روز، روز الست یا عالم در است درج نمودیم که درینجا بُعد دیگری آنرا بیان میکنیم. خداوند میفرماید: **وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿١٧٢﴾** و آن گاه که پروردگار تو از بنی آدم، از صلبشان اولادشان را برگرفت (آنها را در دنیا از صلب یکدیگر به تدریج در طول تاریخ بیرون آورد) و آنها را (به وسیله درک عقولشان و ابلاغ پیامبران) بر خودشان گواه گرفت که

آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری، گواهی می‌دهیم (چرا چنین کرد؟) برای اینکه در روز رستاخیز نگوئید ما از این غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید و خداشناسی بیخبر). طوریکه این آیه در صفحات قبل تشریح گردید، بُعد دیگری آن ازین قرار است که در کلمه "ظُهُورِهِمْ" ضمیر جمع مذکر استفاده شده است که واضحاً بیانگر همین مطلب میباشد که نسل از پشت پدر یعنی از افراد مذکر (اولاد نرینه) است. ذریه از پدر به مادر انتقال میابد تا آن بذر در محیط مناسب رُشد کند. "دَرَّ" (بر وزن شَرَّ) که به معنای موجودات بسیار کوچک همانند ذرات غبار و مورچه های بسیار ریز می باشد دانسته میشود، از این نظر که فرزندان انسان نیز در ابتدا از نطفه بسیار کوچکی آغاز حیات می کنند. پس با درنظرداشت این پیرویه، روح یا همان شخصیت مرد در نطفه اش و در سایر نقاط بدنش بصورت جوهر بالقوه موجود میباشد، زیرا که از آیه نفخ روح چنین برمیآید که جوهر روح در داخل هر عضو بدن حتی در نطفه شخص ذیروح موقعیت دارد. پس زمانیکه این نطفه در تخمک زن داخل میشود آنجا با روح وی آشنا میگردد، سپس با این چنین اختلاط، فزیک طفل در بطن مادر منحيث محیط ابتدائی سازگاری پیدا کرده معه تغییرات محیطی رُشد میکند و البته که این تغییرات در شخصیت آن طفل نیز وارد میگردد و بعد از تولد، محیط جامعه در آن طفل تغییرات فزیک و معنوی بیشتر بوجود میآورد. خلص مطلب اینکه خداوند انسانی را که در ابتداء (در حیات جنینی) هو به هو همانند پدر میباشد، را توسط تغییرات محیط داخلی و خارجی یک شخصیت جداگانه میبخشد. درین صورت قایل بودن به اینکه نسب از پشت پدر است بی جا نخواهد بود. درین مورد سعدی چنین فرموده است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی ببرد آورد روزگار	دگر عضو ها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

اکتشافات ساینسی تا حال باور صد در صدی به این دارد که پسر کاملاً از پشت پدر است و دختر از پشت مادر و پدر، چونکه تغیر در علم بشر بارها تجربه شده است، در آینده ای نه چندان دور امکان دارد که دختر را نیز از پشت پدر به اثبات برسانند. کروموزوم Y یکی از دو کروموزومی است که در بیشتر پستانداران از جمله انسان کار تعیین جنسیت را به عهده دارد. درپستانداران، این کروموزوم حاوی ژن SRY است که باعث ایجاد بیضه‌ها می‌شود. دی ان ای در کروموزوم Y تنها از پدر به پسر منتقل می‌شود، در نتیجه در واقع می‌توان گفت بسیاری از نام‌های خانوادگی را ردیابی می‌کند. تجزیه و تحلیل دی ان ای به همین دلیل در پژوهش‌های تاریخچه خانواده‌ها استفاده می‌شود. همین کروموزوم Y است که نسل ما را به انسان اول (آدم) ارتباط میدهد یعنی DNA آدم صرفاً توسط پسرانش به هر یک دختر و پسر انتقال کرده و میکند. خداوند درین باره میفرماید: **وَ وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ** ﴿البند: 3﴾ و قسم به پدر (بزرگوار انسان، آدم) و فرزندان او. قسم خداوند به آدم و فرزندان دلالت بر همین دارد که اولاد صد در صد از نسل پدر است.

ذکر معجزات فطری و غیر فطری عیسی ع: در باره روح انسانی آدم بحث گردید و اکنون روح القدس عیسی ع زیر بحث است.

خداوند در مورد روح عیسی ع چنین میفرماید: **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ**

مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٧١﴾ النساء: 171 ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و در باره خدا جز (سخن) درست مگوئید مسیح عیسی بن مریم فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگوئید (خدا) سه گانه است باز ایستید که برای شما بهتر است خدا فقط معبودی یگانه است منزّه از آن است که برای او فرزندی باشد آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست و خداوند بس کارساز است. روح القدس که در عیسیؑ وزیده شد تقویت کننده روح انسانی وی بود که عبارت از همان روحی است که به اساس آن عیسیؑ دارای معجزات فطری شد مانند آدمؑ که با دمیدن روح انسانی در وی ایشان دارای معجزه فطری عقل شدند. ازین جهت آدمؑ از تمامی مخلوقات و عیسیؑ از تمامی بشر مستثنی گردیدند. روح القدس تنها به عیسیؑ داده شده بود و از ایشان به نسل بعدی شان جهت عدم ازدواج وی که دلیلش در عنوان قبل گفته شد انتقال نیافت. پس معجزات عیسیؑ که در آیات ذیل ذکر است بعضی شان فطری و در خور صلاحیت (Competency) ایشان بود. خداوند میفرماید: إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٠﴾ المائدة: 110 بیاد آور هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت متذکر نعمتی که بر تو و مادرت دادم باش، زمانی که تو را بوسیله روح القدس تقویت کردم که در گاهواره و به هنگام بزرگی با مردم سخن میگفتی، و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل بر تو آموختم، و هنگامی که به اجازه من از گل چیزی بصورت پرنده می ساختی و در آن می دمیدی و به اجازه من پرنده ای می شد و کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را به اجازه من شفا میدادی، و مردگان را (نیز) به اجازه من زنده میکردی، و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رسانیدن به تو باز داشتم در آن موقع که دلایل روشن برای آنها آوردی ولی جمعی از کافران آنها گفتند اینها جز سحر آشکار نیست. در باره دو معجزه عیسیؑ که عبارت از خبر دادن به خوراک افراد و ذخیره کردن آن میباشد چنین آمده است. خداوند میفرماید: وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾ العنبران: 49 و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده، که به آنها می گوید: من نشانه ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده ام، من از گل، چیزی به شکل پرنده می سازم، سپس در آن می دمم و به اجازه خدا، پرنده ای می گردد. و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص (پیسی) را بهبود می بخشم، و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم، و از آنچه می خورید، و در خانه های خود ذخیره می کنید، به شما خبر می دهم، مسلما در اینها، نشانه ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید. نکته حائز اهمیت این است که از میان معجزات مذکوره بالا، معجزه "سخن گفتن در گاهواره با مردم" و معجزه "اخبار غیبی" در عیسی علیه السلام ذریعه تعلیم و امر خدا بوده است ازین رو مقید به "إذن خدا" نشده است یعنی معجزات ذکر شده فطری نبوند، ولی سایر معجزات ایشان فطری بود که کلمه "إذن" مصداقی بر فطری بودن معجزات عیسیؑ بر خلاف پیامبران دیگر میباشد. یعنی عیسیؑ فطرتاً به انجام آن قادر بود، لذا در مورد آن واژه "أمر الله" نه بلکه تعبیر "إذن الله" بکار رفته است. هر کدام از پیامبران الهی معجزات مخصوص به خود داشتند که در قرآن به برخی از آنها اشاره شده است، یکی از این پیامبران حضرت عیسیؑ بود که در قرآن کریم معجزات متعددی برای آنحضرت ذکر شده است. و تنها در باره معجزات عیسیؑ

گفته شده است که او این معجزات را برعکس سایر پیامبران با اذن الله انجام میداد چرا که معجزات ایشان جواز فطری داشت ازین رو در آیات فوق از کلمه "امر" استفاده نشده است، ولی در باره پیامبران دیگر مخصوصاً در باره معجزات موسی که معجزات روشن داشت چنین چیزی نیامده است چرا که معجزات موسی اعطایی بود. خداوند میفرماید: وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاَسْأَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا ﴿١٠٢﴾ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ﴿١٠٣﴾ الاسراء: 102 - 101 ما به موسی نه معجزه روشن دادیم، از بنی اسرائیل سؤال کن آن زمان که این (معجزات نهگانه) به کمک آنها آمد (چگونه بودند) و فرعون به او گفت گمان می کنم ای موسی تو دیوانه (یا ساحری). موسی گفت: مسلماً تو می دانی این معجزه ها را که بصیرت آور هستند، جز پروردگار آسمان ها و زمین نازل نکرده است، و ای فرعون! قطعاً من تو را هلاک شده می پندارم. یعنی پیامبری که مانند عیسی دارای معجزات زیادی بود او موسی بود که تماماً معجزات وی طبق آیه فوق اعطایی بوده است نه فطری مانند عیسی یعنی موسی معجزات را وقتاً فوقتاً به امر خدا اجرا میکرد در حالیکه معجزات عیسی فطری بود و او ذاتاً توانا به صدور آن معجزاتی بود که تعداد شان در آیات فوق بیان گردید.

اگر مفهوم واژه "إذن" بررسی گردد پس کلمه "اذن" در قرآن، بیش از 45 بار به خداوند نسبت داده شده که ضمن آنها، وقوع حوادث جهان و تشریع احکام دین، به اذن او دانسته شده است. واژه "إذن" یکی از اصطلاحات قرآنی است که برای دست یافتن به معنی آن به ژرف اندیشی و کنکاش عمیق نیاز است و راه دیگری جز اندیشیدن در قرآن و مقارنه آیات با یکدیگر ندارد. واژه "إذن" در قرآن مجید به معنی اجازه، اراده، اعلام، اطاعت و علم به کار رفته است و واژه پژوهان معتقدند که ریشه اصلی این واژه "أذن" گوش است و سپس از آن فعل "أذن له" به سخن او گوش داد (اطاعت) مشتق شده است. برخی نیز ریشه إذن را دارای دو اصل «گوش و علم» دانسته و گفته اند که تمام معانی دیگر به این دو معنا برمی گردند و بین این دو نیز نزدیکی وجود دارد زیرا علم به هر مسموعی با گوش حاصل می شود. چیزی که شنیده شده است؛ خداوند میفرماید: وَأَذِنْتُ لِرَبِّي وَحَقَّتْ ﴿٢﴾ الانشقاق: 2 و به (امر) پروردگار گوش بسپارد و خود چنین سزد. لذا کلمه "اذن" به علم و آگاهی هم تعبیر شده است زیرا غالباً علوم از راه گوش به دست می آیند و شنیدن مبدأ آنها است. مصدر آن را "الأذان و الإيدان" بیان کرده اند. در اکثر آیات قرآن، "إذن" صفت فعلیه خداوند است. در واقع "إذن" بیانگر یک رابطه حقیقی است که بین مخلوقات و اراده الهی وجود دارد؛ یعنی هیچ حادثه ای در عالم بدون إذن به خدا تحقق نمی یابد و این، إذن تکوینی است. خداوند میفرماید: إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلَئِنِّي الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٧﴾ الانفال: 17 این شما نبودید که آنها را کشتید بلکه خداوند آنها را کشت و این تو نبودی (ای پیامبر که خاک و ریگ به سوی آنها) پاشیدی بلکه خدا پاشید و خدا می خواست مؤمنان را به این وسیله به خوبی بیازماید، خداوند شنوا و دانا است. استعمال واژه "إذن"، در گستره معنایی قرآن خیلی وسیع تر از آن در امور اعتباری و استعمالات عرفی دنیوی است و به انواعی همچون: تکوینی و تشریعی قابل تقسیم است و می توان آن را جریانی ذومراتب دانست. در نظام معنایی قرآن می توان "إذن الهی" را به سه معنا تقسیم نمود:

1. إذن تکوینی: اگر خداوند به چیزی اجازه دهد، آن چیز می تواند واقع شود وگرنه رخ نخواهد داد؛ مانند: رویدن گیاهان ﴿يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾ (اعراف/58)، میوه دادن درختان ﴿تَوْتَى أَكْلَهَا كُلِّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾ (ابراهم/25)؛ همچنین ممکن است چیزی از نظر شرع مقدس حرام

باشد ولی خداوند به جهت آزمون و امتحان به آن اذن تکوینی دهد، مانند: اذن خدای در تأثیر سحر ﴿وَمَا هُمْ بِضَارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (بقره/102)؛ یعنی ساحران بی اذن تکوینی خدای نمی توانند هیچ ضرری برسانند. این اجازه به معنای اذن تشریعی خداوند نیست، زیرا خداوند به ایذا و اضرار مردم اذن نداده، بلکه آن را حرام کرده، پس کافران نباید بپندارند که بی اذن تکوینی خداوند می توانند کاری انجام دهند. البته خداوند به آنان جهت امتحان مهلت داده است.

2. اذن تشریعی: آیاتی که ناظر به حکم فقهی است یا به عبارت دیگر اعمالی که خدای آنها را به وسیله دین حرام نکرده، مانند: جهاد: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ (حج/39)؛ "به آنها که جنگ بر آنان تحمیل شده اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته اند و خدا قادر بر نصرت آنها است." و مانند این آیه که خداوند صفت حضرت محمد ص را بیان میکند و میفرماید: ﴿وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾ ﴿الاحزاب: 46﴾ و نیز دعوتگر به سوی خداوند به اذن او، و همچون چراغی تابان.

در موضوع سلیمان باید گفت که شخص سلیمان جنیان را تسخیر نکرده بود بلکه بعضی از جنیان به امر خدای به او مسخر گردانیده شده بودند و تحت فرمان وی قرار گرفتند تا از آنها در راه خدای استفاده کند که این در ذات خود یک امر تشریعی بود. خداوند میفرماید: ﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غَدُوها شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَرِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ ﴿سباء: 12﴾ و برای سلیمان باد را مسخر ساختیم که صبحگاهان مسیر يك ماه را میپیمود، و عصرگاهان مسیر يك ماه را، و چشمه مس (مذاب) را برای او روان ساختیم، و گروهی از جن پیش روی او به اذن پروردگار کار میکردند، و هر کدام از آنها از فرمان ما سرپیچی میکرد او را از عذاب آتش سوزان می چشاندیم.

3. اذن تشریعی همراه با اذن تکوینی: مانند: ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (بقره/249)؛ یعنی خدای سبحان به مجاهدان اسلام هم اذن تکوینی داده است و هم اذن تشریعی، نه تنها کارشان را امضاء کرده، بلکه بدان امر نیز فرموده و وسیله پیروزی آنها را تکویناً فراهم کرده است.

بنابر این «اذن» در نظام معنایی قرآن در نظام تکوین و نظام تشریع، به دو صورت متفاوت جلوه گر شده است. و اگر هرآن، اذن تکوینی خدا برداشته شود، انسان موفق به انجام کار نمی شود مانند: ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ (انبیاء/69)؛ "چنان که آتش بر حضرت ابراهیم علیه السلام سرد و گلستان شد و او در آن ایمن شد".

آیه ذیل معنی اذن را مانند روز روشن واضح میسازد. خداوند میفرماید: الرَّكَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ ابراهیم: 1 الف لام راء کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون آوری به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده. اگر درینجا نسبت اذن خدای به پیامبر ص باشد پس اذن، اذن تشریعی است ولی اگر نسبتش به مردم باشد که است پس اذن تکوینی است و معنی اش فطرت است. خداوند به پیامبر ص خطاب میکند که به اساس فطرتی که دارند و به درک خوبی ها و بدی ها آگاه هستند، هدایتشان کن. یعنی خداوند بدی ها و نیکی ها را قبلاً در وجود انسان القا کرده است. خداوند میفرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾ ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ ﴿الشمس: 7-8﴾ سوگند به نفس و آن کس که آن را (گام به گام) درست کرد. سپس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد.

در بعضی از آیات قرآن مجید، تفکیک کلمه امر از کلمه اذن دقت پذیر است. مانند آیه ذیل که خداوند میفرماید: **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ وَأَلْفَلَكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ** ﴿٦٥﴾ **الحج: 65** آیا ندانسته ای که خدا آنچه را در زمین است و (نیز) کشتی ها را که به فرمان او در دریا روانند، برای شما رام و مسخر کرده است؟ و آسمان را نگه می دارد که بر زمین نیفتد مگر به اذن او؟ یقیناً خدا به همه مردم رؤوف و مهربان است. خداوند به امر خود آن باد های تند را آرام میسازد تا آب طغیانگر برای کشتی رانی آماده باشد ولی در مورد نگه داشتن آسمان باید گفت که سقوط آسمان یعنی مرگ آسمان، در فطرت آسمان تکویناً نهفته است که زمانی باید سقوط کند و ازین برود. پس مسئله چنین واضح میشود که ثبات آب امر خداست و ثبات آسمان اذن خدا. آسمان در طبیعتش نسبت به طغیان سکوت نهفته است که اذن خداست و هنگام آفرینش به حکم خداوند کاملاً رام گردیده است که امر خداست. خداوند میفرماید: **ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ** ﴿١١﴾ **فصلت: 11** سپس اراده آفرینش آسمان فرمود در حالی که به صورت دود بود، به آن و به زمین دستور داد به وجود آئید و شکل بگیرید، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه! آنها گفتند: ما از روی طاعت می آئیم!.

در سه آیات ذیل خداوند در مورد معجزات پیامبران^ع میفرماید: **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِّي بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ** ﴿٧٨﴾ **غافر: 78** قطعاً پیش از تو پیامبرانی فرستادیم؛ سرگذشت گروهی از آنان را برای تو حکایت کرده ایم، و سرگذشت برخی را بیان نکرده ایم. هیچ پیامبری را نرسد که جز به اذن خدا معجزه ای بیاورد؛ بنابر این هنگامی که فرمان خدا (به عذاب دشمنان لجوج) برسد، بر پایه حق و درستی دآوری خواهد شد و آنجاست که اهل باطل زیان خواهند کرد. خداوند میفرماید: **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ** ﴿٣٨﴾ **الرعد: 38** و ما قبل از تو رسولانی فرستادیم و برای آنها همسران و فرزندان قرار دادیم، و هیچ رسولی نمی توانست (از پیش خود) معجزه ای بیاورد، مگر به اذن خدا، هر زمانی کتابی دارد (و برای هر کاری موعده مقرر است). خداوند میفرماید: **قَالَتْ هُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** ﴿١١﴾ **ابراهيم: 11** پیامبرانشان به آنان گفتند: یقینی است که ما بشری مانند شما هستیم، ولی خدا به هر کس از بندگان که بخواهد (با عطا کردن مقام نبوت) منت می نهد و ما را نسزد که جز به اجازه خدا معجزه ای برای شما بیاوریم، و باید مؤمنان فقط بر خدا توکل کنند. درین آیات منظور از اذن اجازه تشریعی است که تمامی معجزات پیامبران را و بعضی از معجزات عیسی^ع را دربر میگیرد یعنی هر زمانی که خداوند میخواست حکم اجرای معجزه را برای شان صادر میکرد ولی بعضی از معجزات عیسی^ع که در آیه صد و دهم و چهل و نهم فوق ذکر شد فطری بود چرا که در آیات مذکوره لست از قبل آماده شده و تمام عیار معجزات برای عیسی^ع بیان شده است. اگر در متن آیات مذکوره دقت شود معنی اش چنین است که هر وقت او عیسی^ع میخواست معجزات فطری خود را اجرا میکرد که در آن اذن خداوند همینطور شامل حال عیسی^ع شده بود. اگر در باره آموزش زبان پرندگان به داود^ع و سلیمان^ع باشد: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ﴾ **(النمل/16)**؛ و یا در باره آموزش تأویل احادیث به یوسف^ع باشد: ﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾ **(يوسف/21)**؛ القای این علوم در قلوب شان وحی الهی بود یعنی امر تشریعی بود که با معجزات فطری ارتباطی نداشت.

ازین پیداست که معجزات اذنیّه عیسی^ع که در فوق ذکر است که با اذن تکوینی پروردگار اجرا میشد که معیت روح القدس را دارا بود. اینکه چرا معجزات عیسی^ع برعکس سایر پیامبران فطری بوده است؟ دلیلش تقویت روح انسانی عیسی^ع توسط روح القدس میباشد. در فطری بودن معجزات عیسی^ع نظر به تشریحات فوق دیگر کدام شکی باقی نمی ماند. طور مثال عیسی^ع فطرتاً قادر به زنده کردن مردگان بود که کدام مرده، در کجا و چه زمانی زنده گردد، توسط شخص عیسی^ع به نیکوترین و با حکمت ترین شکل تصویب میگردد و این بیانگر بنده گی صد در صدی عیسی^ع به خداوند^ج بود که ایشان از حد تجاوز نمیکردند. اذن الله^ج بمعنای این که خداوند^ج توانائی انجام این معجزات را در فطرت عیسی^ع با وزیدن روح القدس که روح انسانی شان را تقویت کرد داخل نمود و او را فطرتاً به انجام آن قادر ساخت به مانند الهام عقل به آدم^ع که با نفخ روح انسانی ایشان فطرتاً قادر به استفاده از عقل خود در هر شرایط و هر زمان بود که این نعمت معجزه آسا بالقوه از ایشان به ما انتقال کرده است.

قابل یادآوریست که معجزات فطری عیسی^ع با معجزات پیامبران دیگر متفاوت است خداوند^ج به عیسی^ع معجزاتی عطا کرد که به احدی نه قبل از او عطا کرده بود و نه بعد از او خواهد عطا کرد. باید گفته شود که عقل آدم^ع و معجزات عیسی^ع محصولی از طرح تولد شان بوده است که خداوند^ج این امر را صرف برای آنان خاص گردانیده بود. و ازین امر بر میآید که ارواح مختلف النوع دارای وظایف مختلف میباشند، در صفحات ذیل تشریح خواهد شد. قسمیکه خداوند^ج در مریم^ع از روح خود دمید همان طور در مادر آدم^ع هم از روح خود دمیده بود. چونکه مادر آدم^ع انسان نبود، روح دمیده شده خداوند^ج آدم^ع را عقل بخشید و چونکه مادر عیسی^ع انسان بود و از قبل عقل داشت، روح دمیده شده خداوند^ج عیسی^ع را صاحب معجزات فطری ساخت.

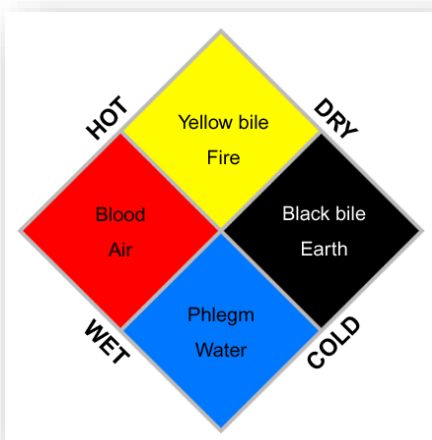
تنوع و تولد معجزه آسای عیسی^ع تعبیر تنوع و تولد معجزه آسای انسان اول (آدم^ع) است که در ضمن مظهر معجزه فطری عقل به آدم^ع و معجزات فطری به خود عیسی^ع میباشد و در حقیقت هر کدام ازین معجزات بیانگر قدرت خدای دُجلال والاکرام است.

معجزات فطری عیسی^ع محدود بود یعنی او عیسی^ع شخصاً از اجرای خیلی اوامر قاصر بود و منحیث یک بنده به خداوند^ج برای حل مشکلات دُعا میکرد. از جمله معجزه های که عیسی^ع فطرتاً به اجرای او قادر نبود، نزول مائده آسمانی بود که به درخواست حواریون و با دُعای آنحضرت^ع نازل گردید. خداوند^ج میفرماید: **قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ**  **المائدة: 114** عیسی ابن مریم عرض کرد: خداوندا، پروردگارا! مائده ای از آسمان بر ما بفرست تا عیدی. برای اول و آخر ما باشد و نشانه ای از تو، و به ما روزی ده، تو بهترین روزی دهنده گانی. حواریون میدانستند که آوردن دسترخوان پر از غذا از آسمان در معجزات فطری عیسی^ع شامل نیست زیرا آنان جهت تقویت و ازدیاد ایمان خویش معجزه از این قبیل از عیسی^ع طلب کردند. بزرگترین ضعف عیسی^ع که او را با همه معجزات فطری اش انسان ثابت میسازد این بود که خداوند^ج او را از چنگ دشمن نجات داد ورنه شخص عیسی^ع قادر به حفظ جان خویش نیز نبود، این مطلب در آیه صد و دهم فوق با کلمات «إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ» یعنی هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رسانیدن به تو باز داشتم، بیان گردید و نیز در عنوان ماقبل در آیه پنجاه و پنجم سوره العنبران این موضوع با کلمات «مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا» یعنی تو را از (آلایش) کسانی که کفر ورزیده اند پاک می گردانم، بتفصیل بیان گردید. مکرراً باید گفت که تمام معجزات عیسی^ع فطری نبود زیرا بدون امر پروردگار خود او نتوانست تا از معجزات موسی^ع بهره مند شود چرا که خداوند^ج آن معجزات را صرفاً برای شخص موسی^ع

خاص گردانیده بود. خداوند میفرماید: قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ (اعراف: 144) (خداوند) گفت: ای موسی من تو را بر مردم با رسالتهای خویش و با سخن گفتنم (با تو) برگزیدم پس آنچه را به تو داده ام بگیر و از شکرگزاران باش.

با دیدن معجزات فطری عیسیؑ بعضی مردم گمان کردند که او خدا است و او را پسر خدا شمرند. او عیسیؑ بسختی مردم را از شرک ممانعت میکرد ولی متأسفانه که امروز اکثر عیسویان جهان به این امر معتقد اند و این شرک به ظن خودشان یک تأویل جایز پنداشته میشود.

پرسش در باره حقیقت روح: کسب دانش در مورد حقیقت روح از ظرفیت عقلی انسان ها بالاتر است. خداوند میفرماید: وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٧١﴾ (الاسراء: 85) و در باره روح از تو می پرسند بگو روح از (سخن) فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است. روح در قرآن کاربردهای متنوع و گوناگونی دارد نظیر؛ در سوره مائده روح القدس، در سوره شعراء روح الامین، در سوره مجادله روح منه و در سوره سجده من روحه. همه ارواح از امر خداوند اند، چه روح مطلق و یا روح انسانی باشد مانند آیه فوق و چه روح الامین (جبرئیلؑ) باشد مانند آیه ذیل که خداوند میفرماید: يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ﴿١٦٦﴾ (النحل: 2) فرشتگان را با روح به فرمان خود بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می کند که بیم دهید که معبودی جز من نیست پس از من پروا کنید. در آیات قرآن بار ها به نفخ روح اشاره شده است و از کلمه نفخ روح بر میآید که روح در داخل بدن انسان دمیده شده و موقعیت دارد. ما انسانها دارای دو روح هستیم، روح حیوانی و روح انسانی ولی عیسیؑ دارای سه روح بود زیرا که روح القدس بر ایشان افزوده شده بود. اگرچه قرآن سراحتم میگوید که درک کامل روح برای انسان ناممکن است ولی باز هم تعاریف مختلفی درین مورد وجود دارد که جسارت آن صورت گرفته است. از آن جمله بعضی ها میگویند که روح از اخلاط چهارگانه یعنی هر یک از چهار مایع خون یا دم، زردآب یا صفرا، سودا یا زردآب سوخته یا صفرای سیاه و بلغم بوجود میآید که نظر بعضی از صوفی ها حتی نظر مکتب فکری شاه ولی الله دهلوی نیز بر همین است.



بعضی سوالات دیگر نه در باره ماهیت روح بلکه در باره اقسام ارواح وجود دارد که آیا حیوانات نیز روح دارند؟ اگر دارند پس فرق بین روح حیوان و انسان چیست؟ قرآن مجید جبرئیل ع را روح الامین خطاب میکند آیا او منحیث یک مَلک جسم ندارد؟ تمامی این سوالات در یک نقطه خلاصه میشود اینکه عقل، نفس، روح، جان، فطرت، وجدان، فکر، هوش، قلب، مغز، فراصت، بصیرت، شعور، نبوغ، استعداد، شخصیت و غیره تماماً یک هدف را ارائه میکنند، نام های مختلفی برای روح انسانی اند که در ادوار مختلف زندگانی انسانها نام گذاری شده اند و اجزای مراحل رشد دانائی آنان را به اساس تجربه شان در بر میگیرد و بخصوص به ذکاوت شان اطلاق میگردد. معلومات بیشتر درین مورد و شرح بیشتر این موضوع در صفحات بعد در تفسیر بعضی از آیات سوره مبارکه حج خواهد آمد. قسمیکه برای طفل نوزاد فطرت قابل هستیم که توسط آن نیاز های محدود خود را برآورده میسازد مانند مطلع ساختن مادر توسط گریه جهت شیر دادن به او، ولی زمانیکه او بزرگ میشود اکثراً کارهایش او را بر مبنای عقلش قابل هستیم و فطرت اولی او که همان عقل نسبی وی بود که قبلاً ذریعه اجداد وی کسب شده و بطور ارثی به او انتقال یافته بود رنگ میبازد، غافل ازین که فطرت و عقل او یک پدیده اند، که از طفولیت تا به حال در زمان و مکان گوناگون پرورش یافته است. برای روح، شعور، جان و غیره نیز مثال های موجود است که ثابت میسازد که اینها اجزای یک پدیده اند که یک هدف را ارائه میکنند. روح انسانی، عقل یا هر اسمی که در فوق ذکر است اولین بار برای آدم ع الهام گردید و از آدم ع به ذریه اش بشکل وراثت (DNA) انتقال یافته است همان طوریکه شعور حیوانات به نسل های بعدی شان انتقال میابد. سوالی که درین مورد ایجاد میشود اینکه اگر عقل یک شخص سلب شود و او مجنون یا دیوانه گردد پس چرا تا هنوز او زنده است؟ قسمیکه گفتیم روح و عقل یک پدیده اند و انسان بدون روح که زنده بوده نمیتواند؟ زیرا که او تا هنوز عقل و شعور یعنی روح نسبی دارد، از خودکشی می پرهیزد و بخاطر بقای خویش میکوشد تا زنده بماند پس هر چیزی که برای بقای خود بکوشد روح دارد. ولی کسانیکه سیستم بدن شان آنقدر مختل گردد که برای بقای خود کوشیده نتواند پس این مقام روح نیست که در چنین بدنی بماند. بلی! زمانیکه مرگ افراد یا حیوانات فرا میرسد سیستم بدن شان ذریعه مرض یا ذریعه جراحات مختل میشود که باعث خارج شدن روح میگردد.

پرورش عقل یا روح انسانی از موجود شدن علقه در رحم مادر یا شاید قبل از آن آغاز میشود و بعد از تولد طفل تا وقت وفاتش ادامه دارد. روح چون منبع حیات انسان است، به آن عقل می گویند چون نیروی درک، محاسبه، مقایسه، نتیجه گیری و عاقبت اندیشی در آن نهفته است، به آن نفس اطلاق می شود، چون به مدیریت ضروریات مادی بدن و بُعد طبیعی انسان می پردازد و به آن قلب گفته می شود چون مرکز تحول، دگرگونی، عواطف و حالات مختلف آدمی است. تعریف های متفاوت برای اسامی فوق الذکر نیز در کتاب های مختلف موجود میباشد. موضوع ازین قرار است که تمام موجودات، اعم از نباتات و جمادات شعور دارند که در عنوان آخری این فصل تشریح خواهد شد.

تعداد ارواح: آنچه مسلم است، روح در قرآن دو کاربرد حقیقی دارد، یکی در مورد روح انسان و دیگری در مورد ارواح دیگر است. خداوند میفرماید: رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ﴿٥٠﴾ غافر: 15 بالا برنده درجات و صاحب عرش است، روح را (که روح القدس و یا کدام روحی دیگری که است) به فرمانش به هر کس از بندگان که بخواهد القا می کند تا مردم را از روز ملاقات (که روز رستاخیز است) بیم دهد. اکثر علماء درینجا روح را بمعنی وحی گرفته اند یعنی کلام خدا که به انبیاء الهی و از

زبان آنها به ما رسیده است ولی در این آیه القای روح بعد از خاتم النبیین^ص برای دیگران نیز است، پس چگونه؟ درینجا در باره روحی که ذکر شده است روحی است که توانائی کمک باطنی اشخاص را دارا میباشد لذا خداوند این روح را بالای اشخاص خاص میفرستد تا آنان نخست خود تقویت روحانی شده و بعد سایر مردم را از روز قیامت بترسانند. باید گفت که غیر از ارواح انسانی ارواح دیگر هم وجود دارند که خیلی قدرتمند هستند. در آیه ذیل واضح میگردد که روح در آیه فوق به معنای کلام خدا نه بلکه یک موجود دیگری است. خداوند میفرماید:

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾ الشورى: 52 وهمین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم تو نمی دانستی کتاب چیست و نه ایمان (کدام است) ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می نمایم و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی.

قسمیکه قبلاً تفسیر شد، روح یک مخلوق دیگر غیر از ملک است و درین آیه واضح گردید که روح عبارت از قرآن و کتاب نیست بلکه روح الامین (جبرئیل^ع) است که توسط همین روح محمد الرسول الله^ص را خداوند تعلیم قرآن و ایمان داده است. چرا که اگر درین جا روح بمعنی قرآن باشد پس ما قرآن را میدانیم و می فهمیم در حالیکه در عنوان فوق گفته شد که ما برای درک روح علم کافی نداریم و جهت فهمیدن روح علم ما قلیل است پس واضح است که درین آیه روح بمعنی قرآن نیست بلکه بمعنی همان روح الامین جبرئیل^ع است که او ملک نیست بلکه روح است.

منظور مطلب اینکه ارسال کلام خدا توسط یک روح بالای روح دیگر میباشد یعنی خداوند کلام خود را جهت هدایت بشر ذریعه جبرئیل امین بر محمد امین^ص فرستاد. روح از ملک در قرآن واضح تفکیک شده است. خداوند میفرماید: **تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ﴿٤﴾ القدر:** 4 فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر و تنظیم) هر کاری نازل می شوند. از آیه فوق و آیه ذیل ثابت میشود که روح غیر از ملک است. خداوند میفرماید: **تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿٤﴾ المعارج:** 4 فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می روند. یعنی فرشتگان و ارواح موجودات جداگانه هستند. در جای دیگر خداوند روح، انسان و ملک را جداگانه ذکر کرده است. خداوند میفرماید: **إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾ التحريم:** 4 اگر شما (همسران پیامبر) از کار خود توبه کنید (به نفع شماست، زیرا) دلهایتان از حق منحرف گشته؛ و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید، (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند.

خداوند جبرئیل^ع را امین خطاب میکند و میفرماید: **وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٩٢﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿١٩٣﴾ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ ﴿١٩٤﴾ الشعراء:** 192 – 194 و این (قرآن) از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. که روح الامین (جبرئیل) آن را بر دل تو فرود آورده است. بر قلب تو، تا از بیم دهندگان باشی. اول باید گفت که درین آیه به جبرئیل^ع روح خطاب شده است نه ملک و دوم اینکه امانتداری جبرئیل^ع ارتباط به اراده فطری او دارد. مانند انسانها که بدی و نیکی در فطرت شان الهام گردیده و اعمال شان کاملاً فطری میباشند، جبرئیل^ع توانائی خیانت در نزول وحی را داشت اما خداوند به علم قدیم خود میدانست که او امانتدار است ازین رو در قرآن او را به اسم روح الامین ذکر نموده است و روح به معنی عقل است چرا که حمل کننده وحی الهی یک موجود با عقل و امین می بایست بود.

مخلوقات خداوند بی شمار اند که تعداد شان را تنها خودش میداند. خداوند میفرماید: وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيْمَانًا وَلَا يَزْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ ❖ **المدثر: 31** و ما موکلان آتش را جز فرشتگان قرار نداده ایم، و شماره آنان را جز آزمایشی برای کافران مقرر نکرده ایم تا اهل کتاب (به خاطر هماهنگی قرآن با کتابشان) یقین پیدا کنند و بر ایمان مؤمنان بیفزاید، و اهل کتاب و مؤمنان (در حقانیت قرآن) تردید نکنند، و تا بیمار دلان و کافران بگویند: خدا از توصیف گماشتگان آتش به این (نوزده نفر) چه هدفی دارد؟ این گونه خدا هر که را بخواهد (پس از بیان حقیقت) گمراه می کند و هر که را بخواهد هدایت می نماید، و سپاهیان پروردگارت را جز خود او کسی نمی داند، و این قرآن فقط مایه تذکر و پند برای بشر است. مانند زمین در آسمانها نیز جنبندگانی وجود دارد که در موردش ما نمی دانیم. خداوند میفرماید: وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ❖ **الشورى: 29** و از آیات او است آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از جنبندگان در آنها خلق و منتشر نموده، و او هرگاه بخواهد قادر بر جمع آنها است. باید گفت که در آسمانها، جنبندگان با فرشتگان به اشتباه گرفته نشود چونکه فرشتگان موجود غیر از جنبندگان هستند. خداوند میفرماید: وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنَ الدَّابَّةِ وَالْمَلَائِكَةِ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ❖ **النحل: 49** و آنچه در آسمان ها و زمین از جنبندگان و فرشتگان وجود دارد، فقط برای خدا سجده می کنند و تکبر و سرکشی نمی ورزند. از همین رو خداوند درین آیه جنبندگان و فرشتگان را موجودات جداگانه ذکر نموده است.

اکنون خداوند مخلوقی را برای بشر معرفی میکند و میفرماید: مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ❖ **البقره: 98** هر که با خدا و فرشتگان و رسولانش و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد (کافر است)، و بی تردید خدا دشمن کافران است. ما در باره ملایکه و رسولانی انسانی که میدانیم و در مورد رسولانی حیوانی در سوره انعام آیه سی و هشتم در فصل بعدی بیان خواهد شد. همینطور در مورد جبرئیل که ملک نیست بلکه روح است در فوق ثابت گردید، در آیه فوق ذکر میکائیل منفرد از ذکر انسان و ملک و روح ثابت میسازد که میکائیل نه ملک است و نه به او روح خطاب شده است بلکه یک موجود دیگری از موجودات خداوندی میباشد.

در عناوین بالا گفتیم که روح القدس با عیسی یکجا بود و بعد از وفاتش آن روح از وی جدا گردید ولی عیسی آمدن پیامبر بعد از خود را بشارت داد و به مردم گفت که کلام آن پیامبر کلام خدا خواهد بود و او مرا تصدیق خواهد کرد. خداوند میفرماید: وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ❖ **الصف: 6** و به یاد آورید هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده یعنی تورات می باشم، و بشارت دهنده به رسولی هستم که بعد از من می آید، و نام او احمد است، هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلائل روشن به سراغ آنها آمد گفتند این سحری است آشکار! بلی آیات قرآن بر رسالت عیسی دلالت میکنند. در انجیل یوحنا چنین آمده است: اما چون آن مدافع که از نزد پدر برای شما می فرستم بیاید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می شود، او خود درباره من شهادت خواهد داد. **عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل 15، آیه 26** اگر در این آیه انجیل دقت شود اینکه عیسی میگوید که آن روح را من می فرستم به معنای جدا شدن روح القدس از بدن عیسی بعد از وفات ایشان است که بعد از آن این روح حاوی

کلام خدا خواهد بود یعنی کلام خدا (قرآن) توسط این روح (روح القدس، جبرئیل) به حضرت محمد^ص ارسال خواهد شد و در مورد اینکه عیسی^ع پسر خدا نه بلکه بنده و رسول اوست شهادت خواهد داد.

در قرآن یک نوع روح دیگری هم ذکر شده است. خداوند میفرماید: **لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** ﴿المجادله: 22﴾ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند، آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، آنها را در باغهایی از بهشت داخل می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن می مانند خدا از آنها خشنود و آنها نیز از خدا خشنودند آنها حزب الله اند بدانید حزب الله پیروز است. این آیه در باره یک روح دیگر غیر از روح القدس معلومات میدهد و نیز غیر از ارواحی است که در آیات پانزدهم و پنجاه و دوم فوق بیان شد. تمامی ارواح انسانی و غیر انسانی که قرآن در مورد آنها بحث میکند مخلوقاتی هستند که روح القدس یا روح الامین جز آنها میباشد. اینان فرشتگان نه بلکه ارواح هستند. باید گفته شود که اگر روح القدس جبرئیل^ع است که از آیه ذیل چنین معلوم میشود پس روح است که با وزیدن او خداوند عیسی^ع را دارای معجزات فطری ساخت. خداوند در باره آیات قرآن میفرماید که توسط روح القدس که همان روح الامین یا جبرئیل^ع است نازل شده است: **قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ** ﴿النحل: 102﴾ بگو، آنرا روح القدس از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است، تا افراد با ایمان را ثابت قدم گرداند، و هدایت و بشارتی است برای عموم مسلمین. این امر باید واضح شود که ما برای درک حقیقت روح علم نداریم چه رسد به درک جزئیاتش که قضاوت کنیم کدام روح قوی و کدام روح ضعیف است.

روح انسانی که به آدم^ع داده شد و به نسل او انتقال کرد، با رشد و پرورش به کمال میرسد و انسان را مکلف به تکالیف شرعیه میسازد ولی روح القدس برعکس روح انسانی قبلاً پرورده شده است، این همان روحی است که به عیسی^ع داده شد تا روحی انسانی اش را صیقل داده و او را صاحب معجزات فطری بسازد. روحی که بالای پیامبران^ع نازل میشد روح الامین (جبرئیل^ع) بود که به آنها وحی الهی را میآورد تا برایشان هدایت و نور باشد و دیگران را ذریعه همین اندرز بدهند. و روحی که درین زمان بالای مومنین نازل میشود تا مومنین استطاعت انذار مردم را از روز قیامت پیدا کنند، اینها همه ارواحی هستند که ما جز به موجودیت آنان علم نداریم.

نفس چیست؟: در علم انسان شناسی شناخت نفس یک مورد بنیادین تلقی گردیده است. کتاب های گوناگونی برای توضیح عقل و نفس که با هم چه تفاوت دارند نوشته شده است ولی ما در حدود چند سطر این مطلب را واضح ساخته ایم. موجودیت هر شی نفس او پنداشته میشود، خداوند در مورد نفس خویش میفرماید: **لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُخَذَّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ** ﴿ال عمران: 28﴾ مؤمنان نباید کافران را به جای اهل ایمان، سرپرست و دوست بگیرند؛ و هر کس چنین کند در هیچ پیوند و رابطه ای با خدا نیست، مگر آنکه بخواهید به سبب دفع خطری که متوجه شماست از آنان تقیّه کنید؛ خدا شما را از خویش بر حذر می دارد، و بازگشت (همه) به سوی خداست. در آیه فوق نفس خداوند بمعنای ذات اوست، علم و

حکمت و تمامی صفات خداوند ذات او را توصیف میکنند. ذات خداوند قابل مشاهده نیست این امر به مخلوقات نا ممکن است که خداوند را درین عالم ببینند. ولی صفات خداوند قابل مشاهده است خداوند صفات خویش را که در قرآن درج است به ما آموخته است و این صفات از ذات خداوند سرچشمه گرفته اند و ما میتوانیم در پرتو صفاتش نفس یعنی ذات او را مجازاً مشاهده نماییم و بزرگی و دانائی او را احساس کنیم. پس نفس خداوند همان ذات اوست و صفات او نیز مربوط به ذات او میباشد. در جای دیگر خداوند میفرماید: **وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٤﴾** الانعام: 54 و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند بگو درود بر شما پروردگارتان رحمت را بر خود لازم و مقرر کرده که هر کس از شما به نادانی کار بدی کند و آنگاه به توبه و صلاح آید پس وی آمرزنده مهربان است. باید این مسئله را فهمید که نفس یا عقل ما با نفس خداوند کدام تناسبی ندارد، نفس خداوند یعنی ذات خداوند که در برگزیده علم و حکمت او می باشد، و تمامی صفات خداوند ذات او را توصیف میکنند و نفس آدمی نیز ذات آدمی است که عقل و شعور وی صفات او مربوط به ذات آدمی میباشد.

فرق بین عقل و نفس وجود ندارد. اینجا در موردش کوتاه پرداخته میشود. خداوند کلام یوسف را در قرآن نقل کرده میفرماید: **وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٣﴾** یوسف: 53 و من نفس خود را تبرئه نمی کنم چرا که نفس قطعاً به بدی امر می کند مگر کسی را که خدا رحم کند زیرا پروردگار من آمرزنده مهربان است. امر نفس همه جهات را دربر میگیرد، چه بد باشد چه خوب نفس انسان بخاطر تسکین آدمی کوشا است. نفس انسان یعنی خود انسان یا شخص انسان، پس این عقل و شعور انسان است که او را شخصیت میبخشد و این شخصیت را نفس شخص میگویند ورنه نفس کدام پدیده جداگانه نیست. نفس یا وجود انسان عقل دارد و همان عقل است که خداوند به انسان الهام کرده و توسط او خوبی و بدی را تفکیک میکند. به عبارت دیگر نفس آدمی یعنی وجود آدمی که نفسش برتر از نفس حیوانات است. عقل یا نفس انسان مومن به اساس احکام پروردگار که در کتب آسمانی وارد شده است، نعمات ابدی را بر نعمت های فانی دنیوی ترجیح میدهد. خداوند هم نفس دارد، نفس ما که با نفس او قیاس نمیشود از آنجائیکه در آیات بیست و هشتم و پنجاه و چهارم فوق توضیح داده شد که نفس خداوند وجود اوست و علم و حکمت و تمامی صفات وی، ذات یعنی نفس او را توصیف میکنند و نفس انسان همچنان مجموعه صفات و وجود خود انسان است.

نفس کدام پدیده جداگانه نیست که قدرت تفکر داشته باشد، خوبی و بدی را درک نماید و ما را به بدی امر کند. نفس همان روح یا عقل را گویند که دارای توانائی فکری است که پدیده امر و نهی از آنجا صادر میگردد. در آیه فوق همین مطلب بیان شده است که نفس به بدی امر میکند یعنی نفس اماره یکی از اجزای مراحل تکامل عقل انسانی است که بنابر بُن بست و تلقین شیاطین، بخاطر تسکین آدمی راه های غیر مشروع را به او پیشنهاد می نماید الی اینکه آن نفس به مراحل خوبتر که قرآن آن را نفوس لوامه و مطمئنه گفته است برسد. خداوند میفرماید: **وَلَا أُفْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ﴿٢﴾** القیامه: 2 و سوگند به نفس ملامت گر. یعنی نفس انسان با تفکر خود را ملامت میکند پس نفس عبارت از همان عقل یا روح میباشد. در جای دیگر خداوند میفرماید: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾** الفجر: 27 تو ای روح آرام یافته! نفس انسان با تفکر مطمئن میشود پس نفس عبارت از همان عقل یا روح است که در فوق گفته شد. قابل یادآوریست که شخصی که نفسش به مرحله آخری

یعنی درجه مطمئن رسیده باشد امکان دارد با وسوسه های شیطان و لذات دنیوی دوباره به مرحله اولی یعنی نفس اماره رجوع کند. این امر در اشخاص جوان جهت پیکر قوی شان زیادتیر اتفاق می افتد که قضیه یوسف نیز از آن قرار بود.

آیا قلب انسان محل تفکر اوست؟ عقل چیست؟: مستقیماً به موضوع عنوان پرداخته شود اینکه با مطابقت به حکمتی که هر

راز باید در زمان معینش فاش گردد، خداوند طبق فرهنگ دیرینه مردم در آیات ذیل در مورد امور معنوی قلب سخن گفته است و نیز معنای فزیکیش را که همان پارچه گوشتی که در سینه موقعیت دارد بیان نموده است. خداوند میفرماید: وَأَنْذَرُكُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حِمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ﴿١٨﴾ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ﴿١٩﴾ غافر: 18 - 19 و آنها را از روز نزدیک بترسان، هنگامی که از شدت وحشت دلها به گلوگاه می رسد و تمامی وجود آنها مملو از اندوه می گردد؛ برای ستمکاران دوستی وجود ندارد، و نه شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود. او چشمهایی را که به خیانت می گردد و آنچه را سینه ها پنهان می دارند، می داند. بحث فرهنگی در مورد قلب از اینجا آغاز میگردد خداوند میفرماید: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾ المطففين: 14 چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است. قلب انسان آهن نیست که زنگ بگیرد پس واضح است که خداوند مطابق به فرهنگ مردم با آنان سخن گفته است.

در فرهنگ زبان عربی کلمه عجم به معنی گنگ و لال است. کسانی که غیر عرب هستند و زبان عربی نمی دانند نزد اعراب به مثابه اشخاص گنگ اند. بلی این یک واقعیت تلخ برای سایرین میباشد که هیچ زبانی مانند زبان عربی فصاحت و بلاغت ندارد بنابر همین واقعیت اعراب با جرأت بالا دیگران را عجمی خطاب میکنند و از گذشته ها این واژه به یک فرهنگ تبدیل شده است فرهنگی که خداوند نیز آنرا بیان نموده است: وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَلَّا نَعْلَمَ عَرَبِيًّا قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشَفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٤٤﴾ فصلت: 44 هرگاه آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم حتماً می گفتند: «چرا آیاتش روشن نیست؟! قرآن عجمی از پیغمبری عربی؟!» بگو: «این (کتاب) برای کسانی که ایمان آورده اند هدایت و درمان است؛ ولی کسانی که ایمان نمی آورند، در گوشه هایشان سنگینی است و گویی نابینا هستند و آن را نمی بینند؛ آنها (همچون کسانی هستند که گوئی) از راه دور صدا زده می شوند». عجمی بودن کدام عیب نیست و نه ننگ است بلکه یک واقعیت است. کسانی که از عجمی بودن احساس ننگ می کنند زبان عربی بیاموزند و خود را افتخار ببخشند. باید گفت که در هر جای قرآن بشمول این مورد که خداوند مطابق به فرهنگ نیک مردم سخن گفته است جهت تفهیم هرچه بیشتر مخاطبین و سایرین بوده است.

پندار بشر از سابق چنین بوده است که عقل از قلب ترشح میکند و علمای فعلی میپندارند که عقل محصولی از مغز انسانی است اگر عقل تولیدی از مغز انسان میبود پس مغز فیل که سه برابر مغز انسان است بزرگترین متفکر جهان تلقی میگردید. ولی انسان جایگاه عقل خود را ثابت کرده نمیتواند چرا که نظر به عنوان مافوق علم که به انسان جهت تثبیت عقل و روح داده شده است قلیل است. از آنجائیکه قرآن عقل را به قلب نسبت میدهد، از روی فرهنگ دیرینه ای است که اعراب به او قایل بودند پس نسبت دادن عقل به قلب، جهت تفهیمی داشته است که در عرصه تفهیم نیز خیلی موثر ثابت گردیده است. در آزمون قلب را آله تفکر میپنداشتند نه خود فکر، اگر قلب یا مغز را کامپیوتر فرض

کنیم پس عقل یا روح حیثیت جریان برق را در او دارد. فردا اگر گفته شود جگر انسان مرکز تفکر اوست پس چه باید کرد؟ اینها همه تجرباتی اند که انسان آنرا کسب و جهت اخذ تجربیات بیشتر به پیش روانه میشود. بر بنیاد خیال پردازی ها اگر فردا علم ساینس به جای برسد که حتی دماغ انسان را به انسان دیگری پیوند بزند یا از اعضای بدن حیوانات برای انسانها استفاده شود پس در رابطه به پیوند اعضای بدن انسان اصول این است که هر شخصی که بیشترین اعضا را از دیگری اخذ کند دارای شخصیت یا روح همان شخص خواهد بود چرا که کثرت اعضا بر اعضای قلیل او غالب خواهند آمد. باید ذکر شود شخصی که اکثر اعضای بدن خود را به شخص دیگری عطیه کند پس این انتقال وجود آن شخص در وجود این شخص شمرده خواهد شد. در مورد پیوند های قلبی و دماغی در ذیل پرداخته خواهد شد که هیچ نوع تأثیر روحی بنابر ناچیز بودن عضو در مقابل مجموع اعضای وجود اخذ کننده ندارد.

اگر گفته شود که دماغ انسان دارای حافظه است و معلومات شخص را ثبت مینماید پس باید گفت که به اساس انکشافات جدید ساینسی نه تنها دماغ بلکه هر حجره بدن انسان کار ثبت معلومات را انجام داده میتواند. در دانشگاه هاروارد ایالات متحده آمریکا در موسسه (Wyss) یک بایوانجینر و نسل شناس به نام جورج چرچ (George McDonald Church) 5.5 پیتابایت را که تقریباً معادل به 700 تیرابایت میباشد در یک گرام DNA انسانی جایجا یعنی ثبت کرد و این کار وی هزار مرتبه بالاتر از ریکارد قبلی بود و درین اواخر دانشمندان دانشگاه مذکور یک فیلم سینمایی را بر روی DNA ذخیره سازی کردند و موفقانه آنرا جهت تماشای دوباره بدست آوردند. خداوند در باره حافظه انسان چنین میفرماید: بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ  عنکبوت: 49 بلکه (قرآن) آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم (الهی) یافته اند و جز ستمگران منکر آیات ما نمی شوند. حافظه انسان در قلب و تمام حجرات بدن وی بوده میتواند و عمدتاً در مغزش و چونکه مردم فرهنگی آن زمان برین قایل بودند که حافظه در سینه انسان میباشد پس خداوند نیز بر اساس معلومات ایشان سخن گفته است که هیچ کدام منافاتی با علم امروزی ندارد. قسمیکه در فوق بیان گردید و در ذیل بیشتر توضیح داده خواهد شد.

در خلال موضوع آفرینش انسان، زمانیکه ذکر جوارح وی به میان میآید خداوند میفرماید: وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ  الاعراف: 179 و حقاً که ما بسیاری از جن و انس را (گویی) برای دوزخ آفریده ایم، زیرا که دل ها دارند ولی (حقایق را) بدان نمی فهمند، و چشم ها دارند ولی بدان (به عبرت) نمی نگرند و گوش ها دارند ولی بدان (معارف حقّه را) نمی شنوند آنها مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند (زیرا با داشتن استعداد رشد و تکامل، به راه باطل می روند) و آنها همان غافلانند. درین آیه فعالیت چشم و گوش واضح و قابل درک است ولی فعالیت قلب برای تفهیم و تحلیل مسایل است؟ آیا میتوانیم بجای مغز توسط قلب خود بیندیشیم؟ این یک مسئله پیچیده نزد مردم میباشد. حل این مسئله آن هم در یک کلام و با شواهد بیشتر در شرح آیه ذیل بیان میگردد. خداوند میفرماید: أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُوا هُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ أَذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ  الحج: 46 آیا در زمین گردش نکرده اند تا دلهایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوشهایی که با آن بشنوند در حقیقت چشمها کور نیست لیکن دلهایی که در سینه هاست کور است. قرآن در جاهای مختلف تفکر آدمی را به قلبش ارتباط میدهد نه به مغزش. این امر برخلاف علوم ساینسی است چرا که ساینس هنوز به بسیاری از حقایق

جهان نرسیده است. پارچه گوشتی که در داخل سینه انسان وجود دارد که وظیفه اش رساندن خون به اطراف بدن است آیا محل تعقل بوده میتواند؟ یا آیا ساینس بدان مغزی که اشاره دارد جای تفکر شده میتواند؟ پاسخ همان است که قبلاً بتفصیل ارائه کردیم اینکه عقل، روح، نفس، جان، فطرت، وجدان، فکر، هوش، قلب، مغز، فراصت، بصیرت، شعور، نبوغ، استعداد، شخصیت و غیره که در تمام بدن انسان است تماماً یک هدف را ارائه میکنند، نام های مختلفی برای روح انسانی اند که در ادوار مختلف زندگانی انسانها نام گذاری شده اند و اجزای مراحل رشد دانائی آنان را به اساس تجربه شان در بر میگیرد و بخصوص به ذکاوت شان اطلاق میگردد.

در جای دیگر خداوند میفرماید: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ﴿٣٧﴾ ق: 37 در این تذکری است برای آن کس که عقل دارد، یا گوش فرادهد و حضور یابد. درین آیه کلمات قلب و گوش هر دو به معنی عقل آمده است و این یک دلیل خیلی محکم برای موضوع فوق میباشد.

دلیل دیگری که موضوع فوق را مثل روز روشن واضح میسازد از آیه ذیل ثابت است. خداوند میفرماید: وَأَوْمِرُ أَنْتَفَكُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ ﴿٨﴾ الروم: 8 آیا در نفس خود به تفکر پرداخته اند که خداوند آسمانها و زمین و هر چه در بین آنهاست همه را جز به حق و تا هنگامی معین نیافریده است و (با این همه) بسیاری از مردم لقای پروردگارشان را سخت منکرند. تفکر در خلقت ذهن آدمی را انکشاف میدهد باید یادآور شد که درین آیه اندیشیدن در نفس به معنی اندیشیدن توسط نفس غرض شناخت نفس است تا شخص متفکر چگونگی تخلیق خود و چگونگی تخلیق کائنات را ذریعه نفسش یعنی ذریعه عقلش دریابد. مطلب دیگر اینکه درین آیه خداوند انسان را به اندیشیدن در نفس راهنمایی میکند چرا که مقوله وجود دارد که میگویند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» یعنی خود شناسی مقدمه خدا شناسی محسوب میشود. بعضی ها این حدیث را موضوعی گفته اند ازین رو ما به عنوان مقوله آنرا نقل کردیم ورنه با محتوای آیه فوق مطابقت دارد. قسمیکه در آیات فوق مطالعه گردید که خداوند مکان تعقل و اندیشیدن آدمی را به قلب او نسبت داده است پس باید فهمید که آیات قرآن متضاد همدیگر نیستند و نه با یکدیگر منافات دارند سخن همان است که در فوق گفته شد که تمامی این سوال ها در یک نقطه خلاصه میشود اینکه عقل، روح، نفس، جان، فطرت، وجدان، فکر، هوش، قلب، مغز، فراصت، بصیرت، شعور، نبوغ، استعداد، شخصیت و غیره تماماً یک هدف را ارائه میکنند، نام های مختلفی برای روح انسانی اند که در ادوار مختلف زندگانی انسانها نام گذاری شده اند و اجزای مراحل رشد دانائی آنان را به اساس تجربه شان در بر میگیرد و بخصوص به ذکاوت شان اطلاق میگردد.

آیا یک انسان دارای دو محل تفکر بوده میتواند؟ خداوند درین مورد میفرماید: ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهَرُونَ مِنْهِنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ﴿٤﴾ الاحزاب: 4 خداوند برای هیچ مردی دو تا دل در درونش (و قهراً دو تا اعتقاد متضاد در درونش) قرار نداده است و همسرانتان را که با آنها ظاهر می کنید (با انشاء تشبیه آنها به مادرانتان آنها را بر خود حرام می کنید) مادرانتان قرار نداده، و نیز پسرخوانده هایتان را پسران (واقعی) شما قرار نداده است، این (تحریم زن و انتخاب پسر) گفتار شما به زبانتان است، و خدا حق را می گوید و او به راه (راست) هدایت می کند. یعنی انسان در آن واحد تنها بالای یک شی تفکر کرده میتواند زیرا که یک شخصیت یا یک نفس یا یک قلب دارد.

دلم نمیخواهد که این کار را انجام دهم یا دلم میخواهد که به آنجا بروم، این ها اصطلاحاتی اند که از زمانه قدیم بجا مانده اند و جز فرهنگ ما است و در استفاده همچو کلمات هیچ تردیدی وجود ندارد. این واژه از قدیم برای بشر به میراث مانده است و در آن زمان علم بشکل فعلی پیشرفت نکرده بود، الی پنجصد سال قبل از امروز نه تنها مسلمانان بلکه همه مردم جهان بر این باور بودند که مرکز تفکر و اندیشیدن انسان همان قلب اوست. مردم سابق این امر را از عکس العمل احساسات آدمی اقتباس و اتخاذ میکردند یعنی در وقت شادی، اضطراب و خوف این قلب انسان است که میتپد پس آنها تپش قلب را بر متفکر بودن قلب پذیرفته بودند. از آنجائیکه ساینس دلایل سرعت تپش قلب را واضح ساخته است ولی در آن زمان علم بشر درین مورد محدود بود زیرا آنها قلب انسان را متفکر و تصمیم گیرنده می پنداشتند. فلذا بنابر حکمت بالغه خداوند چنین شد تا انسان از درک روح یا عقل نظر به علم قلیلش عاجز بماند ازین رو خداوند جهت تفهیم هرچه کاملتر بشر بر اساس فرهنگی مردم آن زمان درین مورد سخن گفت یعنی قلب را محل تفکر انسان گفته است ورنه موجودیت عقل اینکه در قلب انسان است یا در مغز انسان و یا در کدام عضو دیگر او ثابت نیست زیرا که در صفحات فوق در شرح آیه هشتاد و پنجم سوره اسراء واضح گردید اینکه عقل در کجاست، به انسان معلوم نیست و تا به قیامت یک مُعْما باقی خواهد ماند زیرا که به انسان آنقدر علم داده نشده است تا روح یا عقل را درک کند. دلیل دیگری برای سخن گفتن پروردگار مطابق به فرهنگ و درک مردم در مورد طرز تفکر ذوالقرنین در آیه ذیل بیان خواهد شد که درک او مطابق به فرهنگ زمان خودش بوده است و نیز شرح بسیاری از مسائل قرآنی از قبیل قاموس متفکر بودن قلب که از کجا قیاس و استخراج شده است، درینجا بیان میگردد. خداوند میفرماید: حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تَتَّخِذُ فِيهِمْ حُسْنًا ﴿۸۶﴾ **الکہف: ۸۶** تا زمانی که (ذوالقرنین) به محل غروب خورشید رسید (منظره غروب) خورشید را چنین یافت که در چشمه ای گرم و جن آلود غروب می کند، و نزد آن قومی را یافت (که فساد و ستم می کردند). گفتیم: ای ذوالقرنین! یا (این قوم را به کیفر فساد و ستمشان) عذاب می کنی و یا در میانشان شیوه ای نیک در پیش می گیری. اول باید عرض شود اینکه خداوند مطابق به فرهنگ مردم با آنان سخن گفته است تا هم آنها موضوع را درک کنند و نسل های بعدی از بلاغت قرآن نظر به تفکر پیشرفته خود حقیقت را دریابند. خداوند درینجا از پندار ذوالقرنین حرف میزند که او آفتاب را چنین دید که در بحر غروب میکند حالآنکه حقیقت ساینسی کشف شده چنین نیست و ما میدانیم که زمین شکل بیضوی دارد ولی دید، فهم و درک ذوالقرنین از حقایق به اساس علم و درایت خودش چنین بود، خداوند نیز آنرا به همان شیوه یعنی طوریکه ذوالقرنین غروب آفتاب را به سلیقه ای که ملاحظه کرده بود بیان میکند. اصول این است که بعضی اوقات خداوند جهت تفهیم هرچه بیشتر مطلب، مطابق به فهم مخاطبین سخن گفته است. دیگر اینکه خداوند به زبان ادب سخن گفته است اگر مکالمه مردم با رسوخ جوامع امروزی شنیده شود اصطلاح طلوع و غروب آفتاب در صحبت های شان مشاهده میشود که حتی در مکاتبات چنین مینگارند ولی این حقیقت مسئله نه بلکه ادبیاتی است که ذریعه قرارداد اجتماعی به فرهنگ مبدل شده است.

پس اگر مقام معنوی قلب جهت متفکر بودنش از دماغ بالاتر میبود پس چرا مقام فیزیکی اش از مغز پایینتر قرار دارد؟ و اگر سخن ساینس را قبول کنیم که عقل در مغز انسان است پس مغز فیل که سه برابر مغز انسان است بزرگترین متفکر جهان تلقی میگردید. اینها همه سوالاتی اند که طبق حکمت بالغه و فرموده خداوند، بر وفق علم قلیل ما تا به قیامت حل نخواهند شد.

قابل یادآوریست که بر بنیاد تحقیقات فوق این امر بالای عقیده مومن اثر منفی و یا مثبت ندارد. اصطلاحات دیگر مانند خون جگر خوردن و بزدل بودن که کاربرد فنی ندارد نیز از قدیم بجا مانده است که تا الحال مورد استفاده در فرهنگ ما قرار دارد. در فرهنگ مردم قدیم جگر انسان مرکز جرأت او پنداشته میشد که همچنان صائب تبریزی غیرت انسان را منشاء از جگر وی میداند و میگوید:

جگر شیر نداری سفر عشق مکن سبزه تیغ درین ره ز کمر می گذرد

در احادیثی که جهت تفهیم هرچه کاملتر مسلمانان بر اساس فرهنگ مردم آن زمان سخن زده شده است، بر منطقی بودن سخنان حضرت محمد ص دلالت میکند. از ابوهریره رض روایت است که حضرت محمد ص فرمود: إِذَا اسْتَيْقَظَ أَحَدُكُمْ مِنْ مَنَامِهِ فَلْيَسْتَشِيرْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَبِيتُ عَلَى حَيَاثِيمِهِ ❖ مسلم: 564 هنگامی که یکی از شما از خواب بیدار شود پس سه بار بینی خود را شستشو (خالی) کند زیرا که شیطان در پرده های بینی بود و باش دارد. اینجا منظور از شیطان همان میکروب ها است و در حدیث دیگری نیز مراد از شیطان همان میکروب ها گرفته شده است، آنرا جابر رض روایت میکند که رسول الله ص فرمود: عَطُّوا الْإِنَاءَ وَأَوْكُوا السِّقَاءَ وَأَغْلِقُوا الْبَابَ وَأُطْفِئُوا السِّرَاجَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَجُلُّ سِقَاءً وَلَا يَفْتَحُ بَابًا وَلَا يَكْشِفُ إِنَاءً فَإِنْ لَمْ يَجِدْ أَحَدُكُمْ إِلَّا أَنْ يَعْرِضَ عَلَى إِنْاءِهِ عَوْدًا وَيَذْكُرَ اسْمَ اللَّهِ فَلْيَفْعَلْ فَإِنَّ الْفُؤَيْسِقَةَ تُضْرِمُ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ بَيْتَهُمْ ❖ مسلم: 5246 ظرف های غذای خود را بپوشانید، دهانه مشک ها را ببندید، در های خانه ها را ببندید، چراغ های خود را خاموش کنید چون شیطان دهانه مشک را باز نمی کند، دری را که بسته شده است نمی گشاید و روپوش ظرفی را که روی آن را پوشانیده است بر نمی دارد. اگر یکی از شما جز تخته ای، چیز دیگری را نیافت که ظرفش را با آن بپوشاند، آن چوب را بر درب ظرف گذاشته و نام خداوند را یاد کند زیرا موش ها خانه را بر سر صاحبان آن شعله ور میکند. اگر حضرت محمد ص منطقی صحبت نمیکرد و حقیقت میکروب های ریز در آنزمان فاش میگردد، اولاً که مسلمانان کاملاً نمی فهمیدند و ثانیاً برای کفار یک دلیل معقول پیدا میشد تا آنحضرت ص را مجنون خطاب کنند. پس حکمت درین است تا حقیقت اصلی هر راز در زمان معین آن فاش گردد. مردم آنزمان به این همه معلومات ساینسی امروزی دسترسی نداشتند تا حقیقت موضوع را مانند ما بفهمند، پس ازین رو رسول الله ص بعضی از موضوعات مخصوصاً موضوع فوق را به شکل تشبیه به آنها آموخت و آنها همچنان عمل میکردند و از مضرات میکروب ها در امان میماندند.

پیوند قلبی (Heart Transplantation) بکلی روح انسان را تبدیل کرده نمیتواند اگر یک شخص قلب خود را از اثر کدام بیماری تعویض کند و قلب شخص دیگری را برای خود پیوند بزند پس شخصیت وی تغیر نخواهد کرد و او همان شخصی که بود باقی خواهد ماند مگر تحقیقات نشان داده است که اندکی عادات وی تغیر میکند. اگر روح یا عقل در قلب انسان میبود پس آن شخص به یک شخص دیگر تغیر میکرد. اگر روح یا عقل در مغز انسان میبود پس بعضی انساختها با تقریباً 30 در صد مغز نیز میتوانند به حیات خود گما فی السَّابِقِ ادامه دهند مانند کارلوس "نیمه" رودریگز، (Carlos 'Halfy' Rodriguez) که به نام "سوسا" نیز شناخته میشود، پس از پرش از طریق شیشه جلوی اتومبیل خود و فرود آمدن جلو سر او در جاده، بخش بزرگی از مغز و جمجمه خود را در تصادف از دست داد. پزشکان برای کمک به زنده ماندن وی مجبور شدند تا مقادیر زیادی از گوشت و استخوان را جدا کنند و او از آن زمان توانسته است زندگی خود را در میامی، فلوریدا ادامه دهد.



در مورد قلب بعضی حرف ها گفته شد و اکنون باید دانسته شود که اشیای بازمانده از بزرگان بالای روح و روان انسان تاثیر خاصی خود را دارد. خداوند درین مورد در باره پادشاهی طالوت میفرماید: وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٢٤٨﴾ البقرة: 248 و پیامبرشان بدیشان گفت در حقیقت نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق (عهد) که در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان و بازمانده ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون (در آن) بر جای نهاده اند در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند به سوی شما خواهد آمد مسلماً اگر مؤمن باشید برای شما در این (رویداد) نشانه ای است. تابوت سکینه و اشیای که در آن موجود بود با همه آنها بنی اسرائیل تعلق خاطر داشتند، سپردن تابوت به آنان به معنای حاکم گرداندن شان بالای دشمن محسوب میشد و این یک پیشگویی عملی بود که خداوند برای اطمینان خاطر آنان انجام داد. تابوت سکینه یا صندوق آرامبخش با آرامی درونی آنها ارتباط داشت پس نزول آرامش خداوند همان ازدیاد ادراک و فصاحت مومنین بود تا بر پیشگویی فتح مبین عقلاً و علماً یقین پیدا کنند. خداوند میفرماید: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَّعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٤﴾ الفتح: 4 اوست که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید. و سپاهیان آسمان و زمین فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست؛ و خدا همواره دانا و حکیم است. قسمیکه در فوق ذکر شد، درین جا هم قلب به معنای عقل یا روح میباشد زیرا که افزایش ایمان با عقل و دانایی سر و کار دارد پس نزول آرامش خداوند همان ازدیاد ادراک و فصاحت مومنین است تا بر پیشگویی فتح مبین علماً یقین پیدا کنند.

حقیقت جنیان: گرچه این موضوع خلاف دیباچه کتاب بنظر میرسد ولی باید گفت که شناخت جنیان و شناخت حیوانات جزء لاینفک علم انسانشناسی میباشد یعنی مقدمه ای است که بدون آن شناخت انسان ناممکن میشود. از همین رو جنیانی که ما حتی قادر به دیدن آنها نیستیم ایمان به آنان بخشی از عقاید ما مسلمانان را تشکیل میدهد. مطلب اینکه شناخت و ایمان به این مخلوق پنهان در پرتو آیات قرآن بالای ما فرض است. سرنخ اصلی جهت تحلیل مبحث هذا از این پرسش بدست میآید هنگامی که خداوند به فرشتگان امر کرد تا آدم را سجده کنند پس ابلیس که جن بود در آنجا در میان فرشتگان چه میکرد؟ اگر ابلیس از جنس ملائکه نبود پس حضور او در بین فرشتگان مانند حضور بالفعل فرشتگان در بین ما انسانها خواهد بود که این غیر ممکن است زیرا که کدام قرینه برای حضور آنها بین ما وجود ندارد. خداوند میفرماید که فرشتگان از جمله جنبنندگان (مانند مخلوقات زمینی) نیستند: وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿النحل: 49﴾ و آنچه در آسمان ها و زمین از جنبنندگان و فرشتگان وجود دارد، فقط برای خدا سجده می کنند و تکبر و سرکشی نمی ورزند. از همین رو خداوند درین آیه جنبنندگان و فرشتگان را موجودات جداگانه ذکر نموده است. پس انسان چطور؟ آیا او هم یک نوع دابه است؟. خداوند میفرماید: وَمِنَ النَّاسِ وَالْدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿فاطر: 28﴾ و از انسانها و جنبنندگان و چهارپایان انواعی با رنگهای مختلف، (آری) حقیقت چنین است: از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند؛ خداوند عزیز و غفور است. گرچه درین آیه دابه به غیر از انسانها و چهارپایان گفته شده است ولی از آیه دیگری همین سوره کاملاً برمیآید که انسانها و چهارپایان و تمامی جانداران دابه هستند. خداوند میفرماید: وَلَوْ يُوَاحِدُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا ﴿فاطر: 45﴾ اگر خداوند مردم را به سبب کارهایی که انجام داده اند مجازات کند، جنبندهای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذاشت! ولی (به لطفش) آنها را تا سرآمد معیّتی تأخیر می اندازد (و مهلت اصلاح می دهد) اما هنگامی که اجل آنان فرا رسد، (خداوند هر کس را به مقتضای عملش جزا می دهد) او نسبت به بندگان بیناست (و از اعمال و نیات همه آگاه است). ولی برای فرشتگان چنین چیزی تفکیک پذیر است زیرا که آنها دابه نیستند بلکه پرنده هستند، خداوند جنبنندگان و پرندهگان را با تفکیک چنین بیان میفرماید: وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴿النعام: 38﴾ هیچ جنبنده ای در زمین، و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند، نیست مگر اینکه اُمتهایی همانند شما هستند. ما هیچ چیز را در این کتاب، فروگذار نکردیم سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می گردند. یعنی با فرق اینکه بعضی از فرشتگان دارای چندین بال هستند، خداوند فرشتگان را با اوصاف «صاحب بالهای دو گانه و سه گانه و چهار گانه» یاد کرده است که در ذیل تحت همین عنوان تشریح خواهد شد.

اگر ابلیس ملک بود پس قرآن چرا او را در آیه پنجاهم ذیل جن خطاب نموده است؟ در لغت عرب، جن چیزی پنهانی را گویند که انسان صلاحیت دیدن آن را نداشته باشد و کلمه جنت از همین ردیف استخراج شده است. قرآن حتی طفل انسان را هنگامی که در بطن مادر میباشد جن خطاب نموده است. خداوند میفرماید: الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِنَّكُمْ أَجْنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ﴿النجم: 32﴾ همانها که از گناهان بزرگ و اعمال زشت

دوری می کنند، جز گناهان صغیره (که گاه آلوده آن می شوند)؛ آمرزش پروردگار تو گسترده است؛ او نسبت به شما از همه آگاهتر است از آن هنگام که شما را از زمین آفرید و در آن موقع که بصورت جنینهایی در شکم مادرانتان بودید؛ پس خودستایی نکنید، او پرهیزگاران را بهتر می شناسد. ازین رو فرشتگان نیز جن هستند، قابل دید نمی باشند و شیاطینی را که مردم جن میگویند آنها هم جن هستند ولی با فرق اشرار و ابرار شان که در آیات ذیل واضح شده است. خداوند میفرماید: وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿البقره: 34﴾ و چون به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده برید، همه سجده بردند جز ابلیس که سرکشید و کبر ورزید و از کافران شد. بیاد داشته باشید که ابلیس زمانیکه حکم پروردگار خود را شکست کافر شد و او از قبل کافر نبود. و همین طور با همین عمل از جنیان شد و قبل از او از فرشتگان بود. خداوند میفرماید: وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِیَ وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿الکہف: 50﴾ به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید آنها همگی سجده کردند، جز ابلیس، او از جن بود، سپس از فرمان پروردگار خارج شد، آیا (با اینحال) او و فرزندانش را به جای من اولیای خود انتخاب می کنید در حالی که دشمن شما هستند؟ اینها چه جانشینهای بدی برای ظالمانند. این بلاغت قرآن است که کلمه «كَانَ» را در آیات فوق بیان نموده است و در هر دو آیات فوق کلمه «كَانَ» بمعنای شدن است نه بمعنای بودن. ابلیس فرشته بود که جهت عدم سجده به آدم از جنیان شد یعنی شیطان شد. در فرهنگ دیرینه بشر تا الحال پدیده جن یک کلمه زشت و خشن تلقی میشود چون از دیرها بدینسو جن به بدان و اشرار مخلوق پنهان گفته میشود ورنه اصل امر اینطور نیست، جن کلمه جامع است که خوبان و بدان یعنی همه مخلوق پنهان را دربر میگیرد. تمامی مخلوق پنهان چه فرشتگان باشند چه شیاطین همه آنها جن هستند. در سوره الصفات خداوند واضح فرموده است که فرشتگان جن هستند. درین سوره از آیه 149 الی 157 خداوند پیرامون رد افک مشرکین میگوید که فرشتگان دختران خدا نیستند و آنها مانند جنبدگان از جنس مونث نیز نمی باشند و متصلاً در آیه 158 میفرماید: وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿الصفات: 158﴾ آنها (مشرکان) میان خدا و جن، نسب و خویشی قرار دادند، در صورتی که جنیان به خوبی می دانند که (روز قیامت برای حساب و پاداش) احضار خواهند شد. اگر در تسلسل آیات مذکوره بالا دقت شود خداوند ملایک را جن خطاب نموده است. قسمیکه از این آیه بر میاید مشرکین وجود فزیکی جنیان را به وجود بیکران و لایتنهای خدا نسبت میدادند و نیکان آنها را دختران خدا میگفتند، افراد نیک جنیان را که ملایک هستند خداوند تصدیق میکند با تفکیک اینکه آنها بر خلاف شیاطین شان به روز آخرت ایمان دارند ولی اینکه آنها دختران خدا باشند خداوند این حرف را به الفاظ شدید رد کرده است. عرض شود اینکه خداوند در آیه فوق مطابق به فرهنگ مردم با آنان سخن گفته است تا هم آنها موضوع را درک کنند و نسل های بعدی از بلاغت قرآن نظر به تفکر پیشرفته خود اصل حقیقت که فرشتگان جن هستند را دریابند. موضوع کلام خدا مطابق به فرهنگ مردم در عناوین ذیل مخصوصاً در داستان ذوالقرنین و مغز واضحتر بیان خواهد شد. خداوند در مورد تعداد از جنیان که شیطان اند میفرماید: وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ ﴿الشعراء: 210 - 212﴾ قرآن را شیطان ها نازل نکرده اند. و برای آنها سزاوار نیست، و قدرت ندارند. آنها از استراق سمع (و شنیدن اخبار آسمانها) برکنارند. یعنی تنها جنیان که فرشته اند در امور نزول قرآن وساطت دارند نه جنیان که شیطان اند. ناگفته نماند که بارز ترین مثال اراده جنیان اعم از فرشتگان و نیز شیاطین در تشریحات فوق ثابت میشود.

آری! جنیان مانند ما دارای زاد و ولد هستند. میگویند در آیه پنجاهم فوق مقصود از ذریه و فرزندان شیطان، پیروان و یاران او و کسانی که از وی پیروی می کنند است. ولی درینجا اگر کلمه فرزند ذکر میشد پس جا داشت که به پیروان شیطان فرزند خطاب شود همانگونه که در عهد عتیق و جدید به پیروان خدای فرزند خطاب شده است. اما درین آیه کلمه ذریه بکار رفته است که کاملاً معنای فرزندان واقعی را میدهد یعنی شیطان از خود نسل دارد و شیاطین دارای زاد و ولد هستند. جنیان مانند انسانها جماع میکنند. خداوند در باره نعمات بهشت میفرماید: **فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ﴿٥٦﴾ الرَّحْمَنُ: 56** در آن باغهای بهشتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی ورزند؛ و هیچ انس و جنّ پیش از اینها با آنان تماس نگرفته است. این مطلب درین سوره دو بار تکرار شده است. خداوند ما را از مردان جن آگاه ساخته است که این خود بیانگر موجودیت زنان جنیان نیز میباشد یعنی اگر جنیان جنس مذکر دارند پس بدیهی است که جنس مونث نیز دارند خداوند میفرماید: **وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ﴿٦﴾ الْجِنُّ: 6** و اینکه مردانی از بشر به مردانی از جنّ پناه می بردند، و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می شدند. حدیثی وجود دارد که فرق جنسیتی شیاطین را مشخص میسازد. از انس رض روایت است که گفت: چون پیامبر ص به مستراح داخل می شد، می گفت: **اَللّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبْثِ وَالْخَبَائِثِ ﴿١٤٢﴾ بَخَارِي: 142** بار الها، پناه می جویم به تو از مردان شیاطین و زنان آنها. آیتی وجود دارد که قبیله یعنی وجود نسل های متعدد جنیان را ثابت میسازد. خداوند میفرماید: **يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مَن حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٧﴾ الْأَعْرَافُ: 27** ای فرزندان آدم زهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند و لباسشان را از ایشان بربندد تا عورتهايشان را بر آنان نمایان کند در حقیقت او و قبیله اش شما را از آنجا که آنها را نمی بینید می بینند ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند. طوریکه جنیان زاد و ولد دارند همانطور مرگ و میر هم دارند خداوند میفرماید: **وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ﴿٢٥﴾ فَصَلَتْ: 25** ما برای آنها همنشینانی (زشت سیرت) قرار دادیم که زشتیها را از پیش رو و پشت سر آنها در نظرشان جلوه دادند؛ و فرمان الهی در باره آنان تحقق یافت و به سرنوشت اقوام گمراهی از جنّ و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند؛ آنها مسلماً زیانکار بودند. باز خداوند میفرماید: **أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ﴿١٨﴾ الْأَحْقَافُ: 18** آنها کسانی هستند که فرمان عذاب همراه اقوام (کافری) که قبل از آنها از جن و انس بودند درباره آنان مسجل شده، چرا که همگی زیانکار بودند.

از مخلوق پنهان کسی که حکم خدای را رد کند در اصلاح به او جن گفته میشود ولی در لغت معنی اش چنین است که آشکار یا شیاطین مخلوق پنهان را جن و شرفای شان را فرشته گویند. خداوند میفرماید: **قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ﴿١﴾ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا ﴿٢﴾ وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا ﴿٣﴾ وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا ﴿٤﴾ الْجِنُّ: 1 - 4** بگو به من وحی شده است که تنی چند از جنیان گوش فرا داشتند و گفتند راستی ما قرآنی شگفت آور شنیدیم. که به سوی راه راست هدایت می کند، پس به آن ایمان آوردیم و هرگز احدی را شریک پروردگارمان قرار نخواهیم داد. و اینکه بلند است مقام با عظمت پروردگار ما، و او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است. و اینکه سفیهان ما درباره خداوند سخنان ناروا می گفتند. آیات فوق دلیلی بر

این مطلب است که گروهی از جنیان، ذریعه ایمان به آیات خداوند فرشته شدند و سفیهان و نادانان شان هنوز دیو یا شیطان یعنی گنهکار باقی ماندند. چند آیت بعد در همین سوره خداوند در باره اقرار جنیان پیرامون کسب ثواب و گناه شان میفرماید: وَأَنَا مِّنَ الْمُسْلِمِينَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا ﴿١٤﴾ **الحج: 14** و اینکه گروهی از ما مسلمان و گروهی منحرفند؛ هر کس اسلام را اختیار کند راه راست را برگزیده است. خداوند در جای دیگر میفرماید: وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ ﴿١٥﴾ قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٦﴾ يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿١٧﴾ **الاحقاف: 29 - 31** (به یاد آور) هنگامی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را بشنوند؛ وقتی حضور یافتند به یکدیگر گفتند: «خاموش باشید و بشنوید!» و هنگامی که پایان گرفت، به سوی قوم خود بازگشتند و آنها را بیم دادند. گفتند: «ای قوم ما! ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده، هماهنگ با نشانه‌های کتابهای پیش از آن، که به سوی حق و راه راست هدایت می‌کند. ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا گناهانتان را ببخشد و شما را از عذابی دردناک پناه دهد. مطلب دیگر این است، جنیانی که شیاطین بودند خداوند آنها را جهت سرزنش در غلامی سلیمان قرار داد زیرا که فرشتگان جنیان از این امر غلامی مستثنی میباشند. خداوند میفرماید: وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ﴿٨٢﴾ **الانبیاء: 82** و از شیطان ها کسانی را رام و مسخر او (سلیمان) کردیم که برایش غواصی و کارهایی غیر از آن انجام می دادند، و ما نگهبان آنان بودیم. در جای دیگر خداوند میفرماید: وَالشَّيَاطِينُ كُلٌّ بِنَاءٍ وَغَوَاصٍ ﴿٨٣﴾ **وآخرین مقررین فی الاصفاد: 83** **ص: 37 - 38** و دیو یا شیاطین را هم که بناهای عالی می ساختند و از دریا جواهرات گرانها می آوردند نیز مسخر امر او (سلیمان) کردیم. و گروه دیگری (از شیاطین) را در غل و زنجیر (تحت سلطه سلیمان) قرار دادیم. جن و ملایک دو مخلوق جداگانه ای نیستند بلکه به باور های فرهنگی دیو یا شیطان به کفار (کلفت اندام) جنیان و پری یا فرشته به مومنین (زیبا رویان) شان گفته میشود. این نظریه که در بعضی نقاشی ها تبارز کرده عبارت از قایل بودن بال برای پری ها است که در حقیقت نیز فرشتگان بال دارند. خداوند میفرماید: الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَرِذُّ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٦٠﴾ **فاطر: 1** ستایش مخصوص خداوندی است که آفریننده آسمانها و زمین است، خداوندی که فرشتگان را رسولانی قرار داد که صاحب بالهای دو گانه و سه گانه و چهار گانه اند و هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید، او بر هر چیزی قادر است. پس در فرهنگ دیرین مردم پری عبارت از همان فرشته یعنی جن های پرهیزگار هستند. نقطه دیگر اینکه از اخیر آیه فوق ثابت میشود، افزودن در تعداد مخلوقات منقطع نشده است یعنی تنوع شان بجز ذات انسان جریان دارد قسمیکه در فصل قبلی تحت عنوان اثبات جنسیت دوگانه مریم تشریح گردید. چونکه فرشتگان و شیاطین در جنسیت اشتراک دارند، خداوند از نیکان جنیان یعنی از فرشتگان در روز آخرت بازجویی خواهد کرد. خداوند میفرماید: وَيَوْمَ يُخْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿١٦١﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿١٦٢﴾ **سباء: 41 - 40** (به خاطر بیاور) روزی را که خداوند همه آنان را بر می انگیزد، سپس به فرشتگان می گوید: «آیا اینها شما را پرستش می کردند؟». آنها می گویند: «منزهی (از اینکه همتایی داشته باشی)! تنها تو ولی مائی، نه آنها؛ (آنها ما را پرستش نمی کردند) بلکه جن را پرستش می نمودند؛ و اکثرشان به آنها ایمان داشتند». حتی فرشتگان مطابق به فرهنگ انسانها صحبت خواهند نمود و شیاطین را جن خواهند گفت.

دلیل دیگری که مطلب فوق را ثابت میسازد اینکه خداوند میفرماید: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَخْبِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٧٥﴾ البقرة: 275 آنان که ربا می‌خورند (از گور) برنجی خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان زده و دچار جنون کرده باشد، این از آن است که می‌گویند دادوستد مانند رباست، حال آنکه خداوند دادوستد را حلال و ربا را حرام کرده است، اینک کسی که پند پروردگارش به او رسیده و دست بردارد، گذشته‌اش را ایرادی نیست و کار او با خداوند است، و کسانی که به این کار بازگردند دوزخی‌اند و جاودانه در آنند. کسانی را که جنیان آزار و اذیت میکنند و آنان را مریض میسازند و حتی گاه گاهی منجر به مرگ شان میگردند آنان را در فرهنگ ما اشخاص جن زده میگویند ولی خداوند بر عکس فرهنگ ما به آن عمل شیطان میگوید چرا که تمام جنیان شیطان نیستند بعضی آنها فرشتگان، بعضی آنها شیاطین و بعضی از آنها میان این دو قرار دارند. پس ازین آیه واضح میگردد که مخلوق پنهان (جنیان) پدیده واحدی است که به دو گروه خوب و بد (فرشته و شیطان) تقسیم شده اند.

کفار قوم نوح گفتند که نوح جن زده شده است. خداوند میفرماید: إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبِّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ ﴿٢٥﴾ المومنون: 25 او نیست جز مردی که در وی (حال) جنون است پس تا چندی در باره اش دست نگاه دارید. این آیه با آیه مافوق منافات ندارد و نه گفته ما را رد میکند چرا که این حرف، حرف قوم نوح است و در آیه مافوق حرف، حرف خداست. سخن گفتن مردم مطابق به فرهنگ، طرز تفکر و درک خود شان میباشد ولی سخن پروردگار همیشه جنبه حقیقی دارد. یعنی قوم نوح اینکه تمامی جنیان را شیطان میدانستند کاملاً اشتباه است، تفصیل این موضوع معه تفسیر آیه ذیل در صفحات بعدی همین فصل در تشریح پندار ذوالقرنین و بعد از آن بیان خواهد شد. در جای دیگر خداوند در باره کافران میفرماید: أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَآكَثَرَهُمُ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴿٧٠﴾ المومنون: 70 یا آنکه می‌گویند که این رسول را جنونی عارض شده (که دعوی رسالت می‌کند)؟ (چنین نیست) بلکه دین حق را بر آنها آورده و لیکن اکثر آنها از حق روگردان و متنفرند.

واقعۀ منتقلی تحت ملکه بلقیس توسط یک تن از درباریان سلیمان معمای بزرگی است که علما در آن اختلاف دارند. خداوند میفرماید: قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾ قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٍّ أَمِينٌ ﴿٣٩﴾ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآه مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رِيَّ غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿٤٠﴾ النمل: 38 - 40 (سلیمان) گفت: «ای بزرگان! کدام یک از شما تحت او را برای من می‌آورد پیش از آنکه به حال تسلیم نزد من آیند؟». عفریتی از جن گفت: «من آن را نزد تو می‌آورم پیش از آنکه از مجلس برخیزی و من نسبت به این امر، توانا و امینم». (اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: «پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!» و هنگامی که (سلیمان) آن (تحت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می‌آورم یا کفران می‌کنم؟! و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می‌کند؛ و هر کس کفران نماید (بزیان خویش نموده است، که) پروردگار من، غنی و کریم است». عفریت به معنای هیولا است که یکی از جنیان شیاطین در دربار سلیمان دارای چنین خواصی بود و قادر به حمل تحت ملکه بلقیس در چند ساعتی از روز بود. چونکه او شیطان بود امکان داشت که در این امر مهم منتقلی

قسماً تخطی ورزد از همین رو پیشنهادش از سوی سلیمان پذیرفته نشد و این کار توسط جن دیگر که فرشته شده بود انجام یافت. بلی! نظر جدید برخلاف دیگران همین است، کسی که تخت ملکه بلقیس را در کمتر از یک ثانیه از یمن به فلسطین انتقال داد نه شخص سلیمان بود و نه کدام انسان دیگر مانند آصف بن برخیا بلکه جنی بود که نظر به پرهیزگاری اش به مقام ملک رسیده بود و خداوند از علم کتاب او را بهرمند ساخته بود. قسمیکه تشریح گردید در آیه سی و نهم فوق طبق فرهنگ مردم به آن شیطان جن خطاب شده است که در آیه چهلیم فوق هویت کسی که تخت مذکور را انتقال داد مجهول میباشد چرا که اگر به او نیز جن خطاب میشد سوی تفاهم صورت میگرفت و اگر به او ملک خطاب میشد پس ملایک که تحت فرمان سلیمان نبودند. حکمت در ارسال ملک توسط خداوند این بود تا این امر مهم توسط شیاطین انجام نپذیرد. موضوع دیگر اینکه باید اختلافاتی ناشی از علم کتاب نیز برطرف گردد. پس علمی که آن ملک از آن جهت منتقلی تخت ملکه بلقیس استفاده کرد علم تورات یا علم صُحف دیگری آسمانی نبود بلکه علمی بود که به او از کتاب لوح محفوظ مستقیماً الهام شده بود که در شروع همین سوره خداوند میفرماید: **طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ ﴿١﴾ النمل: 1 طس - این آیات قرآن و کتاب مبین است.** یعنی اگر قرآن کتاب مبین میبود پس چرا دو واژه هم قرآن و هم کتاب مبین درین آیه برایش ذکر شد؟ چرا که کتاب مبین همان لوح محفوظ است. خداوند باز در همین سوره میفرماید: **وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٧٥﴾ النمل: 75 و هیچ موجود پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتاب مبین (در لوح محفوظ و علم بی پایان پروردگار) ثبت است.** این صفت ارتباط به لوح محفوظ دارد که کل است نه قرآنی که جز آن میباشد. معلوم است که کتاب قرآن جز کتاب مبین یعنی لوح محفوظ است، پس این جز آن که قرآن است به محمد داده شد و جز دیگری آن به همان ملک داده شده بود که توسط آن تخت ملکه بلقیس را در کمتر از یک ثانیه از یمن به فلسطین انتقال داد. همینطور کُتب آسمانی دیگر نیز اجزای لوح محفوظ میباشند. ناگفته نماند که اشخاصی مانند سلیمان و آصف برخیا انسان بودند و انسان از اجرای همچو اعمال مثل منتقلی تخت سنگین ملکه بلقیس قاصر است و استعداد چنین کارهای را ندارد. در سوره مبارکه کهف واقعه مشهور موسی و خضر بیان شده است که موسی نتوانست با خضر کار را ادامه دهد گرچه کار خضر آسانتر از منتقلی تخت بود ولی باز هم موسی انسان نتوانست با خضر ملک به پیش برود.

موجودات پنهان اعم از فرشتگان و شیاطین از آتش ساخته شده اند زیرا که در قرآن کدام اسنادی وجود ندارد که خداوند ملایک را از نور ساخته باشد زیرا منبع نور همان نار است، قرآن ملایک را یک موجود جداگانه هم معرفی نمی کند. خداوند میفرماید: **وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ ﴿١٥﴾ الرحمن: 15 و جن را از زبانه آتش پدید آورد.** در چهار کُتب آسمانی چیزی در باره تخلیق فرشتگان از نور وجود ندارد. ولی حدیثی روایت شده است که خداوند فرشتگان را از نور آفریده است. از عایشه رضی روایت است که رسول الله ص فرمود: **خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ ﴿٧٤٩٥﴾ مسلم: 7495 ملائک از نور، اجنه از شعله های آتش و آدم از آنچه برای شما توصیف شده خلق شده اند.** این حدیث در بخاری و کتاب های دیگر حدیث موجود نیست و اینرا تنها مسلم روایت کرده است و از همین رو مسلم آنرا در فهرست احادیث متفرقه درج نموده و نیز این حدیث شامل کدام عنوان نمیشد. باید گفت که در لغت عرب، نور و نار هر دو مترادف در ریشه دارند یعنی از یک ماده با تغییر حرف علت مشتق شده اند، در طبیعت منبع نور نار است یعنی روشنایی از آتش بوجود میاید که هر دوی این موجودات از یک وجود نشأت میگیرند ولی در اصطلاح معانی شان متفاوت میباشد، باید این حدیث به اساس معنی لغوی آن فهمیده

شود ورنه مطلبش خلاف قرآن واقع خواهد شد. در آیه پانزدهم فوق کلمه «مَارِجٍ مِنْ نَّارٍ» بمعنای شعله فوقانی آتش است که به آن نور آتش گویند پس نور و نار هردو از یک مصدر اند. قبل از پیدایش آسمان ها و زمین یعنی قبل از انفجار بزرگ (Big Bang) در آنجا صرف آب وجود داشت. خداوند میفرماید: وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ لَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧﴾ هود: 7 و او همان است که آسمان ها و زمین را در حالی که تحت (سلطنت) او بر آب بود در شش روز (شش دوران) بیآفرید تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید. و اگر بگویید که شما حتماً پس از مرگ برانگیخته می شوید، کسانی که کفر ورزیده اند خواهند گفت: این (گونه سخنان) نیست جز جادویی آشکار. بعد از اینکه انفجار بزرگ صورت گرفت و آتش بوجود آمد خداوند جنیان را آفرید یعنی وجود جنیان از همین آتش شکل گرفته است سپس نوبت به پیدایش آسمانها و زمین و عرش رسید که بعضی از جنیان بعد از فرشته شدن در تنظیم امورات اینها گماشته شدند. خداوند میفرماید: ﴿السجده: 4﴾ خداوند کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو است در شش روز آفرید، سپس بر عرش قرار گرفت؛ هیچ سرپرست و شفاعت کننده‌ای برای شما جز او نیست؛ آیا متذکر نمی‌شوید؟. این مطلب در (اعراف/54)؛ (یونس/3)؛ (الفرقان/59)؛ (الحديد/4) نیز بیان شده است

حرفی که در مورد کتاب های شش گانه اهل سنت مشهور است که تمامی احادیث آنها صحیح میباشد و آن را صحاح سته میخوانند مخصوصاً کتب امام بخاری و امام مسلم که در رأس آنها قرار دارند و به صحیحین مشهور اند، درین باره باید گفت که تعداد زیادی از احادیثی را که بخاری و مسلم روایت کرده اند صحیح و با قرآن مطابقت دارند که ما نیز از آن بهره مند شده ایم ولی اینکه تمامی احادیث مندرج در آن صحیح باشند مخالفت آشکار با قرآن است. خداوند میفرماید: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿٦٦﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿٦٧﴾ القیامه: 16 - 17 زبانت را به خاطر عجله برای خواندن آن (قرآن) حرکت مده. چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست. بنابر این آیه باید بعضی از احادیث ناقص باشند، این تنها صفت خداوند است که عملش بدون نقص میباشد اگر این صفت به انسانها یا جنیان نسبت داده شود شرک در صفات خداوند پنداشته خواهد شد یعنی طوریکه خداوند به جمع صحیح آیات قرآن قادر است اشخاصی مانند بخاری و مسلم نیز به جمع صحیح احادیث، کم و بیش 200 سال بعد از وفات پیامبر و آن هم بدون کدام اشتباه قادر باشند، اگر اینگونه عقیده داشته باشیم پس شرک اکبر یعنی شرک در صفات خداوند پنداشته خواهد شد چرا که شخص مسلمان آنقدر متکبر شده نمیتواند که صفت مخلوق را با صفت خالق مقایسه نماید.

پس خداوند جنیان را از آتش آفریده است نه از نور. خداوند میفرماید: قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴿٧٥﴾ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿٧٦﴾ ص: 75 - 76 فرمود: ای ابلیس چه چیزی تو را از سجده به آنچه با دستان خویش آفریده‌ام، بازداشت؟ آیا استکبار ورزیدی یا از بلندمرتبه گانی؟. گفت: من از او بترسم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریده‌ای. باید متذکر شد، مسئله که با تخلیق آدم ارتباط دارد گرچه بحث صفحات گذشته است ولی باید دانست که معنای "خَلَقْتُ بِإِيْدِي" تخلیق جداگانه آم نیست بلکه این به معنای تخلیق مرحله وار آدم توسط دستان قدرت خداوند است که در صفحات فوق بالایش بارها بحث صورت گرفته است. خداوند مراحل تخلیق جنیان را چنین بیان میکند: وَالْجَنَّاتُ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ ﴿٢٧﴾ الحجر: 27 و جن را پیش از آن (انسان) از آتشی سوزان و بی دود (گرم و سوزان) پدید آوردیم. و بعد میفرماید: وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ ﴿١٥﴾ الرحمن: 15

و جن را از زیانه آتش پدید آورد. قسمیکه مراحل تخلیق انسان در قرآن تفصیلاً بیان گردیده است همین طور مراحل تخلیق جنیان نیز در آیات فوق بدون تفصیل ذکر است. چرا که تفصیلات راجع به خلقت آنها در دایره کار ما انساها داخل نمی باشد. باید گفت که ارتباط آتشیان با خاکیان زمانی برقرار میشود که انسان در حالت شهوت یا غضب قرار بگیرد، شهوت و غضب دو آله ای اند که شیاطین مخلوق پنهان را جهت گمراهی فرد ذریبط جذب میکنند یعنی زمانی که انسان درین دو حالت قرار میگیرد، سگنال های که از حرارت بدنش که از اثر شهوت و غضب بوجود آمده اند خارج میشوند، شیاطین را متوجه میسازند. و زمانی که انسان برای دیگران از خود التفات و رحمدلی جلوه میدهد فرشتگان مخلوق پنهان را جهت تقویت فرد ذریبط جذب میکند یعنی زمانی که انسان درین حالت قرار میگیرد، سگنال های که از سوز درونی اش که از اثر احساس ترشح میکنند فرشتگان را متوجه میسازند.

ملائکه از جنس جنیان است یعنی جن هستند و در اعمال خود اجبار ندارند و راه اطاعت را به خواست خود طی میکنند و این عمل آنها اختیاری میباشد، ازین رو عنوان می شود که بعضی از ملائکه در اجرای دستور الهی تعلل کردند. خداوند میفرماید: **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾** البقره: 30 و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من گمارنده جانشینی در زمینم، گفتند آیا کسی را در آن می گماری که در آن فساد می کند و خونها می ریزد، حال آنکه ما شاکرانه تو را نیایش می کنیم و تو را به پاکی یاد می کنیم، فرمود من چیزی می دانم که شما نمی دانید. پس واضح شد که آنها مخلوق با اختیار اند. از این جهت بعضی از ملائکه بیشتر به خداوند تقرب دارند چرا که تقرب خدا برای موجوداتی وجه عقلانی دارد که صاحب اختیار باشند. خداوند به پیامبر اکرم ص میفرماید که بگو: **مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٦٩﴾** ص: 69 من از فرشتگان عالم بالا هنگامی که (درباره آفرینش آدم) محاصمه و مجادله می کردند، هیچ خبری ندارم. پس این آیه مانند آیه مافوق اراده و اختیار این مخلوق را کاملاً واضح میگرداند. از مجموع آیات سوره الرحمن کاملاً روشن است که خداوند رحمان و رحیم، در مقام شمارش نعمتهایی است که به صاحبان شعور و عقل یعنی جن و انس عطا نموده است. از بعضی از آیات تورات که در کتاب **إشعيا** ذکر است بر میآید که فرشتگان مغضوب (Fallen Angels) نیز وجود دارند، اینان فرشتگانی شریر و سرکش می باشند که در عین حال دارای خواسته های نفسانی هستند و از دستور خداوند مبنی بر تعظیم و کرنش در برابر انسان امتناع ورزیدند یا به دلایل دیگر خداوند را مکدر ساختند و پس از آن از آسمان و جایگاه فرشتگان رانده شدند. یعنی شیطان شدند قسمیکه در فوق بیان گردید. در مورد نفس داشتن فرشتگان از جابر بن عبدالله رض نقل است که رسول خدا ص فرمود: **مَنْ أَكَلَ مِنْ هَذِهِ الْبَقْلَةِ الثُّومِ وَقَالَ مَرَّةً: مَنْ أَكَلَ الْبَصَلِ وَالثُّومَ وَالْكَرْثَ فَلَا يَقْرَبَنَّ مَسْجِدَنَا فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَتَأَذَّى مِمَّا يَتَأَذَّى مِنْهُ بَنُو آدَمَ ﴿١٢٥٤﴾** مسلم: 1254 «هر کس از این سیر بخورد و بار دیگر فرمود: هر کس پیاز، سیر و تره بخورد نباید به مسجد ما نزدیک گردد؛ زیرا هر چه سبب آزار انسان گردد، به تحقیق آزار و اذیت ملایک را نیز در پی دارد (یعنی از بوی بد و غلاظت)». ازین رو فرشتگان نفس دارند که در حس شامه با بنی آدم نسبت مشترک دارند. در حدیث دیگری آمده است که خوراک ابرار جنیان یعنی خوراک جنیانی که میخواهند فرشته شوند استخوان است و خوراک اشرار شان یعنی خوراک شیاطین سرگین است. از عبدالله بن مسعود رض روایت است که پیامبر ص فرمود: **لَا تَسْتَنْجُوا بِالرُّؤْثِ وَلَا بِالْعِظَامِ فَإِنَّهُ زَادَ إِخْوَانَكُمْ مِنَ الْجِنَّ ﴿١٠٠٧﴾** ترمذی، کتاب الطهارة، باب ما جاء في كراهية ما يستنجى به، صفحه 29، با استخوان و مدفوع حیوانات استنجاء نکنید، همانا آن توشه برادران جن شما هستند که مسلم در حدیث 1007 همین روایت را نقل کرده است

و درین حدیث پیامبر اکرم ص شیاطین جنیان را به جانوران تحت سلطه (مركبهای) ابرار جنیان یعنی فرشتگان تشبیه داده است و در حدیث فوق کلمه "مِنَ الْجِنَّ" بمعنای بعضی از جنیان به همین مطلب دلالت میکند.

فرشتگان را قرآن مُلک خطاب میکند و مُلک به معنی مالک است یعنی خداوند آنها را مالک وظایف خاصی تا آخر بقای دنیا قرار داده است و از آنها شیاطین شانرا رانده است که هیچ وظیفه الهی بر عهده آنها نمی باشد و مالک هیچ چیزی نیستند و وظیفه گمراهی مردم از اراده خود شان سرچشمه گرفته است. گرچه جبرئیل و میکائیل مُلک نیستند که قبلاً تشریح شد، ولی اگر از روی بیان فوق که جبرئیل و میکائیل دارای وظایف خاصی هستند به آنها مُلک خطاب شود اشکالی ندارد. از همین جهت شیطان این مقام را به آدم چنین تعریف کرده بود: **فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿٢٠﴾ الاعراف:** پس شیطان، آن دو را وسوسه کرد تا آنچه از شرمگاه بدنشان بر آنان پوشیده بود نمایان کند، (وسوسه اش این بود که به هر دو) گفت: پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر از این جهت که مبادا دو فرشته گردید، یا از جاودانان شوید. یعنی عمر ملایک نسبت به عمر انسان بیشتر است حتی که بعضی شان شاید تا اخیر بقای کائنات عمر خواهند کرد. همینطور واژه ملایکه که از مُلک گرفته شده است در قرآن به انسانها نیز خطاب شده است. خداوند میفرماید: **وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ ﴿٥٦﴾ الزخرف:** 60 و هرگاه بخواهیم از خود شما در زمین پادشاهانی قرار می دهیم که جانشین (شما) گردند. که مثال عمده آن عمر بن عبدالعزیز است. درین آیه ملایکه به معنای فرشته نه بلکه بمعنای مُلک یا پادشاه آمده است.

در ارتباط به آیه اول سوره فاطر که در فوق ذکر شد، مکرراً خداوند به شیوه دیگر میفرماید: **اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٥٦﴾ الحج:** 75 خداوند از فرشتگان رسولانی بر می گزیند و همچنین از انسان خداوند شنوا و بینا است. یعنی فرشتگان نظر به اعمال شان به رتبه های مختلف درجه بندی شده اند که این بیانگر اختیار و اراده شان در عمل میباشد. در جای دیگر خداوند مکالمه فرشتگان را در مورد مقام های متفاوت شان بیان میکند: **وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ ﴿١٦٤﴾ الصافات:** 164 و هیچ یک از ما نیست جز آنکه مقام معلومی دارد. باید تذکر داد که نه تنها مخلوق پنهان منحیث رسول بسوی بشری فرستاده میشوند بلکه خود اینان نیز رسولانی دارند تا همانندان خود را هدایت کنند. خداوند میفرماید: **يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿١٣٠﴾ الانعام:** 130 (در قیامت خطاب می رسد: ای گروه جن و انس! آیا برای شما از جنس خودتان پیامبرانی نیامدند که همواره آیات مرا بر شما می خواندند و شما را از دیدار امروزتان هشدار می دادند؟ می گویند: ما به زیان خود گواهی می دهیم (که آمدند، ولی ما تکذیبشان کردیم) و (جلوه های پر زرق و برق) زندگی دنیا آنان را فریفت، و (اکنون در این عرصه هول انگیز) به زیان خود گواهی می دهند که (در دنیا) کافر بودند.

از آیه ذیل قسمی برداشت میشود که اختیاری بعضی از فرشتگان سلب شده است. خداوند میفرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٦٦﴾ التحريم:** 6 ای مؤمنان! خود و

خدا به آنان دستور داده، سریچی نمی کنند، و آنچه را به آن مأمورند، همواره انجام می دهند. ولی این به معنای است که فرشتگان مذکور به میل خود خویش را وقف در راه الله کرده اند. نه کدام اجباری در کار است و نه اختیار شان سلب گردیده است بلکه این شیوه عالی ترین درجه اخلاقی آنها بشمار می رود. چرا که خداوند می فرماید: وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾ الانبیاء: 26 و (مشركان) گفتند: (خدای) رحمان فرشتگان را فرزند خود گرفته است. منزّه است او، (فرشتگان، فرزند خدا نیستند) بلکه بندگانی گرامی و ارجمندند. یعنی آنها با این عمل شان که خود را وقف در راه الله کرده اند به درجه کرامت نزد الله رسیده اند. باید گفت که این امر مربوط به فرشتگان است، راهبان مسیحی و درویشان مسلمان از این نکته خارج اند چرا که انسان اند.

اختیار مخلوق پنهان یعنی جن بار دیگر از اینجا ثابت می گردد. خداوند می فرماید: قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٣﴾ البقره: 33 (خدا) فرمود: ای آدم! فرشتگان را از نام های آنان خبر ده. پس هنگامی که نام هایشان را به فرشتگان خبر داد (خدا) فرمود: آیا به شما نگفتم که من یقیناً نهای آسمان ها و زمین را می دانم، و به آنچه شما آشکار می کنید و به آنچه پنهان می دارید، دانایم؟. باید دانست که هیچ مخلوقی در کائنات معصوم نیست حتی فرشتگان که طبق آیه فوق بعضی امور را پنهانی انجام می دهند و در روز آخرت از اعمال شان حساب گرفته خواهد شد. خداوند می فرماید: وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمُ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٥﴾ الزمر: 75 (در آن روز) فرشتگان را می بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده اند و با ستایش پروردگارشان تسبیح می گویند؛ و میانشان بحق داوری می شود؛ و (سرانجام) گفته خواهد شد: «حمد مخصوص خدا پروردگار جهانیان است». اسم ابلیس از صیغه مصدر لَبَسَ مشتق است و به معنای پنهان کننده می باشد، ابلیس فرشته بود زیرا که خداوند در آیه فوق مخاطب به فرشتگان است که آنها پنهان میدارند که بعضی اوقات پنهانکاری شان به کفر می انجامد و ابلیس نمونه آن در جمع فرشتگان می باشد. در کل باید گفت که فرشتگان یعنی جنیان نیک دارای اراده خوبی کردن و بدی کردن میباشند آن فرشته که از احکام خداوند سریچی میکند او را شیطان میگویند مانند که در انسان ها به آن مرتد گفته میشود یا اگر اولاد کافر، کافر بار آید. ارتباط و همسانی شیاطین و ملائکه از جهت یک جنس بودن شان است قسمیکه گفته شد تمام شان از آتش آفریده شده اند از همین رو شیاطین، سخنان فرشتگان را به راحتی شنیده میتوانند و نیز فرشتگان حرف های شیاطین را. خداوند می فرماید: وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٦﴾ وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿١٨﴾ الحجر: 16 - 18 و به یقین ما در آسمان برجهایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم. و آن را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم. مگر آنها که استراق سمع کنند که شهاب مبین آنان را تعقیب می کند (و می راند).

قسمیکه گفتیم فرشتگان و پیامبران و حتی ارواح نیز معصوم نیستند. در صفحات قبل، در شرح آیه صد و نود و سوم سوره شعراء ذکر شد که خداوند جبرئیل را روح الامین خطاب نموده است زیرا که امین به کسی گفته میشود که باوجود داشتن استعداد خیانت، امانت را حفظ کند ورنه خطاب صفت امین به یک موجود بی اراده مفهومی ندارد. از همین رو در روز قیامت از فرشتگان و روح در باره اعمال ارادی شان حساب پرسیده خواهد شد و آنها نیز از بیم پروردگار شان حرف نخواهند زد تا اینکه خداوند مانند انسانها برای شان اجازه صحبت بدهد. خداوند می فرماید: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ﴿٣٨﴾ النبا: 38 روزی که «روح» و «ملائکه» در یک

صف می‌ایستند و هیچ یک، جز به اذن خداوند رحمان، سخن نمی‌گویند، و (آنگاه که می‌گویند) درست می‌گویند. پیامبران الهی که برای اشتباهات خود از خداوند طلب مغفرت کردند مانند آدم‌ع که از درخت ممنوعه چشید و بعد توبه کرد که در فصل اول ذکر گردید. مانند موسی‌ع که یک نفر از فرعونیان را گشت و در باره توبه اش خداوند چنین می‌فرماید: **قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** ❖ القصص: 16 (آن‌گاه موسی) گفت: پروردگارا! من به خویشتم ستم کردم، مرا ببخش، خدا او را بخشید که او غفور و رحیم است. مانند توبه یونس‌ع که خداوند را در تاریکیهای شکم ماهی یاد کرد و از فرار کردن خود پشیمان شد. خداوند می‌فرماید: **وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاصِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ** ❖ الانبياء: 87 و ذا النون (یونس) را (به یاد آور)، در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت، و چنین می‌پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت، (اما موقعی که در کام خنک فرو رفت) در آن ظلمتها (ی متراکم) فریاد زد خداوند! جز تو معبودی نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم. مانند حضرت داود‌ع که از گرفتن زن صدم توبه کرد. خداوند می‌فرماید: **إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَرِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ** ❖ **إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً وَلِي نَعَجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ** ❖ **قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجِكَ إِلَى نَعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ** ❖ **فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ** ❖ ص: 22 - 25 در آن هنگام که (بی‌مقدمه) بر او وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد؛ گفتند: «نترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده؛ اکنون در میان ما بحق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن. این برادر من است؛ و او نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم اما او اصرار می‌کند که: این یکی را هم به من واگذار؛ و در سخن بر من غلبه کرده است». (داود) گفت: «مسلماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میشهایش، بر تو ستم نموده؛ و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می‌کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند؛ اما عده آنان کم است!» داود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده‌ایم، از این رو از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد. ما این عمل را بر او بخشیدیم؛ و او نزد ما دارای مقامی والا و سرانجامی نیکوست. و مانند حضرت محمدص که خداوند به ایشان چنین می‌فرماید: **فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا** ❖ النصر: 3 پروردگارت را تسبیح و حمد کن، و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است. یعنی پیامبران معصوم نیستند زیرا که به استغفار نیاز دارند. باید تصدیق داشت که با محو گناهان، استغفار باعث بلندی درجات میگردد زیرا که مقصد استغفار از نامش پیداست. آیه ای که این موضوع را آنقدر واضح می‌سازد که دیگر گنجایشی در رد آن باقی نمی‌ماند درج ذیل است. خداوند مستقیماً حضرت محمدص را مخاطب فرموده می‌فرماید: **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا** ❖ **لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُمْسِكْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا** ❖ الفتح: 1 - 2 به راستی ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم آوردیم. تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند. بعضی ها گفته اند که استغفار پیامبرص برای محو امکان گناه بوده است ولی نص آیه صراحتاً به نفس گناه اشاره دارد که تاویل ایشان باطل میگردد و در جا های دیگر نیز میاید که خداوند به پیامبرص امر میکند و می‌فرماید: **فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ** ❖ غافر: 55 صبر و شکیبائی پیشه کن که وعده خدا حق است و برای گناهت استغفار نما و تسبیح و حمد پروردگارت را

هر صبح و شام بجا آور. باز خداوند حضرت محمد ص را مخاطب نموده میفرماید: فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ ﴿محمد: 19﴾ پس بدان که معبودی جز «الله» نیست؛ و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن! و خداوند محل حرکت و قرارگاه شما را می‌داند.

بعضی ها از آیات ذیل بر معصوم بودن پیامبران ع استدلال میکنند که دلیلی اشتباهی بر آن میگیرند. خداوند در مورد حضرت محمد ص میفرماید: وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ﴿الاسراء: 74﴾ و اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌گردانیدیم نزدیک بود که به آن مشرکان اندک تمایل و اعتمادی پیدا کنی. میگویند که آن ثبات در پرتو مقام عصمت بود در حالیکه آن ثبات بخاطر مصون نگهداشتن ماموریت آنحضرت ص بود. اگر خداوند پیامبران خود را تثبیت نمی‌کرد ماموریت شان به پایه تکمیل نمی‌رسید الا آن اشتباهاتی که به ماموریت شان ربطی نداشت مانند گناهانی که در فوق ذکر شد. آیه ذیل را نیز به نور عصمت تعبیر کرده اند که درست نیست. خداوند میفرماید: وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لَنَصْرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿یوسف: 24﴾ آن زن (چون خود را در برابر یوسف پاکدامن، شکست خورده دید با حالتی خشم آلود) قصد او را کرد، و او (یوسف) نیز اگر برهان پروردگار را نمی‌دید قصد وی را مینمود، اینچنین کردیم تا بدی و فحشاء را از او دور سازیم چرا که او از بندگان مخلص ما بود. در فوق واضح گردید که آن برهان نور عصمت نبود، اینکه آن چه برهانی بود معلوم نیست.

موضوع طبقاتی و گروه بندی مخلوق پنهان درین آیه خلاصه میشود. خداوند میفرماید: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿الذاریات: 56﴾ من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند. اسم ملایکه که بیشترین عبادت کنندگان اند، درین آیه نیامده است زیرا که فرشتگان جن هستند یعنی درین آیه کلمات انس و جن مطلق ذکر شده است که هدف خلقت تمامی آنها را چه شیاطین باشند چه صالحین مطرح می‌سازد پس شُرفا و صالحین جنیان عبارت از فرشتگان اند. بدینسان ذکر اسم جداگانه ملائکه در آیه فوق نامرئی میباشد.

آیا انسان بجای خواهد رسید که مخلوق پنهان را ببیند؟ بلی انشاء الله خواهیم دید. از ابوهیره رض روایت است که رسول الله ص فرمود: إِذَا سَمِعْتُمْ صِيَاحَ الدِّيَكَةِ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ، فَإِنَّهَا رَأَتْ مَلَكًا، وَإِذَا سَمِعْتُمْ هَيْقَ الْحِمَارِ، فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِنَّهُ رَأَى شَيْطَانًا ﴿بخاری: 3303 و مسلم 6920﴾ هرگاه بانگ خروس را شنیدید، از الله فضلش را طلب کنید، زیرا خروس فرشته‌ای را دیده است، و هرگاه صدای الاغ را شنیدید، از شیطان به الله پناه ببرید؛ زیرا الاغ، شیطان را دیده است. انسانها اکنون به لطف یک چارچوب نرم افزاری نوآورانه که توسط محققان دانشگاه کوئینزلند و دانشگاه اکستر ساخته شده است، به بصر حیوانات نزدیکتر شده اند. تا کنون، درک این موضوع که حیوانات واقعاً جهان را چگونه می‌بینند، دشوار بوده است. اکثر حیوانات دارای سیستم های تصویری کاملاً متفاوت با انسان هستند، بنابر این برای بسیاری از گونه ها، مشخص نیست که چگونه اطلاعات بصری پیچیده یا الگوهای رنگی را در طبیعت مشاهده می‌کنند، و این چگونه رفتار آنها را هدایت می‌کند. چارچوب تحلیل الگوهای کمیتی رنگ (QCPA) مجموعه ای از تکنیک های نوآورانه پردازش تصویر دیجیتال و ابزارهای تحلیلی است که برای حل این مشکل طراحی شده است. در مجموع، این ابزارها توانایی ما را در تجزیه و تحلیل اطلاعات پیچیده بصری از طریق چشم حیوانات، بسیار بهبود می بخشد. دکتر جولیون تروسیانکو (Dr. Jolyon Troschianko)، سرپرست این تحقیق از دانشگاه اکستر میگوید: الگوهای رنگی در فهم بسیاری از مشکلات اساسی تکاملی، مانند اینکه چگونه حیوانات به یکدیگر سیگنال می‌دهند یا از شکارچیان پنهان می‌شوند، میباشد.

بنابر این ما اکنون می توانیم تأثیرات سفید شدن مرجان برای موجودات صخره استتار را به روشی جدید و آموزنده درک کنیم. پس تا الحال شاید محققان، فرشتگان و شیاطین را یعنی هردو طبقه جنیان را ذریعه چشم های خروس و الاغ دیده باشند در غیر آن در آینده نزدیک صد در صد خواهند دید.

به همین شیوه ساینسی امکان دارد در آینده تسخیر شیاطین توسط انسانها صورت بگیرد. در گذشته ذریعه طرق مجهول مانند چله کشی و قصیده خوانی شیاطین جانی تسخیر میشدند و در آینده بطریق علمی تسخیر خواهند شد. گفته میشود که بعد از سلیمان ع بشر به تسخیر جنیان قدرت نخواهد یافت که از آیه ذیل استدلال میکنند. خداوند میفرماید: قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ

الْوَهَّابُ ﴿ص: 35﴾ (سلیمان) گفت: پروردگارا! مرا ببخش و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد، که تو بسیار

بخشنده ای. پس باید گفت که این دعا دو بخش دارد بخش اول آن که قبول شد این بود که سلیمان ع هرچه خواست خداوند به او عطا کرد ولی بخش دوم آن اینکه فرمود بعد از من تا به قیامت به احدی اینطور سلطنت داده نشود، قرآن درین باره خاموش است زیرا امکان دارد در آینده خداوند به هرکه بخواهد قدرت عطا کند تا جنیان را تسخیر کند. حدیثی را درین مورد آورده ایم که از ابودرداء رض نقل است که گفت: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَمِعَنَاهُ يَقُولُ : أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ ثُمَّ قَالَ أَلَعُنْكَ بِلَعْنَةِ اللَّهِ ثَلَاثًا ، وَبَسَطَ يَدُهُ كَأَنَّهُ يَتَنَاوَلُ شَيْئًا ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الصَّلَاةِ قُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ سَمِعْنَاكَ تَقُولُ فِي الصَّلَاةِ شَيْئًا لَمْ نَسْمَعْكَ تَقُولُهُ قَبْلَ ذَلِكَ ، وَرَأَيْنَاكَ بَسَطْتَ يَدَكَ ، قَالَ : إِنَّ عَدُوَّ اللَّهِ إِبْلِيسَ ، جَاءَ بِشَهَابٍ مِنْ نَارٍ لِيَجْعَلَهُ فِي وَجْهِ ، فَقُلْتُ : أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، ثُمَّ قُلْتُ : أَلَعُنْكَ بِلَعْنَةِ اللَّهِ الثَّامَةِ ، فَلَمْ يَسْتَأْخِرْ ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، ثُمَّ أَرَدْتُ أَخْذَهُ ، وَاللَّهِ لَوْ لَا دَعْوَةُ أَخِيْنَا سُلَيْمَانَ لَأَصْبَحَ مُوثَقًا يَلْعَبُ بِهِ وَلَدَانُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ﴿مسلم: 1211﴾ رسول خدا قیام کرد و فرمود: "از شر تو به خداوند پناه می برم". سپس فرمود: "تو را همان گونه نفرین می کنم که خداوند نفرین کرد". سه بار تکرار فرمود. سپس دستش را دراز کرد؛ گویی می خواست چیزی را بگیرد. چون از نماز فارغ شد، گفتیم: یا رسول الله! در نماز از شما چیزی شنیدیم که قبل از آن هرگز نشنیده بودیم و دیدیم که دستتان را به سوی چیزی دراز کردید. فرمود: "دشمن پروردگار، ابلیس، با شعله ای آتش نزد من آمد و می خواست که آن را در روی من اندازد و من از شر وی به خداوند پناه برم. سه بار. سپس گفت: تو را همان گونه لعنت و نفرین می کنم که خداوند نفرین کرد. بعد خواستم او را بگیرم. به خدا سوگند! اگر دعای برادر من سلیمان نبود، کاری می کردم که وی سخره ی کودکان مدینه شود". حضرت محمد ص به احترام سلیمان ع شیطان را تسخیر نکرد ورنه صد در صد قدرت تسخیر آن را داشت.

ذوی العقول بودن نباتات و جمادات: گرچه در بیان بعضی آیات درین عنوان ذوی العقول بودن حیوانات نیز ثابت میگردد ولی باز

هم ما فصل جداگانه ای را یعنی فصل بعدی را غرض شناخت معنوی حیوانات اختصاص داده ایم. در رابطه به طبقه بندی ارواح در عنوان فوق که گفته شد، ارواح دارای اقسام گوناگون میباشند. جمادات، نباتات، حیوانات، انسانها و جنیان مخلوقاتی هستند که ما به وجود آنها علم داریم و تمامی اینها دارای ارواح مختلف از نگاه صلاحیت تعللی میباشند. خداوند میفرماید: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا

مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿الحشر: 21﴾ اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی. و این مثل ها را برای مردم می زنیم تا بیندیشند. این آیه بر عاقل بودن کوها دلالت میکند. دو آیه بعد در

آخر همین سوره خداوند میفرماید: هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٤﴾

الحشر: 24 اوست خدا، آفریننده، نوساز، صورتگر، همه نام های نیکو ویژه اوست. آنچه در آسمان ها و زمین است همواره برای او تسبیح می گویند، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است. یعنی تمام مخلوقات اعم از حیوانات، نباتات و حتی جمادات دارای عقل و اندیشه هستند ولو که این عقل در مقابل عقل انسان اندک و یا مختلف باشد باز هم عقل است. در ضمن خداوند عقل و شعور یک سنگ را چنین بیان میکند: ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءَ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾ **البقره: 74** سپس دلهای شما بعد از این جریان سخت شد، همچون سنگ، یا سختتر! چرا که پاره ای از سنگها می شکافد و از آن نهرها جاری می شود، و پاره ای از آنها شکاف بر می دارد و آب از آن تراوش می کند، و پاره ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد (اما دلهای شما نه از خوف خدا می تپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است) و خداوند از اعمال شما غافل نیست. یعنی سنگ با عقلی که دارد گاه گاهی جهت تعویل امر خدا به اراده خود از بلندی می افتند نه اینکه کسی یا چیزی باعث سقوط آن گردد.

خداوند یک وجه مشترک را در باره همه موجودات بیان میکند اینکه تمام مخلوقات بشمول جمادات عقل یا روح دارند، خداوند میفرماید: تُسَبِّحُ

لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيمًا غَفُورًا ﴿٢٤﴾ **الاسراء:**

44 آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همه تسبیح او می گویند و هر موجودی، تسبیح و حمد او می گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید او بردبار و آمرزنده است. اینکه تسبیح جمادات را ما نمی فهمیم عقل ما متفاوت از آنها میباشد. تفصیل این آیه در فوق بیان گردید و همچنان درین مورد یک آیه قرآنی دیگری هم وجود دارد. خداوند میفرماید: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿٢٨﴾ **الحج: 18** آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمانها و کسانی که در زمینند برای خدا سجده می کنند؟! و (همچنین خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان، و بسیاری از مردم! اما بسیاری (ابا دارند، و) فرمان عذاب درباره آنان حتمی است و هر کس را خدا خوار کند، کسی او را گرامی نخواهد داشت! خداوند هر کار را بخواهد (و صلاح بداند) انجام می دهد! از این آیه معلوم شد که سجده جمادات برای خداوند بر مبنای عقل است چونکه سجده همیشه شعوری صورت میگیرد و تمامی مخلوقات خداوند عقل و شعور دارند چه انسان باشد، چه ملائک، چه حیوان، چه سنگ و چه چوب همه آنان دارای ارواح یا عقول مختلف هستند.

مورد دیگری که از شعور جمادات حرف میزند در آیه ذیل مطرح است. خداوند میفرماید: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ

فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٢٨﴾ **احزاب: 72** یقیناً ما امانت را (که تکالیف شرعیه سعادت بخش

است) بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم و آنها از به عهده گرفتنش (به سبب اینکه استعدادش را نداشتند) امتناع ورزیدند و از آن

ترسیدند، و انسان آن را پذیرفت بی تردید او (به علت ادا نکردن امانت) بسیار ستمکار، و (نسبت به سرانجام خیانت در امانت) بسیار نادان

است. این تردد و اضطراب برای جمادات عاقل بودن آنها را ثابت میسازد. آیتی بارز تر ازین جهت که شعور جمادات را به اثبات میرساند در

اینجاست. خداوند میفرماید: ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿٢٨﴾ **فصلت: 11**

سپس اراده آفرینش آسمان فرمود در حالی که به صورت دود بود، به آن و به زمین دستور داد به وجود آئید و شکل بگیرید، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه! آنها گفتند: ما از روی طاعت می آئیم! قبول کردن حکم خداوند توسط زمین و آسمان صراحتاً شعوری میباشد که تحت این آیه در ذوی العقول بودن آنها و اجزای شان هیچ شبهه باقی نمی ماند. پس ثابت میگردد اینکه زمین و آسمان هم اراده سربیزی از احکام الهی را دارند ولی به مقایسه با جانداران مقهور اند یعنی به حکم قهری خداوند رام انسانها گردیده اند. خداوند میفرماید: وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَاللَّجُجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٢﴾ النحل: 12 او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت، و نیز ستارگان به فرمان او مسخر شمايند، در این نشانه هائي است (از عظمت خدا) براي گروهی که عقل خود را بکار می گیرند. یعنی اگر امر خداوند نمی بود پس اجرام فلکیه به امر خود هرچه میخواستند میکردند. لیبیک گفتن آتش به حکم پروردگارش ذی شعور بودن او را نشان میدهد. خداوند میفرماید: قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾ الانبیاء: 69 گفتیم ای آتش برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش. یعنی اگر آتش عاری از شعور میبود پس امر پروردگار جهت اجرات بعدی به آن بی مفهوم میبود و خداوند کسی دیگری را مأمور میکرد تا آتش را خاموش بسازد ولی قبولیت امر خداوند توسط آتش ذی شعور بودن آن را ثابت میسازد.

اشکالی که در باشعور بودن جمادات پیدا میشود به او پاسخ ارائه میشود اینکه خداوند میفرماید: كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾ البقره: 28 چگونه به خدا کفر می ورزید در حالی که (عناصر) مرده بودید، پس شما را حیات بخشید، سپس شما را می میراند، آن گاه دوباره زنده می کند، سپس به سوی او بازگردانده می شوید. درین آیه خداوند انسان را مخاطب میکند و میفرماید که شما عناصر مرده یعنی خاک بودید و خاک به مقایسه با انسان یعنی هیچ. خداوند میفرماید: أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكْ شَيْئًا ﴿٦٧﴾ مریم: 67 آیا انسان به یاد نمی آورد (و توجه ندارد) که ما او را پیش از این در حالی که چیزی نبود، آفریدیم.

حیات عناصر دیگر اعم از خاک به مقایسه با حیات انسانها حیثیت مرده را دارد زیرا که روح یا عقل انسانی قابل مقایسه با شعور جمادات نمی باشد و ارواح آنان مختلف است. در جای دیگر خداوند میفرماید: قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ﴿١١﴾ غافر: 11 می گویند: پروردگارا! دوبار ما را میراندی و دوبار زنده کردی، اکنون به گناهانمان معترفیم، پس آیا راهی برای بیرون آمدن (از دوزخ) هست؟ منظور از مرگ نخست خاک است که مثال مرده را دارد نه مرگ روز الست چنانچه دیگران میگویند، این موضوع قبلاً نیز تشریح شده است. انسان قبلاً خاک مرده بود و مرگ دوم او همین مرگی است که ما فعلاً در حیات مشاهده میکنیم و دو بار حیاتش یکی دنیوی و دیگری اخروی میباشد. درین باره مثال واضحتری دیگر اینکه خداوند میفرماید: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنَ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٣﴾ العنكبوت: 63 و اگر از آنان پرسی: چه کسی از آسمان آبی فرستاد و بوسیله آن زمین را پس از مردنش زنده کرد؟ می گویند: «الله!» بگو: «حمد و ستایش مخصوص خداست!» اما بیشتر آنها نمی دانند. زمین در ابتدا قبل از حیات اولی اش مرده بود یعنی مثال مرده بود نه اینکه کسی زمین را ازین برده باشد و سپس حیات یافته باشد.

از بحث فوق شعور در جمادات واضح گردید و شعور در حیوانات گرچه ثابت است ولی باز هم مثالی از آن منحیث مطلب ضمنی ارائه میداریم که شعور آنان به اساس مکالمه مورچه گان در قرآن چنین آمده است. خداوند میفرماید: حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ تَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٨﴾ النمل: 18 (آنها حرکت کردند) تا به سرزمین مورچگان رسیدند مورچه

ای گفت: به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی فهمند. بعضی ها این را تفسیر کرده اند که جمادات و حیوانات به زبان حال یا تکوینی صحبت میکنند مانند این واقعه مورچه ها که در باره سلیمان^ع صحبت میکردند. هر اسمی که بالایش بگذاریم هدف این است که صحبت بر مبنای عقل صورت میگیرد خواه آن به زبان حال باشد یا به زبان قال. خلاصه اینکه نفس تکلم، عاقل بودن متکلم را تصدیق میکند.

رموز حیوانات

عموماً رشد روح یا عقل در حیوانات متناسب انسان خیلی بطی است. حیوانات در ابتداء تیز هوش اند، از آوان بچه گی الی بزرگسالی چیز های اندکی مانند شکار کردن و پرواز کردن و غیره را میآموزند، ولی روح یا هوش انسان در ابتدای طفلیت متناسب حیوانات خیلی ضعیف بوده که حتی در بستر پخلو عوض کردن وی و حشرات را از روی اش دور کردن او هم به عهده دیگران میباشد ولی در جوانی و کهن سالی این

انسان متفکر به قله های تعقل دست میابد که توانائی تسخیر جهان را پیدا میکند. در جریان هر تنوع در حیوانات روحی جدید حیوانی دمیده میشود که هر جاندار در تنوع جدید خود از سایر جانداران سابقه باشعور تر بار میآید و دلیل انقراض حیوانات منقرض شده از همین جهت بوده است که حیوانات با شعور تر سد راه گونه های پیشین قرار گرفته و آنها را به هلاکت میکشانند. این مطلب در صفحات بعد مفصلاً تشریح خواهد شد.

اثبات عقل در حیوانات: در فصل قبل اثبات عقل در نباتات و جمادات صورت گرفت و نیز اشاره به عقل حیوانات شد که درین فصل

بتفصیل برای اثبات عقل در حیوانات دلایل ارائه خواهد گردید. خداوند در باره حیوانات میفرماید: **وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَيْرِهْمُ يُحْشَرُونَ ﴿٣٨﴾ النعام: 38** هیچ جنبنده ای در زمین، و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند، نیست مگر اینکه اُمتهایی همانند شما هستند. ما هیچ چیز را در این کتاب، فروگذار نکردیم سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می گردند. تمام انواع حیوانات نظر به عقل نسبی شان که بمقایسه با انسانها دارند در آخرت حشر میشوند، محاسبه میشوند و پاداش داده میشوند. یعنی هر حیوانی که در زمین می جنبد و در آسمان پرواز میکند گروهی هستند که در هدف واحد اشتراک دارند، همه جنبندگان زمینی و پرندگان آسمانی اُمتهای مانند ما هستند، یعنی مقاصد و غایات معین و واحدی دارند و در مقاصدی مانند رزق و جفت گیری و تهیه مسکن و چگونگی زندگی با هم مشابحت دارند، و نیز مانند انسان دارای آراء و عقاید اجتماعی و فردی هستند که اجتماعشان بر اساس ذات شان بنا شده است، اما در این آیه جهت اشتراک دیگری نیز ذکر شده و آن مسأله بازگشت به سوی خداست، چون حشر یعنی بازگشت و اجتماع مردم به سوی خداوند بوسیله برانگیختن آنان است، پس ازین رو خداوند انسان را در دنیا زندگی ارادی و شعوری داده است که انسان می تواند راه سعادت یا شقاوت را به میل خود اختیار کند و مُزد عمل خود را در آخرت اخذ نماید. در حیوانات نیز همین شعور، منتهی به نحوی نازلتر وجود دارد و اینکه خداوند انسانها و حیوانات را برای جزای اعمالشان در قیامت محشور می کند، دال بر تساوی آنها با انسان، در شعور و اراده نیست، بلکه مرجع در حسابرسی همه آنها یکی است و آن ثواب دادن به نیکان و انتقام گرفتن از ستمکاران می باشد. نیکو کاری و ستم در حیوانات نیز جریان دارد و یوم محشر دائرة مدار همین امر خواهد بود.

طبق آیه فوق حیوانات نیز دارای پیامبران هستند یعنی هر حیوانی که تنوع میکند از طرف خداوند به پیامبری برای نسل خود مبعوث میشود و سایر پیامبران در حیوانات مانند سایر پیامبران در انسانها بدون تنوع به پیامبری میرسند یعنی تنوع حیوانات متنوع، مانند تنوع آدم و عیسی است که آنان را به مقام پیامبری رسانید. خداوند تسبیح پرندگان را با لحن و لهجه خود شان چنین تعریف میکند: **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾ النور: 41** آیا ندیدی که برای خدا تسبیح می کنند تمام آنان که در آسمانها و زمینها و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده اند، هر يك از آنها نماز و تسبیح خود را می داند، و خداوند به آنچه انجام می دهند عالم است. پیامبران حیوانی نظر به فهم خود حیوانات برایشان هدایت خداوندی را میآورند پس ناگزیر اینها در روز قیامت حشر می شوند تا تصفیه حساب شوند. از ابو هریره رض روایت است که پیامبر اکرم ص فرمود: **لَتُؤَدَّنَ الْحُقُوقُ إِلَى أَهْلِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُقَادَ لِلشَّاةِ الْجُلْحَاءِ مِنَ الشَّاةِ الْقَرْنَاءِ ﴿٥٨٠﴾ مسلم: 6580** به خداوند قسم! شما در روز قیامت حق را به صاحبان آن خواهید پرداخت

و حتی حق گوسفند بدون شاخ از گوسفند شاخ دار گرفته خواهد شد. باید گفت که نه تنها تمام حیوانات در حکم قصاص از یکدیگر شامل اند بلکه بر اساس انطباق از حدیث فوق اینها در حکم قصاص از انسانان نیز شامل اند. اگر کدام انسان حیوانی را بدون ضرورت اذیت کرده باشد در آخرت آن انسان قصاص خواهد شد. چونکه حیوانات نیز از هدایات رسولان الهی برخوردار هستند، مفسدین شان مانند انسانهای مفسد که رسولان خدا را تکذیب کرده اند درین دنیا دچار عذاب الهی شدند و نابود گشتند. تا الحال ما از تباهی هولناک دو گروه مهم حیوانات وحشی معلومات داریم، اول انقراض انسان‌نماها و دوم انقراض دایناسورها. بلی! دلیلی تباهی حیوانات مذکور فساد گسترده شان در روی زمین بود که نه تنها انسانها را تهدید به مرگ میکردند بلکه بالای نوع خود نیز ترحمی نداشتند، یکدیگر را بنابر هوای نفس (جهت اخذ غذا و تصاحب جنس مؤنث) میکشتند. یک تحقیق جدید نشان میدهد که نوعی از دایناسور ها بنام تایرانوسورها (Tyrannosaurs) همجنسان خود را میخوردند. عنکبوت ها نیز یکدیگر را میخورند که در فصل ششم به همین مناسبت تشریح خواهد شد.

طبق آیه سی و هشتم فوق حیوانات اُمت هستند و بر اساس عقل و شعور شان حتی که اندک هم باشد حشر میشوند و انسان‌نماها باشعور ترین حیوانات پنداشته میشدند که به طریق اولی حشر خواهند شد. هر حیوانی که از دایره فطری خود عدول کند تباه میگردد چه این تباهی جزئی باشد یا کلی. دلیل عمده انقراض حیوانات، ناسازگاری با محیط از سبب تنوع گونه های جدید آنان است. در هر تنوع شعور حیوانات بیشتر از دیگران میگردد و حیواناتی که تنوع نیافته اند چونکه شعور شان از حیوانات متنوع کمتر است و در دراز مدت برای بقای خود کوشیده نمیتوانند، حیوانات جدید همراه با شعور بلند تر سد راه آنان در اخذ مواد غذایی قرار میگیرند یعنی آنها را شکار میکنند یا اینکه شکار آنها نشوند از آنها فرار میکنند، پس بدینسان حیوانات کم شعور منقرض میگردیدند. دلیل انقراض تمام حیوانات در گذشته از همین رو بوده است. اگر به بُعد مذکور قضیه دیده شود انقراض انسان‌نماها و دایناسورها نیز از همین جهت بوده است مثلاً گوشتخوار های شان نسبت به کم شعوری نتوانستند که حیوانات نسبتاً با شعور را شکار کنند بنابراین آنها به خاطر خوریزی و فساد میان نوع خود دچار انقراض گردیدند و بعضی دیگری شان یا علف خوار باقی ماندند و با محیط سازگاری پیدا کرده به گونه های دیگر تنوع کردند و یا منقرض شدند. باید گفته شود که انقراض انسان‌نماها با تنوع شخص آدم آغاز گردید و سپس ذریعه دُریه اش ادامه یافت تا اینکه توسط طوفان نوح کاملاً منقرض شدند که در فصل مابعد (ششم) بتفصیل ذکر خواهد شد.

آنچه که در فوق در باره عقل و شعور حیوانات ذکر شد، آیات ذیل از آن فراتر است که تصور ما را یک جهت نو میبخشد. خداوند میفرماید: وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿٢٦﴾ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٢٧﴾ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ نَحْطُ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ ﴿٢٨﴾ إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٩﴾ وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَانَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٣٠﴾ أَأَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿٣١﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٣٢﴾ النمل: 26 - 20 (سلیمان) در جستجوی پرنده (هدهد) برآمد و گفت چرا هدهد را نمی بینم یا اینکه او از غایبان است. من او را قطعاً کیفر شدیدی خواهم داد و یا او را ذبح می کنم و یا دلیل روشنی (برای غیبتش) برای من بیاورد. چندان طول نکشید (که هدهد آمد و) گفت من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نیافتی من از سرزمین سبا يك خبر قطعی برای تو آورده ام. من زنی را دیدم که بر آنها حکومت می کند و همه چیز در اختیار داشت

(مخصوصاً) تخت عظیمی دارد. (اما) من او و قومش را دیدم که برای غیر خدا (خورشید) سجده می‌کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده آنها را از راه بازداشته و آنها هدایت نخواهند شد. چرا برای خداوندی سجده نمی‌کنند که آنچه در آسمانها و زمین پنهان است خارج می‌کند؟ و آنچه را مخفی می‌کنید و آشکار نمی‌سازید، می‌دانند؟. خداوندی که معبودی جز او نیست، و پروردگار و صاحب عرش عظیم است. هُدهد از شرک مردم مطلع شده، به سلیمان گزارش می‌دهد که مردم منطقه سبأ خدا پرست نیستند که آنگاه از طرف سلیمان مأموریت ویژه‌ای می‌یابد. شناخت توحید و شرک، درک زشتی شرک و ضرورت گزارش به سلیمان و مأموریت ویژه پیام رسانی، مسأله‌ای بالاتر از غریزه است. اینکه هدهد در جواب بازخواست حضرت سلیمان از علّت غایب بودنش، عذری موجه و دلیلی معقول می‌آورد، نشانه شعوری بالاتر از غریزه است.

باید دانست که شعور در نباتات از عملکرد شان پیداست، جز نباتات متنوع که شعور بالاتر فطری دارند، هر نباتی که برای بقای خود بکوشد همان قدر شعورش از سایر نباتات بیشتر میشود مانند گیاهان گوشت خوار و نباتاتی که از قرن ها تا الحال باقی مانده اند.



تخلیق حیوانات اربعه: این موضوع از بحث ذوالقرنین آغاز میگردد که یکی از شخصیت های حماسی است و در پیامبر بودنش تردید وجود دارد ولی توصیفش در قرآن بیانگر واقعات بزرگ ماضیه و در عین حال شرحی اندیشه مردم سابق محسوب میشود. خداوند میفرماید: **وَيَسْأَلُونَكَ**

عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٨٣﴾ الكهف: 83 و از تو در باره ذوالقرنین می پرسند بگو به زودی چیزی از او برای شما خواهم خواند. طوریکه در صفحات قبل گفته شد که شکل فیزیکی انسان اولاً کاملاً تسویه شده بود ولی در هندوستان گنیش (Ganesh) و هنومان (Hanuman) را که انسان های با صورت فیل و میمون بودند، در مصر باستان ست (Seth) و آنویس (Anubis) را که انسانهای با صورت مورچه خوار (Anteater) و سگ یا روباه (fox) بودند، در شرق میانه بعل (Baal) را که با صورت گاو بود می پرستیدند. شاید امثال این بت ها در سایر نقاط جهان وجود داشته و همه اینها به اشکال فوق یا حیوانات دیگر مشابحت داشته باشند، چراکه در آن زمان پوشیدن نقاب یا ماسک بشکل حیوانات یک نوع فیشن تلقی میگردید و اشخاص با رسوخ در مراسم مذهبی، میدان های نبرد، جشن ها، تشریفات و محافل مخصوص از آن استفاده میکردند. ولی بتدریج، فرهنگ پوشیدن نقاب حیوانات به فرهنگ پوشیدن کلاه شاخدار مبدل شد و تا قرون وسطی ادامه یافت، و اکنون در خیلی موزیم های جهان آثار آن دیده میشود. در قرآن لقب ذوالقرنین از همین جهت بیان شده است که ایشان از کلاه شاخدار استفاده میکردند. اما به استثنای ذوالقرنین معبودان باطل که در فوق اسمای شان بیان شد شاید کسانی بودند که احتمالاً از اثر سوء شکل معروف به معبود شده باشند که امروز نیز قابل مشاهده میباشند مانند انسان های دم دار، انسان های دارای چندین دست و پا (Polymelia) و سایر اختلالات مادرزادی (Congenital Disorder) که از اثر غیر فعال بودن ژن مارک 3 (Mark3 gene) اتفاق می افتد.

گاؤ پرستی در جهان میلیون ها سال قدمت دارد. در زمان موسیؑ و قبل از ایشان در شرق میانه بُت بنام بعل (Baal) که مشابه به گاؤ بود پرستش میشد. در مورد سامری که جهت گمراهی مردم از دین حق، بچه گاؤی طلایی ساخته بود خداوند میفرماید: وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خُلَیْهِمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَمْ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴿١٤٨﴾ الاعراف: 148 قوم موسی بعد از (رفتن) او (به میعادگاه خداوند) از زیور آلات خود گوساله ای ساختند، جسد بیروحي بود که صدای گاؤ داشت! آیا آنها نمی دیدند که با آنان سخن نمیگوید و به راه (راست) هدایتشان نمیکند، آنرا خدای خود انتخاب کردند و ظالم بودند. این بُت گاؤمُا بنام بعل (Baal) بود که در بین مشرکین آن منطقه پرستش میشد. به زبان هندی به گاؤ بیل (Bail) و به زبان انگلیسی به آن بُل (Bull) گفته میشود، چقدر نام های مشابه که تا حال هندوان به گاؤ احترام مادری دارند و کشتار آن در مذهب آنان گناه پنداشته میشود. مشابحت باهمی کلمات مرتبط به گاؤ یعنی بعل، بیل و بُل، و بعضی از کلمات دیگری از زبانهای جهان از اثر زبان های هندواروپایی (Indo-European Languages) است که تقریباً 35 میلیون سال قبل ذریعه پیوستن جزیره هند با سرزمین چین شکل گرفت یعنی میلیون ها سال قبل بشر دارای زبان های مشترک بودند که زبان شان به مرور زمان به اساس مهاجرت ها تنوع یافت. این موضوع در فصل ششم کتاب واضح خواهد گردید که قدمت بشر حتی بیشتر از 175 میلیون سال پانجیایی میباشد. اگر ریشه یابی گردد در ابر قاره پانجیا، قاره تُمای هند با جزیره تُمای عرب باهم چسپیده بودند که دلیلش در عنوان ذیل بخوبی واضح خواهد شد.



175 میلیون سال قبل، ابر قاره پانجیا که از جزایر پراکنده جهان تشکیل شده بود، موقع طوفان نوح از هم پاشیدن گرفت یعنی طوفان مذکور زمان آغاز این فروپاشی محسوب میشود. فروپاشی ابر قاره پانجیا توسط طوفان عالمگیر نوح که ارتباط مستقیم به قدمت بشر دارد، در فصل ششم کتاب درج شده است. حرکت صفحات زمین (Plate Tectonics) که باعث فروپاشی ابر قاره پانجیا شده بود، از سه میلیارد سال بدین سو یعنی خیلی ها پیشتر از طوفان نوح شروع شده است و دوام دار می باشد. خداوند میفرماید: وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفْضِلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٩٦﴾ الرعد:

4 و در روی زمین قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوتند و باغهایی از انگور، و زراعت، و نخلها، که گاهی بر یک پایه می‌رویند و گاهی بر دو پایه، همه آنها از یک آب سیراب می‌شوند و با اینحال بعضی از آنها را از جهت میوه بر دیگری برتری می‌دهیم، در اینها نشانه‌هایی است برای آنها که عقل خویش را بکار می‌گیرند. باید یادآور شد که حرکت صفحات زمین خیلی بطی می باشد که فعلاً در سال 1 الی 2 انچ در حرکت اند ولی در آن زمان توسط طوفان نوح حرکتش سریعتر شده بود که در آخر تنها قاره هند سرعتش الی اتصالش با کشور چین نسبت به سایر قطعات زمین نیز تر باقی مانده بود و این مطلب در عنوان ذیل تشریح خواهد شد. خداوند در مورد گسترانیدن صفحات زمین که همیشه در حرکت اند چنین میفرماید: وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ ﴿٩٧﴾ الحجر: 19 و زمین را گسترديم؛ و در آن کوه‌های ثابتی افکندیم؛ و از هر گیاه موزون، در آن رویاندیم. اگر دقیقتر بگوییم گسترانیدن زمین عبارت از وسعت بخشیدن به خشکی های زمین است بخاطریکه جانداران مخصوصاً انسانها بتوانند در آن زندگی نمایند. خداوند میفرماید: إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٨﴾ النساء: 97 کسانی که فرشتگان روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشان ستم کرده بودند، به آنها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با اینکه مسلمان بودید، در صف کفار جای داشتید؟!)» گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم.» آنها (فرشتگان) گفتند: «مگر زمین خدا، پناور نبود که مهاجرت کنید؟!» آنها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است، و سرانجام بدی دارند.

درین آیه کلمه "أَرْضٌ" بمعنای خشکی های زمین است.

معذک فروپاشی ابر قاره پانجیا میلیونها سال را دربر گرفته است، فرض مثال اگر 1 میلیون سال را هم دربر گرفته باشد پس درین خلال مردم آن منطقه در عقاید مذهبی یکسان بوده اند مانند عقیده گاؤ پرستی که این عقیده از یک نقطه جهان نشأت گرفته است. جای تعجب نخواهد بود اگر بعضی چیزها بین مردمان باستانی شرق میانه و هندوان یکسان باشد که یک مثال واقعی اش در فوق در مورد بعل و بیل ارائه گردید. مثال دیگرش که دور از حقیقت است اینکه گفته میشود یکی از بزرگترین طبقه مذهبی هندوان که براهمن نامیده میشوند و در کشور هندوستان سکونت دارند، قبیله گمشده از قبایل دوازدهگانه بنی اسرائیل است در حالیکه طبقه براهمن مردمان بومی کشور هندوستان هستند و به این مطلب ارتباط ندارد. زمانی که خداوند به بنی اسرائیل حکم کرد تا گاوی را ذبح کنند آنها در باره رنگش سوال کردند که رنگ آن گاؤ چگونه باشد پس خداوند پاسخ داد رنگش زرد روشن باشد که بینندگان را شاد می کند. خداوند میفرماید: **قَالُوا اِذْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ ﴿٦٩﴾ البقره: 69** از پروردگارت بخواه که برای ما توضیح دهد رنگش چگونه باشد؟ گفت: خدا می گوید: گاوی است زرد و رنگش روشن که بینندگان را شاد و مسرور می کند. با دیدن رنگی که بنی اسرائیل و مردم خاور میانه شاد میشوند همان رنگ دلخواه مردم هندوستان مخصوصاً هندوان است. همین یک سویی در انتخاب رنگ بر میگردد به محیط زیست مشترک آنها که در ابر قاره پانجیا باهم میزیستند.

گاؤ یک حیوان کهنی است که تخلیقش بعد از تخلیق انسان صورت گرفته است ازین رو جریان پیدایش گاؤ سینه به سینه به نسل های بعدی انتقال یافت که در شرح آیات ذیل بیان خواهد شد. گاؤ برای مردم باستانی مصر یک نماد قدیمی تلقی میشد و در اساطیر آن زمان ذکر است که در تعبیر خواب ها گاؤ را به "سال" تفسیر کرده اند. خداوند در مورد خواب پادشاه مصر آخناتون که تعبیرش نزد یوسف بود میفرماید: **يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ ﴿٤٧﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ هُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَحْصِنُونَ ﴿٤٨﴾ يوسف: 46 - 48** یوسف ای مرد بسیار راستگو درباره این خواب اظهار نظر کن که هفت گاؤ چاق را هفت گاؤ لاغر می خوردند، و هفت خوشه تر و هفت خوشه خشکیده، تا من به سوي مردم باز گردم تا آنها آگاه شوند. (یوسف) گفت هفت سال پیایی مثل همیشه کشت و زرع کنی، و آنچه درو می کنی، با خوشه اش کنار بگذاری، مگر اندکی که از آن می خوری. که چون این هفت سال بگذرد هفت سال قحطی پیش آید که ذخیره شما را بخورند جز اندکی که (برای تخم کاشتن) در انبار نگه دارید. اینجاست که گاؤ توسط یوسف نیز به سال تعبیر گردید. چونکه اجداد مصریان و مردمان پیش از آنان تا نوادگان نوح سلسله زمان پیدایش گاؤ را با تعداد سال ها تخمین می زدند که همینطور باید حساب میشد، خداوند نیز بالای تعبیر شان با زبان یوسف مهر تأیید گذاشت و اینگونه حقیقت آنرا برملا ساخت تا مصداقی باشد به مقدم بودند تخلیق انسان بر تخلیق گاؤ که در شرح آیه ذیل دلیلش ذکر است.

همین گونه ادامه یافت تا به مرور زمان، مردمان بعد بدین باور شدند که زمین هم بالای شاخ گاؤ استوار میباشد. ابان بن تغلب می گوید: از امام صادق پرسیدم: **عَنِ الْأَرْضِ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ هِيَ قَالَ هِيَ عَلَى خُوتٍ قُلْتُ فَاخُوتٌ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ هُوَ قَالَ عَلَى الْمَاءِ قُلْتُ فَالْمَاءُ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ هُوَ قَالَ عَلَى صَخْرَةٍ قُلْتُ فَعَلَى أَيِّ شَيْءٍ الصَّخْرَةُ قَالَ عَلَى قَرْنِ ثَوْرٍ أَمْلَسَ قُلْتُ فَعَلَى أَيِّ شَيْءٍ الثَّوْرُ قَالَ عَلَى الثَّرَى قُلْتُ فَعَلَى أَيِّ شَيْءٍ الثَّرَى فَقَالَ هَبْهَاتٍ عِنْدَ ذَلِكَ ضَلَّ عِلْمُ الْعُلَمَاءِ. شرح أصول الكافي - مولي محمد صالح المازندراني - ج 11 - الصفحة 472** زمین بر چه چیزی

استوار است؟ امام فرمود: بر ماهی، گفتم: ماهی بر چه چیزی استوار است؟ فرمود: بر آب، پرسیدم آب بر چه چیز؟ فرمود: بر صخره (سنگ سخت) پرسیدم: صخره بر چه چیز؟ فرمود بر شاخ گاو راهوار، گفتم گاو بر چه استوار است؟ فرمود: بر خاک نمناک، گفتم: خاک نمناک بر چه چیز؟ فرمود: هیئات، که در این جا دانش دانشمندان گم گشته است. علامه مجلسی این روایت را نیز صحیح دانسته است. باید گفت که سخن فوق مسخره و از الهامات خداوندی^ع نمی باشد، این سخن را اما صادق از گذشتگان نقل کرده است که در گذشته ها به علت محدود بودن دانش و عدم اختراع ابزارهای جدیدی چون تلسکوپ، در پاسخ به پرسش های نامحدود بشری در خصوص نحوه ای پیدایش و بسیاری دیگر از مسائل، فلاسفه، منجمان و دین شناسان و ... هر یک فراخور دانش و ذهنیت زمان شان، پاسخی به این پرسش های بی پایان می دادند. در آن زمان ایده ای دیگر نیز شکل گرفت که زمین روی شاخ گاو بنا شده است و هنگامی که گاو از خستگی زمین را از این شاخ به آن شاخ انتقال می دهد، حوادث طبیعی مانند زلزله رُخ می دهند. فردوسی درین باب می سراید:

من گاو زمینم که جهان بر دارم یا چرخ چهارم که خورشید کشم.

هم اعتقاد به گردش خورشید به دور زمین (منظور از چرخ چهارم زمین است) و هم قرار داشتن زمین روی شاخ گاو در این بیت وجود دارد. مولانا عبدالرحمن جامی در سکوت کره زمین و حرکت آفتاب دور او قایل بود و چنین مینویسد:

وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی نُوْرٍ که ازو شد نورها پیدا زمین از حلم او ساکن فلک از عشق او شیدا

این حیوان (گاؤ) در بسیاری از ادیان مانند دین هندوان و زرتشتیان مقدس شمرده شده که خداوند^ع آن را برای زندگی و نجات بشر آفریده است لذا کشتنش گناه محسوب می شده است و برای مردمان دیگر زمین روی شاخ گاو تصور می شد چون ارتزاق در دوران قدیم تنها از راه دامداری و کشاورزی ممکن بوده است. گاو حیوانی است که هم از گوشت اش می توان خورد، هم از شیرش، و از همه مهم تر به عنوان تنها وسیله از قدرت جسمی اش در شخم زدن و بارور کردن زمین میتوان استفاده کرد.

در فوق گفتیم که تخلیق انسان مقدم بر تخلیق گاؤ است، از این آیه ثابت میگردد. خداوند^ع میفرماید: **خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَانَزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ﴿۶﴾ الزمر: ۶** شما را از یک تن آفرید، سپس همسرش را از او پدید آورد، و از چهارپایان (شتر و گاو و گوسفند و بز به اعتبار

یک نر و یک ماده) هشت زوج برای شما نازل کرد، شما (و چهارپایانتان) را در شکم های مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی دیگر در میان تاریکی های سه گانه (شکم و رحم و مشیمه) به وجود آورد. این است خدا پروردگار شما که فرمانروایی (مطلق بر همه هستی) ویژه اوست، معبودی جز او نیست، پس چگونه شما را از حق باز می گردانند؟. خداوند^ع جانداران را از یک جاندار تک سلولی آفریده است که جفتش را نیز از خودش آفرید و این مطلب در موضوع جنسیت چهارم در فصل دوم بتفصیل بیان شد سپس برای تکثیر جانداران این عملیه ادامه پیدا کرد که به یک تناسب خاص تعداد مونث ها و مذکر ها تنظیم گردد، نه تعداد مونث ها از حد میگذرد و نه مذکر ها از حد زیاد خلق میشوند. از همین راه همه جانداران در روی زمین پدید آمدند که خلقت آدم^ع و حوا جز این روند بود. ولی اگر بشیوه دیگری این آیه تفسیر شود مانند تولد حوا که جفت آدم^ع بود و از خود آدم^ع بوجود آمده بود هم درست است. از ترتیب این آیه بر میآید که تخلیق این هشت حیوان بعد از تخلیق انسان رُخ داده است و برای انسانها من حیث یک غذای پاکیزه بعداً آفریده شده اند که تأیید اش در آیات بعد خواهد آمد. زمانیکه مردم خلقت حیوانات فوق الذکر را مخصوصاً خلقت گاؤ را که طبق ترتیب آیه ذیل در آخر خلق شد، مشاهده کردند و دیدند که چگونه از یک حیوان این

گونه ای جدید حیوانی تنوع کرد و بعد از آن تنوعی کدام حیوانی دیگر را نیز ندیدند، پس گمان کردند که این حیوان نه، بلکه ظهور جسدی خداوند بر روی زمین است (نعوذ بالله) و گاؤ پرستی از آنجا آغاز گردید.

در ترجمه آیه فوق اسامی هشت نوع حیوان را گنجاندم که تفصیل اسامی آنها در آیات ذیل ذکر است. خداوند میفرماید: ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الصَّانِّ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْرِ اثْنَيْنِ قُلُ الذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ نَبُوءِي يَعْلَمُ بِكُمْ صَادِقِينَ ﴿١٤٣﴾ وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلُ الذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمْ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٤﴾ الانعام: 143 - 144 هشت جفت از چهارپایان (برای شما آفرید) از میش دو جفت و از بز دو جفت بگو آیا خداوند نهایی آنها را حرام کرده یا مادهها را؟ یا آنچه رحم ماده های آنها در برگرفته؟ اگر راست می گوئید (و بر تحریم آنها دلیلی دارید) به من خبر دهید. و از شتر یک نر و یک ماده و از گاو یک نر و یک ماده (را آفرید) بگو: آیا خدا نرینه شتر و گاو یا ماده هر دو را یا آنچه را که رحم آن دو ماده دربرگرفته حرام کرده؟ یا زمانی که خدا شما را به این (حرام ساختگی) سفارش کرد، حاضر بودید، پس ستمکارتر از کسی که به خدا دروغ بندگان را از روی نادانی و جهالت گمراه کند، کیست؟! مسلماً خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند. قسمیکه گفتیم از ترتیب این آیات بر می آید که از جمله حیوانات فوق الذکر، گاؤ آخرین حیوانی بود که تنوع کرد و چونکه بعد از آن مردم تنوع حیوانات دیگر را ندیدند، گاؤ را خدا پنداشتند.

بعد از تشریح مسائل فوق اکنون مسئله تخلیق این حیوانات مطرح میشود که در آیه ششم فوق اگر کلمه "أَنْزَلَ" را به معنای «نَزَلَ» یعنی مهمانی بگیریم که جهت خوراک پاکیزه برای انسانها باشد پس این گونه ترجمه خلاف قواعد لسان عربی پنداشته خواهد شد زیرا انزل به معنای ارسال است نه به معنای مهمانی، و به معنای آفرینش هم نیست، پس اگر معنی اش آفرینش نباشد خداوند این حیوانات را از آسمان نازل کرده است؟ بلی! ارواح این حیوانات نازل گردید تا جذب حیوانات دیگر شده از آنها تنوع کنند یعنی خداوند آنها را به این شیوه مانند گونه های جدید حیوانات دیگر بیآفریند و در ادامه نسل شان تکثیر یابد. مانند روح عیسی که جذب مریم شد و از ایشان منجیث گونه جدید انسانی تنوع کرد که در فصل سوم قبلاً تشریح گردید. از همین رو پیامبر اکرم ص فرموده است که گوسفند از حیوانات بهشت است که این حدیث در ذیل ذکر گردیده است. شاید حیوانات دیگر نیز همینطور خلق شده باشند ولی ذکر شان در قرآن و روایات نیامده است تا بر ما حجت باشد. آیا روح هم نازل میشود؟ بلی! خداوند میفرماید: رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ﴿١٥﴾ غافر:

15 بالا برنده درجات و صاحب عرش است، روح را (که روح القدس و یا کدام روحی دیگریکه است) به فرمانش به هر کس از بندگان که بخواهد القا می کند تا مردم را از روز ملاقات (که روز رستاخیز است) بیم دهد. و در جای دیگر میفرماید: تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ﴿١٦﴾ القدر: 4 فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر و تنظیم) هر کاری نازل می شوند. حکمت در نزول حیوانات مذکور این بود تا برای اکل بشر غذای پاک، مناسب، با کیفیت و اعلی مهیا گردد و رژیم غذایی اش تنوع پیدا کند. اگر دیده شود حیوانات درنده اکثراً از همین حیوانات چهارگانه تغذیه میکنند که خود وفق بر سخنی است که ما میگوئیم.

برای حل مسئله فقهی اش اصول اتخاذ میگردد اینکه در چهارپایان بدون همین چهار حیوان که بشمول مونث های شان هشت اند، خوردن گوشت سایر چهارپایان حرام مطلق است چرا که در فوق در آیه ششم سوره مبارکه زمر نزول حیوانات مذکور مختص به انسانها میباشد تا از

گوشت حیوانات دیگر بجز از اینها تغذیه صورت نگیرد. حکم صریحش اینجا موجود میباشد. خداوند میفرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُنْتَلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحْلِي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي مَا تَعْمَلُونَ** المائدة: 1 ای کسانی که ایمان آورده اید به پیمانها و قراردادهای وفا کنید، چهار پایان برای شما حلال شده است مگر آنچه بر شما خوانده میشود (به جز آنها که استثناء خواهد شد) و صید را به هنگام احرام حلال نشمرید خداوند هر چه بخواهد (و صلاح ببیند) حکم میکند. یعنی به استثنای حیوانات فوق الذکر، خوردن گوشت همه چهارپایان دیگر برای شما حرام است. پس خداوند مومنین را قبل از ضیافت بزرگ جنت در دنیا به خوردن همین حیوانات اربعه که بشمول مونث های شان هشت اند دعوت میکند. حکم در مورد آهو همین است که آهو از نسل بُر است و بعضی آهوان از نسل شتر نیز هستند. حرمت سایر چهارپایان مانند اسب و خر و خرگوش و فیل و سگ و کانگورو و غیره از همین آیات ثابت است و نیازی اقتباس از روایات را ندارد. یگانه حیوانی که ازین صنف خوردن گوشتش حرام است آن خوک است. بلی! خوک همجنس بُر است چونکه امر خوردنش بین مردم مشتبّه بود خداوند خوردن گوشتش را صریحاً به الفاظ واضح منع ساخت. خداوند میفرماید: **قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ حَمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** الانعام: 145 بگو در آنچه به من وحی شده است چیزی را که خوردنش بر خورنده ای حرام باشد، نمی یابم، بجز اینکه مردار باشد یا خونی که (از بدن حیوان) بیرون ریخته یا گوشت خوک که اینها همه پلیدند، یا حیوانی که در طریق گناه به هنگام سر بردن، نام غیر خدا (نام بتها) بر آنها برده شده است، اما کسانی که ناچار شوند بدون اینکه بخاطر لذت باشد و یا زیاده از حد بخورند (گناهی بر آنها نیست) پروردگار تو آمرزنده مهربان است. دلیل حرمت گوشت خوک بنابر تولید مرض یا تحریک بی حیایی در انسانها نیست بلکه مشتبّه گرفتن خوک با بُر است که خداوند آنرا واضح ساخته است.

حیوانات چهارگانه فوق الذکر، قسمیکه گفته شد آنقدر جهت اکل بشر پاک هستند که بجز از خون شان حتی ادرار شان ناپاک نمی میباشد. از همام، از قتاده روایت است که انس رض گفت: **أَنَّ نَاسًا اجْتَمَعُوا فِي الْمَدِينَةِ فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَلْحَقُوا بِرَاعِيهِ يَغْنِي الْإِبِلَ فَيَشْرَبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا فَلَحِقُوا بِرَاعِيهِ فَشَرَبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا حَتَّى صَلَحَتْ أَبْدَانُهُمْ فَقَتَلُوا الرَّاعِيَّ وَسَافُوا الْإِبِلَ فَبَلَغَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَبَعَثَ فِي طَلَبِهِمْ فَجَاءَ بِهِمْ فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ وَسَمَرَ أَعْيُنَهُمْ** بخاری: 5686 و مسلم: 4353 کسانی به مدینه آمدند و دچار تغییر آب و هوا (هوا گردشی) شدند. پیامبر ص به ایشان امر کرد که نزد شتران وی بروند و از شیر و پیشاب شتران بنوشند. آنها نزد شتران آن حضرت رفتند و از شیر و پیشاب شتران نوشیدند تا آنکه سلامتی خود را باز یافتند. سپس شتران را کشتند و شتران را ربودند. چون این خبر به پیامبر ص رسید، به عقب ایشان فرستاد و آنها را آوردند، دست و پایشان را برید و چشمانشان را میل کشید. در روایت دیگر از ابی التیاح روایت است که انس بن مالک رض گفت: **كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي فِي مَرَابِضِ الْعَنَمِ ، ثُمَّ سَمِعْتُهُ بَعْدُ يَقُولُ : كَانَ يُصَلِّي فِي مَرَابِضِ الْعَنَمِ قَبْلَ أَنْ يُبْنَى الْمَسْجِدُ** بخاری: 429 و مسلم: 1173 پیامبر ص در آغل (محل خواب) گوسفندان نماز می گزارد. و سپس از انس شنیده ام که می گفت: آن حضرت قبل از بنای مسجد در آغل گوسفندان نماز می گزارد. و در یکی از احادیث بیهقی از ابوهریره رض روایت است که رسول الله ص فرمود: **الْعَنَمُ مِنْ دَوَابِّ الْجَنَّةِ؛ فامسحوا رِغَامَهَا، وَصَلُّوا فِي مَرَابِضِهَا** بیهقی: 4534 گوسفند از حیوانات بهشت است، و آنچه از بینی آنها بیرون می آید پاک کنید، و در محل خواب آنها نماز بگذارید. پس معلوم شد که تمامی اعضای بدن حیوانات اربعه جز از دم مسفوحه شان حلال و

حتی بول و براز شان پاک میباشد. باید یادآور شد که هر چیزی پاک قابل اکل نیست مانند بلغم که پاک است و جامه را جهت ادای نماز کثیف نمی سازد ولی زمانیکه از دهن خارج میگردد هیچ ذی شعوری میل به بلعیدن دوباره آن ندارد در حالیکه این ماده از درون خود آن شخص نیز ترشح کرده باشد. گرچه شتر و گوسفند هر دو از حیوانات اربعه اند ولی حدیثی وجود دارد که شتر را در بعضی موارد مستثنی میسازد. از جابر بن سمره نقل است که فردی از رسول الله ص پرسید: أَتَوْضَأُ مِنْ لَحْمِ الْغَنَمِ؟ قَالَ: إِنْ شِئْتَ فَتَوَضَّأْ، وَإِنْ شِئْتَ فَلَا تَوَضَّأْ قَالَ: أَتَوْضَأُ مِنْ لَحْمِ الْإِبِلِ؟ قَالَ: نَعَمْ فَتَوَضَّأْ مِنْ لَحْمِ الْإِبِلِ قَالَ: أَصَلِّي فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: أَصَلِّي فِي مَبَارِكِ الْإِبِلِ؟ قَالَ: لَا. ﴿مسلم: 802﴾ آیا بعد از خوردن گوشت گوسفند، وضو بگیرم؟ فرمود: "اگر خواستی، وضو بگیر و اگر خواستی، وضو نگیر". گفت: در مورد گوشت شتر چطور؟ فرمود: "بله" بعد از خوردن گوشت شتر، وضو بگیر". گفت: می توانم در آغل گوسفندان نماز بخوانم؟ فرمود: "بله". گفت: در مورد خوابگاه شتران چطور؟ فرمود: "خیر". پس باید گفت که طبق این حدیث و احادیث مافوق فضولات حیوانات اربعه پلید نیست با تفاوت اینکه نماز گذاردن در آغل گوسفندان از جهت بوی خفیف فضولات شان جایز است ولی گذاردن نماز در آغل شتران از جهت بوی تند فضولات شان منع گردیده است مخصوصاً ادرار شتر که آلوده به یک نوع انگل یا پارازیت بنام تریپانوزوم (Trypanosomes) است و باعث متعفن شدن ادرار شتر میگردد.

طوریکه در فصل اول تشریح گردید، در اصول حلال و حرام در اسلام از اول تا آخر برای بشر یکسان بوده است. پس باید متذکر شد، حیواناتی را که خداوند بالای یهود حرام کرده بود جهت کیفر دادن شان بود و حکمی دائمی برای سایرین نداشت. خداوند میفرماید: وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿الانعام: 146﴾ و بر یهودیان، هر حیوان ناخن دار را حرام کردیم و از گاو و گوسفند، پیه و چربیشان را تحریم نمودیم، مگر چربی هایی که بر پشت اینها قرار دارد، و یا در لابلاي امعاء و دو طرف پهلوها و یا آنهایی که با استخوان آمیخته است این را به خاطر ظلم و ستمی که می کردند، به آنها کیفر دادیم و ما راست می گوئیم. درینجا مراد از حیوانات ناخن دار به گمان اغلب مرغان است. حالا اگر یهودیان قرآن را قبول کنند از زحماتی که آنرا دائمی می پندارند معاف خواهند شد.


در تورات، مومنین بار ها از خوردن گوشت خوک منع گردیده اند: و خوک، زیرا گرچه شکافته شم است، اما نشخوار نمی کند، و از این رو بر شما حرام است. گوشت چنین حیواناتی را نخورید و به لاشه آنها نیز دست ننید ﴿عهد عتیق: کتاب تنبیه، فصل 14، آیه 8 و همچنان عهد عتیق: کتاب لایوان، فصل 11، آیات 7-8﴾ خوک در سوریه باستان و کنعان ممنوع بود و گوشت آن حرام شمرده شده بود. طبق گفته های هرودوت، سکاها خوک را حرام قرار می دادند، که هرگز قربانی نمی شد، و همینطور اسکاتلندی ها. ادونتیست های روز هفتم، گوشت خوک را به همراه سایر غذاهایی که طبق قوانین یهودی ممنوع است، حرام می دانند. کلیسای ارتدکس ارپتره و کلیسای ارتدکس اتیوپی مصرف گوشت خوک را مجاز نمی دانند. و بسیاری از ایزدی ها در کردستان گوشت خوک را حرام می دانند.

درین مورد حرف عیسی ع در انجیل چنین ذکر شده است: گمان میرید که آمده ام تا تورات و نوشته های پیامبران را نسخ کنم؛ نیامده ام تا آنها را نسخ کنم، بلکه آمده ام تا تحقیقشان بخشم ﴿عهد جدید، کتاب متی، فصل 5، آیه 17﴾ در حالیکه خود عیسی مسیح ع خوک را نجس میدانند و به تورات عمل میکند چطور پیرو وی بنام پطرس خوردن گوشت خوک را حلال می شمرد؟ در انجیل چنین آمده است: روز بعد، نزدیک ظهر،

چون در راه بودند و به شهر نزدیک می‌شدند، پطرس به بام خانه رفت تا دعا کند ﴿﴾ در آنجا گرسنه شد و خواست چیزی بخورد. چون خوراک را آماده می‌کردند، به حالت خلسه فرو رفت ﴿﴾ در آن حال دید که آسمان گشوده شده و چیزی همچون سفره‌ای بزرگ که از چهارگوشه آویخته است، به سوی زمین فرود می‌آید ﴿﴾ و از انواع چارپایان و خزندگان و پرندگان پر است ﴿﴾ آنگاه ندایی به او رسید که: ای پطرس، برخیز، ذبح کن و بخور! ﴿﴾ پطرس گفت: حاشا از من، خداوند، زیرا هرگز به چیزی حرام یا نجس لب ندهام ﴿﴾ بار دوم ندا آمد که آنچه خدا پاک ساخته است، تو نجس مخوان! ﴿﴾ این امر سه بار تکرار شد و سپس سفره بی‌درنگ به آسمان بالا برده شد ﴿﴾ عهد جدید، کتاب اعمال، فصل 10، آیات 9 - 16 پس واضح میشود که خواب پطرس درین مورد اولاً که جعلی بوده است یا یک تلقین شیطانی می باشد.

ارتباط جغرافیایی هند با شرق میانه: مشترکات بُت پرستی هندوان و اعراب زمان جاهلیت نشاندهنده یکجایی آنها در ادوار گذشته می باشد که در عنوان فوق در مورد یک بخش آن که مشابحت در گاؤ پرستی بود صحبت شد امری که بنابر آن ارتباط باستانی هند با شرق میانه ثابت میشود همان ارتباط جغرافیایی است که در تصویر فوق مشاهده گردید. دیده میشود که هندوان تا به امروز بت پرست باقی مانده اند و با مردم باستانی شرق میانه همسانی دارند. بعضی موضوعات دیگر که هنوز با گذشت زمان طولانی در فرهنگ هندوان باقی مانده است ارائه میگردد اینکه منات نام بُت مونث بود که قبل از اسلام در مکه پرستش میشد و سومنات پرستشگاهی هندوان در کشور هندوستان است. در زبان سانسکریت کلمه "سو" پیشوندی است که غالباً برای اسم مونث استفاده میشود که به معنای خوب و عالی آمده است مانند اسامی "سونینا" "سومترا" "سوهاسینی" "سوناکشی" و غیره پس طبق این دستور اسم سومنات به معنای مناتِ عالی میباشد که فرق بین منات و سومنات چیز دیگری نیست بلکه غلوی است که هندوان برای منات قایل شدند که با علاوه کردن پیشوند "سو" او را عالی خطاب نمودند. در جنسیت منات و سومنات تغییری وارد نشد و هر دو بُت های مونث بودند که با گذشت میلیون ها سال کما کان پرستش میشدند، برعکس تفسیری که توسط نسل های بعدی هندوان اتخاذ شد و معنای سومنات را به خدای ماه و جنسیت او را به مذکر تغییر دادند. باید گفت که تغیر هذا نیز در دراز مدت صورت گرفته است. پرستشگاه سومنات (Somnath Temple) که در ایالت گجرات کشور هندوستان قرار دارد یکی از بزرگترین بتخانه های هندوستان بود. محمود غزنوی از آنجا که می دانست بتخانه سومنات گنجینه زر و سیم و جواهرات است برای تملک آن به بهانه رواج دادن اسلام در سال 1024 میلادی لشکرکشی عظیمی به آن شهر کرد و پس از سه روز نبرد، بتخانه را گشود و خود با گریزی که در دست داشت بُت اعظم را که از آهن بود و در حدود 5 متر طول داشت درهم شکست و خود در 10 صفر 417 هـ. ق مصادف به 2/اپریل/1026 میلادی به پایتخت بازگشت. قیمت این اشیا را که بدست محمود غزنوی غنیمت گرفته شد در آن روزگار 20 میلیون دینار نوشته اند. در جنگ سومنات بیش از 50 هزار نفر از هندیان به قتل رسیدند. پرستشگاه سومنات که تاریخ اعمارش تا الحال نا معلوم و معما باقی مانده است، درین اواخر به شکل معماری سُنتی در سال 1951 میلادی بازسازی شد. از مطلب هذا اینگونه نتیجه اخذ میشود که مشابحت بُت اعراب قبل از اسلام با بُت هندوان هندوستان برین دلالت میکند که در ابر قاره پانچیا مردمان هندوستان و شرق میانه با هم یکجا میزیستند که طبق عنوان قبل به مرور زمان از همدیگر جدا شدند.

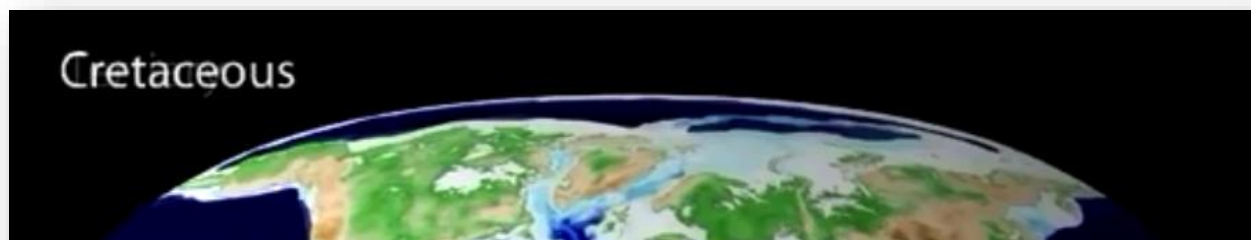
موضوع مرتبط دیگر اینکه عقاید هندوان بر سه اصل یعنی عقیده تثلیث استوار است. آنها به سه خدا باورمند اند، خدای خالق یعنی برهما، خدای محافظ یعنی وشنو و خدای تباہ کننده یعنی شیوا. در زبان سانسکریت وش (Vish) به معنای همه گیر و جهانی است و نو (Nu) به معنای نوح که میشود وشنو، یعنی آن نوح که تمام انساخای جهان از نسل اوست بسبب آنکه طوفانش عالمگیر بود و در عین حال محافظت کننده برخی از موجودات حیه نیز بود. در ترجمه انگلیسی **کتاب مَتسیا پُرانا، جلد 1، فصل 1، صفحه 6** که یک کتاب معتبر هندوان است ذکر یک طوفان جهانی متصل با زمان وشنو آمده است که مانو (Manu) بحکم خداوند توسط یک کشتی که از هر جانوری در آن حمل کرده بود، خود و فامیل خود را از طوفان نجات داد. در اساطیر هندوان مانو یک شخص نه بلکه عنوانی است که در دوره های مختلف تاریخی به افراد مختلف داده می شود که برین اساس مانو لقب وشنو بود و این اسم عین مفهوم را ارائه میکند یعنی قسمیکه در مورد پیشوند اسم سومنات گفته شد، همینطور اسم مانو به نوح ارتباط دارد. در زبان سانسکریت کلمه «مَها» به معنی بزرگ است که در اسم مانو منحیث پیشوند با حذف حرف «ه» البته که جهت روانخوانی آن ذکر شده است که مانو به معنای مهانو میشود و مهانو به معنای نوح بزرگ است پس درینصورت وشنو و مانو هر دو اسم نوح اند. باید پذیرفت که این مشابحت در اسم، از ابر قاره پانجیا نشأت گرفته است یعنی قبل از فروپاشی آن، زمانی که مردمان شرق میانه با مردمان هندوستان یکجا باهم میزیستند که تا امروز همه شان یکسان به طوفان نوح عقیده دارند. یک مبلغ کاتولیک فرانسوی در هند بنام (Abbe J. A. Dubois) در صفحه 416- کتاب خود (Hindu Manners Customs and Ceremonies) همین مطلب را نوشته است که مانو همان نوح بزرگ است.

طبق فرهنگ پیشینیان مخصوصاً اساطیر هندوان، مار یگانه حیوانی است که با سپری کردن صد سال از عمرش در تاپاسیا (توبه کردن)، تا مدتی فنا ناپذیر میشود و قادر به اختیار کردن هر شکل و صورت میباشد و نیز استعداد تکلم با هر لسانی را دارا میباشد و میتواند بدون پیر شدن بیش از صد سال زندگی کند. این فرهنگ دیرینه مردم شرق میانه بود که اکنون آثارش در آنجا قابل مشاهده نیست ولی در کشور هندوستان و بعضی از کشور های دیگر مانند نیپال و سریلنکا بسیاری از هندوان هنوز به این فرهنگ عقیده دارند که چنین امری امکان پذیر است و آن ماری صد ساله را بنام Ichchadhari Naag یاد میکنند که یک سوء تفاهم و دور از حقیقت است. بنابر فرموده تورات شیطان در جنت به صورت مار داخل شد و حوا را ترغیب به چشیدن آن میوه نمود: و اما مار از همه وحوش صحرا که یهوه خدا ساخته بود، زیرکتر بود. او به زن گفت: «آیا خدا برآستی گفته است که از هیچ یک از درختان باغ نخورید؟»  **عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل سوم، آیه 1** باید گفت که این یک نوع تشبیه است و معنای آن حقیقت دارد که در فصل اول تحت عنوانی چشیدن از درخت ممنوعه تناسل توسط آدم و حوا بیان شد ولی حقیقت ظاهری اش چنین نیست چرا که در تورات با بنی اسرائیل مطابق به فرهنگ خود شان سخن گفته شده است چرا که فرهنگ بنی اسرائیل هنوز هم متأثر از فرهنگی بود که در ابر قاره پانجیا با مردمان شبه قاره هند داشتند. پس بنابر همین فرهنگ شیطان مجبور شد تا مار شود و با هر صورت و هر صدای که بخواهد حوا را در جنت گمراه کند. ولی حقیقت ظاهری اش چنین است که در گذشته ها شیطان بدون اینکه مار شود قادر به اختیار نمودن هر چهره بود مانند غزوه بدر که شیطان به صورت «سراقه بن مالک بن جعشم» درآمد که یکی از سران قبیله بنی کنانه بود و با مشرکان صحبت کرد، خداوند گفتگوی شیطان را با کفار چنین بیان میکند: **وَإِذْ زَيْنَ هُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَاهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفُتَيَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَزَى مَا لَا تَرْوُونَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ**

الْعُقَابِ ﴿٤٨﴾ الانفال: 48 و (یاد کنید) هنگامی را که شیطان اعمالشان را (که در راه دشمنی با پیامبر و لشکرکشی بر ضد اهل ایمان بود) در نظرشان آراست و گفت: امروز (به سبب جمعیت بسیار و آرایش جنگی شما) هیچ کس از مردمان (با ایمان) پیروز شونده بر شما نیست، و من پناه دهنده به شما، ولی زمانی که دو گروه (مؤمن و مشرک) با یکدیگر برخورد کردند، به عقب برگشت و پا به فرار گذاشت، و گفت: من از شما (یاران و پیروانم) بیزارم، من چیزی را (چون نزول فرشتگان) می بینم که شما نمی بینید، البته من از خدا می ترسم و خدا سخت کیفر است. پس باید گفت که این مشارکت فرهنگی میان مردمان هندو و شرق میانه ارتباط جغرافیایی شانرا یعنی باهم زیستن شانرا در ابر قاره پانجیا به اثبات میرساند.

دلیل دیگر جهت اثبات این موضوع تون لهجه (Accent Tone) میتواند باشد. هندی ها در لهجه با اکثر کشور های افریقای شرقی مخصوصاً با اعراب مشابحت زیادی دارند اگر از نگاه جغرافیه فعلی دیده شود پس باید هندی ها با چینی ها و فارسی ها در لهجه و زبان اختلاف فاحش نمیداشتند چرا که کشور های باهم چسبیده اند که دارای یک مرز طولانی نیز میباشند ولی قسمیکه گفته شد در جزیره ابر قاره پانجیا، فارس با چین، و هند با شرق میانه متصل بود، زمانی که هند از شرق میانه جدا شد و منحیث یک جزیره میلیون ها سال را دربر گرفت تا حرکت به بالا کرد و با سرزمین چین پیوست، پس درین خلال هندی ها دارای زبان و لهجه خاص خود شده بودند که با چینی ها و فارسی ها تون لهجه شان همسانی نداشت. تجوید دانان خوب میدانند که اعراب مانند هندی ها دارای حروف ترقیقی (باریک یا خالی) هستند در حالیکه چینی ها و مخصوصاً فارسی زبانان اکثراً از حروف تفخیمی (پُر) در کلام خود استفاده میکنند که این امر نشان دهنده تغیر فاحش در لهجه های شان میباشد. پس همخوانی تون لهجه هندی ها با کشور های دور دست که با آنان مرز مشترک هم ندارند، ارتباط جغرافیای هند را با شرق میانه ثابت میسازد و این امر در نفس خود قدمت بشر را به اثبات میرساند که فصل مابعد را به همین نام مسما نموده ایم.

80 میلیون سال قبل زمانی که جزیره هند از ابر قاره پانجیا جدا شد، در ادامه سفر خود پیش از آنکه به کشور چین پیوندد برای میلیون ها سال در اقیانوس آرام منحیث یک جزیره دور دست قرار گرفته بود و از سایر نقاط خشکی در انزوا ماند در همین دوران بود که هندی ها به یک فرهنگ متمایز دست یافتند که تعلیمات اساسی خود را که با بعضی از مردم جزیره نمای عرب مشابحت داشت مانند بت پرستی از دست ندادند ولی در جزئیات تغیر کردند مانند اینکه گیاه خوار شدند، آنان از اثر در انزوا قرار گرفتن از سایرین و بنابر تعلیمات خود ساخته خود گیاه خوار شده بودند و خوردن گوشت را مطلقاً بالای خود حرام نموده بودند. پس این امر بر وجود جزیره هند در اقیانوس دلالت میکند ورنه اگر عکس آن سنجیده شود در نقشه فعلی هند که با چین هم مرز است، چینی های که حتی از حشرات و حیوانات وحشی جهت اخذ غذا استفاده میکنند باید هندو های هندوستان جهت مجاورت منطقوی مثل آنان میبودند، مگر نه چرا که هندو ها این فرهنگ را از قبل با خود حمل نموده بودند. باید گفت که در 80 میلیون سال گذشته سرعت حرکت صفحه هند الی اتصالش با کشور چین 20 سانتی متر در سال بود که توانست از جنوب افریقا به این سرعت طی 80 میلیون سال با منطقه چین ملحق گردد در حالیکه سایر صفحات زمین دارای سرعت خیلی پایین نسبت به صفحه هند بودند و اندکی تغیر کردند که در تصویر ذیل قابل مشاهده میباشد.



دلیل دیگری که این پیوند را ثابت میسازد همسانی در جادوی مصر و جادوی بنگال است که جادوگران شان تا به امروز در بعضی امورات جادویی بُعد مشترک و اتفاق نظر دارند.

همچنان دلیل دیگری که موضوع هذا را ثابت میسازد عبارت از نظریه وحدت الوجود است که در شرق میانه پرورش یافت سپس به یونان باستان انتقال کرد و از آنجا به کشور های اسلامی موصلت نمود که صوفی ها از آن استقبال کردند و افکار خویش را در قالب همین نظریه جا دادند. هندو ها که از قبل به این نظریه عقیده داشتند و میگویند "Har Kankar Mein Shiv Shankar hai" یعنی در هر سنگریزه خدا موجود است. پس همخوانی در این عقیده هندوان هندوستان با مردمان باستانی شرق میانه از زمان ابرقاره پانجیا بجا مانده است که در آن زمان باهم میزیستند.

دلیل دیگری که به موسیقی ارتباط دارد و موضوع فوق را واضحت میسازد اینکه در موسیقی کلاسیک هند دو نوع راگ به نام های "بایراوی" و "بایراو" وجود دارد و گفته میشود که این راگ ها از سرزمین عرب به هند انتقال نموده اند در حالیکه پرستشگاههای متعدد مسما به همین راگ ها در کشور هندوستان وجود دارند که بناء آنها قبل از تاریخ صورت گرفته است. پرستشگاه بایراوی (Bhairavi Temple) در منطقه گنجم ایالات اودیسه کشور هندوستان قرار دارد و پرستشگاه های بایراوا (Bhairava Temples) بشمول کشور نیپال در 18 ایالات کشور هندوستان موجود میباشد. ازین جهت موضوع ارتباط جغرافیای هند با شرق میانه خود بخود به اثبات میرسد چرا که فعلاً در شرق میانه مخصوصاً عرب ها اکثر آهنگ ها را در قالب همین دو راگ میسازند که در موسیقی اروپایی ها و آمریکایی ها هنوز طنین این راگ ها بیگانه است و در کشور های سواحل شرقی افریقا، طنین راگ های فوق الذکر در ترکیب آهنگ های محلی به گوش میرسد که بیانگر دلیل فوق است. باید گفت که فعلاً موسیقی کلاسیک هند در جنوب قاره آسیا و مخصوصاً در کشور هندوستان رواج دارد. سرودن این راگها و راگهای دیگر در هند قدیم یک شیوه خاص برای پرستش بُت ها بود که سرودش مشرکان (هندوان) را در معابد شان به وجد میآورد و در ترویج شرک گام بالایی داشت.

دلیل دیگری که بنده درین اواخر متوجه به آن شد در باره راگ مشهور بهوپالی است. بهوپال (Bhopal) یکی از بزرگترین شهر های کشور هندوستان است که در وسط این کشور موقعیت دارد و وجه تسمیه راگ مذکور همین شهر است. شیخ نورین محمد صدیق سودانی، تلاوت قرآن را تمامی اوقات در همین راگ انجام میدهد.

باید گفت که با تفحص بیشتر دلایل دیگری نیز درین ارتباط قابل کشف است که رابطه فرهنگی و جغرافیایی هند را با شرق میانه ثابت میسازد ولی ما به دلیل ذیل که همچنان در عنوان فوق بیان گردید اکتفا میکنیم و آن عبارت از انتخاب رنگ است. بلی! هندوان رنگ زردی که مایل به آتش باشد را منحیث رنگ مذهبی می پسندند. زمانی که بنی اسرائیل برای قتل نفسی که بدون گواه بود به پارچه گوشتی از گاؤ نیاز پیدا کردند تا با تماس آن مقتول زنده گردیده و قاتل خود را شناسایی کند (که البته معجزه موسی^ع بود)، آنها در باره رنگ گاؤ سوال کردند و خداوند همان رنگ را برای گاؤ انتخاب نمود که آنها آن رنگ را بیشتر می پسندیدند. خداوند میفرماید: **قَالُوا اِذْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْئُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاسَ يَرَوْنَهَا يَرَوْنَ رَبَّهُمْ فَلَهُ يَكُونُ لَهُمْ مَرْبَبٌ مُّسْتَقَرٌّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** البقره: 69 از پروردگارت بخواه که برای ما توضیح دهد رنگش چگونه باشد؟ گفت: خدا می گوید: گاوی است زرد و رنگش روشن که بینندگان را شاد و مسرور می کند. با دیدن رنگی که بنی اسرائیل و مردم خاور میانه شاد میشوند همان رنگ دلخواه مردم هندوستان مخصوصاً هندوان است. همین یک سویی در انتخاب رنگ بر میگردد به محیط زیست مشترک آنها که در ابر قاره پانجیا باهم میزیستند.

خلاصه اینکه هندی ها با مردم شرق میانه آنقدر ارتباط تنگاتنگ داشتند که اگر خداوند در سرزمین مقدس گاه به گاه پیامبر نمی فرستاد، مردمانش مانند هندوان گیاه خوار میشدند.

مراحل تخلیق انسان

تاریخ بشر با آموختن و تربیت آغاز میشود، انسان ها از روزگار کهن حیات شروع به آموختن و کشف راز و رمز اطراف خود و تلافی مفاهیم و اطلاعات به منظور بیان دیدگاه و نظریات خویش نموده اند. انسان ها از همان ابتدای خلقت تا به امروز که از راه های گوناگون دانش و اطلاعات خود را بدست میآورند بر اهمیت و نقش علم و دانش در زندگی خود پی برده اند. در ادیان گوناگون به فراگیری علم و دانش تأکید و توصیه شده است اما هیچ دینی همانند اسلام پیروان خود را به آموختن علوم گوناگون و یاد دادن آن به دیگران به منظور رواج علم و دانش میان مردم تأکید نکرده است. علاوه بر موضوعات دینی قرآن، منطق خود قرآن درباره علم به شکلی است که قابل تخصیص و اختصاص نمی باشد یعنی قرآن صریحاً مسائلی را به عنوان موضوع مطالعه و تفکر پیشنهاد می کند که در برگیرنده ابعاد مهم زندگی میباشد و نتیجه مطالعه آنها همین علوم طبیعی و ریاضی و زیستی و تاریخی و غیره است که امروز در جهان می بینیم و از آیه ذیل بر میآید که اساس امر خداوند درین باره تلاش برای درک مراحل تخلیق جانداران است که تمام مخلوقات حیه چگونه از ماده اولیه یعنی خاک نشأت گرفته اند. خداوند میفرماید: قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿العنكبوت: 20﴾ بگو: در زمین سیر و سفر کنید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده است، سپس خدا جهان آخرت را ایجاد می کند؛ زیرا خدا بر هر کاری تواناست. این آیه در مورد شناخت موجودات حیه مستقیماً امر میکند که عبارت از تفکر در وجود جانداران میباشد و علم انسانشناسی جز این امر محسوب میشود و ما درین کتاب به منشأ تخلیق جانداران پرداخته ایم. خداوند میفرماید: أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿الغاشیه: 17﴾ آیا آنها به شتر نمی نگرند چگونه آفریده شده؟ قرآن به اندیشه در سیاره زمین و سیر در اقطار آسمانها و اعماق خاک و به مطالعه و تحقیق در امور آفرینش،

جهانیان را فرا میخواند. خداوند میفرماید: يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ

إِلَّا بِسُلْطَانٍ الرَّحْمَنُ: 33 ای گروه جن و انس! اگر می توانید از کرانه ها و نواحی آسمان ها و زمین بیرون روید، پس بیرون روید؛ نمی توانید

بیرون روید مگر با نوعی توانایی و قدرت. منظور چنین است که انساها و جنیان برای کشف اسرار طبیعت توانایی و قدرت دریابید.

قرآن همه ابعاد انسان را به صورت یک کل واحد و یک مجموعه کامل در نظر می گیرد. از همین جاست که تمام مسائل مطرح در بحث انسان شناسی در قرآن کریم مورد اشاره قرار گرفته است. قرآن هم چگونگی پیدایش انسان را مطرح کرده و هم فلسفه خلقت انسان را. قرآن هم به سؤال از کجا آمده ایم پاسخ می دهد و هم به سؤال به کجا باید رفت؟! هم ابعاد وجودی انسان را مطرح ساخته و هم طبیعت و نهاد آدمی را مشخص می کند.

قرآن به مراحل گوناگون آفرینش انسان اشاره دارد. بیان قرآن درباره منشأ آفرینش انسان گوناگون است، گاه از گل مُتَعَفَن، گاه از گل خشک شده، گاه از گل چسبنده به عنوان ماده اولیه انسان و گاه از نطفه و گاه از آب جهنده نام برده است البته میان این منشأهای گوناگون تعارضی وجود ندارد، بلکه هریک به مرحله ای خاص اشاره دارد و برخی نیز مخصوص انسان اول حضرت آدم است.

در فصل قبلی در باره حیوانات مطالعه نمودیم و قبل از او در باره خلقت آدم بحث صورت گرفت که به کرات و مرات گفته شد که آدم از خاک آفریده شده است. سوال درینجاست که چرا خداوند در کلام خود در مورد خلقت حیوانات بحث نمیکند؟ و چرا ذکر تخلیق حیوانات و نباتات که از کدام ماده خلق گردیده اند در قرآن وجود ندارد؟ زیرا که ذکر مراحل تخلیق انسان، مراحل تخلیق تمامی جانداران را واضح میسازد یعنی زمانیکه مراحل تخلیق انسان روشن گردد مراحل تخلیق سایر جانداران خودبخود واضح خواهد شد. انسان مالک آنهاست و برای انسان خلق شده اند. حیوان و انسان از یک جنس اند که از خاک زمین پیدا شده اند. خداوند میفرماید: الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ

مِنْ طِينٍ السَّجْدَه: 7 همان کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد. درین آیه نکته ای که

مورد غور است، هر چیزی را بشمول جانداران که خداوند آفریده است تسویه شده و بدون نقص آفریده است و خداوند آفرینش انسان را از گل آغاز کرده است. از آنجاییکه انسان و حیوان و نبات هر سه از جنس گل زمین هستند پس مراحل تخلیق شان با هم ارتباط دارد و چونکه حیوانات و نباتات برای انسان خلق گردیده اند ذکر خلقت شان در آیه فوق محذوف می باشد و در عناوین ذیل آنرا ذریعه آیات متعدد دیگر تشریح خواهیم کرد.

مبداء آب: اکنون پیوسته با موضوع فوق، وجود آب ریشه یابی میگردد زیرا که آب یکی از اجزای اصلی خلقت می باشد. خداوند میفرماید:

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ لَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ

الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ هود: 7 و او همان است که آسمان ها و زمین را در حالی که تحت (سلطنت) او بر آب

بود در شش روز (شش دوران) بیآفرید تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید. و اگر بگویید که شما حتماً پس از مرگ برانگیخته می شوید، کسانی که کفر ورزیده اند خواهند گفت: این (گونه سخنان) نیست جز جادویی آشکار. قبل از آفرینش زمین و آسمان در آنجا آب موجود بود

پس آب موجودی است که قبل از آفرینش آسمان ها و زمین وجود داشت و از جای دیگری بر زمین فرستاده شده است. آب منشاء حیات است، اکنون چگونگی نزول آن بر زمین زیر بحث است. خداوند میفرماید: وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مِّثْلًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١١﴾ الزخرف: 11 همان کسی که از آسمان آبی فرستاد بمقدار معین، و بوسیله آن سرزمین مرده را حیات بخشیدیم؛ همین گونه (در قیامت از قبرها) شما را خارج می‌سازند. زنده ساختن زمین یا شهر مرده به معنای وجود بخشیدن به آن شهر است که آب باعث عمران و آبادی آن گردیده است. باید گفت که درین آیه منظور از مرگ زمین مُردن زمین نیست که زمین اول زنده بود بعد مُرد و سپس با نزول آب دوباره زنده شد بلکه واژه مرگ به عدم حیاتِ اولی زمین استفاده شده است یعنی زمین مرده توسط نزول آب اولیه برای اولین بار صاحب حیات شد و این چنین خداوند زمین را وجود زنده بخشید. باید واضح گردد که فصل زمستان مرگ زمین نه بلکه خواب زمین است مانند خواب جانداران مخصوصاً مانند خواب زمستانی حشرات میباشد. خداوند به پیوند با آیه فوق نزول آب اولیه را نزول رزق گفته است. خداوند میفرماید: وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيحِ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٥﴾ المجاثیه: 5 و نیز در آمد و شد شب و روز، و رزق (و بارانی) که خداوند از آسمان نازل کرده و بوسیله آن زمین را بعد از مردنش حیات بخشیده و همچنین در وزش بادهای نشانه‌های روشنی است برای گروهی که اهل تفکرند! اسلوب زندگی زمین عبارت از حاصل خیز بودنش میباشد یعنی حیات زمین در کل از فراورده هایش پیداست. خداوند میفرماید: وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٩٩﴾ انعام: 99 او کسی است که از آسمان آبی نازل کرد و بوسیله آن گیاهان گوناگون رویانیدیم، از آن ساقه ها و شاخه های سبز خارج ساختیم و از آنها دانه های متراکم، و از شکوفه نخل خوشه ها با رشته های باریک بیرون فرستادیم و باغها از انواع انگور و زیتون و انار شبیه به یکدیگر و بیشباهت هنگامی که میوه می‌کند به میوه آن و طرز رسیدنش بنگرید که در آن نشانه هائی برای افراد با ایمان است. درینجا مطلب از آب، آب اولیه است نه آب ابر و باران که توسط عملیه تبخیر بوجود آمده می بارد چرا که درین آیه فعل ماضی "أَنْزَلَ" بکار رفته است و بیانگر همین مطلب میباشد که خداوند آب را نازل کرد ورنه اگر مقصود آب باران میبود پس گفته میشد که خداوند آب را نازل میکند مانند آیه ذیل که فعل مضارع "يُنَزِّلُ" در آن آمده است. خداوند میفرماید: وَنَوْمِنَ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْجِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾ الروم: 24 و از آیات او این است که برق (و رعد) را به شما نشان می‌دهد که هم مایه ترس است و هم امید (ترس از صاعقه، و امید به نزول باران) و از آسمان آبی فرو می‌فرستد که زمین را بعد از مردن به وسیله آن زنده می‌کند، در این نشانه هائی است برای جمعیتی که عقل خود را به کار می‌گیرند. پس درین آیه منظور از نزول آب، آب باران است و در آیه مافوق منظور از نزول آب، آب اولیه میباشد. بعضاً فعل ماضی برای استمرار نیز استفاده میگردد. خداوند میفرماید: وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ﴿١٤﴾ النبا: 14 و از ابرهای باران‌زا آبی فراوان نازل کردیم. درین آیه اسم ابر بیانگر همین مطلب است که این آب از ابر فرو می‌آید و آب اولیه نمی باشد. سوال ایجاد میشود که آیا واقعاً زمین در ابتداء آب نداشت و آب بر آن از جای دیگر نازل شده است؟ بلی! همینطور است اینکه آب اولیه زمین توسط باریدن ابر ها نازل شده باشد، قرآن آنرا رد میکند. خداوند در ضمن موضوع تخلیق نباتات میفرماید: أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ﴿٢٥﴾ عبس: 25 ما آب فراوانی از آسمان فرو ریختیم. طوریکه قرآن درین آیه بجای واژه باریدن از واژه ریختن استفاده کرده و

با مفعول مطلق "صَبَّأً" نیز روی ریختن آن تأکید کرده است که به معنی سیل آسا ریختن آن یعنی نزول آن توسط سیارک های مملو از آب میباشد، و برخورد همین سیارک ها بود که زمین را شقه شقه ساخت تفصیل این بحث در ذیل و فصل بعدی ذکر شده است. به چه اندازه باید آب بر زمین فرود میآمد؟ خداوند میفرماید: وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَفَادِرُونَ ﴿المومنون: 18﴾ و از آسمان، آبی به اندازه نازل کردیم و آن را در زمین جای دادیم؛ و بی تردید به از بین بردن آن کاملاً توانمندیم. یعنی همان قدر که زمین گنجایش و ضرورت برای آب داشت رفته رفته آب توسط سیارک ها بر آن منتقل گردید و ذخیره شد و بعد چشمه سارها در زمین شکل گرفت. خداوند میفرماید: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَنَزَاهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿الزمر: 21﴾ آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد و آن را بصورت چشمههایی در زمین وارد نمود، سپس با آن زراعتی را خارج می سازد که رنگهای مختلف دارد؛ بعد آن گیاه خشک می شود، بگونه ای که آن را زرد و بی روح می بینی؛ سپس آن را در هم می شکند و خرد می کند؛ در این مثال تذکری است برای خردمندان (از ناپایداری دنیا)!

آره! بعد از تخلیق زمین، دیر ها طول کشید تا از فضاء توسط برخورد سنگ های بزرگ (ستاره های دنباله دار و سیارک ها) بر زمین آب نازل شد. آن سنگها حاوی آبی بودند که مقدار آن اقیانوس ها را شکل داد و خاک زمین سفت را به گِل چسبنده و بعد به گِل متعفن تبدیل کرد که ازین گِل تخلیق نباتات و سپس جانداران آغاز گردید و در ذیل تشریح خواهد شد. باید گفت که در اوایل مقدار آب برای بقای نسل های بعدی جانداران کافی نبود که مقدار آب زمین به مرور زمان تکمیل گردیده است. خداوند در داستان نوح در باره سقوط یک سیارک مملو از آب بر زمین که از صدا و طوفانش کفار مُردند چنین میفرماید: فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمُ غُثَاءً فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿المومنون: 41﴾ سرانجام صیحه آسمانی آنها را به حق فرو گرفت و ما آنها را همچون خاشاک بر سیلاب قرار دادیم دور باد از رحمت خدا قوم ستمگر! آنزمان قبل از صیحه آسمانی آب باران زمین های پایینی را به سطحی فرا گرفته بود که کشتی نوح توانست بر آن شناور گردد. در تورات چنین آمده است: به مدت چهل شبانه روز باران سیل آسا می بارید و بتدریج زمین را می پوشانید، تا اینکه کشتی از روی زمین بلند شد ﴿رفته رفته آب آنقدر بالا آمد که کشتی روی آن شناور گردید.﴾ ﴿عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل 7، آیات، 17 - 18﴾ رفته رفته در آن ساحه مقدار آب بحر توسط باران و فوران طبیعی چشمه ها افزودن گرفت و آنگاه طبق سنت الهی که عبارت از هجرت و نجات مومنین با رسولان شان از عذاب خداوندی است، آب، کشتی نوح را بسیار دور از قومش برده بود و قومش از بیم آنجیزی به کوها (بلندی ها) پناه برده بودند که ناگهان سیارکی مملو از آب به ساحه آنها برخورد کرد که از صدای مهیب و طوفان مستقیمش جان باختند و اجساد دیو هیکل شان با امواج آب از بلندی به پایین کشانیده شد و مانند خس و خاشاک روی آب شناور شدند و بعد پوسیدند. تورات ایجاد چشمه های طبیعی توسط آب باران را که در آن هنگام نزول آب ذریعه شهاب سنگ حین طوفان نوح در آن مجهول ذکر شده است چنین تعریف میکند: در سال ششصدم از زندگی نوح، در روز هفدهم از ماه دوم، آری، در همان روز، همه چشمه های ژرفای عظیم فوران کرد و پنجره های آسمان گشوده شد. عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل 7، آیه 11 ولی قرآن واضحترا از تورات ذکر باز شدن دروازه های آسمان و فوران چشمه ها را چنین بیان میکند. خداوند میفرماید: فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ ﴿وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ﴾ ﴿القمر: 11 - 12﴾ در این هنگام درهای آسمان را با آبی فراوان و پی در پی گشودیم. و زمین را شکافتیم و چشمه های زیادی بیرون فرستادیم؛ و آنگاه آب به اندازه ای که مقدر

شده بود، فراهم آمد. تورات فوران طبیعی چشمه ها را که ذریعه باریدن باران و لبریز شدن ذخیره زیر آبی زمین بود ذکر میکند یعنی آب زیر زمینی آن ساحه فوران کرد و به سطح زمین بالا آمد که آیهء تنور بر آن دلالت میکند یعنی قرآن این مطلب را در آیه بیست و هفتم سوره المومنون تأیید میکند و در عناوین ذیل درج شده است. چونکه آب مربوط به زمین که آب باران نیز جز آن است برای یک سیل بزرگ کافی نبود پس در آن هنگام از آسمان آب دیگری نیز نازل شد. قرآن اینرا واضحتر میسازد که در آن هنگام آب دیگر عبارت از نزول شهاب سنگ مملو از آب بود که از فشار برخورد آن شهاب سنگ چشمه های غیر طبیعی دیگر نیز ایجاد گردیدند یعنی این فشار تمامی یا بیشترین حجم آب زیر زمینی را به بیرون کشید که بهمین ترتیب کره زمین از آب پوشانیده شد. بعد از طوفان مقداری از آب دوباره جذب زمین شد و خشکی ها پدید آمدند و فعلاً این آب برای بقای نسل های بعدی جانداران کافی بود. پس باید گفت که این تضاد در کلام نه بلکه جریان بوجود آمدن چشمه های غیر طبیعی را بیان میکند. همین دگرگونی بود که ابر قاره پانجیا به مرور زمان پاشیدن گرفت که در عنوان اول فصل بعدی در موردش بتفصیل بحث صورت گرفته است.

مطلب فوق از آیت ذیل واضح میشود اینکه مقداری از آب بعد از تخلیق بعضی از جانداران نازل شده است و بعضی از گیاهان نیز بعد از تخلیق برخی از جانداران تنوع کرده اند. خداوند میفرماید: خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَالْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿١٠﴾ لَقَمَان: 10 (او) آسمانها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید، و در زمین کوههایی افکند تا شما را نلرزاند (و جایگاه شما آرام باشد) و از هر گونه جنبندهای روی آن منتشر ساخت؛ و از آسمان آبی نازل کردیم و بوسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویانیدیم.

واقعه دیگری که از صیحه در قرآن ذکر است در مورد ورود رسولان عیسی^ع به قریه ای بوده است. مردی که دعوت رسولان مذکور را پذیرفت نام وی در تفاسیر مختلف از جمله مجمع البیان، الکشاف و تفسیر نمونه حبیب نَجَّار آمده است. از او با عناوین مؤمن آل یاسین و صاحب آل یاسین نیز یاد شده است. ماجرای ایمان او در آیات 20 تا 23 سوره یاسین در قرآن آمده است. چون خانه اش در دورترین بخش شهر، و در کنار دروازه ای از دروازه های شهر بود، با شنیدن خبر تکذیب پیامبران از سوی قوم و تصمیم خطرناک آنان به کشتن ایشان، بی درنگ برای یاری رساندن به حق و عدالت و هدایت قوم، خود را به آنجا رسانید پس قومش او را کشتند. مردمان شهری که حبیب نَجَّار را کشتند را مردمان یاسین می گویند که در قرآن با عنوان "اصحاب القرية" از آنها یاد شده است. پس خداوند نیز مردم آن قریه را با صیحه آسمانی نابود ساخت. خداوند درین باره میفرماید: إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ﴿٢٩﴾ یس: 29 فقط يك صیحه آسمانی بود! ناگهان همگی خاموش شدند!. طبق آیات قرآن پایان این جهان نیز با یک صیحه همگانی خواهد بود، خداوند می فرماید: مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾ یس: 49 (اما) جز این انتظار نمی کشند که يك صیحه عظیم (آسمانی) آنها را فرو گیرد در حالی که مشغول جدال (در امور دنیا) هستند!. همان گونه که رستاخیز نیز با صیحه بیدار کننده ای آغاز می شود، خداوند می فرماید: إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٥٣﴾ یس: 53 (آن صحنه عظیم) جز یک آواز نیست، پس به ناگاه همه آنان (گردآوری شده و) نزد ما احضار می شوند. از دلایل فوق واضح میشود اینکه صیحه آسمانی اثر همان سیارک های مملو یا عاری از آب چیزی دیگری نیست. باید متذکر شد که شخص حبیب نَجَّار آل یاسین نبود بلکه مومن یا صاحب آل یاسین یعنی یکی از وابستگان الیاس^ع بود که کشته شد. خداوند میفرماید: وَأَنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ

الْمُرْسَلِينَ ﴿الصفات: 123﴾ و الياس از رسولان (ما) بود! چند آیه بعد در همین سوره میفرماید: **سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿الصفات: 130﴾** سلام بر ایبراهیم (الیاس)! پس حبیب نجاری که کشته شد ایاسین یا ییاسع نبود زیرا که رسولان خدا هرگز کشته نمی شوند. خداوند میفرماید: **كُتِبَ اللَّهُ لَإِبْرَاهِيمَ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿المجادله: 21﴾** خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می شویم چرا که خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

شیوه پیدایش کوهها: وجود کوهها در حیات جانداران نقش بسزای دارد. در باره خلقت کوهها خداوند میفرماید: **وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا**

فِيهَا رَوَاسِي وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ ﴿الحجر: 19﴾ و زمین را گسترديم، و در آن کوههاي ثابتي افكنديم، و از هر گياه موزون در آن رو يانديم. در عنوان قبل خوانده شد که هنگام طوفان نوح یک سیارک مملو از آب جهت برپای منکرین بر زمین اصابت نموده بود و بعد از آن در واقعه الیاسین گفته شد که صیحه سیارکی باعث نابودی کفار گردید، از همین رو خداوند در آیه هذا پرتاب و نصب کوهها را بعد از گسترش زمین ذکر نموده است ورنه اکثر کوهها قبل از گسترش زمین افکنده شده اند که باعث شقه شقه شدن زمین گردیدند. این مطلب و گسترانیدن زمین یعنی ایجاد صفحات زمین که ذریعه شقه شقه شدن آن صورت گرفته است و در فصل قبل نیز بدان اشاره گردید، در فصل ششم تحت عنوان ابر قاره پانچیا بالایش بحث خواهد شد. کوهها بالای زمین به دو شیوه نصب شده اند. یکی خروج کوه های آتشفشانی که از برخورد باهمی صفحات زمین بوجود می آیند و نصب میشوند و دیگر برخورد سیارک ها بر زمین و نصب شان منحنیت کوهها میباشد که خداوند درین باره میفرماید: **وَالْإِلَّ الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿الغاشيه: 19﴾** و به کوهها که چگونه در جاي خود نصب گردیده. خداوند کوهها را چنین تعریف میکند: **وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا ﴿البناء: 7﴾** و کوهها را میخهاي زمین (قرار ندادیم؟). کره زمین یک مکان فعال است و زمین لرزه همیشه در جای های مختلف آن رخ

میدهد. نظر به تحقیق مرکز اطلاعات زلزله ملیدر ایالت کولورادو (Colorado) ایالات متحده امریکا، کره زمین هر سال حدود 12000 تا 14000 زلزله را تجربه میکند و این زمین لرزه ها در سراسر جهان رخ میدهد. شدت اکثر این زمین لرزه ها خیلی پایین حتی کمتر از 2 درجه ریشتر (The Richter scale) میباشد، از همین جهت مردم زلزله های مذکور را احساس نمی کنند. شدت زمین لرزه ها توسط کوههای نصب شده کاهش یافته است ورنه کره زمین برای جنبنده ها مخصوصاً انسانها قابل زیست نمیبود. موضوع این تحقیق ساینسی را قرآن صد ها قرن پیش به ما تعریف کرده است. خداوند میفرماید: **وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿النحل: 15﴾** و در زمین

کوه هاي ثابت و محكمي افکند تا لرزش آنها نسبت به شما بگیرد، و نهرها ایجاد کرد، و راههائي تا هدایت شوید. شیوه پیدایش کوهها اینست که وقتی دولایه زمین با هم برخورد می کنند یا یکی زیر دیگری می رود، زمین چین می خورد و کوه درست می شود که وزن آن کوه باعث می شود لایه ای که رو به بالا حرکت می کند بالا نرود و زمین شیب پیدا نکند. خداوند در مورد این نوع پیدایش کوهها میفرماید: **وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿الانبياء: 31﴾** و در زمین کوه های استوار پدید آوردیم تا زمین آنان را نلرزاند، و در آن راه هایی فراخ و گشاده قرار دادیم تا (به سوی اهداف خود) راه یابند. قسمیکه گفته شد پدید آوردن کوهها غیر از افکندن آنهاست. انداختن کوهها بر زمین عبارت از اصابت همان سیارک های مملو یا عاری از آب است که به صورت کوهها شکل گرفتند. آب آن سیارک ها اقیانوس ها را بوجود آور و خود سیارک ها بشکل کوهها بالای کره زمین نصب شدند.

طوری که می دانیم زمین در آغاز مذاب بوده است، پس قسمی که در فوق در باره نزول آب اولیه ذکر شد، آب نازل شده جذب زمین گردید سپس توسط برخورد دوباره سیارک ها و فشار وارده آن بر زمین و نیز نصب کوه های آتشفشانی، آب بصورت چشمه ها از آن خارج شد که ذریعه همین آب، گیاهان در اقیانوس ها رشد کردند. خداوند بعد از تنظیم بعضی از امور کهکشان ها در مورد تنظیم بعضی از امور زمین چنین میفرماید: **وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا ﴿٣٠﴾ أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا ﴿٣١﴾ وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا ﴿٣٢﴾ النازعات: 30 - 32** و زمین را بعد از آن گسترش داد. آبش خارج کرد و چراگاهش را آماده ساخت. و کوهها را بر روی آن استوار ساخت. گسترش زمین عبارت از ایجاد پللیت های زمین است که در فصل بعدی تشریح میگردد.

نقش کوهها در حیات ما اینست که کوههای بلند، روند حرکت بادهای را هدایت میکنند و بادهای ابرها را هدایت می کنند و ابرها نیز با خود باران دارند و باران نیز با خود شرایط آب و هوایی دارد. یکی دیگر از نقش کوهها اینست که تحت تأثیر عوامل فرسایش، تحلیل می شوند و آب و باد، سنگ و خاک آنها را به سطح زمین منتقل می کند و سطح زمین نو می شود و سطح کهنه پائین می رود که روند های مذکور میلیون ها سال را دربر میگیرند. پس کوهها در خلقت جانداران نقش بسزای بازی کرده اند و جانداران تا به آخر حیات شان نیازمند به وجود کوهها میباشند. خداوند درین مورد میفرماید: **قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٠﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِنْ فَوْجِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلنَّاسِ لِيَوْمٍ ﴿١٠١﴾ فصلت: 9 - 10** بگو: آیا شما به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید؟ و برای او همانندهایی قائل می شوید؟ او پروردگار جهانیان است. او در زمین کوههایی قرار داد، و برکاتی در آن آفرید، و مواد غذایی مختلف آن را مقدر فرمود، اینها همه در چهار روز بود، درست به اندازه نیاز تقاضا کنندگان. یعنی مواد غذایی را که ما استفاده میکنیم از برکت نصب کوهها بوجود آمده است. وجود فیزیکی نباتات، حیوانات و انسانها محصولی از خاک همین زمین است که مراحل تخلیق آنها در عنوان ذیل تشریح خواهد شد. خداوند درین باره چنین میفرماید: **الَّذِينَ يَحْتَبُونَ كِبَائرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ﴿٣٢﴾ النجم: 32** کسانی که از گناهان بزرگ و زشت کاری ها جز لغزش های کوچک دوری می کنند (مورد آمرزش اند) یقیناً آمرزش پروردگارت گسترده و وسیع است. او به شما از هنگامی که شما را از زمین به وجود آورد و از هنگامی که در شکم مادرانتان جنین بودید، دانایتر است؛ پس خودستایی نکنید. او به کسی که پرهیزکاری پیشه کرده است، آگاه تر است. طبق این آیه مواد اولیه وجود انسان بجز آب از کدام سیاره یا ستاره دیگر نیامده است بلکه انسان از گِل همین زمین آفریده شده است. پس نظریه آمینو اسید (Amino Acids) های اولیه که موجودات حیه (تک سلولی ها) را وجود بخشید و از کدام ستاره یا سیاره های دیگر منتقل شده باشد درینجا کاملاً رد میگردد و این تنها آب خالص بود که از جا های دیگر توسط سیارک ها بر زمین نازل گردید.

نوعیت خاک و تخلیق جانداران از آن: پیدایش حیات از نظر علمی یک محال روشن است و آنچه در واقعیت میبینیم این است که این محال به وقوع پیوسته است. علم و دانش تا جایی که علت وجود دارد، معلول را می شناسد و امر پروردگار، منطقه صفر بدون علت و کن فیکون اراده بی درنگ خداوند است. حیات به فرمان خداوند که فرمود باش، باشنده شده است. علم بشر صرفاً به شناسائی قوانین و بررسی

فرمول های جهان خلقت راه دارد و همانطور که علم نمی تواند تعیین کند خدا چیست؟ همانطور هم نمیتواند شرح دهد که کن فیکون و اراده امری پروردگار چیست. علم در پاسخ به این دو پرسش جوابی ندارد. اکنون با علل و معلول های دست داشته بالای منشأ فیزیکی جانداران بحث خواهیم کرد. قسمیکه در عنوان ماقبل تشریح گردید که قبل از نزول آب زمین خشک بود و با نزول آب در آن گِل بوجود آمد تا تخلیق جانداران از آن آغاز گردد. در فوق گفته شد مراحل تخلیق آدم آشکار کننده مراحل تخلیق حیوانات و نباتات میباشد زیرا که ملکیت آنها به انسان تعلق دارد و برای انسان خلق شده اند. ازین رو قرآن بحث خلقت را از خلقت آدم آغاز میکند. در قرآن مراحل مختلف تخلیق انسان آمده است، خداوند میفرماید: **خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ ﴿۱۴﴾ الرَّحْمَنُ: ۱۴** انسان را از گلی خشکیده مانند سفال آفرید. سپس میفرماید:

فَأَسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ﴿۱۵﴾ الصَّافَات: ۱۱ پس از منکران معاد بپرس: آیا آفرینش آنان سخت تر و دشوارتر است یا آنچه (مانند فرشتگان، آسمان ها، زمین، کوه ها و...) آفریده ایم؟ (به یقین آفرینش آنان کاری ناچیز است چون) ما آنان را از گلی چسبنده آفریده ایم. و باز میفرماید: **وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴿۲۸﴾ الْحَجَر: ۲۸** و (یاد کن) هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت من بشری را از گلی خشک (سپس) از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید.

اینها همه مراحل مختلفی از تخلیق انسان اند که خداوند بدو اشاره فرموده. نوعیت ساختار ما اینکه چگونه موجودات زنده از گِل درست شدند، کدام مرحله اش نخست بود و کدامش آخر، اینک واضح میگردد. زمین در ابتدای تخلیق خود مذاب بوده است که رفته رفته سرد شد و قشر خارجی اش مانند گِل پخته شده گُلفت گردید همین نوعیت گِل یا خاک را قرآن در آیه فوق "**صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ**" میگوید و بعدها توسط نزول آب از آسمان و بارندگی های پی در پی خاک آن نرم یعنی فرش گردید. خداوند میفرماید: **الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۲۲﴾ الْبَقَره: ۲۲** آن خدائی که زمین را برای شما فرش کرد (نرم کرد) و آسمان را همچون سقفی بر بالای سر شما قرار داد و از آسمان آبی فرو فرستاد، و بوسیله آن میوه ها را پرورش داد، تا روزی شما باشد، بنابراین برای خدا شریکهائی قرار ندهید در حالی که می دانید (هیچ يك از این شرکاء و بتان نه شما را آفریده اند و نه شما را روزی می دهند). فعل ماضی "**جَعَلَ**" به معنی کردن و قرار دادن است یعنی زمین در آغاز فرش نبوده بلکه بعدها چنین فرش شده است. منظور از فرش نمودن، نرم شدن سطح زمین می باشد که ذریعه رطوبت حاصله از آب صورت گرفته است. بعد از نزول آب این گِل یا خاک خشک به گِل چسبنده مبدل میگردد که قرآن این نوعیت گِل را در آیه فوق "**طِينٍ لَازِبٍ**" میگوید، آب اقیانوس ها که تازه ریخته شده بود باعث شد تا این گِل چسبنده در کوتاه مدت ذریعه ترکیب مواد کیمیای مختلف مانند (Hydrogen sulfide, Selenium (heated) and Tellurium. etc) و غیره سیاه و مُتَعَفِّن گردد و این نوعیت گِل را قرآن در آیه مافوق "**حَمَإٍ مَسْنُونٍ**" میگوید و کلمه "**صَلْصَالٍ**" را طور پیشوند ضم آن مینماید و کلمه "**طِينٍ لَازِبٍ**" بر اساس قواعد بلاغت جهت اختصار کلام محذوف میباشد. مراحل ثلاثه فوق عبارت از تغیر خاک زمین از سختی آن تا به چسبندگی و متعفن شدن آن است که آماده ساختن آن خاک جهت آغاز تخلیق می باشد. پس بعد از مراحل ثلاثه مذکوره بالا، عصاره از این گِل متعفن بدست آمد که قرآن به او "**سَلَالَةٍ مِّن طِينٍ**" میگوید که مرحله تخلیق از آنجا آغاز گردید و در عنوان ذیل تشریح خواهد شد. خداوند میفرماید: **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّن طِينٍ ﴿۱۲﴾ الْمُؤْمِنُونَ: ۱۲** و ما انسان را از عصاره ای از گِل آفریدیم.



محمد بن سعد الزهری در **الطبقات الكبير** در جلد اول در صفحه 17 نوشته که ابوذر غفاری رض از رسول الله ص روایت میکند که فرمود: **إِنْ آدَمَ خُلِقَ مِنْ ثَلَاثِ ثُرَيَّاتٍ سَوْدَاءَ وَبَيْضَاءَ وَخَضْرَاءَ**. آدم از سه خاک خلق شد: سیاه، سفید و سبز. حدیث هذا مراحل ثلاثه تخلیق انسان را چنین بیان میکند که خاک سیاه یعنی "**حَمِئًا مَسْنُونٍ**" خاک سفید یعنی "**صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ**" و اگر واقعاً این حدیث صحیح باشد که مصنف مذکور حدیث هذا را نیز مرفوع میخواند، پس خاک سبز بمعنی "**طِينٍ لَازِبٍ**" است که مواد های کیمیای مانند (Glauconite) و غیره خاک زمین را به رنگ سبز جلوه داده باشد.

آب باعث شد تا گِل اقیانوس ها بگندد و متعفن شود و زمانیکه از این گِل بدبو تخلیق آغاز گردید، مُتصلاً آب بحر ذریعه عملیه تبخیر در دراز مدت نمکین و از اسید های مضره پاک شد و موجب حفظ نباتات بعداً جانداران از آسیب میکروب های مودی و مهلک گردید، بعضی شان بیرون از آب برآمدند و تنوع کردند، بیشتر شان در داخل آب متنوع شدند که از همین جهت موجودات بحری افزونتر از موجودات خشکی میباشند.

یک موضوع مُرتبط به این که قرآن حالت مسخ فزیکه بعضی از افراد بنی اسرائیل را چنین بیان میکند: **وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿٦٥﴾ البقره: 65** بطور قطع حال کسانی را از شما که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند دانستید، ما به آنها گفتیم بصورت بوزینه های طرد شده ای در آئید. و بعضی از افراد در گذشته به شکل خوک نیز مسخ شده اند. خداوند میفرماید: **قُلْ هَلْ أَنْتُمْ بِشِرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٦٠﴾ المائدة: 60** بگو: آیا شما را از کسانی که کیفرشان (از مؤمنانی که به خیال خود از آنان عیب می گیرید و آنان را سزاوار عذاب می دانید) نزد خدا بدتر است، خبر دهم؟ (آنان) کسانی (از گذشتگان خود شما) هستند که خدا لعنتشان کرده، و بر آنان خشم گرفته، و برخی از آنان را به صورت بوزینه و خوک درآورده، و (نیز آنان که) طاغوت را پرستیدند؛ اینانند که جایگاه و منزلتشان بدتر و از راه راست گمراه ترند. ولی در حدیث به آنها موش خطاب شده است. از ابوهریره رض روایت است که پیامبر ص فرمود: **فَقَدْتُ أُمَّةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا يُدْرِي مَا فَعَلَتْ وَإِنِّي لَا أَرَاهَا إِلَّا الْفَارَّ إِذَا وَضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الْإِبِلِ لَمْ تَشْرَبْ، وَإِذَا وَضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الشَّاءِ شَرِبَتْ ... ﴿٣٣٠٥﴾ بخاری: 3305، مسلم: 7496** طایفه ای از بنی اسرائیل گم شد و دانسته نشد که برایشان چه واقع شد، و همانا گمان نمی کنم مگر آن که موش باشند که اگر شیر شتر نزد ایشان گذاشته شود نمی خورند و اگر شیر گوسفند گذاشته شود می خورند. آیا این حدیث با آیات فوق در تضاد واقع شده است که خداوند میفرماید آنها بشکل

بوزینه و خوک درآورده شدند و پیامبر ص میفرماید که آنها موش گشتند؟ واضح است که چنین نیست بلکه هردو حرف های درست و جداگانه ای اند، حرف قرآن که در جای خودش و حرف حدیث راجع به مسخ فزیکتی افراد بنی اسرائیل نه بلکه در مورد خوی و خصلت شان بحث میکند که این خصلت در سلسله پیدایش انسان از گذشتگان در آنها انتقال کرده است و موروثی میباشد، زیرا این نوع خصلت فوق الذکر موش ها در طایفه ای از بنی اسرائیل قابل مشاهده بود. در نظریه تکامل جایگاه موش قبل از بوزینه قرار گرفته است یعنی بوزینه ها بعد از طوفان نوح از موش های آبری یا دوزیستی تنوع کرده اند که در عنوان دوم فصل بعدی بطور مفصل بیان گردیده است. درینجا مسئله چالش برانگیز تکامل نیز حل میگردد اینکه انسان نُمّاهای زمان آدم بوزینه نبودند بلکه بوزینه ها بعد از طوفان نوح تنوع یافته اند. پس بعضی از خصلت های موش در بعضی از انسانها بشکل موروثی تا هنوز موجود میباشد.

آب، خاستگاه یا منشأ تخلیق جانداران: خلقت تمامی موجودات حیه از آب شکل گرفته است. در آیه ذیل خداوند در مورد

چگونگی تخلیق زنده جانان میفرماید: أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿الانبیاء: 30﴾ آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم آیا (باز هم) ایمان نمی آورند. نظریه تنوع جانداران از تک سلولی های اولیه الی انسان نُمّاهای از این آیه به اثبات میرسد. عنصر اساسی حیات آب است اگر دیده شود 60 فیصد وجود انسان بالغ را آب تشکیل میدهد و در وجود بعضی از حیوانات و نباتات بیشتر از 60 فیصد آب موجود میباشد. طبق آیه فوق حیات از داخل آب آغاز گردیده و به شکل فعلی خود رسیده است که آب در داخل بدن خاکی جانداران به حد اکثر نفوذ کرد و اینطور خداوند مخلوقات را شکل بخشید. خداوند در جای دیگر در مورد تفصیل موضوع هذا میفرماید: وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿النور: 45﴾ و خداوند هر جنبنده ای را از آب آفریده، پس برخی از آنها بر روی شکم می رود (مانند ماهی و مار و سایر خزندگان) و برخی بر دو پا می رود (مانند پرندگان) و برخی بر چهار پا می رود. خداوند هر چه بخواهد می آفریند، حقا که خداوند بر هر چیز تواناست. انسان هم از جمله جنبدگانی است که در آیه فوق ذکر گردیده است. نظر به تئوری تکامل جانداران که ما آنرا تنوع جانداران مینامیم، دوزیستان اولیه از تحول ماهی های مهره دار پدید آمدند و خزندگان از این دوزیستان تنوع کردند و در زمین گسترش یافتند. دیدگاه قرآن در ترتیب آیه فوق این امر را تأیید میکند که ابتدا از جنبدگان باتلاقی سایر جانداران آبری و خزندگان اشتقاق یافتند و از خزندگان پرندگان و از پرندگان پستانداران تنوع کردند. در آیه فوق مراد از دو پایان پرندگان اند و مراد از چهار پایان حیواناتی اند که انسان هم جز آنها میباشد که دو پای جلو اش ذریعه تسویه و تنوع به دست تبدیل شده است.

در آیه فوق آب عبارت از آب منی نیست چرا که اولین جنبنده ای بدون پدر و مادر از آب منی بوجود نیامده است بلکه در داخل آب ابحار یا داخل آب های دیگر از گِل آفریده شده است. نظریه تکامل داروین از تک سلولی ها الی انسان نُمّاهای، و به توجیه ما تنوع حیوانات به گونه های مختلف از تک سلولی ها الی انسان نُمّاهای از آیه فوق به اثبات میرسد که تسویه آنها قبلاً از آیات مختلف در صفحات قبل بار ها به اثبات رسیده است. حیات از داخل آب آغاز شده است و نیز آب در داخل بدن خاکی جانداران به حد اکثر نفوذ کرده است که بدن ما، بیشتر

آبی نسبت به خاکی میباشد. مثالی که میتوان شروع زندگی موجودات خاکی را در داخل آب به اثبات رساند آن نطفه ای است که تا مدت زمانی در رحم مادر یا در تخم پرندها داخل آب زندگی میکند. بنابر این آغاز حیات از داخل آب بشکل دوامدار میباشد که به این ترتیب موجودات زنده از آب خارج میشوند مانند بعضی از موجودات حیه اولیه که چنین از آب خارج گردیده اند. آفرینش جنیندگان از آب در آیه فوق به اثبات رسید که انسان نیز جزی از آنها میباشد و اکنون صراحتاً آفرینش انسان از آب در آیه ذیل بیان شده است. خداوند میفرماید:

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿٥٤﴾ الفرقان: 54 و او کسی است که از آب انسانی آفرید، و او را دارای پیوند نسبی و سببی گردانید و پروردگار تو تواناست. در پرتو آیه مافوق، معنی آب درین آیه نیز آب منی یا نطفه نیست بلکه آب ابحار است که جانداران در آن خلق شده اند و انسان یکی از آنها میباشد زیرا که کلمه «نَسَبًا وَصِهْرًا» معطوف بر انسان اولی است یعنی کسی را که خداوند در تسلسل با حیوانات دیگر در آب ابحار آفرید سپس بعد از تنوعات مکرر برای وی و نسلش برعکس حیوانات پیوند نسبی و سببی قرار داد که اینطور او را از سایر حیوانات مستثنی و ممتاز گردانید.

بارز ترین دلیل برای مطلب فوق از آیه ذیل واضح میگردد. خداوند میفرماید: **وَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ أَطْوَارًا ﴿١٤﴾ نوح: 14** در حالی که شما را در مراحل مختلف آفریده است. بعضی ها "طَوْر" را به معنای مراحل حاملگی یعنی نطفه، علقه، مضغه، گوشت، استخوان و... گرفته اند در حالیکه "طَوْر" معنای عرصه طویل را میدهد که بعضاً هزار ها یا میلیون ها سال را دربر میگیرد. پس درینصورت بشر مراحل سه گانه حیاتی (تک سلولی، گیاهی و حیوانی) را سپری کرد تا به مرحله چهارم که مرحله انسانی است رسید. تشریح بیشتر در مورد معنای "طَوْر" در فصل بعدی در تفسیر واژه "قَرْن" بیان خواهد شد.

پس طوریکه در آیه چهل و پنجم فوق گفته شد آیا انسان واقعاً یک نوع دابه است؟. خداوند میفرماید: **وَمِنَ النَّاسِ وَالْدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿٢٨﴾ فاطر: 28** و از انسانها و جنیندگان و چهارپایان انواعی با رنگهای مختلف، (آری) حقیقت چنین است: از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند؛ خداوند عزیز و غفور است. گرچه درین آیه دابه به غیر از انسانها و چهارپایان گفته شده است ولی از آیه دیگری همین سوره کاملاً برمیآید که انسانها و چهارپایان و تمامی جانداران دابه هستند. خداوند میفرماید: **وَلَوْ يَأْخُذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا ﴿٤٥﴾ فاطر: 45** اگر خداوند مردم را به سبب کارهایی که انجام داده اند مجازات کند، جنبندهای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذاشت! ولی (به لطفش) آنها را تا سرآمد معینی تأخیر می اندازد (و مهلت اصلاح می دهد) اما هنگامی که اجل آنان فرا رسد، (خداوند هر کس را به مقتضای عملش جزا می دهد) او نسبت به بندگانش بیناست (و از اعمال و نیات همه آگاه است). ولی برای فرشتگان چنین چیزی در قرآن نیامده است زیرا که آنها دابه نیستند.

علم در حال حاضر از بخشی از تئوری تکامل حمایت میکند از تئوری سازگاری هم حمایت میکند اسپه که چندین میلیون سال قبل وجود داشته در ظاهر و اسپه که الآن وجود دارد تفاوت دارد بنابراین اسپه با محیط زیست خود تطابق پیدا کرده و تغیر کرده اما تعداد کروموزوم های آن با اسپه جدید یکی است و این حیوان یک اسپه باقی مانده و به موجود دیگری تبدیل نشده بنابراین سازگاری احتمالاً توضیح صحیح تری از اتفاقی است که در طول چندین میلیون سال گذشته برای موجودات زنده مختلف پیش آمده ولی تنوع در موجودات با امر خداوند صورت گرفته

است نه با خلق او قسمیکه نظریه پردازان تکامل ارائه میدارند و امر خداوند همان کن فیکون است که قبلاً تشریح شد. مسلمانان در مجامع علمی حاضر اند، اگر دانشمندان کمی خود بینی و تعصب را از خود کم کنند میشود راه پیدا کرد که مشکلی با تنوع نباشد، ما هم از نسل حضرت آدم باشیم و هم تنوع جانداران به اثبات برسد. پس انسان چگونه خلق شد سوال اصلی در اینجا در باره واژه "شروع" است که یک فرایند طولانی در گِل بود که در نهایت و پس از طی یک زنجیره تغییرات به خلق انسان منجر شد.

خداوند در باره مراحل تخلیق انسان میفرماید: وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴿۱۱﴾ الاعراف: ۱۱ ما شما را آفریدیم سپس (به مرور زمان و در مرحله آخر آدم جد اعلی) شما را صورت بندی کردیم، آن گاه (چون در آن روح دمیدیم) به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید. پس همه سجده کردند جز ابلیس که وی از سجده کنندگان نبود. درباره تسویه دراز مدت که گفته شد، ولی اگر این آیه را با تسویه کوتاه مدت تفسیر کنیم نتیجه اشتباه بدست خواهیم آورد. اگر تخلیق آدم را مشابه به درست کردن آدمک برفی تصور کنیم درین صورت نظریه بعضی ها درست ثابت میگردد که میگویند خداوند ابتدا جسد آدم را از خاک های روی زمین که از هفت اقلیم جهان جمع آوری شده بود به صورت خمیر پدید آورد سپس صورت ایشان را نقاشی نمود و سپس از روح خود در او دمید بعد آدم عطسه زد و اینگونه زنده شد که ما این روایت امام ترمذی را در صفحات قبل رد نمودیم. اولاً که این نظریه علمی و منطقی نیست و ثانیاً در مخالفت با ده ها آیاتی از قرآن قرار میگیرد. صورت بندی در خلقت جانداران ذریعه تنوع های متعدد صورت گرفته است. زمانی که وجود حیوانی آدم برای اخذ روح انسانی تسویه و آماده گردید، وقتی آن فرا رسید که اکنون خداوند از روح خود در آن بدمد یعنی از انسان شماها یک انسان واقعی بوجود آمد که در فصل های گذشته بیان شد. آنانیکه به موجودیت بی درنگ آدم باورمند اند آیه ذیل را بر نظریه خود دلیل میگیرند. خداوند میفرماید: قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴿۷۵﴾ ص: ۷۵ گفت: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با دو دستم او را آفریدم سجده کنی؟ آیا تکبر کردی یا از برترینها بودی؟ (برتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!)». برای لحظه ای فرض کنیم که آدم مستقیماً از خاک آفریده شد پس آفرینش حیوانات دیگر چگونه؟ آیا آنها از خاک نیستند با وجود اینکه جسم فزیکیشان با بدن انسانها مشابحت دارد یا هر کدام از انواع حیوانات مستقیماً از خاک آفریده شده اند؟ چرا که خداوند میفرماید: أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ﴿۷۱﴾ یس: ۷۱ آیا ندیدند که از آنچه با دست خود به عمل آورده ایم چهارپایانی برای آنان آفریدیم که آنان مالک آن هستند؟. باید گفت که درین جا دست خدا را مفسرین به قدرت خدا تاویل کرده اند و قسمیکه تشریح گردید تخلیق تمام جانداران بشمول آدم تدریجی و در مدت زمان طولانی بوده است.

خداوند در باره انسان با چندی از مراحل تسویه اش میفرماید: يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿۸﴾ الذی خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ﴿۶﴾ فی آی صُورَة ما شاء رَبُّكَ ﴿۸﴾ الانفطار: ۸ - ۶ ای انسان، چه چیز تو را به پروردگار بزرگوار مغرور نمود (که به ربوبیت او کفر و به کرم او کفران ورزیدی)؟ خدایی که تو را (تدریجاً) آفرید و اندام هایت را (در مراحل مختلف با قرار دادن هر عضوی در محل مناسب خود از بدن، طبق حکمت بالغه) درست و منظم ساخت و (با ایجاد توازن و تعاون میان اعضا در ایفاء اهداف مربوطه) تعدیل کرد و سامان داد. در هر صورت و شکلی که می خواست (از نظر خصوصیات اعضا و اوصاف هیئت مجموع) تو را ترکیب بخشید. اکثر مفسرین آیه هذا را به مراحل تخلیق طفل در بطن مادر یعنی به تسویه کوتاه مدت انسان ربط میدهند که ظاهراً همینطور معلوم میشود ولی اگر آیه مذکور در روشنی آیات

دیگری قرآن مخصوصاً آیاتی را که ما درین کتاب درج نموده ایم مانند آیه یازدهم فوق دیده شود مفهومی مراحل تخلیق انسان اول^ع را شرح میدهد که بعد از طی مراحل ساخت و ساز و تسویه وجود فیزیکی اش، خداوند^ع از روح خود در او دمید و اینطور تنوع کرد. زمانبندی مراحل تخلیق انسان از دوران موجودات تک سلولی شروع میشود و به فاز حیوانات کثیر الحجروی (پُر سلولی) میرسد که اسفنجها اولین و سادهترین حیوانات پُر سلولی بودند، به عبارت دیگر اسفنجها ابتداییترین جانوران پُر سلولی بودند که از تکثر و تنوع مایکرو اورگانزمها خلق گردیدند. سپس مرحله تسویه آغاز گردید که از اسفنجها جانوران دیگری الی انسان نُمها تنوع یافتند.

اصطلاح علمی که برای تغییر نسبی وجود فیزیکی موجودات حیه استفاده شده است جهش نامیده میشود، در اصطلاح قرآن به آن تسویه نسبی گفته میشود که البته تسویه کامل عبارت از همان تنوع است. جهش یا تغییر ناگهانی (Mutation) یک تغییر ژنتیکی است که صفات زیستی بعضی از جانداران یک گونه را تغییر می دهد. به عبارت دقیقتر، جهشها تغییراتی در توالی دیانای هستند. جهشها می توانند در هر ناحیه ای از دیانای رخ دهند. در اوایل قرن بیستم یک دانشمند هلندی به نام دوریس نظریه جهش را ارائه داد. دوریس معتقد بود، صفاتی بطور ناگهانی در یک جاندار ظاهر می شوند و این صفات قابل انتقال به نسل های بعدی نیز هستند. جاندارانی را که در آنها صفات جدید بوجود می آید در اصطلاح جهش یافته می نامند. صفات جدیدی که در یک جهش بوجود می آیند اغلب مضر هستند و سبب نابودی جاندار می شوند، گاهی به ندرت در یک جهش صفات مفیدی هم ظاهر می شوند. جاندارانی که در آنها یک یا چند صفت مفید ظاهر می شود نسبت به هموعان خود سازگاری بیشتری با محیط پیدا می کنند و رفته رفته تعداد آنها در محیط افزایش پیدا می کند. چگونگی بروز جهش عبارت از این است که شما می دانید که صفات ارثی از طریق کروموزومها داخل هسته به ارث می رسند. مشاهده های دقیق کروموزومها هم نشان داده است که ماده اصلی زنده آنها، مولکولهای DNA است که در سلولهای همه جانداران وجود دارد و امروزه آنها را عوامل به وجود آورنده صفات مختلف در همه جانداران می شناسیم. پس اگر قرار باشد تغییر در صفات جانداران پدید آید این تغییر (جهش) باید در ساختمان دیانای اثر بگذارد. دیانای مولکولی بسیار با ثبات است و ساختمان کم تر دچار تغییر می شود عواملی که سبب بروز تغییر در ساختمان چنین مولکولی می شوند، باید بسیار قوی باشند. مواد رادیو اکتیو بعضی از مواد شیمیایی و دارویی را از جمله این عوامل می دانند.

بیاد داشته باشید که یک نوع جهش در جانداران به مرور زمان و بعد از میلیون ها مرتبه زاد و ولد میتواند به میان بیاید که آنرا دلیلی بر ضعیف شدن وجود فیزیکی روز افزون جانداران گرفته میتوانیم در حالیکه تنوع جانداران چیزی دیگری است، تنوع عبارت از تولد یک جاندار از جاندار دیگر با خصوصیات جدید که او را هویت جداگانه میبخشد میباشد ولی در سازگاری محیطی آن جاندار برای میلیون ها سال هم اسمش تغییر نمیکند طوریکه مثال اسپ در فوق داده شد و مانند انسانها که انواع رنگ پوست شان، حرکات و سکناات مختلف شان، زبان های متعدد شان، گوناگونی در لهجه های شان، قیافه های با هم ناخوانده شان همه دال بر روند زندگی صدها میلیون ساله شان است که اصل شان تغییر نکرده است. جهش در جانداران بتناسب اندازه بدن شان زمان را دربر میگیرد اسپ که بزرگتر است جهشش میلیون ها سال را دربر گرفته است ولی ویروس ها که کوچک ترین موجودات حیه اند جهش شان به زمان اندکی نیاز دارد مانند ویروس H.I.V و حتی ویروس کرونا که درین اواخر کاربرد چندانی جهت آلوده ساختن افراد را ندارند. در مراحل مختلف، جهش های در روند ساختمان پیکر حیوانی آدم^ع به وجود آمد که تمامی این درنگ ها و طی مراحل تسویه برای دریافت مراتبی بهتر و مقامی شایسته تر بود، جایگاهی متعالی و کمالی مطلوب برای دریافت روح انسانی

که اکنون خداوند از روح در پیکر انسانی آدمی دمید. بشر که قبلاً دارای روح حیاتی (تک سلولی)، بعد نباتی و بعد حیوانی بود اینک با اعطای روح خاص به حیات انسانی نایل گردید.

طوری که تا الحال بیان شد و به اثبات رسید که انسان از گونه‌های دیگر تنوع کرده است، اگر باور منسوخ مانند دیگران داشته باشیم که انسان‌ها ده هزار سال پیش از یک زوج نشأت گرفته اند که به آن اصطلاحاً خلقت‌گرایی زمین‌جوان می‌گویند، پس داستان آدم و حوا در تضاد با اجماع علمی واقع می‌شود زیرا که این امر نیاز به آهنگ جهش بالای (High mutation rate) دارد که تقریباً غیرممکن برای توضیح تغییر مشاهده شده کنونی بین انسان‌ها می‌باشد یعنی تغییرات رنگ و نسل انسان‌ها در مدت کوتاهی که در فوق ذکر است امکان ندارد و با درک فعلی از ژنتیک انسانی نیز همخوانی ندارد. همچنین این ناسازگاری‌ها باعث شده که بسیاری از مسیحیان از تفسیر تحت‌اللفظی و اعتقاد به روایت خلقت اجتناب کنند، و این نظریه را صرفاً به عنوان یک آموزه اساسی ایمان مسیحی ببینند. تغییر ژنتیکی بشر که قدمت صدها میلیون ساله آنرا ثابت می‌سازد در فصل ذیل تفصیل داده شده است.

قدمت بشر

آدم اولین انسان و اولین پیامبر خدا در روی زمین بود. خداوند می‌فرماید: **شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴿١٣﴾ الشورى:** 13 خدا شرع و آیینی که برای شما مسلمین قرار داد حقایق و احکامی است که نوح را هم به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش نمودیم که دین خدا را بر پا دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نکنید. مشرکان را که به خدای یگانه و ترک بتان دعوت می‌کنی (قبولش) بسیار در نظرشان بزرگ می‌آید. (باری از انکار آنها میندیش که) خدا هر که را بخواهد به سوی خود (و مقام رسالت خویش) برمی‌گزیند و هر که را به درگاه خدا به تضرع و دعا باز آید هدایت می‌فرماید. در زمان آدم تمام مردم خدا را می‌شناختند و به او شرک نمی‌ورزیدند این دلیلی است که خداوند سخن دین را از نوح آغاز میکند ورنه همه میدانیم که آدم نخستین پیامبر خدا است. چونکه در زمان نوح مردم خدا را فراموش کرده بودند ازین رو در آیه فوق خداوند سخن دین را از نوح آغاز میکند و مطلب اصلی دین نیز همین است که از شرک جلوگیری بعمل آید. پیامبران که ذکر شان در آیه فوق موجود نیست بنا بر بلاغت قرآن متن این آیه تمام آنها را نیز دربر می‌گیرد. اولین حکمی که در دین اسلام بالای آدم نازل شد، اجتناب از مراوده با محارم بود که در فصل اول ذکر گردید. باید گفت که حکم نخستین دین بیشترین جنبه عملی را باید داشته باشد. غلط فهمی که بین عوام وجود دارد که اسلام یک دین یا

شریعت جدید توسط محمدؐ آورده شده است را آیه فوق رد میکند و میگوید که دین اسلام از آدمؑ که اولین پیامبران خداؑ بود ابتدا شده و بالای محمدؐ آخرین پیامبران الهی تکمیل گردیده است و طوریکه در فصل های قبلی ذکر شد تمامی پیامبران الهی دارای شریعت واحد بودند زیرا که احکام خداوندؑ تغیر ناپذیر است.

نسل بشر از یک پدر، آدمؑ تسلسل یافته است که انواع رنگ پوست شان، حرکات و سکناات مختلف شان، زبان های متعدد شان، گوناگونی در لهجه های شان، قیافه های با هم ناخوانده شان همه دال بر کهن بودن شان است که این روند از صدها میلیون سال بدین سو ادامه دارد تا ساختارِ دی ان ای نصب بر کروموزومهای شان به دلایل مختلف تغیر یافته تا یک فرد آفریقایی دارای پوست سیاه و لبان کلفت و برجسته، یک اروپایی دارای رنگ سفید و چشمان آبی و یک چینیایی دارای چشمان تنگ و بینی کوچک گردد که علتش همین جهش در جانداران است و در فصل قبل بیان گردید. تغیر زبانها و لهجه های که در دنیا با بیشتر از 6000 زبان و صدها هزار لهجه صحبت میشود و نژاد های خیلی با هم متفاوت، دلیلی بر کهن بودن صدها میلیون ساله انسان است زیرا که این همه تغیرات ژرف در کوتاه مدت بنابر فرموده ساینس نمیتواند رخ بدهد. مثال های دیگری هم وجود دارند مانند وابستگی در علم جادوگری که در اکثر نقاط دنیا مردم از جادوی سیاه جهت رفع مشکلات یا ایجاد مشکلات برای دیگران استفاده میکنند. و فرهنگ برهنه زیستن مخصوصاً در نیم کره جنوبی زمین نشان میدهد که انسانها در سابق باهم ارتباط منطوقی داشتند و به مرور زمان در زمین منتشر شده اند که همان فرهنگ واحد دیرینه را تا هنوز بعضی شان در کشور های از هم دور تقلید میکنند. و استفاده از گیاهان دارویی که کشف خواص دارویی گیاهان میلیون ها سال را دربر گرفته است یعنی گیاهان مختلف بالای اشخاص مریض در زمانه های مختلف و مناطق مختلف تجربه شده اند تا اینکه بشکل نسخه جات در آمده اند.

بیاد داشته باشید که خداوندؑ این همه نعمت های پُر ارزش را در روی زمین برای انسان های که جدِ اول شان 7 هزار سال یا 10 هزار سال یا حتی یک میلیون سال قبل به دنیا آمده است نیافریده بلکه این نعمات که خلقت شان قبل از تخلیق حیوان و انسان میلیون ها سال را دربر گرفته است برای انسانانی است که از صدها میلیون سال بدین سو در روی زمین زیست میکنند و زندگی شان انشاءالله تا میلیون ها سال دیگر ادامه خواهد داشت که در عنوان ذیل واضح میشود.

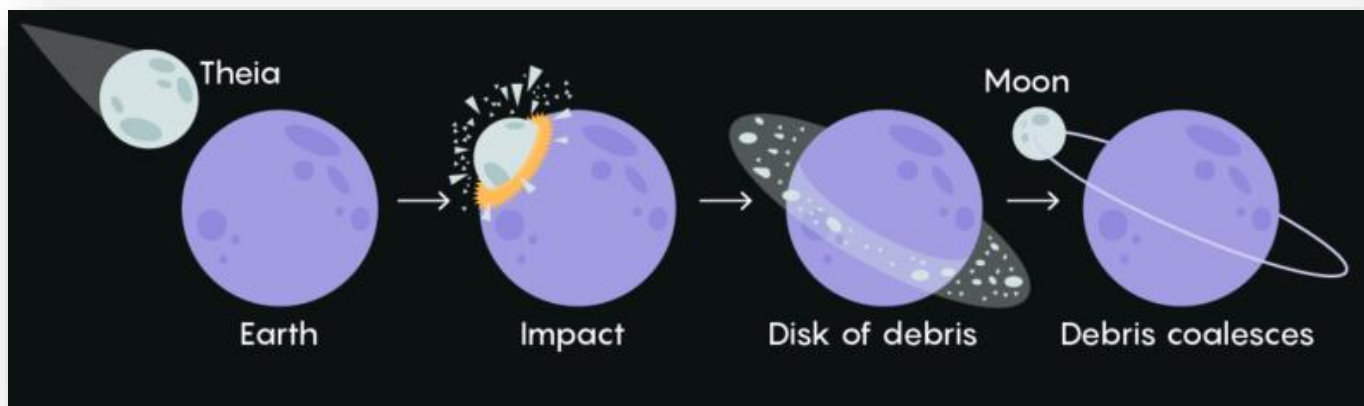
ابر قاره پانجیا: پانجیا (Pangaea) در تاریخ زمین یک ابر قاره واحد و مثال برجسته است که قدمت انسان را واضح میسازد. پانجیا یا کهن قاره نام ابر قاره است که تقریباً 335 میلیون سال قبل شکل گرفت و نزدیک به 175 میلیون سال پیش از امروز روند تکه تکه شدنش آغاز شد الی اینکه شکل کنونی نقشه دنیا بوجود آمد.



قبل از ابر قاره پانجیا که تصویر اش در فوق به نمایش گذاشته شده است، کره زمین متشکل از جزایر گوناگون بود که ذریعه حرکت صفحات زمین (Tectonic Plates) بوجود آمده بودند، روند تشکیل پانجیا نیز نتیجه همین حرکات بود که حرکات مذکور تا الحال ادامه دارد. درین باره خداوند میفرماید: وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَصِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿الرعد: 4﴾ و در روی زمین قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوتند و باغهایی از انگور، و زراعت، و نخلها، که گاهی بر یک پایه می‌رویند و گاهی بر دو پایه، همه آنها از یک آب سیراب می‌شوند و با اینحال بعضی از آنها را از جهت میوه بر دیگری برتری می‌دهیم، در اینها نشانه‌هایی است برای آنها که عقل خویش را بکار می‌گیرند. و در باره تشکیل قطعات زمین و نزول آب اولیه خداوند چنین میفرماید: أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ﴿عبس: 25-26﴾ ما آب فراوان از آسمان فرو ریختیم. سپس زمین را از هم شکافتیم. شقه شقه شدن زمین نزول یا ریختن اولیه آب را تأیید میکند که ذریعه فشار وارد شده از برخورد سیارک های سنگین مملو از آب و بعضی اوقات خالی از آب بر زمین این شقه ها و شکاف ها به میان آمدند و نیز انتشار آب از آنها جزایر را بوجود آورد یعنی آب بین خشکی ها نفوذ کرد و فاصله ایجاد کرد. پس اصابت آن سیارک ها واقعه بوجود آمدن بعضی از پلیت های زمین (Tectonic Plates) یعنی شقه شقه شدن زمین را بیان میکند. آیه فوق واقعه ابتدای زمین که صدها میلیون سال قبل از تشکیل ابر قاره پانجیا و بعد از سرد شدن زمین از حالت مذاب بود را بیان میکند که موجودیت ابر قاره پانجیا نیز جز همین روند بوده است. حرکت این پلیت ها تا هنوز بشکل بطی خود جریان دارد که در سال 1 الی 2 انچ میباشد. در فصل قبلی به این مطلب نیز اشاره شده است.


نظر به فرضیه ویلیام هارتمان زمانیکه زمین نیمه مذاب بود اصابت یک سیاره به اندازه کره مریخ با زمین باعث شد تا زمین به چرخش درآید و دیگر اینکه سیاره مذکور که حاوی عنصر آهن بود در عمق زمین فرو رفت و موجب منتقلی عنصر آهن به زمین گردید، ذرات برخاسته از این تصادم به هوا پراکنده شدند و بعد جمع شدند و کره ماه را شکل دادند. خداوند درین باره میفرماید: **لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ** **الحديد: 25** ما رسولان خود را با دلائل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسائی حق و قوانین عادلانه) نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند، و آهن را نازل کردیم که در آن قوت شدیدی است، و منافع برای مردم، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کنند بیآنکه او را ببینند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است. این برخورد آنقدر قوی بود که نزدیک بود تمامی کره زمین متلاشی گردد چه رسد به درز های کوچک زمین (شقه های زمین)، فلذا این شقه ها در زمین از برخورد سیارک های کوچک مملو از آب یا خالی از آب بوجود آمده اند.

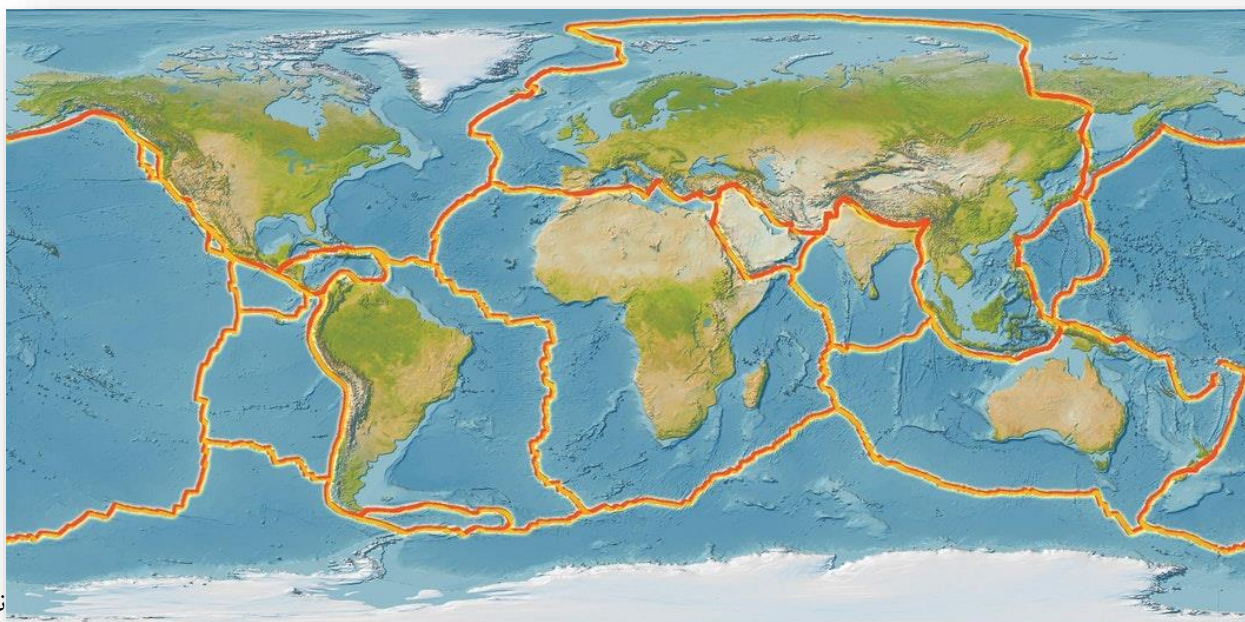
ویلیام کنت هارتمان (William Kenneth Hartmann) (متولد 6 ژوئن 1939) دانشمند، نویسنده و یک سیاره شناس است. او اولین کسی بود که جریان اصلی علم را متقاعد ساخت که زمین یک بار با جسمی به اندازه سیاره (تیا) برخورد کرده است، که ماه و زمین را به زاویه 23.5 درجه قرار داده است. فرضیه اصابت غول پیکر، که گاهی اوقات برخورد تیا (Theia) نیز نامیده می شود، حاکی از آن است که تقریباً 4.5 میلیارد سال پیش لونا (ماه) از مواد بیرون ریخته که از اثر برخورد یک سیاره ای به اندازه مریخ با زمین اولیه بوجود آمده بود تشکیل شده است. هسته آهنین تیا در هسته زمین جوان فرو می رود، و بسیاری از پوشش های تیا به جلیقه زمین متصل می شوند. با این حال، بخش قابل توجهی از مواد بیرون ریخته از تیا و زمین در مدار کره زمین بچرخش در میآید که بعد از ادغام به ماه تبدیل میگردد.



انتقال آب بر زمین و ایجاد ابر قاره پانجیا در عهد عتیق به صراحت به اثبات رسیده است. در تورات چنین آمده است: و خدا گفت: «آبهای زیر آسمان در یک جا گرد آیند و خشکی پدیدار شود». و چنین شد. خدا خشکی را «زمین» و اجتماع آنها را «دریا» نامید، و خدا دید که نیکوست **عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل 1، آیات 9 - 10** قسمیکه میدانید درینجا خداوند فشرده سخن گفته است فلذا در آیات

فوق مراحل ایجاد پانجیا و زمان فرود آب مخدوف میباید بدلیل اینکه بعداً این امر توسط کتاب آسمانی دیگر تشریح خواهد شد که آن قرآن است و ما آیات مرتبط به آنرا بیان میکنیم.

همین مطلب را در جای دیگر خداوند چنین میفرماید: **وَالْأَرْضُ ذَاتِ الصَّدْعِ**  **الطارق: 12** و سوگند به زمین پرشکاف. سطح زمین در واقع شقه شقه است. سطح زمین در مجموع از 10 تا شقه های کوچک و بزرگ تشکیل شده است. محل تماس لایه ها عمدتاً در سطح اقیانوس ها و برخی از دریاها است و هزاران کیلومتر طول دارند. از شکاف میان آنها مواد مذاب بیرون می ریزد که از ضروریات مناسب و زنده نگه داشتن زمین برای زندگی است. اگر این قطعات نمی بودند زمین از همان آغاز سرد شدن قشر خود منفجر می شد، و یا اصلاً حیاتی روی آن پا نمی گرفت.



طبق فرض

به خاطر وجود این پل خاکی به هم پیوسته بود، که جانوران خشکی زی می توانستند در هر گوشه زمین پراکنده شوند. و بعد از بهم پاشیدن پانجیا دیگر نتوانستند که به محل های قبلی خویش برگردند لذا همانجا باقی ماندند و زیستند و تا فعلاً در آنجا زندگی میکنند. این سفر حیوانات بود که گونه های حیواناتی که در آسیا و آفریقا موجود هستند در استرالیا و آمریکا نیز وجود دارند در حالیکه قاره های دوردست منقطع و عاری از پل ارتباط خاکی استند.

عین دلیل برای مهاجرت انسانها نیز در نظر گرفته میشود که انسانها مانند حیوانات در گوشه های مختلف زمین مهاجرت کردند در آنجا زیستند و بعد از فروپاشی پانجیا واپس به محل های قبلی خود نتوانستند بیایند و همانجا در قاره ها و جزایر مختلف باقی ماندند. دلیل انقطاع قاره ها عبارت از تغییرات رنگ پوست و لسان های متفاوت بشر است که بعد از دور شدن قاره ها نتوانستند با یکدیگر ملحق شوند و نژاد واحدی را تشکیل دهند که در عنوان فوق نیز تشریح گردید. این حقیقت از شگفت زده گی کاشفان جزایر پیداست، وقتی که آمریکا و استرالیا و جزایر مانند فلپین کشف شدند در آنجا انسان های بومی از قبل وجود داشتند که برای کاشفان دیدن آنها از معجزه کم نبود.

قسمیکه در فصل چهارم تحت عنوان حیوانات اربعه گفته شد 175 میلیون سال قبل، ابر قاره پانجیا که از جزایر پراکنده جهان تشکیل شده بود، موقع طوفان نوح از هم پاشیدن گرفت یعنی طوفان نوح زمان آغاز این فروپاشی محسوب میشود که دوران آغاز مهاجرت انسانها و آنده حیواناتی است که تا اکنون در جهان در حال منتشر شدن هستند و این مطلب در عنوان ذیل تحلیل میشود.

طوفان نوح عالمگیر بود: تورات طوفان نوح را عالمگیر مینامد. در تورات چنین آمده است: زیرا من پس از هفت روز، چهل روز و

چهل شب باران بر زمین خواهم بارانید، و هر موجودی را که ساخته‌ام (جز موجودات بحری) از روی زمین محو خواهم کرد. عهد عتیق، کتاب

پیدایش، فصل 7، آیه 4. ولی در تورات در آیات فصل بعد خداوند با نوح عهد مینماید و چنین میفرماید: دیگر هرگز زمین را به سبب انسان

لعنت نخواهم کرد، هرچند که نیت دل انسان از جوانی بد است. و دیگر هرگز همه جانداران (بری) را هلاک نخواهم کرد، چنانکه کردم. تا زمانی

که جهان باقی است، کشت و دَرُو، سرما و گرما، تابستان و زمستان، و روز و شب، باز نخواهد ایستاد ﴿عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل

8، آیات: 21 - 22 همین مطلب در قرآن چنین بیان شده است. خداوند میفرماید: وَقَوْمِ نُوحٍ لَّمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ

آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿الفقان: 37 و قوم نوح را هنگامی که پیامبران را تکذیب کردند، غرق کردیم، و آنان را برای مردم نشانه

ای (عبرت آموز) قرار دادیم، و برای ستمکاران عذابی دردناک آماده کرده ایم. خداوند طوفان عالمگیر نوح را برای جهانیان مثال، آیه و نشانه

قدرت خود قرار داد یعنی بعد از آن تا به روز قیامت آنگونه طوفان نمیتواند بیاید و این فیصله نهائی پروردگار عالم است. این موضوع را در جای

دیگر خداوند چنین بیان میکند: فَأُتْبِئْنَاهُ وَأَصْحَابِ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿العنکبوت: 15 ما او و سرنشینان کشتی را رهایی

بخشیدیم، و آن را آیتی برای جهانیان قرار دادیم. این مطلب مانند بیانی است که در فصول دوم و سوم در مورد آیه قرار دادن عیسی و مادرش

توضیح داده شد و ما این موضوع را به اساس آیات قرآنی و دلایل ساینسی در ذیل بتفصیل بیان خواهیم کرد.

قسمیکه در فصل چهارم در مورد انقراض انسان ثماها بحث شد، نسل انسان ثماها جهت آزمایش اولاد آدم تا دیر ها ادامه یافت. آنها خیلی

موجودات خطرناک، وحشی، خونریز و مفسد بودند نه تنها انسانها را تهدید میکردند بلکه بالای همنوع خود هم رحم نمیکردند. با ازدیاد جمعیت

انسانها، انسان ثماها در سایر نقاط دور دست جهان پراکنده شده بودند تا اینکه طوفان عالمگیر نوح نسل شان را منقرض ساخت و برای بشر

راه وسیعتر رشد مساعد گردید. فرضاً اگر کدام نسل ضعیف انسانی از اختلاط انسان ثماها با انسانان مغضوب علیه هم بوجود آمده میبود پس

طوفان عالمگیر نوح آن نسل را کاملاً از بین برده است زیرا که نسل انسانی بعد از طوفان تنها از پسران مومن نوح ادامه یافته است که در عنوان

بعدی ملاحظه خواهیم کرد. قسمیکه خواندیم ذات انسان در مراحل مختلف تسویه شده است و انسانهای که در گذشته نه چندان دور سوء

شکل بودند نه با انسان ثماها ارتباط داشتند و نه حیوان بودند مانند گنیش (Ganesh) و هنومان (Hanuman) هندی که انسان های

مشابه به فیل و میمون بودند، مانند سِت (Seth) و آنوبیس (Anubis) مصری که مشابه به مورچه خوار (Anteater) و سگ یا روباه

(fox) بودند و مانند بعل (Baal) فلسطینی که مشابه به گاو بود. مردمان آن زمان مخصوصاً نسل های بعدی شان آنها را به درجه نیمه خدایی

رساندند غافل از این که در آن زمان پوشیدن نقاب یا ماسک بشکل حیوانات یک نوع فیشن تلقی میگردد و اشخاص با رسوخ در مراسم

مذهبی، میدان های جنگ، تشریفات و محافل مخصوص از آن استفاده میکردند. همینطور فرهنگ پوشیدن کلاه شاخدار نیز بین مردمان آن زمان

رواج داشت که یک نوع نشانه قدرت تلقی میگردید، حتی اکنون هم در خیلی موزیم های جهان آثار آن دیده میشود. در قرآن لقب ذوالقرنین از همین جهت بیان شده است که ایشان از کلاه شاخدار استفاده میکردند. اما به استثنای ذوالقرنین، شاید معبودان باطل که در فوق اسمای شان ذکر شد کسانی بودند که احتمالاً از اثر سوء شکل معروف به معبود شده باشند که امروز نیز قابل مشاهده میباشند مانند انسان های دُمدار، انسان های دارای چندین دست و پا (Polymelia) یا اختلال های مادرزادی (Congenital Disorder).

باید گفت که از شواهد بر میآید که انسان ثَمَها صدها میلیون سال در کره زمین زندگی کرده اند یعنی قبل از تخلیق انسان زندگی شان آغاز گردیده بود تا اینکه طوفان عالمگیر نوح همه آنها را تباہ ساخت.

در زمانه های بعد برای انسانها تهدیدی دیگری عبارت از دایناسور (Dinosaurs) ها امتحاناً پدید آمد که موجوداتی خیلی خطرناک در تاریخ بشر محسوب میشوند که به مرور زمان آنها هم منقرض شدند و اینطور انسان یک امتحان سخت دیگر خداوندی را هم سپری نمود که در عنوان مابعد به این مطلب خواهیم پرداخت. عوامل مختلف ساینسی هم از انقراض انسان ثَمَها که آنان را انسانهای نئاندرتال مینامند وجود دارد، گرچه زمان موجودیت شان به اشتباه گرفته شده است ولی میگویند انسانهای خردمند امروزی با آنان در اروپا با هم میزیستند که رقابت آنها با انسانهای خردمند، تغییرات آب و هوایی، جنگ های خون آلود احتمالاً در انقراض شان نقش داشته است. قسمیکه دلایل ارائه شده انقراض یکبارہ آنها را از اثر طوفان عالمگیر نوح بیان میکند.

خلاصه مطلب اینکه خداوند با دستان دُرّیه آدم انسان ثَمَها را جهت فساد گسترده شان تدریجاً عذاب کرد، این عذاب تدریجی مانند جنگ های خون آلود تا فرا رسیدن طوفان عالمگیر نوح ادامه یافت، بعد توسط این طوفان عظیم نسل پراکنده شان در نقاط دور نیز تباہ گردید و اینگونه انسان ثَمَها کاملاً نابود شدند. خداوند میفرماید: **وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ﴿٢٦﴾ إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يَبْطِلُوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ﴿٢٧﴾** نوح: 26 - 27 و نوح گفت: پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار. که اگر آنان را باقی گذاری، بندگان را گمراه می کنند و جز نسلی بدکار و ناسپاس زاد و ولد نمی کنند. طوریکه بعضی ها میپندارند، زمینی که طوفان نوح آنرا دربر گرفته بود قطعه زمینی بود که قوم نوح در آن آباد بود و این به مناطق دیگر در جهان ارتباط نداشت پس باید با استناد از آیات متعدد تشریح نمود که طوفان نوح قطعاً عالمگیر بوده و کلمه زمین در آیه فوق بمعنای تمام جهان معنا میشود. رسالت نوح جهانی نبود او مانند سایر پیامبران برای قوم خود مبعوث شده بود ولی جهت که دعای وی برای تباہی کُلّی جهان داشت عبارت از تباہی خانه های کافران قوم خودش و فاجرین انسان ثَمَها بود چونکه انسان ها تنها مربوط به منطقه نوح بودند و فُجّارِ انسان ثَمَها که در گوشه و کنار این ابر قاره (پانجیا) بود و باش داشتند میبایست تباہ شوند یعنی تباہی تمامی اینها ضروری بود. در آیه فوق کلمه "دَيَّار" جمع دار است که به معنای خانه مسکونی میباشد ازین رو نوح برای کفار انسان ها کلمه دار را استفاده کرد و برای انسان ثَمَهای فاجر در آیه بعد همان خصلت بد شان را که عبارت از بدکاری و هرزگی شان بود ذکر نمود. نوح آنها را بدلیلی اینکه میان شان برای 950 سال زندگی کرده بود میشناخت ولی باز هم منتظر حکم نهای پروردگار ماند، مانند صاحب ماهی (یونس) بیتابی نکرد و از پیامبران اولوالعظم شد. انسان های که با دعای نوح تباہ شدند بودند، قبلاً اطلاع عدم ایمان شان به نوح رسیده بود. خداوند میفرماید: **وَأَوْحِيْ اِلٰى نُوحٍ اَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ اِلَّا مَنْ قَدْ اٰمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُوْنَ ﴿٣٦﴾** هود: 36 به نوح وحی شد که جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده اند دیگر هیچکس از قوم تو ایمان نخواهد آورد بنابراین از کارهایی

که می‌کنند غمگین مباش. اکنون با این وحی الهی و دلایل موثق که نوح از تجربه 950 خود کسب کرده بود، برای نوح تباهی این اشارات مانند کشتن سگ های دیوانه ضروری بود تا سایرین از گزند شان محفوظ بمانند پس دعای نوح دعای بد نبود بلکه دعای خیر بود. پسر نوح نیز از همین ها بود که خداوند نوح را از دُعا در مورد نجات پسرش منع فرمود و در عنوان ذیل واضح خواهد شد.

آب، حیات است ولی تلاطم همین آب باعث طغیان و طوفان های تباه کنی بزرگ مانند طوفان عالمگیر نوح می‌شود. طوفان عالمگیر نوح حیات مجدد بشر را رقم زد که ذکرش در اینجا بدیهی است. خداوند می‌فرماید: وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ جَرَّاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٤٣﴾ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحُ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿٤٤﴾ قَالَ سَاوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ﴿٤٥﴾ هود: 43 - 41 و نوح گفت: در آن سوار شوید که حرکت کردنش و لنگر انداختنش فقط به نام خداست، یقیناً پروردگارم بسیار آمرزنده و مهربان است. آن کشتی آنان را در میان موج هایی کوه آسا حرکت می داد، و نوح فرزندش را که در کناری بود، بانگ زد که ای پسر! همراه ما سوار شو و با کافران مباش. گفت: به زودی به کوهی که مرا از (این) آب ننگه دارد، پناه می برم. نوح گفت: امروز در برابر عذاب خدا هیچ ننگه دارنده ای نیست مگر کسی که (خدا بر او) رحم کند. و موج میان آن دو حایل شد و پسر از غرق شدگان گردید. فصاحت و بالغت قرآن انسان را به وجد می آورد و مجذوب خود میسازد پس باید طریق نطق و بیان را از کلام خدا آموخت. در آیه فوق سوال ایجاد میشود اینکه اگر موج آب مانند کوهها بزرگ بود و نوح سوار در کشتی در میان امواج قرار داشت در حالیکه پسرش در کنار ساحل موقعیت گرفته بود پس چگونه نوح با پسر خود از فاصله چند کیلومتری گفتگو کرد؟ درین باره یک محقق ترک نژاد بنام دکتر یووس اورنک (Dr. Yavuz Ornek) میگوید که این یک مکالمه تلفونی بود که نوح توسط موبایل با پسرش صحبت کرد. او می افزاید که قبل از طوفان عالمگیر نوح جمعیت جهان حد اقل به 10 میلیارد نفر رسیده بود و تکنالوژی کنونی ما نیز در آزمون کشف شده بود حتی آنجا تکنالوژی پیشرفته تری نسبت به ما داشتند. ولی نکته اینجاست که آیه فوق اصلاً نیازی به تأویل، آن هم تأویل دور از حقیقت ندارد. در آن زمان تکنالوژی امروزی وجود نداشت اگر می‌داشت پس دشمنان نوح در تحت البحری ها (Submarine) در زیر آب محفوظ میماندند و یا با کشتی های بزرگ بالای آب شناور میشدند و یا توسط طیاره/ماهوره های با سرعت ما فوق صوت در کُرّات دیگر می‌رفتند یا حد اقل برای چند مدتی الی آرامش طوفان در فضا معلق میماندند ولی چنین نشد. دلیل نقلی جهت رد نظریه جناب دکتر در آیه ذیل درج گردیده است. خداوند منان می‌فرماید: فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ﴿٢٧﴾ المؤمنون: 27 ما به نوح وحی کردیم که: کشتی را در حضور ما، و مطابق وحی ما بساز. و هنگامی که فرمان ما (برای غرق آنان) فرا رسد، و آب از تنور (که محل آتش است) بجوشد (که نشانه فرا رسیدن طوفان است)، از هر یک از انواع حیوانات یک جفت در کشتی سوار کن و همچنین خانواده ات را، مگر آنانی که قبلاً وعده هلاکشان داده شده (همسر و فرزند کافرت) و دیگر درباره ستمگران با من سخن مگو، که آنان همگی غرق خواهند شد. در تورات تعداد حیوانات سوار در کشتی چنین ذکر شده است، خداوند به نوح امر کرد که: همراه خود هفت جفت از حیوانات حلال گوشت، هفت جفت از پرندگان و یک جفت از بقیه حیوانات را به درون کشتی ببر، تا بعد از طوفان، نسل آنها روی زمین باقی بماند ﴿٢٨﴾ عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل 7، آیات، 2 - 3 در فوق بیان گردید که در زمان نوح تکنالوژی امروزی وجود نداشت، زیرا طبق آیه مافوق

نوحؑ نتوانست که از علم و تجربه خود یک کشتی بزرگ مانند کشتیهای کوه آسای امروزی بسازد و دلیل دیگر اینکه مردم آن زمان هنوز از تنور های زمینی جهت پخت نان استفاده میکردند و کدام دستگاه دیگر مانند ماشین آلات امروزی برای پخت و پز وجود نداشت. تنها تکنالوژی که وجود داشت نساجی (دستگاه بافندگی پارچه ها) بود که قرآن آنرا چنین بیان میکند. خداوند میفرماید: **وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ﴿٧﴾** نوح: 7 و من هرگاه آنان را دعوت کردم تا آنان را بیامیزی، انگشتان خود را در گوش هایشان کردند و جامه هایشان را به سر کشیدند و بر انکار خود پافشاری ورزیدند و به شدت تکبر کردند. قدیمی ترین قومی که قوم نوحؑ است مطابق به این آیه لباس میپوشیدند. پس برهنه زیستن مردم استوایی و نیم کره جنوبی بیانگر فرهنگ غیر فطری خود شان است زیرا که زشتی برهنگی و کرامت پوشش جز فطرت انسان میباشد.

در زمان نوحؑ تمام جهان از وجود انسان خالی بود و صرفاً انسان های روی زمین جز قوم نوحؑ بودند و عذاب الهی تنها بالای قوم نوحؑ آمد. قسمیکه از آیه سوم سوره اسراء که در عنوان ذیل درج است بر میآید که بشر امروزی کلاً از نسل نوحؑ است پس طوفان نوحؑ عالمگیر بود. اکنون مطلبی را که باید فهمید آن محدوده صدای اقوام کهن است که بنابر هیکل قوی شان صدای بانگ آنان از چندین کیلومتر قابل سمع بود از همین رو در صحبت کردن نوحؑ با پسرش از فاصله چند کیلومتری آن هم بدون کدام آله، مضایقه ای وجود ندارد. در باره بلندی قامت بشر در عنوان ذیل تفصیلات مهمی درج گردیده است.

طبق فرضیه ابر قاره پانجیا، آب های سواحل ابر قاره پانجیا تا صدها کیلومتر کم عمق بود، زمانیکه نوحؑ کشتی را از چوب میساخت قومش بالایش میخندیدند که این کشتی بزرگ چگونه در آب کم عمق حرکت خواهد کرد ولی خداوند معجزه کرد، سطح آب اولاً با آب باران و بعد با برخورد سیارک مملو از آب که در فصل گذشته دلیلش ارائه گردید بالا آمد و کشتی آنان را بخوبی حمل کرد. باید دانست که این فروپاشی خیلی طولانی بوده است تا ذریه نوحؑ بتواند در سراسر جهان سفر کند و سکونت بورزند. دانشمند آمریکائی بنام استیون آستین (Steven A. Austin) و همکارانش در سومین کنفرانس بین المللی خلقت گرایی، در پیتسبورگ ایالت پنسیلوانیا آمریکا، از 18 تا 23 جولای 1994 یک مدل سیلاب جهانی را که باعث بوجود آمدن صفحات موجوده زمین (Plate tectonics) شد مطرح ساختند و گفتند که زمین شناسان عصر ما صفحات موجوده زمین که از صدها میلیون سال بدین سو بطور افقی در حرکت اند را میپذیرند. یکی از همکاران شان جناب (John R. Baumgardner) در دومین کنفرانس بین المللی خلقت گرایی که در سال 1990 میلادی در پیتسبورگ ایالت پنسیلوانیا آمریکا برگزار شده بود، مطرح کرد که تغییرات در صفحات زمین همراه با طوفان نوحؑ آغاز شده است که منظور شان عبارت از همان فروپاشی ابر قاره پانجیا میباشد. دانشمندان مذکور طوفان نوحؑ را یک طوفان خیلی قدیمی برعکس روایات تاریخی عهد عتیق جلوه داده اند که یک اقدام نیک پنداشته میشود. باید دوباره گفت که طوفان نوحؑ باعث بوجود آمدن صفحات زمین نشده است، قسمیکه ما در صفحات قبل بیان نمودیم میلیونها سال قبل از طوفان نوحؑ صفحات زمین بوجود آمده بودند چونکه شقه شقه شدن زمین یا صفحات زمین، نزول اولیه آب ذریعه سیارک ها را تأیید میکند که ذریعه فشار وارد شده از برخورد سیارک ها بر زمین بود و نیز از انتشار آب آنها جزایر بوجود آمدند و خشکی ها شقه شقه یعنی از هم دور شدند و این امر بوجود آمدن پلیت های زمین (Tectonic Plates) یا صفحات زمین شد که اینطور از حرکت شان دگرگونی نقشه

زمین بوجود آمده است. البته که برخورد بعضی از سیارک های مملو از آب قبل از تخلیق جانداران صورت گرفته است چرا که آب از ماده اولیه حیات میباشد.

مکرراً عرض شود اینکه فروپاشی دراز مدت ابر قاره پانجیا ذریعه طوفان نوح صورت گرفته است تا دُرّیه نوح بتواند در سراسر جهان سفر کنند و سکونت بورزند و جابجا شوند.

از حکم حمل کردن حیوانات در کشتی معلوم میشود که طوفان نوح عالمگیر بوده است که تمام بشر و حیوانات بری و پرندگان را بجز از افراد و حیواناتی سوار در کشتی نابود شدند.

در داستان نوح سوال پیدا میشود اینکه آن حضرت از هر گونه حیوانی يك جفت سوار کشتی خود کرد و بقیه حیوانات در اثر غرق شدن از بین رفتند. سپس يك جفت باقیمانده از هر گونه بعد از اتمام عذاب تکثر یافت و طبیعت به حالت اول خود برگشت. در علم اکولوژی جانوری میخوانیم که تنوع ژنتیکی یکی از لازمه های لا یتغیر جمعیت هاست و اگر جمعیتی از يك جانور در اثر کاهش اندازه تنوع ژنتیکی اش از حد خاصی کمتر شود (رانس ژنتیکی) طی فرایندی به نام (Extinction vortex) دچار انقراض میگردد. حال چگونه میتوان توجیه کرد که آن حیواناتی که حضرت نوح تنها يك جفت از هر کدام برداشته بود منقرض نشدند؟ جواب این است که تنوع جانداران غیر از سازگاری آنها با محیط میباشد. در فصل های قبل بار ها گفته شد که تنوع در جانداران تنها با اذن پروردگار امکان پذیر است زیرا که جاندار جدید به روح جدید نیاز دارد و روح از امر خداوند است که به هرکی بخواهد عطا میکند. پس درینصورت در تنوع بلا وقفه رانش ژنتیکی بوجود نمی آید و تنوع در حیوانات حمل شده توسط نوح بلا فاصله بود. در بعضی روایات اسرائیلی آمده است که نوح از تمام انواع حیوانات حتی از خزندگان و گزندگان یک یک جفت با خود در کشتی حمل کرد که آنها از این آیه تورات استدلال میکنند، خداوند به نوح امر کرد که: از تمام حیوانات،

خزندگان و پرندگان یک جفت نر و ماده با خود به داخل کشتی ببر، تا از خطر این طوفان در امان باشند ﴿عهد عتیق، کتاب پیدایش،

فصل 6، آیات 19 – 20 اگر این امر خدا بود که بعد از طوفان اینها نیز تنوع کنند، پس نوح حتماً این حکم را تعمیل کرده باشد ورنه هیچ پیامبری را نسزد که حیوانات درنده و خزندگان زهراکین را جهت تفریح نگهداری کند. پس این تناقض در روایات عهد عتیق است زیرا تعداد حیوانات محموله در آیات 2 – 3 عهد عتیق در فوق مشخص گردید که عبارت از هفت جفت از حیوانات حلال گوشت، هفت جفت از پرندگان و یک جفت از بقیه حیوانات بود. بجز از آذوقه فامیل نوح تمامی حیوانات حلال گوشت و پرندگان سوار بر کشتی، قابل الاکل برای مومنین و برای حمالی آنها مانند شتر وغیره بودند که در کشتی و بعد از طوفان، مومنین برای بقای خود به آنها ضرورت داشتند. در باره گیاهان باید گفت تحقیقات نشان داده است که طولانی ترین مدت زمانی که بذرها و گیاهان می توانند در زیر آب و بدون هیچ گونه تماس با زمین باشند، 278 روز (حدود نه ماه و یک هفته) است. و مدت زمان طوفان نوح نظر به روایات عهد عتیق کمتر و یا بیشتر از مدت فوق بوده است که این یک نوع تناقض در روایات پنداشته میشود، اگر کمترین این مدت که عبارت از صد و پنجاه روز مندرج در عهد عتیق پذیرفته شود معقول خواهد بود. بلی! مدت زمان طوفان نوح همان صد و پنجاه روز بود که بعد از سپری شدن طوفان هنوز برگ درختان کوهی فاسد نشده بودند. در تورات ذکر است که: نوح هفت روز دیگر صبر کرد و بار دیگر همان کبوتر را رها نمود ﴿این بار، هنگام غروب آفتاب، کبوتر در

حالی که برگ زیتون تازه ای به منقار داشت، نزد نوح بازگشت ﴿عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل 8، آیات، 10 - 11﴾ علی رغم این، در داخل کشتی خوراک این احشام و اغنام (چهارپایان) گیاه خوار، گیاهانی بودند که بعضی شان دارای بذر (تخم) بود که در جریان طوفان و بعد از آن ذریعه مدفوع حیوانات یا بعنوان ذرات غذایی باقی مانده از حیوانات بر زمین از یک منطقه به مناطق دیگر پاشیده و به همین شیوه انتقال یافتند. حشراتی که همراه با حیوانات داخل کشتی شده بودند و از آنها تغذیه میکردند در حیات بعد از طوفان برای گرده افشانی نباتات ضروری بودند. مومنین جهت محدود بودن حیوانات دست داشته که غیر از مواد ارتزاقی شان بود آنها را نخوردند و از آنها نسل گرفتند تا نسل شان در زمین پراکنده شد و بعد ها حیوانات دیگر نیز از آنها تنوع کردند. اکثر درندگان و خزندگان بشمول میمون ها از حیوانات بحری مخصوصاً دوزیستیان تنوع یافتند که نظریه داروین اینکه انسان از نسل میمون است در اینجا رد میگردد. در نظریه تکامل جایگاه موش قبل از بوزینه قرار گرفته است یعنی بوزینه ها بعد از طوفان نوح از موش های آبری یا دوزیستی تنوع کرده اند. پس مسئله چالش برانگیز تکامل نیز حل میگردد اینکه انسان ثنای زمان آدم بوزینه نبودند بلکه بوزینه ها بعد از طوفان نوح تنوع یافته اند. یگانه پرندۀ که قرآن موجودیتش را در اوایل زندگی انسانها و تورات موجودیتش را در کشتی نوح ثابت میسازد زاغ است که جنس زاغ از زمان آدم تا به امروز تغیر نکرده است. در فصل اول آمد که قایل از انسان های اولیه بود و تدفین برادر خود را از زاغ آموخت و جنس زاغ از آن وقت تا الحال شاید تسویه شده باشد ولی تنوع نکرده است تا اسمش تبدیل شود. در تورات در مورد زاغ چنین آمده است: پس از چهل روز، نوح پنجره ای را که برای کشتی ساخته بود، گشود. و کلاغی را رها کرد. کلاغ به این سو و آن سو می رفت تا آن که زمین خشک شد ﴿عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل 8، آیات 7 - 6﴾ یعنی زاغ از جمله حیوانات نجات یافته است که به شیوه های مختلف با محیط سازگاری پیدا کرده، توسط خداوند تا حال حفظ گردیده و تنوع نکرده است که منقرض شده باشد.

در کتاب مَتَسِیا پُرانا هندوها ذکر یک طوفان جهانی آمده است که شخصی بنام مانو (Manu) بحکم خداوند توسط یک کشتی، خود و فامیل خود را از طوفان نجات داد. در صحیفه سومر باستان (که در بخشی از عراق کنونی واقع شده است) آمده است که پادشاهی بنام زیوسودرا (Ziusudra) بحکم خداوند یک کشتی ساخت و بعضی مردم را از طوفان نجات داد و در اساطیر سومری شخصی بنام گیلگمش همین عمل را اجرا کرد. در صُحُف یونان باستان شخصی بنام دیوکلین (Deucalion) با ساخت یک قفس (کشتی) از طوفان نجات یافت. در نوشته های تمدن آرتک در قاره امریکا در کشور مکسیکو شخصی بنام کاکس کاکس (Cox Cox) در تنه توخالی یک درخت (کشتی) از طوفان عالمگیر نجات یافت. در کشور چین باستان اسطوره های وجود دارد که یک طوفان عالمگیر برپا گردید و امپراتور بنام یائو (Yao) با امپراتوری اش (فامیلش) از نجات یافته گان بودند و بعد از طوفان در آنجا امپراتور یائو نژادی تنها از خود را بنیان گذاشت. در دین هاوایی ها (مجمع الجزایر هاوایی که در اقیانوس آرام موقعیت دارد) شخصی بنام نوو (Nu'u) یک کشتی ساخت و از طوفان عظیم نجات پیدا کرد. باید گفته شود که ده اسطوره های دیگر درین مورد در کُتب تاریخی ذکر است و اگر به تفصیل این داستاها مراجعه شود شباهت خیلی زیاد با واقعه نوح را دارند. ازین پیداست که شخص نوح خیلی کهن است که تاریخ اش به عصر ابرقاره پانجیا میرسد و در عناوین ذیل نیز ذکر شده است. عتیق بودن شخص نوح او دلیلی بر این است که تمام مردم جهان او را میشناسند زیرا که اولاً از نسل او هستند و ثانیاً ابلاغ پیامبران الهی نام وی را در اذهان بازماندگانش زنده گذاشته است.

تمامی دلایل فوق اینگونه خلاصه میشود که خداوند میفرماید: أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمَنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ﴿٥٨﴾ مريم: 58 اینان کسانی از پیامبران بودند که خدا به آنان نعمت داد، از نسل آدم و از نسل کسانی که با نوح در کشتی سوار کردیم و از نسل ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که آنان را هدایت کردیم و برگزیدیم؛ هنگامی که آیات (خدا) رحمان بر آنان خوانده می شد، سجده کنان و گریان به رو می افتادند. از این آیه عالمگیر بودن طوفان نوح طوری بر میآید که نسل آدم با انذار و بشارت پیامبران الهی تا به طوفان نوح دوام پیدا کرد و بعد از آن این تنها نسل نوح بود که منحصراً در زمین بجا ماند و تا زمان ابراهیم تعداد کثیری از پیامبران الهی به آنان فرستاده شد و بعد از ابراهیم سلسله پیامبری تنها به نسل ابراهیم منحصر گردید که انحصار نبوت را در ذریه ابراهیم از آیات متعدد قرآن فهمیده می توانیم. خداوند در باره ذریه ابراهیم میفرماید: وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾ الزخرف: 28 و (خداوند) آن (کلمه) را کلمه ای ماندگار در (میان) فرزندانش قرار داد، باشد که آنان باز گردند. در جای دیگر خداوند واضح و نام گرفته این امر را تشریح مینماید و میفرماید: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢٦﴾ الحديد: 26 به یقین ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در میان فرزندان آن دو نفر، نبوت و کتاب قرار دادیم، پس برخی از آنان هدایت یافتند و بسیاری از آنان نافرمان بودند.


تمام نسل بشر دودمان و از نسل نوح می باشد: اکنون طبق مضمون خلقت اشاره به نکته ای است که تکنالوژی امروزی از ثابت کردن آن قاصر می باشد و راه حل این مُعمای نژادی تنها تکیه به معلومات قرآنی میتواند باشد. طبق فرموده خداوند در دنیا هیچ ملتی نیست مگر اینکه برای هدایت شان پیامبری فرستاده نشده باشد. خداوند میفرماید: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴿٢٤﴾ فاطر: 24 ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم، و هر امتی در گذشته انذار کننده ای داشته است. پیامبران الهی که در دنیا فرستاده شدند از جزایر هاوایی و سوماترا تا هند و چین و روس و اروپا و آفریقا و استرالیا و میان اینها و آمریکای لاتین و آمریکای شمالی همه شان بشمول ابراهیم از نسل نوح بودند که البته درین اواخر نبوت تنها به نسل ابراهیم اختصاص یافت قسمیکه در آیه فوق در عنوان قبل ذکر شد. اکنون با کمک آیات الهی به تشریح بیشتر این مطلب میپردازیم. خداوند در باره اجداد بنی اسرائیل و ریشه اصلی نسل شان میفرماید: ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ﴿٣﴾ الاسراء: 3 (ای بنی اسرائیل) همان فرزندان کسانی که آنها را با نوح (در کشتی) سوار کردیم زیرا که او بنده ای شکرگزار بود. چگونه میتواند که قوم بنی اسرائیل صدها میلیون سال بعد با نژاد های دیگر غیر از نژاد نوح اختلاط نکرده باشد و دست ناخورده باقی مانده باشد؟ ازین واضح میشود که نژاد دیگری وجود ندارد و تمام نژاد های انسانی از نسل نوح هستند. درین صورت اگر بنی اسرائیل در دراز مدت و با تحولات خیلی زیاد نسلی، اولاد نوح هستند پس تمام انسان های جهان از نسل اوشان میباشند ازین رو نوح را آدم ثانی لقب داده اند. در کشتی نوح از انساخا تنها فرزندان با خانمهای شان بودند و بس. خداوند میفرماید: وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ ﴿٧٧﴾ الصافات: 77 و نژاد او را بازماندگان (روی زمین) کردیم. بدین دلیل نوح را آدم ثانی گویند زیرا که امروز تمام نسل بشر از دودمان و نسل اوشان می باشد. از این آیه قسمی برداشت میشود که در کشتی نوح تنها فرزندان او معه خانمانشان بودند، و یا اگر مومنین دیگر هم بودند پس تمام آنها عقیق بودند چرا که نظر به این آیه نسل بشر بعد از طوفان عظیم تنها از پشت نوح می باشد.

خداوند اهل عرب را مخاطب نموده نوح و کسانی که در کشتی با او سوار بودند اجدادشان معرفی میکند: إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ ﴿١١﴾ الْحَاقَّةُ: 11 هنگامی که آب طغیان کرد، ما (نیاکان) شما را در کشتی سوار کردیم. روی این ملحوظ کاملاً واضح میگردد که طوفان نوح عالمگیر بوده و ما انسانها جمیعاً از نسل نوح هستیم ورنه چگونه میتواند که عرب ها صدها میلیون سال بعد از نوح با نژاد های دیگر (که نژاد دیگری غیر از نژاد نوح هم وجود نداشت) اختلاط نکرده باشند؟ پس ازین واضح میشود که تمام نژاد های انسانی از نسل نوح هستند. قرآن و تورات هر دو درین مورد اینکه تمام نسل بشر امروزی از نسل نوح است یک موقف دارند که باید هم چنین می بود. خداوند میفرماید: فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطَبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٧﴾ المومنون: 27 ما به نوح وحی کردیم که: کشتی را در حضور ما، و مطابق وحی ما بساز. و هنگامی که فرمان ما (برای غرق آنان) فرا رسد، و آب از تنور (که محل آتش است) بجوشد (که نشانه فرا رسیدن طوفان است)، از هر یک از انواع حیوانات یک جفت در کشتی سوار کن و همچنین خانواده ات را، مگر آنانی که قبلاً وعده هلاکشان داده شده (همسر و فرزند کافرت) و دیگر درباره ستمگران با من سخن مگو، که آنان همگی غرق خواهند شد. در تورات چنین آمده است: آنگاه خداوند به نوح گفت: «تو و همه اهل خانهات به کشتی درآیید، زیرا تو را در این عصر در حضور خود پارسا دیدم» ﴿٢٧﴾ عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل 7، آیه 1 ازین واضح میشود اینکه انسانهای سوار در کشتی تنها ذریه نوح همراه با همسرانشان بودند زیرا کلمه "أَهْلَكَ" که در آیه مافوق ذکر شد بر همین مطلب دلالت میکند.

قسمیکه در عنوان قبل گفته شد که پسر نوح از جمله غرق شدگان بود، درین مورد خداوند میفرماید: وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ﴿٤٥﴾ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٤٦﴾ هود: 45 - 46 نوح به پروردگارش عرض کرد پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است و تو از همه حکم کنندگان برتری. خدا فرمود: ای نوح! به یقین او از خاندان تو نیست، او (دارای) کرداری ناشایسته است، پس چیزی را که به آن علم نداری از من نخواه، همانا من تو را اندرز می دهم که مبادا از ناآگاهان باشی. ازین آیه واضح بر میآید که استدلال و برداشت نوح از واژه اهل همان اهل بیت بود که از همین جهت تنها خانواده خود را طبق فرمان الهی سوار بر کشتی کرد بجز پسرش که طبق آیه چهل و پنجم فوق بد کردار بود. پس معلوم شد که در کشتی تنها اهل بیت نوح سوار بودند نه دیگران.

تورات نیز آنچه که در فوق بیان کردیم را بعضاً تصدیق میکند. در تورات چنین آمده است: در همان روز، نوح و پسرانش سام و حام و یافث و زن نوح و سه زوجه پسرانش با آنها به کشتی درآمدند ﴿٢٧﴾ عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل 7، آیه 13 و در تصدیق این آیه در انجیل چنین گفته شده است: همان ارواحی که در ایام گذشته نافرمانی کرده بودند، آنگاه که خدا در روزگار نوح که کشتی ساخته می شد، با شکیبایی انتظار می کشید. در آن کشتی تنها شماری اندک، یعنی هشت تن، به واسطه آب نجات یافتند ﴿٢٧﴾ عهد جدید، کتاب پطرس 1، فصل 3، آیه 20. ولی قرآن موجودیت زن نوح را در کشتی رد میکند و از عذاب او سخن میزند. خداوند میفرماید: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاهِلِينَ ﴿١٠﴾ التحريم: 10 خدا برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده که تحت سرپرستی و زوجیت دو بنده شایسته از بندگان ما بودند، ولی (در امر دین و دین داری)

به آن دو (بنده شایسته ما) خیانت ورزیدند، و آن دو (پیامبر) چیزی از عذاب خدا را از آن دو زن دفع نکردند و (هنگام مرگ) به آن دو گفته شد: با وارد شوندگان وارد آتش شوید. باید گفت که این بخش تاریخ که دست خورده یا فراموش شده است را در آیه فوق قرآن تصحیح نموده است پس در آن کشتی 7 نفر بودند، این حرف سخنی را تأیید میکند که بیان کردیم و دیگر اینکه در کشتی بجز از خاندان نوح کسی دیگری نبود، چونکه زن نوح از جمله غرق شدگان بود پس نسل بشر تنها از دودمان نوح یعنی از پسرانش سام و حام و یافث و سه زوجه پسرانش تداوم یافته است.

روایتی از اهل تشیع وجود دارد که هشتاد نفر با حضرت نوح در کشتی سوار بودند. از همدانی از علی از پدرش از هروی نقل است که امام رضا فرمود: لَمَّا هَبَطَ نُوحٌ إِلَى الْأَرْضِ كَانَ هُوَ وَوَلَدُهُ وَمَنْ تَبِعَهُ ثَمَانِينَ نَفْسًا فَبَقِيَ حَيْثُ نَزَلَ قَرْيَةً فَسَمَّاَهَا قَرْيَةَ الثَّمَانِينَ لِأَنَّهُمْ كَانُوا ثَمَانِينَ  علل الشرائع، جلد 1، صفحه 30، حدیث 1-2 وقتی نوح علیه السلام به زمین فرود آمد، او و فرزندان و پیروانش هشتاد نفر بودند، پس در جاییکه فرود آمد، شهری بنا کرد و به دلیل هشتاد نفر بودنشان آنرا قریه الثمانین نام نهاد. این روایت از پیامبر نقل نگردیده و نه به پیامبر نسبت داده شده است بلکه نظر شخصی امام رضا میباشد که در تضاد با آیات ارائه شده فوق قرار گرفته است.

اینکه تمام نسل بشر دودمان و از نسل نوح میباشد بیانگر همین مطلب است که طوفان نوح صد در صد عالمگیر بوده است.

دستاورد کاربردی فسیل شناسان: اگر ساینس دانان تا هنوز فسیل های انسانهای بلند قامت را توسط Potassium-argon

dating و Radiocarbon dating که یک روش تاریخ گذاری است، یا با کدام روش دیگر کشف نکرده اند و فسیل گذشتگان قریب را به انسانهای اولیه یا انسان ثماهای کهن ربط میدهند دال برین نیست که مهاجرت بشر قبل از فروپاشی ابر قاره پانجیا تخیلی است بلکه این ضعف علمی انسانهاست که تا هنوز به آن نرسیده اند، امید در آینده فسیل های انسان های بلند قامت و عظیم الجثه نیز کشف گردد. سوال پیش می آید که چرا دانشمندان نتوانستند تا هنوز اسکلتهای باستانی انسان ها را پیدا کنند؟ برای لحظه ای بیرون بروید، به همه پرندگان و سنجاب ها و مارمولک ها و حیوانات دیگر که می بینید در حال گردش در اطراف هستید، نگاه کنید که بیشتر سعی می کنند با ماشین ها (موترها) برخورد نکنند. درک کنید که فقط در طول عمر شما صدها هزار از اینها تنها در منطقه ای که زندگی می کنید متولد شده اند و درگذشته اند. حالا به اطراف نگاه کنید و تعداد اسکلت های پرند و سنجاب و مارمولک را که می بینید حساب کنید. خیلی زیاد است؟ در واقع، احتمالاً در بیشتر موارد عدد صفر خواهد بود. صدها و هزاران سنجاب مرده، مارمولک و پرند ... و شما نمی توانید یک اسکلت آنها را پیدا کنید چرا که طبیعت در واقع نمی خواهد بقایای اسکلت را حفظ کند و می خواهد با نوعی تجزیه شدن آنها آن بقایای اسکلت را به عنوان غذا مورد استفاده گیاهان و حیوانات قرار دهد که این چنین اذن پروردگار در طبیعت الهام شده است. بنابراین فسیل سازی یک اتفاق نادر است.

بزرگترین آثاری که تا هنوز از قوی الجثه بودن انسانهای کهن کشف شده است درینجا ذکر میگردد. در آگوست 2016 میلادی چاپ پای یک انسان غول پیکر توسط گروهی از عکاسان در استان پنگیان در گوئیژو (Pingyan village in Guizhou) که در جنوب غربی کشور

چین موقعیت دارد کشف گردید. این رد پا 57 سانتی متر طول دارد. اگر تخمیناً سنجیده شود شخصی که 57 سانتی متر رد پا دارد، بالاتر از 13 فوت که معادل به 3.9 متر میشود قد داشته میتواند.



اکتشاف یک انگشت مومیایی شده انسانی به طول 38 سانتی متر در کشور مصر ساینس دانان را به حیرت انداخت. نظر به اندازه گیری، دارنده این انگشت بیشتر از 5 متر قد داشته میتواند.



رد پای دیگری توسط یک باستان شناس که اسمش مایکل تلنجر (Michael Tellinger) است در سال 2012 میلادی در آفریقا کشف گردید او میافزاید که قدمت این رد پا تقریباً به دو صد میلیون سال قبل میرسد. اگر تخمینی دیده شود شخصی که دارای این رد پا است، 27 فوت یعنی بالاتر از 8 متر قد داشته میتواند که این نقش پای انسان نه بلکه نقش پای یک طفل انسان نُمای آن زمان میتواند باشد زیرا که 200 میلیون سال قبل انسانی وجود نداشت و تاریخ پیدایش انسان اول^ع در عنوان بعد ذکر گردیده است.



یک نقش پای دیگری در قله یا کوه آدم در کشور سریلنکا که طول آن نقش پا تقریباً به دو متر میرسد موقعیت دارد. بعضی مردم آن را نقش پای آدم می‌دانند و بعضی می‌گویند که این رد پای گوتم بوده یعنی بودا است ولی طبق تحقیقات این ادعا بی‌بنیاد می‌باشد.

بزرگترین اثری که تا هنوز کشف گردیده عبارت از بزرگترین قامت مکمل انسانی است و آن طول به 7 متر میرسد، این کالبد توسط یک حفاری در کشور اکوادور در ساحه (Changaiminas) کشف گردید و بعد از بازسازی در سال 2004 میلادی در کشور سوئیس در ساحه (Mystery Park en Interlaken) به نمایش گذاشته شد.



جستجو برای کشف فسیل‌های دیگر جریان دارد تا از اصل حقیقت پرده برداشته شود. با این وصف قرآن بشر را خیلی کهن معرفی میکند. در سال 2000 میلادی دانشمندان در بیابان‌های اتیوپی فسیل دخترک سه سال را پیدا کرده‌اند که 3.3 میلیون سال قدمت دارد و تا الحال قدیمی‌ترین جسد کشف شده بشر به حساب می‌آید. حجمه این دخترک که سلام (Selam(DIK-1/1)) نامیده می‌شود به صورت تقریباً

کامل و سالم کشف شده و اطلاعات بسیار خوبی از زندگی نیاکان انسانی به ما می دهد. چیزی که باعث شگفتی و تعجب دانشمندان شد این بود که با کنار هم چیدن استخوان های این دختر 3.3 میلیون ساله مشخص شد که او روی دوپا راه می رفته است. در حالی که تا پیش از این تصور می شد که نیاکان انسان در آن زمان همانند گوریل ها راه می رفته اند.



ذکر انساخهای باستانی در قرآن: مراد از انساخهای باستانی انسان نُمّاهای که در فصل اول ذکر شد نیست بلکه انساخهای واقعی که

در قدیم میزیستند است. مردمان کهن و سنتهای دیرینی بسیار در دنیا موجود بوده اند که با گذشت ایام نابود گشتند. خداوند میفرماید: وَكَمْ

أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿الاسراء: 17﴾ و چه بسیاری از ملل و اقوامی را بعد از نوح هلاک

کردیم و تنها خدای تو که بر گناهان بندگان آگاه و با خبر است کفایه می کند (که به مصلحت هر که را خواهد عفو و هر که را خواهد

عقاب کند). خداوند در جای دیگر این موضوع را چنین بیان میفرماید: وَكَايْنٍ مِنْ نَبِيِّ قَاتَل مَعَهُ رِثْيُونٌ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ

اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿ال عمران: 146﴾ و چه بسیار پیامبرانی که همراه ایشان توده های انبوه نبرد کردند و از هر

رنجی که در راه خدا دیدند نه سستی ورزیدند و نه ضعف و زبونی نشان دادند، و خداوند شکیبایان را دوست دارد. تعداد پیامبران الهی در روایات

چنین ذکر شده است، از ابوذر غفاری رض روایت است که گفت: پرسیده شد: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَمْوَفَاءُ عِدَّةِ الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ "مِائَةُ أَلْفٍ وَأَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ

أَلْفًا"، الرُّسُلُ مِنْ ذَلِكَ ثَلَاثٌ مِائَةٍ وَخَمْسَةُ عَشَرَ جَمًّا غَفِيرًا ﴿رواه أحمد (265/5) (22342)﴾ ای رسول خدا، پیامبران به چه تعداد بوده اند؟

فرمود: "صد و بیست و چهار هزار"، از این تعداد زیاد، سیصد و پانزده رسول بوده اند. تجسس در باره علوم مختلف و فراگیری آن در فطرت انسانها قرار داده شده است تا ذریعه این علوم پیشرفت کنند، مخصوصاً تفحص روی علم باستانشناسی انجام دهند تا از آثار اقوام کهن جهت پندگیری واقف گردند. خداوند درین مورد میفرماید: أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَعْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾ غافر: 82 آیا آنها روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟ همانها که نفراشتان از اینها بیشتر، و قوت و آثارشان در زمین فزونتر بود، هرگز آنچه را به دست می آوردند نتوانست آنها را (در برابر عذاب الهی) بینباز سازد. از آیه فوق بر میآید که اقوام گذشته قوی الجثه و خیلی کهن بودند که در ذیل واضح خواهد شد و دیگر اینکه خداوند ما انسانها را وادار میسازد تا حقایق اقوام پیشین را دریابیم و از آن پند بگیریم و اصلاح شویم. ازین رو خداوند انسانها را امر به تحقیق در آثار عتیقه میکند و در ضمن میفرماید که پیش از شما رسم و رواج های که در دراز مدت توسط مردمان باستانی بنا شده بود ازین رفته است یعنی آنها خیلی کهن بوده اند که شما از آثار پوسیده شان قدمت آنها را تشخیص داده میتوانید تا باشد که از آن پند گرفته اصلاح شوید. خداوند میفرماید: قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿١٣٧﴾ العنکبوت: 137 پیش از شما سنتهایی بوده و گذشته است، در زمین سیر و سفر کنید و بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است. نظر به نص آیت، سنتها به معنای ملت های متعدد است که به مرور زمان یکی بعد دیگری دارای فرهنگ های متفاوت شده بودند. باید گفت که بعضی ها در آیه مافوق معنی "أَشَدَّ قُوَّةً" را ثروت و مال گرفته اند در حالیکه آن به معنای قوت فیزیکی میباشد که در آیه ذیل خداوند چنین میفرماید: كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٦٩﴾ التوبه: 69 (شما منافقان) همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند (و راه نفاق پوئیدند) آنها از شما نیرومندتر و اموال و فرزندانشان فزونتر بود، آنها از بهره خود (در دنیا در راه هوسها و گناه) استفاده کردند، شما نیز از بهره خود (در این راه) استفاده کردید همان گونه که آنها استفاده کردند شما (در کفر و نفاق و استهزای مومنان فرو رفتید همانگونه که آنها فرو رفتند، (ولی سر انجام) اعمالشان در دنیا و آخرت نابود شد و آنها زیانکارانید. اقوام کهن نظر به هیکل قوی که داشتند عمر های شان طولانی تر و نسل های شان پابنده تر بود. خداوند این مورد را در موضوع قارون چنین بیان میکند: قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرَ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٧٨﴾ القصص: 78 (قارون) گفت: «این ثروت را بوسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام!» آیا او نمی دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد، مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند. و همچنان فعالیت فیزیکی اقوام کهن نسبتاً بیشتر بود. خداوند میفرماید: أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارُوا الْأَرْضِ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾ الروم: 9 آیا در زمین گردش نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند چگونه بود؟! آنها نیرومندتر از اینان بودند، و زمین را (برای زراعت و آبادی) بیش از اینان دگرگون ساختند و آباد کردند، و پیامبرانشان با دلایل روشن به سراغشان آمدند (اما آنها انکار کردند و کیفر خود را دیدند)؛ خداوند هرگز به آنان ستم نکرد، آنها به خودشان ستم می کردند!

خداوند در قرآن پاک ذکر بشر را از سرگذشت انسان اول آدم آغاز نموده است ولی در باره قدمت بشر سخن را از عمر نوح آغاز می نماید و میفرماید: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿۱۴﴾ **عنکبوت: 14** و همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم پس نصد و پنجاه سال در میانشان درنگ کرد (ولی بیشتر مردم به او ایمان نیاوردند)، سرانجام طوفان آنان را در حالی که ستمکار بودند، فراگرفت. طویل بودن عمر نوح دلیل بر عظیم الجثه بودن اوست و عظیم الجثه بودن ایشان بر کهن بودن شان دلالت میکند. در آن زمان تمام مردم بلند قامت مانند شخص نوح بودند و نوح از میان خود شان به پیغمبری برگزیده شده بود. آدم که کهن تر از نوح بود، طول قامت ایشان در حدیثی مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ 27.4 متر ذکر شده است که در ذیل با جزئیاتش معه قامت قوم نوح خواهد آمد. بلندی قامت اشخاص گذشته قطعاً دلالت بر کهن بودن شان میکند که در ذیل از داستان های عاد و سبأ و ثمود ثابت خواهد شد.

قرآن سرگذشت انداز پیامبران الهی است، بسیاری از اقوام گذشته جهت تحلف و ستم شان از سوی خداوند هلاک گردیدند که طبق بیان قرآن نخستین شان قوم نوح بود. خداوند میفرماید: وَقَوْمٌ نُّوحٌ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى ﴿۵۲﴾ **النجم: 52** و پیشتر (از همه آنها) قوم نوح را (هلاک کرد) زیرا که آنان ستمگرت و سرکش تر بودند. این آیه دلالت میکند که قوم نوح کهن ترین اقوام بشر است.

به همین منوال طبق ترتیب قرآنی، بعد از قوم نوح قوم عاد جانشین آنان میگردد و بخاطر ستمی که مرتکب شدند از بین می روند. خداوند میفرماید: أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۶۹﴾ **الاعراف: 69** آیا تعجب کردید که بر مردی از جنس خودتان معارفی از سوی پروردگارتان آمده تا شما را (از عذاب دنیا و آخرت) بیم دهد؟! و به یاد آورید که شما را جانشینانی پس از قوم نوح قرار داد، و شما را در آفرینش (جسم و جان) نیرومندی و قدرت افزود، پس نعمت های خدا را به یاد آورید تا رستگار شوید. آیه فوق در باره قوی الجثه بودن قوم عاد که ظهور شان بعد از قوم نوح بود وضاحت دارد و به همین تناسب جثه شان نسبت به قوم نوح بخاطر انفصال زمانی ضعیف تر بوده است که دلیلش در ذیل درج است. خداوند در باره قوم عاد میفرماید: سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعِجَازٌ نَحْلٌ خَاوِيَةٌ ﴿۱۰۰﴾ **الحاقة: 100**

7 که خدا آن را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنان مسلط کرد و (اگر آنجا بودی) می دیدی که آنان مانند تنه های پوسیده و پوک درختان خرما روی زمین افتاده (و هلاک شده اند). درین آیه خداوند حضرت محمد را مخاطب میکند و میگوید که اگر تو در آن زمان می بودی و جسامت خود را با جسامت قوم عاد مقایسه میکردی پس درازی قد آنها را مانند تنه درخت خرمای امروزی میدیدی. طول درخت خرمای امروزی به 21 الی 23 متر میرسد یعنی بجز از شاخ و برگ آن، اوسط بلندی قد قوم عاد مانند تنه درخت خرما 21 متر بود. باید به یاد سپرد که وجود قوم عاد قبل از قوم سبأ و قوم ثمود بوده است که طول قد این اقوام کمتر از قوم عاد بخاطر انفصال زمانی آن بود. دلیلی که چرا قد انسان به مرور زمان کوتاه میشود این است که نه تنها قد انسان بلکه جسم تمام مخلوقات روی زمین اعم از حیوانات و نباتات کوچکی قامت را تجربه میکنند. سیاره زمین زمانیکه جوان بود مواد غذایی اش از کیفیت عالی برخوردار بود و موجودات زنده در آن رشد کردند و متناسب امروز صاحب جسامتهای خیلی بزرگ شدند و اکنون با پایین آمدن کیفیت مواد غذایی مستخرج از زمین موجودات این کره خاکی کوچک شده اند و کوچکتر خواهند شد. یک تحقیق 535 صفحه ای که توسط انجمن رژیم غذایی هند (Indian dietetic association) در انستیتوت ملی تغذیه (National institute of nutrition) کشور هندوستان در شهر حیدرآباد بصورت جدول ترکیب غذا ترتیب گردیده است،

نشان میدهد که از 30 سال بدینسو کیفیت مواد غذایی بتدریج در حال پایین آمدن است که این امر ذایقه مواد غذایی را هم نسبتاً کم کرده است. گرچه دلیل پایین آمدن میزان کیفیت مواد غذایی را اسپری مواد کیمیاوی بالای نباتات بیان میکنند ولی در دراز مدت کم شدن چند در صدی آن طبعی میباشد که جهش یا تغیر ناگهانی (Mutation) از همین جهت در موجودات تغیر ژنتیکی ایجاد میکند یعنی صفات زیستی بعضی از جانداران یک گونه را تغیر می دهد و این مطلب در اخیر فصل قبل تشریح گردید. حدیث بخاری و مسلم در مورد اندازه قامت آدم و کوتاه شدن قد انسان به مرور زمان، در صفحات ذیل درج گردیده است که نیز بیانگر همین مطلب میباشد.

بدین معنا! که نه تنها قامت آدمی بلکه قامت اکثر جنیندگان جهت کوتاه شدن، مدت زمان طویل را دربر میگیرد که نتیجه متفاوت آن میلیون ها سال بعد قابل مشاهده میتواند باشد. سخن همان است که انسان خیلی کهن است. اگر در اساطیر اسکاندیناوی دقت شود، یمیر، اورگلمیر، بریمیر یا بلاینین (Ymir, Aurgelmir, Brimir, or Bláinn) نام های موجودی است که دارای قامت بلند یعنی خیلی قوی الجثه بود که آن نوع فُسیل تا هنوز کشف نگردیده است.

آیه فوق با کمی اختصار در جای دیگر چنین آمده است. خداوند میفرماید: إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ ۖ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ ۖ القمر: 20 - 19 ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آنها فرستادیم. که آن باد مردم را از جا بر می کند گویی تنه های نخلی بودند که ریشه کن شده بودند. اگر اجزای درخت خرما با تنه آن محاسبه شود به 23 متر میرسد که در فوق ذکر گردید ولی قامت قوم عاد مانند تنه های درخت لحوما بدون برگ و شاخ و ریشه آن 21 متر بود.

خداوند در باره توانایی فزیکای قوم عاد میفرماید: وَلَقَدْ مَكَنَّاهُمْ فِيْمَا إِن مَكَنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۖ الاحقاف: 26 و به آن قوم عاد تمکین و قوتی دادیم که شما امت را چنان نیروی بدنی ندادیم و برای آنها گوش و چشم و قلب قرار دادیم (اما به هنگام نزول عذاب) نه گوشها و چشمها، و نه عقلهایشان برای آنها سودی نداشت، چرا که آیات خدا را انکار می کردند، و سرانجام آنچه را استهزا می کردند بر آنها وارد شد. آیه هذا تصدیق کننده آنچه ما در باره قوم عاد بیان میکنیم است.

اکنون پیوسته به موضوع هذا در مورد رهبر قوم عاد که اسمش شداد است میپردازیم. خداوند میفرماید: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ۖ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ۖ الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ ۖ الفجر: 8 - 6 آیا ندیدی پروردگارت به قوم عاد چه کرد؟ و (با آن شهر) اِرم که دارای کاخ های با عظمت و ساختمان های بلند بود؟ همان شهری که نظیرش در بلاد آفریده نشده بود. منظور از دیدن در آیه فوق رؤیت علمی و آگاهی بر آن است، از آنجاکه داستان این قوم به قدری مشهور و معروف بوده است گویی مردم زمانهای بعدی نیز آن را با چشم خود می بینند ازین رو تعبیر به رؤیت شده است. علامه نظام الدین حسن نیشاپوری در تفسیر خود در شرح سوره فجر مینویسد: "واعترض بأن بلاد عاد کانت فیما بین عمان إلى حضرموت و هی بلاد الرمال المسماة بالأحقاف. وروی انه کان لعاد ابنان: شداد و شدید، فملکا و قهرا البلاد و أخذتا عنوة و ملکاً، ثم مات شدید و خلص الأمر لشداد فملک الدنيا و دانت له ملوکها فسمع بذكر الجنة فقال: أبني مثلها فبنی اِرم فی بعض صحاري عدن فی ثلاثمائة سنة و کان عمره تسعمائة سنة" تفسیر نیشاپوری: غرائب القرآن و رغائب الفرقان، جلد ششم، صفحه، 496. گمانه زنی های جدید اِرم، سرزمین قوم عاد، را به خاطر ستونهایی که در این شهر کشف شده اند در مکان شهر مدفون شده ای به نام اوبار (Ubar)

در کشور عمان نزدیک به مرز یمن شناسایی می‌کند که البته برخی از آثار آن از قبل در آنجا موجود بوده است زیرا که خداوند می‌فرماید: وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَزَيْنَ هُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَاهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ﴿٣٨﴾ العنكبوت: 38 ما طایفه عاد و ثمود را نیز (هلاک کردیم)، و بخشی از مساکین (ویران) آنان برای شما آشکار شده است؛ شیطان اعمالشان را برای آنان آراسته بود، از این رو آنان را از راه (خدا) بازداشت در حالی که بینا بودند. (در باره ویرانه های ثمودیان نیز خواهیم دانست) این شدداد پسر عاد بود که قصر خود را با ستون ها بنا کرده بود و او را جنت توصیف میکرد، با سرکشی از احکام خداوند و اطاعت نکردن از هودع خودش با پیروانش و قصرش سرنگون شدند. طبق متن تفسیر نیشاپوری که در فوق ذکر شد عمر شدداد 900 سال بود پس عمر شدداد بیانگر عظیم الجثه بودن اهالی آن منطقه میباشد. مانند عمر نوح و قومش که در صفحات قبل بیان گردید که از شددادیان جسماً بزرگتر بودند.

باید دانست، گرچه عمر آدم 930 سال و عمر نوح 950 سال در تورات ذکر است که قرآن تنها زمان تبلیغ نوح را 950 سال بیان میکند، ولی باز هم قرآن در مورد عمر پیامبران و اُمت های اولیه چه میگوید باید بتفصیل مطرح شود. خداوند درین باره که یهود را مورد بحث قرار میدهد میفرماید: وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾ البقره: 96 آنها را حریصترین مردم حتی حریصتر از مشرکان بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت (تا آنجا) که هر يك از آنها دوست دارد (مانند اُمت های اولیه) هزار سال عمر کند در حالی که این عمر طولانی او را از عقاب خداوند باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بینا است. طولانی ترین عمر ممکن را اُمت های اولیه داشتند که اوسط عمر شان هزار سال قمری تثبیت میشود که مصادف به 972 سال و چند روز شمی میباشد طوریکه اوسط عمر مخاطبین قرآن هزار ماه تثبیت شده است. خداوند میفرماید: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿٣﴾ القدر: 3 شب قدر، بهتر از هزار ماه است. منظور از هزار ماه، اوسط عمر مردمان زمان حضرت محمد ص میباشد یعنی این شب دارای چنین برکاتی است که از تمام عمر شما بهتر است. چونکه مخاطبین قرآن عربها بودند و شمارش ایام نزد شان به اساس ماه بود پس هزار ماه مذکور درین آیه ماه های قمری است که برابر به 83 سال و چند روز قمری میشود و مصادف به 81 سال و چند روز شمسی میباشد. درین آیه صرفاً مخاطبین قرآن یعنی مردمان زمان حضرت محمد ص مقصود است که اوسط عمر شان قدری بیشتر از 80 سال شمسی بود.

طویل العمر بودن اقوام کهن از حدیث ذیل نیز کنایتاً ثابت میشود که در آن عمر اهل جنت 33 سال گفته شده است. قبل از ذکر حدیث باید پرسیده شود که چرا عمر اهل بهشت از 16 الی 18 سال نیست که در این سطح عمر، انساها در اوج شهوت قرار میگیرند که یک سن مناسبی جهت بهره برداری از لذایذ است؟ پاسخ این است که انساهاهای امروزی اوسطاً در سن 14 سالگی بالغ میگردند ولی انساهاهای کهن در حدود 30 الی 33 سالگی بالغ میشدند، پس جهت ارتباط بین مردم از ادوار مختلف عمری 33 سالگی که برای جنتیان داده خواهد شد عمری است که انساهاهای کهن در آن به اوج شهوت میرسیدند و در بهشت نیز همانطور، و انساهاهای امروزی که در سن 33 سالگی شهوت دارند ولی در بهشت از اثر صحتمندی و توانایی جسمی مانند شخص 14 ساله امروزی در اوج شهوت خواهند بود. بنابراین 33 سال عمر برای جنتیان عمر مناسبی است که درین صورت ما با آنها در درک لذایذ وجه مشترک خواهیم داشت یعنی در صورت تجرد مردمان هر زمان میتوانند در جنت با همدیگر ازدواج کنند چرا که همه اینان در دنیا قبلاً از لذت شهوانی بهره مند شده بودند و نظر به تجربه ای که درین مورد دارند اکنون قضیه را درک می کنند. ازین رو در حدیث شماره 6227 بخاری و حدیث شماره 7163 مسلم که مردم به قیافه و اندام آدم داخل جنت خواهند شدند

به همین امر دلالت میکند که کلمه "عَلَى صُورَةِ آدَمَ" به همین معنا میباشد. این حدیث در صفحات قبل بیان شد. از معاذ بن جبل^{رض} روایت شده که پیامبر^ص فرمود: «يَدْخُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ جُرْداً وَ مُرداً مُكْحَلِينَ. أَبْنَاءُ ثَلَاثِينَ أَوْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ». **مسلم: 7928** «اهل بهشت در حالی وارد بهشت می شوند که مجرد و بدون ریش هستند. چنان زیبا خواهند بود، که گوئی سرمه به چشم کشیده اند و 30 یا 33 سال عمر دارند». ولی در **مسند احمد بن حنبل** در حدیث شماره 8505 روایت شده است که آنها بدون شک 33 سال عمر خواهند داشت. دلیل دیگری که طویل العمر بودن اقوام کهن از حدیث فوق ثابت میشود اینکه مردان این زمان اوسطاً در سن 18 سالگی ریش میکشند ولی این اقوام کهن است که مردان شان بعد از بلوغ یعنی بعد از سن 33 سالگی ریش دار میشدند که همه انسانها درین امر با آنها اشتراک خواهند داشت. جناب سید عبدالحسین دستغیب در کتاب معاد خود در صفحه 141 عمر مردان بهشتی را 33 سال گفته است که نظر به حدیث فوق صحت دارد ولی ایشان عمر زنان بهشتی را 16 سال میگویند، شاید از آن جایکه دختران زودتر از پسران بالغ میشوند ولی دختران اقوام کهن که در 16 سالگی بالغ نمی شدند باید آنها نیز 30 تا 33 سال عمر داشته باشند.

باید در علم خود بافزایم که گردش ایام از همان ابتدای خلقت تا حال تغییر نکرده است که بیست و چهار ساعت در یک شبانه روز، هفت روز در هفته، اوسطاً 30 روز در ماه و 12 ماه در سال میباشد. خداوند میفرماید: إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ **التوبة: 36** بدانید که شمار ماهها نزد خداوند در کتاب الهی (لوح محفوظ از) روزی که آسمانها و زمین را آفریده است، دوازده ماه است، که از آن چهار ماه حرام است، این دین استوار است، پس در مورد آنها بر خود ستم نکنید، و با مشرکان همگی کارزار کنید، همچنانکه آنان هم با شما همگی کارزار می کنند و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است. طبق آیه فوق ساعات ایام در قدیم اضافه تر از ساعات امروزی نبود ولی طبق حدیث ذیل ساعات ایام در آینده تغییر خواهند کرد. از ابوهریره^{رض} روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَتَقَارَبَ الزَّمَانُ، فَتَكُونُ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ، وَيَكُونُ الشَّهْرُ كَالْجُمُعَةِ، وَتَكُونُ الْجُمُعَةُ كَالْيَوْمِ، وَيَكُونُ الْيَوْمُ كَالسَّاعَةِ، وَتَكُونُ السَّاعَةُ كَالْحِزَاقِ السَّعْفَةِ **رواه أحمد (537/2) (10956)** قیامت برپا نمی شود تا اینکه زمان آنقدر به هم نزدیک شود که سال همچون ماه و ماه همچون هفته و هفته همچون یک روز و یک روز همچون یک ساعت و یک ساعت همانند سوزاندن یک برگ خشک درخت خرما بگذرد. تغییر در ساعات یکی از علایم قیامت است که گردش سریع زمین باعث آن خواهد شد تا اینکه کره زمین جذب کتله آفتاب گردد. بلی! در مورد تباهی زمین فصل آخر را اختصاص داده ایم که این مسئله در آنجا حل خواهد شد. قسمیکه بعضی ها میگویند که همین اکنون ما تغییر ساعات را مجازاً تجربه می نمایم، کاملاً اشتباه است چرا که حدیث فوق در مورد تغییر واقعی ساعات بحث میکند نه تغییر مجازی آنها. پس تا فعلاً تغییری در گردش ایام واقع نشده است اگر اینطور میبود جاداشت که خداوند مدت زمان تبلیغ نوح^ع را با تفاوت با زمان ما محاسبه میکرد ولی اینطور نشد چرا که تا الحال در گردش ایام کمی یا کاستی وارد نشده است و این یکی از علایم کبرای قیامت میباشد.

بیاد داشته باشید! اسامی آنعده پیامبران مخصوصاً رسولانی که در قرآن ذکر است مانند هود^ع رسول بر قوم عاد، صالح^ع رسول بر قوم ثمود و رسول بر قوم سبأ و دیگر رسولان مذکور، در خاور میانه میزیستند. خداوند در باره ارتباط جغرافیایی اعراب و قوم عاد و هلاکت اقوام دیگر که در آن ساحه بود و باش داشتند میفرماید: وَلَقَدْ مَكَّنَاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْنِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا

أَبْصَارُهُمْ وَلَا أْفِدَتْهُمُ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٢٦﴾ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا خَوْلَكُمْ مِنَ الْقَرْيَةِ وَصَرَفْنَا
 الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾ **الاحقاف: 26 - 27** ما به آنها (قوم عاد) قدرتی دادیم که به شما ندادیم، و برای آنان گوش و چشم و دل قرار
 دادیم؛ (اما به هنگام نزول عذاب) نه گوشها و چشمها و نه عقلهایشان برای آنان هیچ سودی نداشت، چرا که آیات خدا را انکار می کردند؛
 و سرانجام آنچه را استهزا می کردند بر آنها وارد شد! ما آبادیهایی را که پیرامون شما بودند نابود ساختیم، و آیات خود را بصورتهای گوناگون
 (برای مردم آنها) بیان کردیم شاید بازگردند! و نیز به شیوه دیگر خداوند میفرماید: أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي
 مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النَّهْيِ ﴿٢٨﴾ طه: 128 آیا برای هدایت آنها (کفار قریش) کافی نیست که بسیاری از پیشینیان را (که طغیان
 و فساد کردند) هلاک کردیم و اینها در مساکن (ویران شده) آنان رفت و آمد دارند در اینها دلائل روشنی است برای صاحبان عقل. رفت و آمد
 قریشیان بالای آثار اقوام گذشته به دو نوع بود، اقوامی که ویرانه های شان قابل مشاهده بود مانند قوم لوطؑ که خداوند میفرماید: وَإِنَّ لُوطًا
 لَّمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٩﴾ إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٣٠﴾ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ﴿٣١﴾ ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَمْرِئِينَ ﴿٣٢﴾ وَانْكُم لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ﴿٣٣﴾ وَبِاللَّيْلِ
 أَفَلا تَعْقِلُونَ ﴿٣٤﴾ **الصفات: 133 - 138** و لوط از رسولان (ما) است. و به خاطر بیاور زمانی را که او و خاندانش را همگی نجات دادیم.
 مگر پیرزنی که از بازماندگان بود (و به سرنوشت آنان گرفتار شد). سپس بقیه را نابود کردیم. و شما پیوسته صبحگاهان از کنار (ویرانه های
 شهرهای) آنها می گذرید.... و (همچنین) شبانگاه؛ آیا نمی اندیشید؟ و اقوامی که ویرانه های شان نسبت به گذشت زمان طولانی مستقیماً قابل
 مشاهده نبود مانند قوم عاد و قوم سبأ و قوم ثمود که ما هر یک ازین اقوام کهن را در ذیل با تصاویر جغرافیایی شان شرح خواهیم داد.
 باید در باره قوم نوحؑ گفت که آن قوم طبق آیه فوق و بنابر آیه ذیل در خاور میانه امروزی میزیست. خداوند در باره تلقین دعا به نوحؑ
 میفرماید: فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٣٥﴾ وَقُلْ رَبِّ انْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ
 الْمُنْزِلِينَ ﴿٣٦﴾ **المومنون: 28 - 29** و هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند بر کشتی سوار شدید بگو ستایش خدائی را که ما را از قوم
 ستمگر نجات بخشید. و بگو پروردگارا مرا به منزلی مبارک فرود آور و تو بهترین میزبانانی. پس این مکان مبارک که خاندان نوحؑ بر آن فرود آمدند
 در خاور میانه موقعیت داشت که خداوند آنرا برای عبادت خود خاص گردانیده است. خداوند میفرماید: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ
 الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا خَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿٣٧﴾ **الاسراء: 1** پاك و منزّه است خدائی که
 بندهاش را در يك شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی که گرداگردش را پُر برکت (مبارک) ساختیم بُرد، تا آیات خود را به او نشان دهیم او
 شنوا و بیناست. بناءً بود و باش قوم نوحؑ نیز در خاور میانه بوده است.

طوفان نوحؑ عالمگیر بود که در شروع فصل تحت همین عنوان بیان شد. تمام دنیا غرق شد و اثری از تباهی قوم نوحؑ باقی نماند. چیزیکه باقی
 ماند کشتی وی بود ازین رو خداوند کشتی نوحؑ را محفوظ نگهداشت تا در ادوار بعدی کشف و مایه عبرت برای سایرین گردد. خداوند
 میفرماید: وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ ﴿٣٨﴾ **القمر: 15** و آن کشتی را محفوظ داشتیم تا آیه عبرت خلق شود، آیا کسی هست که از آن پند
 گیرد؟ کشتی نوحؑ و آثار رسولان دیگر اینکه چه زمانی کشف خواهند شد بستگی به تقدیر الهی دارد، شاید زمانی که میزان طلب ما درین
 باره به اوج خود برسد، همان طوریکه جسد فرعون کشف گردید که خداوند آنرا جهت عبرت مردم محفوظ نگهداشته بود. خداوند میفرماید:

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ ﴿٩٢﴾ **یونس: 92** پس امروز تو را با بدن بی جان نجات

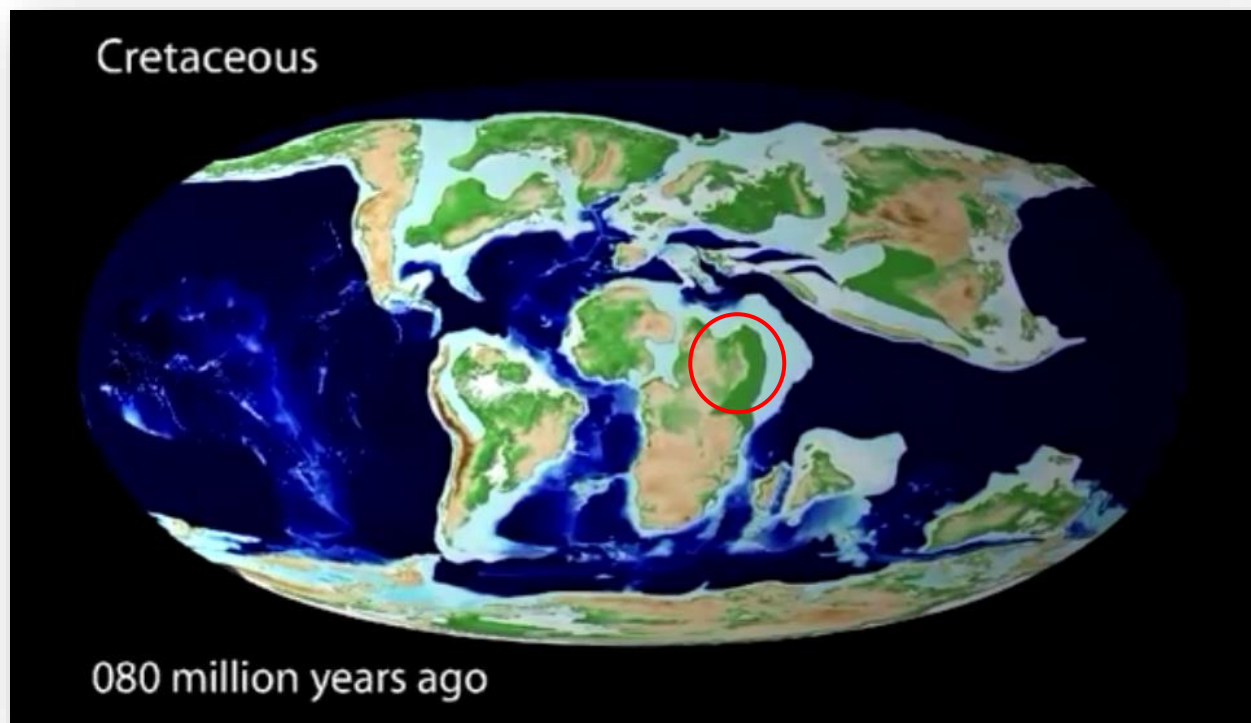
می دهم تا برای آیندگان نشانه ای (از قدرت ما و زبونی و خواری گردنکشان) باشی؛ و یقیناً بسیاری از مردم از نشانه های ما بی خبرند.

خداوند قوم عاد را بعد از قوم نوح معرفی میکند که تفسیری بر پارینه بودنش می باشد. بنابر طول قد قوم عاد که همان 21 متر گفته شد، زمان شان را Cretaceous/Aptian مینامند که 120 میلیون سال قبل بود و این امر در ذیل تحلیل و تجزیه خواهد شد که فعلاً حدود جغرافیایی اش در تصویر ذیل قابل مشاهده است. خداوند میفرماید: **وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ ﴿٥٠﴾ النجم: 50** و اوست که قوم عاد نخستین را **هلاک کرد**. کلمه عاد نخستین موجودیت عاد های دیگر را ثابت نمی سازد چرا که کلمه عاد نخستین بمعنای عاد کهن است یعنی نه آن عاد که تاریخ نگاران آن را قرین میپندارند و درج تاریخ بشر نموده اند، بلکه کلمه "الأولی" معنای کهن بودن این قوم را ارائه میکند که میلیون ها سال قدمتش را ثابت می سازد. پس عاد همان قوم پیامبر بزرگ خدای هود است قومی که در گذشته بسیار دور زندگی میکردند. ازین رو کجروی ها در تهاد علم باستانشناسی بازنگری، و بعد از بررسی دقیق دوباره باید پایه گذاری شود.



باید دانست که مدت زمانی که بین قوم نوح و قوم عاد وجود داشت، درین خلال امت های دیگری هم میزیستند. خداوند میفرماید: **وَأَذْكُرُ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٢١﴾ الاحقاف: 21** و به یاد آور (داستان هود) برادر قبیله قوم عاد را، آن گاه که قوم خود را در آن ریگستان (واقع در جنوب شبه جزیره عرب) انداز نمود و البته بیم دهندگانی پیش از او و پس از او نیز (در آن محیط) گذشته بودند که جز خداوند کسی را نپرستید، زیرا که من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم. از این آیه بر میآید که حضور قوم عاد متصلاً بعد از قوم نوح نبوده بلکه قبل از آنها هم اُمتهای در آنجا میزیستند که زمان

های طولانی را سپری نمودند و در ذیل در شرح کلمه «قَرْنٌ» خواهد آمد. طبق آیه فوق قوم عاد در ریگستان بود و باش داشت که 120 میلیون سال قبل تخمین زده شده است. بعد از تباهی قوم عاد و فنای جنت شداد خداوند آن ریگستان را قابل زیست یعنی به باغ واقعی مبدل ساخت که زمانش به 80 میلیون سال قبل میرسد و آنرا Cretaceous\Campanian مینامند.



پس در آن ساحه قوم سباء آباد گردید که آن قوم سباء نخست بود نه آن سبایکه ملکه بلقیس به آن تعلق داشت، در ذیل این فرق و فرقی مقدم بودن قوم سباء بر قوم ثمود واضح خواهد شد که در آیه فوق منظور از انداز کنندگان بعد از عاد، پیامبران قوم سباء است. خداوند در باره قوم سباء میفرماید: لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ ﴿١٥﴾ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ﴿١٦﴾ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ ﴿١٧﴾ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُورَى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ ﴿١٨﴾ فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَرَفْنَاَهُمْ كُلَّ مُرَقٍّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿١٩﴾ سباء: 15 - 19 برای قوم سبا در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت الهی) بود، دو باغ (عظیم و گسترده) از راست و چپ (با میوه های فراوان، به آنها گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید، شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان). ولی (آنان از سپاس گزاری در برابر نعمت، و از فرمان ها او و دعوت پیامبرشان) روی گردانند، در نتیجه سیل (ویران گر) «عرم» را بر ضد آنان جاری کردیم (که دو باغ آباد راست و چپ منطقه را نابود کرد)، و ما آن دو باغ پر حاصلشستان را به دو باغستانی تبدیل کردیم که دارای میوه هایی تلخ و درخت شوره گز و چیزی اندک از درخت سدر بودند! این (سیل ویران گر) را در برابر کفرشان به آنان کیفر دادیم. آیا جز کفران کننده را کیفر می دهیم؟ و

میان مردم سبا و شهرهایی که در آن ها برکت نهادیم (مکه و فلسطین)، آبادی های به هم پیوسته و نمایان قرار دادیم، و سیر و سفر را در (میان) آنان متناسب و به اندازه مقرر داشتیم، (و گفتیم:) شب ها و روزها با امنیت در آنها مسافرت کنید. پس (این مغرورشندگان به رفاه و خوشی و ناسپاسان در برابر نعمت) گفتند: پروردگارا! میان سفرهای ما، دوری و فاصله انداز. (این را درخواست کردند تا تهدستان و پا برهنگان نتوانند در کنار آنان سفر کنند)، و (این گونه آنان) بر خودشان ستم کردند، پس ما آنان را داستان هایی (برای عبرت آیندگان) قرار دادیم و جمعیان را به شدت متلاشی و تار و مار کردیم، همانا در این (سرگذشت ها) برای هر صبرکننده سپاس گزاری عبرت هاست. چونکه آیات فوق درین سوره از قرآن متصلاً بعد از داستان سلیمان ذکر شده است دلالت بر انتساب قوم سبأ نخست با قوم ملکه بلقیس نمی کند زیرا این قوم سبأ گرچه از همان سلسله سبأ نخست است ولی زمانش متفاوت است و غیر از آن می باشد که رد این مغالطه در صفحات ذیل بیان خواهد شد. در آیات فوق خداوند موضوع را واضح بیان فرموده است ولی با استناد از آیات دیگر که عبارت از تباهی اقوام دیگر بطور آنی است، شرح چنین میشود که به محض سیلاب، اقلیم منطقه تغیر دائمی نمیکند که سرسبزی اش دائماً از بین برود و تمام درختان عوض شوند بلکه چنین شد که منطقه فوق الذکر موقتاً توسط سیل عرم تباه شد و بازمانگان (مومنین) به شمال به شهر های مکه و فلسطین حجرت کردند. رفته رفته بعد از مدتی مدید یعنی 30 میلیون سال بعد از سیلاب مذکور، که 50 میلیون سال قبل از امروز می باشد، آن ساحه مخروبه حدوداً شهر های مکه و فلسطین برای 10 میلیون سال، به صحرا مبدل گردید. پس ذکر 30 میلیون سال درنگ در آیه شانزدهم فوق جهت ارائه بلاغت در کلام محذوف می باشد که در داستان آدم ما این مورد را قبلاً بیان نموده ایم (رجوع شود به عنوان اول فصل دوم).



پس دلیل فوق واضح ترین استدلالی است که قوم سبای ملکه بلقیس که کمتر از 3000 سال قدمت داشتند با قوم سبأ نخست حدود 50 میلیون سال فاصله داشت.

طوری‌که تغییر اقلیم آن ساحه میلیون ها سال را دربر گرفته بود بعد از آن یعنی 40 میلیون سال قبل از امروز سرزمین عرب از یمن تا فلسطین و مصر کنونی سبزه زار شد که قوم ثمود در آنجا آباد بودند، بلی! قوم ثمود در بوستانها زندگی میکردند که این موضوع در ذیل در ذکر ثمودیان تشریح خواهد شد. و بعد از مرور زمان ساحه مذکور به صحرای عرب مبدل گردید و تا به امروز همینطور است.



سرسبزی سرزمین عرب از قرآن و حدیث چنین ثابت است. خداوند میفرماید: أَمْ يَرَوْنَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ تُمَكِّنْ لَهُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٦﴾ الانعام: 6 آیا ندیدند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم؟! اقوامی که (از شما نیرومندتر بودند؛ و) قدرتهایی به آنها داده بودیم که به شما ندادیم؛ بارانهای بی‌دری برای آنها فرستادیم؛ و از زیر (آبادیهای) آنها، نهرها را جاری ساختیم؛ (اما هنگامی که سرکشی و طغیان کردند)، آنان را بخاطر گناهانشان نابود کردیم؛ و جمعیت دیگری بعد از آنان پدید آوردیم. (مکان به معنی استقرار درج گردد) خداوند کفار عرب را مخاطب میکند که قبل از شما در همین ساحه اقوامی می زیستند که دارای آبشار ها و نهر های آب شیرین بودند و دلیل اینکه آیا واقعاً آن ساحه در خاور میانه بود در فوق بیان گردید که اقوام پیامبران الهی مذکور در قرآن در خاور میانه زندگی میکردند. در حدیثی از ابو هریره رضی روایت است که محمد ص فرمود: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ... حَتَّى تَعُودَ أَرْضُ الْعَرَبِ مُرُوجًا وَأَنْهَارًا ﴿٢٣٣٩﴾ مسلم: 2339 قیامت برپا نمیشود مگر اینکه سرزمین عرب دوباره به بوستان های وسیع و

جوی های روان مبدل گردد. این حدیث تأیید کننده سرسبزی جزیره ثمای عرب در گذشته میباشد و پیش بینی کننده سرسبزی دوباره این ساحه که اوسطاً بعد از 80 میلیون سال آغاز خواهد شد.



ثبوت دیگری که حدیث فوق را به اثبات میرساند اینکه بیابان صحرا (Sahara Desert) که در شمال آفریقا موقعیت دارد و جَبَلُ الْوُیْنَاتُ (Gabal El Uweinat) در همین ناحیه قرار گرفته است، مرز های سه کشور، مصر، لیبی و سودان را دربر میگیرد. شواهد مهمی که در آنجا کشف شده شامل نقاشی های سنگی از شخصیت های انسانی است که ظاهراً شنا می کنند و نقش گاؤ و شیر که بالای سنگ ها حک شده است نشاندهی میکند که زمانی آنجا صحرا نه بلکه جنگل و سبزه زار بوده است که این خود مصداق بارز بر حدیث فوق می باشد.

پس طبق تصویر مافوق، محققین مدت زمان سرسبزی جزیره ثمای عرب را به 40 میلیون سال قبل تخمین میکنند و آن زمان را Tertiary\The Eocene مینامند همان عصریکه در حدیث فوق بیان گردید. انسان به چراگاه و آب نیاز دارد تا حیوانات را جهت تغذیه سالم به آن سوق دهد، اگر در آن زمان انسان نمیبود پس محمد ص در حدیث فوق، بجای کلمه چراگاه از کلمه جنگل استفاده میکرد.

روی هم رفته پس از عذاب قوم عاد، مومنین قوم عاد همراه رسول شان که از نجات یافته گان بودند راهی سمت شمال غرب شدند با مردمان دیگر یکجا شدند و به مرور زمان قوم سباء را تشکیل دادند و بعضی از مومنین عاد جلوتر تا کشور مصر کنونی رفتند و با مردم بومی آن منطقه ملحق شدند سپس با مومنین سباء بعد از تباهی دوم شان یکجا شدند که بعدها به قوم ثمود مسمما گردیدند که در ذیل همین عنوان تشریح خواهد شد. قوم سباء در آنجا دارای نعمات خداوندی شدند ولی نسل های بعدی شان کفران نعمت کردند و خداوند تباه و برباد شان گردانید که در نتیجه

نجات یافتگان شان بطرف شمال (به مکه الی فلسطین که خداوند این شهر ها را امین و پر برکت نامیده است) رفتند و طبق آیه نوزدهم فوق دوباره ناسپاسی کردند و تباه شدند.

اکنون جهت تردید مُغالطه فی مابینِ سبأ قبلی و سبأ بعدی باید عرض شود که بلقیس، ملکه مردمی بود که به قوم سبأ شناخته میشدند و در دوران سلیمانؑ در منطقه یمن امروزی میزیستند که این سرگذشت در فصل رموز حیوانات در شرح آیه بیست و سوم سوره نمل ذکر گردید و در تاریخ جهان نیز مرقوم می باشد، ولی قوم سبأ که در آیه پانزدهم فوق ذکر است او سبأ نخستین بود که میلیون ها سال قبل از قوم بلقیس میزیستند. اگر از کلمه عَادُ الْأُولَى که در فوق ذکر شد اقتباس صورت گیرد پس قوم سبأ نخستین را به سبأ الْأُولَى قیاس کرده میتوانیم.

سایت خبری بی بی سی و عرب نیوز، سال ها قبل، از سرسبز بودن جزیره ثُمای عرب خبر داده بود که اخیراً گروهی از پژوهشگران دانشگاه آکسفورد در عمق صحرای عربستان در بیابان نفود که در غرب عراق و شرق اردن موقعیت دارد قطعاتی از یک عاج را در کنار دریاچه حُشکیده کشف کرده اند که به جانوری غول پیکر و منقرض شده از گونه فیلها تعلق دارد. این کشف نشان می دهد که در گذشته این منطقه دشتی سبز و بارور بوده که امروز به یک صحرای شنی و بی آب و علف تبدیل شده است. سرتیم این کاوشگران جناب پروفیسور مایکل پترالیا (Professor Michael Petraglia) اضافه میکند که درین ساحه بیشتر از 7000 آثار دریاچه های حُشکیده وجود دارد. صحرای عرب در برخی از دوره های زمین شناسی آب و هوای معتدل و خاک سرسبزی داشته و تغییرات جوی این منطقه احتمالاً باعث شده که انسانهای ساکن آن نحوه زندگی خود را بارها تغییر داده و خود را با تغییرات آب و هوا انطباق دهند.

در فوق در باره قد و قامت قوم عاد بیان شد اکنون در باره قد و قامت قوم سبأ گفته خواهد شد زیرا که طبق مفهوم آیات قرآن که خواندیم مردم قوم سبأ بعد از قوم عاد و قبل از قوم ثمود میزیستند و رده بندیکه صورت گرفته است قد و قامت قوم سبأ را کوچکتر از قوم عاد و بزرگتر از قوم ثمود جلوه میدهد. خداوند مخصوصاً کفار مکه را مخاطب میکند و میفرماید: **وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٥﴾ سبأ: 45** کسانی که پیش از آنها بودند (نیز آیات الهی را) تکذیب کردند در حالی که اینها به یکدهم آنچه (از قدرت و نیروی) که به آنان داده بودیم نمی رسیدند، (آری) آنها رسولان مرا تکذیب کردند و بین مجازات من (نسبت به آنها) چگونه بود؟. درین آیه قوم سبأ زیر بحث است زیرا که روی سخن بنابر سیاق و سباق به همین سمت می باشد. خداوند خطاب به مشرکین مکه میفرماید ثروت و مخصوصاً نیروی فیزیکی یعنی قد و قامت مردم قوم سبأ تقریباً بیشتر از ده برابر قد شما قریشیان مکه بود. اگر محاسبه شود و اوسط قد عرب های آن زمان (مخاطبین) را 1.6 متر فرض کنیم و آنرا یازده برابر بسازیم پس اوسط قد مردم سبأ به 17.6 متر میرسید. این محاسبه ظهور قوم سبأ را متناسب کوتاه شدن جثه شان بعد از قوم عاد و قبل از قوم ثمود به اثبات میرساند یعنی اینان بودند که بعضی شان به شمال مهاجرت کردند و قوم ثمود را بنیان گذاشتند. در ابتداء انسان ها غول پیکر بودند، قسمیکه در فوق ذکر شد طویل بودن عمر نوحؑ دلیل بر قوی الجثه بودن اوست. قوم نوحؑ مانند شخص نوحؑ بلند قامت بودند و نوحؑ از میان خود شان به پیغمبری برگزیده شده بود. بعضی ها از اثر علم قلیل خلاف قرآن حرف زده اند و میگویند که عمر حضرت نوحؑ 60 الی 80 سال بوده است، و 950 سال عمر خاندان نوح بوده است نه عمر شخص نوحؑ، واقعاً بعید است که یک شخص 950 سال عمر کند. شاید این شبهه برگرفته از کسانی است که می گویند: در زمان حضرت نوحؑ، مردم هر ماه را یک سال به حساب می آوردند، لذا 950 سال برابر با تقریباً 80 سال می باشد. در حالی که این سخن ریشه تاریخی و علمی و عقلی ندارد و چنین مطلبی از قرآن استفاده نمی شود و هیچ دلیلی هم ندارد. پس برخلاف آنچه دیگران عنوان کرده اند، نه عمر طولانی نوحؑ معجزه بوده و نه مقدار زمان او با زمان ما فرق داشته است و حقیقت این است که عمر نوح به صورت طبیعی طولانی بوده و تاکنون هیچ

دلیلی مبنی بر عدم امکان عمر طولانی ارائه نشده است و گفته نشده است که 175 میلیون سال قبل سرعت گردش زمین تیزتر بوده تا ساعات روز و شب را جهت شمارش عمر کوتاه تر ساخته باشد.

باید گفت که در آن زمان تمام حیوانات و نباتات به تناسب امروز خیلی بزرگتر بوده اند که به مرور زمان مانند انسانها کوچکتر شدند. عرض شود که انسان خیلی کهن سال است نه آنقدر که ساینس بدو اشاره دارد بلکه بشر از آن هم خیلی زیاد قدمت دارد. اگر مردم قوم سباء بیشتر از 17 متر قد داشتند و قوم عاد 21 متر قد داشتند پس در مورد قد های قوم نوح و فرزندان آدم چه باید گفت؟ در عنوان آخر کتاب همه اینها محاسبه دقیق خواهد شد. از ابو هریره رض در باره اندازه قد آدم روایت شده است که میگوید پیامبر ص فرمود: خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ، طُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا... فَلَمْ يَزَلِ الْخَلْقُ يُنْقَضُ بَعْدُ حَتَّى الْآنَ [بخاری: 6227، مسلم: 7163] خداوند، آدم را به صورت خود آفرید و درازی قامت وی شصت دست (ذراع) است... و پس از آن است که قامت اولاد آدم تاکنون، پیوسته کاسته شده است. طول آدم که 60 ذراع بود و مساوی به 90 فُت میشود که برابر به 27.4 متر میباشد، یعنی قد آدم بالاتر از 27 متر بود که در آن زمان مردم دارای چنین قامت های بودند. قسمیکه در فوق دلیل ساینسی کوتاه شدن قد بشر مطرح گردید اکنون این حدیث من حیث دلیل نقلی آن تقدیم شد. درین حدیث یک مسئله عقیدوی پیدا میشود اینکه آیا خداوند آدم را مشابه به چهره خود آفرید؟ این که کفر است زیرا خداوند میفرماید: فَاطَرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ [الشوری: 11] خدا آفریننده آسمانها و زمین است، برای شما آدمیان از جنس خودتان زنان را هم جفت شما قرار داد و نیز چهار پایان را جفت (نر و ماده) آفرید، و به این تدبیر (ازدواج) شما را خلق بی شمار کند. آن خدای یکتا را هیچ مثل و ماندنی نیست و او شنوا و بیناست. بلکه خداوند آدم را بصورت خود آدم آفرید که در حدیث فوق ضمیر "ها" به شخص آدم راجع است یعنی همان صورتی را که خداوند میخواست و در نتیجه تسویه آماده گردیده بود. غلط فهمی که در بعضی علماء مانند ابن عربی دیده میشود که میگوید انسان خداگونه است که در مهمترین اثر خویش، یعنی "الفتوحات المکیه" تلاش کرده تا این روایت را هماهنگ با نظریه ی وحدت وجود نشان دهد. در ضمن مترجمین تورات این مطلب را نظر به فهم خود شان به صورت آشکار چنین ذکر کرده اند: آنگاه خدا گفت: انسان را به صورت خود و شبیه خودمان بسازیم، و او بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر چارپایان و بر همه زمین و همه خزندگانی که بر زمین می خزند، فرمان براند [پس خدا انسان را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید؛ ایشان را مرد و زن آفرید] [عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل اول، آیات 26 - 27] درینجا مشابحت آدم با خدا حکم مجازی دارد، طوریکه همه ما میدانیم قدرت حکمروایی خداوند مطلق است و قدرت حکمروایی آدم نسبی میباشد و کلمه صورت خدا نیز در فوق تشریح گردید. در بعضی روایات اسلامی بجای "عَلَى صُورَتِهِ" "عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ" آمده است تفسیر القرآن الکریم (صدر المتألهین) ج 2، ص 235. فتوحات مکیه (تحقیق عثمان یحیی) ج 1، ص 78 یعنی قسمیکه گفتیم معنی اش چنین میشود که خداوند عملیه تسویه انسان را بالای همان صورتی که خودش میخواست توقف داد.

در کشور سعودی عرب با کمک 4 نفر خیاط، یک لباس بتناسب قامت آدم بر اساس محاسبات 90 فوت دوخته شده است که در ذیل قابل مشاهده میباشد.



موجودیت بشر از صدها میلیون سال بدین سو که ثابت شد حالا یک مثال کوچک آن اژدها است که یک موجود افسانه ای است پس این موجود در افسانه ها از کجا شکل گرفته است؟ در حالیکه در سال 1822 میلادی اولین فُسیل دایناسور که عبارت از دندان های او بود در

بریتانیا توسط (Mary Ann Mantell) کشف گردید. پس اژدها همان دایناسور (Dinosaur) های بودند که الی 65 میلیون سال قبل میزیستند و در آن زمان انسان ها وجود داشتند لذا داستان های آن زمان نسل در نسل سینه به سینه و یا ذریعه وحی الهی تا زمان ما انتقال یافته اند پس اژدها همان دایناسور است نه چیزی دیگر. مثال زنده اژدها های منقرض شده، توسط موسی^ع به نمایش گذاشته شد که یک جهتش این بود تا مردم بدانند که اژدها های را که آنها در اساطیر و داستان های خود بیان میکنند ازین قرار است. خداوند^ع در داستان موسی^ع میفرماید: **فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿١٠٧﴾ الاعراف:** پس موسی عصایش را انداخت، پس به ناگاه اژدهایی آشکار شد. در تورات چیزی مشابهی به اژدها و یا بزرگتر از آن چنین ذکر شده است: از دهانش مشعلها بیرون می آید، و جرقه های آتش بیرون می جهد ﴿١٠٨﴾ از سوراخهای بینی اش دود برمی خیزد، چنانکه از دیگ جوشان و هیزم مشتعل ﴿١٠٩﴾ از نفسش اخگرها افروخته می شود، و از دهانش شعله برمی جهد ﴿١١٠﴾ عهد عتیق، کتاب ایوب، فصل 41، آیات 19 – 21 تورات شناسان میگویند که این حیوان "لویاتان (Leviathan)" نام دارد، در انجیل به آن هیولای دریا (The beast, Sea Monster) خطاب شده است و در قرآن به آن حیوان زمین "دابة الارض" گفته شده است. خداوند^ع میفرماید: **وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴿٨٢﴾ النمل:** و هنگامی که (در اوقات پایانی دنیا) وعده عذاب ما بر آنان حتمی و لازم شود، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با آنان سخن می گوید (تا به آیات ما و آخرت و اصول آن یقین کنند)؛ زیرا مردم پیش از این به آیات ما یقین نداشتند. عرض شود! این حیوان هر چیزی که باشد مردم با هیئت آن جهت داستان های ماضیه آشنا بوده اند. چینیائی ها نسبت به کوچک بودن قامت شان دایناسور ها را نمادی از قدرت برای خود قرار دادند که اکنون هم در آنجا قابل مشاهده میباشد. نظر به شواهد ساینسی اختتام زندگی دایناسور ها در رویداد انقراض کرتاسه (Cretaceous Paleogene extinction) صورت گرفته است ولی اسم شان تا الحال باقی مانده است که دلیلش بیان گردید.



سوال اینجاست که آیا دایناسور و اژدها از دهان خود آتش تولید میکردند؟ بعضی از نویسندگان از حیوانات زیست نوری و مارمولک های برقی به عنوان پیشینه بیولوژیک برای تولید آتش استفاده کرده اند. ولی در حمایت از این ایده که یک حیوان واقعاً می تواند آتش تولید کند، دانشمندی

بنام دواين گيش (Duane Gish) در سال 1977 ميلادی مکانيسم دفاعی سوسک های بمب افکن (*Brachinus spp*) را توضيح داد، که ترکیبی از پراکسید هیدروژن و هیدروکینون را به صورت شکارچیان احتمالی اسپری می کردند. کاتالیزورهای شیمیایی باعث می شد که این مخلوط به 100 درجه سانتیگراد برسد و امکانات انفجار یا شعله را ایجاد کند. طرفداران فرضیه دایناسور آتش زا، تعدادی از مکانيسم های بالقوه تولید آتش را پیشنهاد کرده اند که هر یک فرضیه جداگانه ای در نوع خود است. هر فرضیه ای به طور ضمنی پیش بینی می کند که اینگونه مکانيسم نه تنها از نظر جسمی امکان پذیر است بلکه باعث آسیب جدی به حیوان نمی شود. **هنری موريس (1984) و جیمز گیلر (2011)** اظهار داشتند که خزندگان تولید کننده آتش می توانند گازهایی را که از تماس با اکسیژن مشتعل می شوند، تنفس کنند. گفته می شود ماده ای که هنگام تماس با هوا مشتعل می شود، آتش زا (*Pyrophoric*) است. پستانداران گیاهخوار روزانه مقادیری زیادی از گاز متان را منتشر (پُف) می کنند، به طور متوسط گاو بیست و شش بار در ساعت و گوسفند چهل و دو بار در ساعت (**Colvin et al. 1958**)؛ **Ulyatt et al. 1999**؛ **Koch et al. 2009**) **جان موريس (1999)** اظهار داشت که دایناسورهای گیاهخوار نیز به همین ترتیب عمل کرده و ماده غلیظی را از یک غده ترشح می کردند تا گاز متان پُف شده (توسط خود شان) را مشتعل کنند. مواردی دیگری که دانشمندان بالایش تحقیق کرده اند عبارت اند از احتراق متان توسط یک ارگان برقی، احتراق توسط یک جرقه تولید شده از اصطکاک و انتشار یک جفت مواد شیمیایی قند خون وغیره.



در جولای سال 2000 یک دانشمند آمریکایی بنام آلویس دلک (*Alvis Delk*) در پالوکسی ریور نزدیک گلن روز (*Glen Rose*) در ایالت تگزاس ایالات متحده امریکا، جاپای انسان در کنار جاپای دایناسور را بر روی سنگ آهکی مربوط به دوران کرتاسه کشف کرد که فعلاً در همان ایالت در (*Creation Evidence Museum*) به نمایش قرار داده شده است.



پیدا شدن ردپای انسان در کنار ردپای دایناسور و بر روی سنگی مربوط به دوران کرتاسه (145.5 تا 65 میلیون سال پیش) از آن جهت باعث شگفتی است که بر اساس نظریه تکامل داروین، فسیل مربوط به انسان ها نایستی در دوران کرتاسه پیدا میشد ولی اینطور شد چرا که برجستگی این حقیقت از قرآن ثابت است و قرآن انسان را موجود خیلی کهن تثبیت نموده است.

دکتر کارل باق (Dr. Carl Baugh) موسس موزه فوق الذکر این رد پا را با استفاده از دستگاه سی تی اسکن مورد بررسی قرار داد که بر اساس خطوط فشار امکان جعلی بودن این ردپا وجود ندارد.

طوری‌که میدانیم قبل از دوران کرتاسه انسان ثَمّاه توسط طوفان عالمگیر نوح منقرض شده بودند پس امکان دارد که این نقش پای انسان از طفل انسان باشد و نقش پای دایناسور از بچه دایناسور باشد یا برخلاف همدیگر باشند.

از آیات فوق ثابت میگردد که اینگونه واقعات بزرگ تاریخی مانند واقعه قوم عاد و طوفان نوح و غیره تنها توسط وحی الهی به نسل های بعدی رسیده میتواند ورنه مردم قادر به ثبت این چنین واقعات برای هزارها سال نیستند چه رسد که برای میلیون ها سال آنرا بخاطر بسپارند. پس تنها وحی الهی باعث شده است تا مردم بعد از ده ها میلیون سال دایناسور ها را با تغیر نام اژدها تصور کنند که در ذیل در باره اش پرداخته خواهد شد. اژدها اگر افسانه هم باشد پس مرجع افسانه همان روایات تاریخی شمرده میشود یعنی تخیل این افسانه تنها از محیط آن جامعه نشأت گرفته میتواند که در اخیر به واقعیت وصل میشود و حقیقت دایناسور ها را بیان مینماید. یک استدلال عقلی که فسیل شناسان را باید انگیزه نوین

بخشد از این مثال ثابت میشود اینکه اگر محمد الرسول الله^ص تا هنوز مبعوث نمی گردید و نیز 1400 سال قبل خانه کعبه ذریعه سیلاب ها تخریب می شد پس فُسیل شناسان امروزی از بُت های کشف شده آن، مسجد الحرام را به بُتخانه تعبیر میکردند یعنی استنباطِ نادرست باعث انحراف از حقیقت میگردد. مطلب اینجاست که فهم خیرِ دقیق در باره تاریخ تنها با وحی الهی ممکن است و علم ساینس همیشه با تخمینات همراه میباشد زیرا که طبق مثال فوق بعضی اوقات امکان وجود دارد که خداخواسته کعبه به بُتخانه مبدل گردد.

قسمیکه در فوق ذکر گردید، ممکن اژدها برای مردم یک مثال خوبی بوده باشد تا از خشن بودن آنها پند گرفته و خود را اصلاح نمایند. قسمیکه مثال عنکبوت در قرآن ذکر است تا مردم از فتنه عنکبوت پند بگیرند، و این چه فتنه است؟ خداوند میفرماید: **مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ**

أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ العنكبوت: 41 داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده اند همچون عنکبوت است که خانه ای برای خویش ساخته و در حقیقت اگر می دانستند سست ترین خانه ها همان خانه

عنکبوت است. تعبیر قرآن از خانه عنکبوت به عنوان سست ترین خانه ها از نظر سستی معنوی آن و ضعیفی و نا امنی ظاهری آن می باشد. تار عنکبوت مقاومت بالایی دارد و در عین حال بسیار سبک و انعطاف پذیر است، از این رو برخی آنرا فولاد زنده نامیده اند. حال سوال اینجاست که چرا با این وجود در قرآن از بیت عنکبوت به عنوان سست ترین خانه ها نام برده شده است؟ از نظر سستی مادی آن باید گفت این خود خانه عنکبوت است که سست است یعنی در مجموع خود خانه عنکبوت خانه ای سست و غیر مطمئن می باشد نه تارهای تشکیل دهنده آن، به طوری که امنیت زندگی در آن بسیار اندک و خانه ایست بدون دیوار، سقف، محافظ، ستون و سایبان و در معرض مخاطرات طبیعی و دید شکارچیان قرار دارد. طوریکه این لانه نسبت به لانه جاندارانِ هم اندازه عنکبوت مثل مورچگان، زنبوران و غیره بسیار سست، ضعیف و نا امن میباشد. از نظر سستی معنوی، خانه عنکبوت را باید در نظام اجتماعی و روابط خانوادگی عنکبوت ها جستجو کرد که عموماً بر اساس مصالح موقت است، به طوری که هرگاه این مصالح تمام می شود، دشمن همدیگر می شوند و برخی، برخی دیگر را می کشد. بچه عنکبوت های قاتل به مادرشان هم رحم نمی کنند نتایج یک مطالعه جدید نشان می دهد که بچه عنکبوت های محملی اگر گرسنه شوند مادرشان را هم می خورند. به گزارش گروه علم و فناوری آنا به نقل از ScienceAlert، عمر عنکبوت محملی مادر بسیار کوتاه است زیرا زمانی که مواد غذایی کم می شود، بچه های پشمالوی کوچکش او را می خورند، همچنین به نظر می رسد که این خزنده های چندپا حتی به مادرخوانده (عمه) خود هم رحم نمی کنند.

اکنون متصلاً ذکر ثمودیان آغاز میشود که بعد از قوم سباء ظهور کردند. خداوند در باره قوم ثمود میفرماید: **وَادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَادْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٧٤﴾ الاعراف: 74**

و به یاد آورید که خدا شما را جانشینانی پس از قوم عاد قرار داد، و در زمین، جای (مناسبی) به شما بخشید که از مکان های هوارش برای خود قصرها بنا می کنید، و از کوه ها خانه هایی می تراشید، پس نعمت های خدا را یاد کنید و در زمین تبهارانه فتنه و آشوب برپا نکنید. درین آیه چرا خداوند قوم ثمود را خلیفه یا جانشین قوم عاد و متصل با آن ذکر نموده است در حالیکه قوم سباء در خلال این دو قوم موجود میباشد؟ پس باید گفت که تعریف خلیفه در عنوان اول فصل اول بیان شد و ما تعریف آن را دانستیم و نیز دانسته شد که قوم سباء و قوم ثمود هر دو شاخه های از قوم عاد هستند، ولی درین آیه باریکی سخن در آن است که خداوند ثمودیان را جانشینان بعد از قوم عاد در زمین معرفی میکند یعنی قوم ثمود گرچه بعد از قوم سباء نام گذاری شده است ولی با قوم عاد در فن معماری مشابحت داشتند، ثمودیان در هنر مهندسی،

سبک طراحی و شیوه ساخت و ساز قصرها و دیگر سازه های فیزیکی که به نیازهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم ارتباط داشت مهارت داشتند و نسبت به قوم سبأ از خود اثرهای گذاشتند که در شهرت شان خیلی افزود و با قوم عاد از نگاه معماری مشابحت زیادی پیدا کردند که آنها نیز معمارانی خوبی بودند، قوم عاد جنت شداد را در ظرف 300 سال بنا کردند که در فوق بیان گردید و قوم ثمود اهرام مصر را ساختند که در ذیل بیان میشود. پس اینگونه بعد از گذشت نسل های زیاد ثمودیان جانشینان قوم عاد در فن معماری شدند. در بعضی مقاماتی قرآن ذکر قوم ثمود متصل با فرعون نیز آمده است. خداوند میفرماید: وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿۹﴾ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿۱۰﴾ الفجر: 9 - 10 و قوم ثمود که صخره های عظیم را از دره می بریدند (و از آن خانه و کاخ می ساختند). و فرعون که قدرتمند و شکنجه گر بود. و همینطور و در جای دیگر ذکر اسم فرعون مقدم و متصل با قوم ثمود آمده است. خداوند این دو اسم را باهم ذکر نموده است: فِرْعَوْنَ وَتَمُودَ ﴿۱۱﴾ البروج: 18 فرعون و قوم ثمود. گرچه زیستن این دو قوم باهم میلیون ها سال فاصله داشت ولی مشابحت شان از نگاه زیستی منطقوی باعث شد تا خداوند آن دو را باهم ذکر نماید. فرعونیان با ثمودیان مشارکت منطقوی داشتند و هر دو در کشور مصر امروزی میزیستند. دلیل در یک ساحه زیستن اینها با تفاوت میلیونها سال زمان درین بود که حتی اهرام مصر از ثمودیان به فرعونیان بمیراث گذاشته شد. با وصف این، مثال های چندی در قرآن موجود است که خداوند یک قوم را با قوم و یا اقوامی دیگر به اساس همخوانی شان در بعضی موارد، متصل ذکر میکند. خداوند میفرماید: كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ ﴿۱۲﴾ وَتَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ﴿۱۳﴾ ص: 12 - 13 پیش از اینان نیز قوم نوح و عاد و فرعون که از تمام ابزار حاکمیت برخوردار بودند (پیامبران را) انکار کردند. و قوم ثمود و لوط و اصحاب الایکه (قوم شعیب)، اینها احزابی بودند (که به تکذیب پیامبران برخاستند). و در جای دیگر خداوند میفرماید: كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَتَمُودُ ﴿۱۴﴾ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ ﴿۱۵﴾ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدُ ﴿۱۶﴾ ق: 12 - 14 پیش از آنان قوم نوح و اصحاب رس و ثمود تکذیب پیشه کردند. و نیز عاد و فرعون و قوم لوط. و اصحاب ایکه و قوم تُبَّع همگی پیامبران را تکذیب کردند، پس تهدیدم (به نزول عذاب) بر آنان محقق و ثابت شد. علی رغم مشابحت فنی و منطقوی، تمامی اقوام فوق الذکر با درنظرداشت ظرف زمان طولانی در تکذیب رسولان الهی با یکدیگر مشابحت داشتند، یکسان بودند و در قرآن نیز یکجا ذکر شده اند. قسمیکه در فوق ذکر شد مردمانی که بعد از تباهی دومی قوم سبأ به شمال هجرت کرده بودند و به شاخه قوم عاد که قبلاً در آنجا ساکن شده بودند ملحق شدند و به قوم ثمود مسمما گردیدند، در دشت ها اهرام می ساختند که موقعیت شان در کشور کنونی مصر بود. طوری که دیده میشود در آن زمان مهندسی اعمار اهرام در گوشه و کنار جهان موجود نبود، اهرامی که در آنتارکتیکا کشف شده است یک قله کوهی مشابه به اهرام میباشد و همینطور سایر اهرام ها در جهان بعد از اهرام مصر و در زمانه های پسین ساخته شده اند. نظر به اینکه در آیه نهم فوق و ذیل هنر مخصوص قوم ثمود در فن مهندسی ذکر شده است بیانگر آن است که افراد این قوم به سبب کهن بودن شان اولین مخترعان این فن در جهان بودند که صد در صد هنرِ هذا از قوم ثمود به سایر نقاط جهان انتقال یافته است. خداوند در باره توانایی فیزیکی قوم ثمود چنین میفرماید: وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿۹﴾ الفجر: 9 و قوم ثمود که صخره های عظیم را از دره (برای ساختن بناهای استوار و محکم) می بریدند. در آیه مافوق ذکر شد که خداوند در زمین، جای مناسبی به ثمودیان ببخشید که از مکان های هموارش برای خود قصرها بنا می کردند و از کوه ها خانه هایی می تراشیدند، یعنی در کوهها و دره ها خانه های عوام شان بود و در صحرا ها و میدان ها قصر های ارباب شان مانند اهرام مصر

موقعیت داشت که این خبر خاستگاه قوم ثمود را در کشور مصر امروزی و نواحی آن تثبیت می نماید. به باور تاریخ دانان خاستگاه مردم ثمود جنوب شبه جزیره عربستان بوده است اما بنا به روایت های سنتی عربی، ثمودی ها به سوی شمال کوچیده و در دامنه های کوه اثلث در نزدیکی مداین صالح (حجر) نشیمن گزیدند. برای نخستین بار، در سال 715 قبل از میلاد، در کتیبه سارگون دوم، پادشاه آشور، به نام این قوم برمی خوریم که آن ها را در میان مردمان شرق و مرکز شبه جزیره عربستان برمی شمارد که تحت فرمانبری آشوریان بوده اند. اما قرآن تعریف دیگری از قوم ثمود دارد، قرآن حضور ثمودیان را بعد از قوم عاد بیان میکند که در فوق همچنان چگونگی بعد از قوم سباء بودن شان تشریح گردید، و این بیانگر کهن بودن این قوم میباشد که میلیون ها سال قبل از تاریخ میزیستند. نظر به متن قرآن، ثمودیان در بوستانها زندگی میکردند، خداوند این موضوع را با سوال پرسیدن پیامبر شان صالح از ایشان چنین بیان میکند. خداوند میفرماید: **أَتُزَكُّونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِينَ ﴿٥٠﴾ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥١﴾ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ﴿٥٢﴾ الشعراء: 146 - 148** آیا شما تصور می کنید همیشه در نهایت امنیت، در نعمتهائی که اینجاست می مانید؟. در این باغها و چشمه ها!. در این زراعتها و نخلهائی که میوه هایش شیرین و رسیده است. زمانی را که تاریخ دانان میگویند که در فوق بیان شد، جنوب عربستان و منطقه حجر مناطق بی آب و گیاه بودند. اگر تاریخش از 100 تا 200 هزار سال به اشتباه گرفته شده باشد پس مناطق مذکوره در آن زمان حتی 1 میلیون سال قبل نیز کاملاً صحرایی بوده اند فلذا حدس و گمان تاریخ دانان کلاً اشتباه میباشد چرا که ثمودیان 40 میلیون سال قبل با قامتهای 8.8 متری در آن ساحه میزیستند که در آنجا تا کشور مصر کنونی باغ ها و چشمه ها و کشت و کار وجود داشت که همچنان در تصاویر فوق زمان و موقعیت ثمودیان نشاندهی گردیده است. در مورد محاسبه قامت ثمودیان در عنوان بعدی معلومات ارائه خواهد شد.

ثمودیان در شمال جزیر ثمای عرب امروزی میزیستند که تا شمال افریقا امتداد داشتند. ساحه ای بود بارانی کم و بیش شبیه سواحل استوایی یا بهتر بگویم مانند جنگلهای بارانی مدیترانه که در صفحات گذشته همچنان در مورد سرسبزی ماضیه سرزمین عرب مطالبی ارائه گردید. نظریاتی بعضی ها در مورد کم آبی ساحه مذکور وجود دارد که از آیه ذیل اشتباهاً اخذ شده است. خداوند در مورد شتری که معجره صالح بود میفرماید: **قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿١٥٥﴾ الشعراء: 155** گفت این ناقه ای است که برای او سهمی (از آب این سرزمین) است و برای شما سهم روز معینی. در ترجمه آیه واضح شد که آن آب تنها مربوط به یک یا دو چشمه نبود بلکه آب تمامی مناطق مذکوره بود، به هنگامی که آن حیوان (ماده شتر) در هر منطقه وارد آبشخور می شد حیوانات دیگر جرأت ورود به محل آب را نداشتند و نیز آن حیوان آب فراوانی می خورد، به گونه ای که تمام آب یک منطقه را به خود اختصاص می داد. اما چگونه این حیوان می توانسته از تمام آب استفاده کند، این احتمال هست که آب آن قریه کم بوده، مانند آب قریه هائی که چشمه کوچکی بیش ندارند، و مجبورند آب را در تمام شبانه روز در یک گودال مهار کنند، تا مقداری از آن جمع شود و قابل استفاده گردد. بلی! همین دلیل از آیه فوق به اشتباه اقتباس گردیده است که آیات مافوق این نظر را کاملاً رد میکند زیرا قوم ثمود دارای باغ ها، چشمه سارها و زراعت ها و نخلستان ها بودند.

بنا های که آنان ساخته بودند از آن جمله بازمانده آن همان اهرام مصر اند که حاصل تفحص در آیه هفتاد و چهارم فوق و در آیه ذیل میباشد. خداوند میفرماید: **وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَزَيْنَ هُمْ الشَّيْطَانُ أَعْمَاهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ﴿١٠٠﴾ العنكبوت: 38** ما طایفه عاد و ثمود را نیز (هلاک کردیم)، و بخشی از مساکن (ویران) آنان برای شما آشکار شده است؛ شیطان اعمالشان را برای آنان

آراسته بود، از این رو آنان را از راه (خدا) بازداشت در حالی که بینا بودند. اهرام مصر دستخوش تغییرات زمانه قرار گرفت و ساختمان داخلی اش به مرور زمان دگرگون شد. خداوند در باره حالت فعلی اهرام مصر میفرماید: فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥٢﴾ النمل: 52 این خانه های آهسته که به خاطر ظلم و ستمشان خالی مانده، و در این نشانه روشنی است برای کسانی که آگاهند. می بایست که در چگونگی انتقال هنر مهندسی آنها به سایر نقاط جهان تحقیق صورت گیرد ولی هنوز امیدواریم که در آینده های نزدیک این کار انجام خواهد گرفت.

باید گفت که بعضی از عناصر باگذشت زمان توانایی خود را از دست می دهند که به مواد آن و شرایط بستگی زیادی دارد، الاستیک می تواند در چند سال قدرت خود را از دست داده و به تکه های کوچک مبدل گردد مانند پلاستیک ها به ویژه اگر در معرض نور ماوراء بنفش قرار داشته باشند. برخی فلزات مانند آهن، در معرض هوا، آب و نمک زنگ میگیرد. سیمان به آرامی از بین می رود اما دیگران، مانند پلاتین، باید قدرت خود را به طور نامحدود حفظ کنند. بنابراین میلیون ها سال پیش سنگ و برخی مواد دیگر مانند عناصر امروزی مستحکم بودند که انسان های دراز قامت نظر به قدرت بدنی که داشتند به آسانی قادر به تغییر شکل اجسام سخت بودند.

از دلایل فوق معما بودن چگونگی اهرام مصر که از سنگ های تا به وزن 50 تن ساخته شده اند، انتقال سنگ های 25 تنی ستون هنج (Stonehenge) انگلستان در دشت علفزار و تعمیر سنگ های 130 تنی پوما پونکو (Pumapunku) به شکل مقبره در کشور بولیوی و غیره هم حل میگردد که تنها افراد غول پیکر با قامتهای اوسطاً 8.8 متری مستعد به ساخت آن آثار بزرگ بودند، نه موجوداتی فزایی (UFO) که موجودیت شان قطعاً ثابت نیست نه به اساس کتب الهامی و نه به اساس عقل و ساینس.

باید عرض شود که بعضی ها آیه ذیل را دلیلی بر ساخت و ساز اهرام مصر توسط فراعنه میگیرند در حالیکه اولین فرعون مصر نارمر (Narmer) نام داشت و در 3050 قبل از میلاد یعنی تقریباً 5000 سال قبل از امروز بالای مصریان فرمانروای میکرد و اهرام مصر میلیون ها سال قبل از دوران فراعنه مصر ساخته شده اند. خداوند میفرماید: وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٣٨﴾ قصص: 38 و فرعون (با بزرگان قوم خود چنین) گفت: ای مهتران، من هیچ کس را غیر خودم خدای شما نمی دانم، (و با وزیرش گفت): ای هامان خشتی در آتش پخته و از آن برای من قصری بلند پایه بنا کن تا من بر خدای موسی مطلع شوم هر چند او را (در دعوی رسالت) از دروغگویان می پندارم. قسمیکه مفسرین آیه فوق را با اقتباس از نظریه دانشمند فرانسوی جوزف دیویدوفتس (Joseph Davidovits) شرح میکنند و میگویند که اهرام مصر از سنگ های مصنوعی آهک و کانکریت ساخته شده اند، اگر اینطور است پس سخن مرجع قرآنی پیدا میکند ولی غافل از اینکه آیه ذیل مطلب هذا را کاملاً رد میکند و ازین جهت آیه فوق معنای دیگری بخود میگیرد. زیرا که آیه فوق در مورد اهرام مصر نه بلکه در باره ساختمان های را که فرعون و فرعونیان بنا کرده بودند بحث میکند. مکرراً باید گفت که اهرام مصر میلیون ها سال قبل از دوران فراعنه مصر ساخته شده اند. خداوند میفرماید: وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿١٣٧﴾ الاعراف: 137 و طایفه ای را که فرعونیان ذلیل و ناتوان می داشتند وارث مشرق و مغرب زمین با برکت (مصر و شامات) گردانیدیم و آن سخن و وعده نیکوی خدای تو بر بنی اسرائیل تحقق یافت به پاداش صبری که (در مصائب) کردند، و آنچه

را فرعون و قومش می ساختند و می افراشتند (از صنایع و عمارات و کاخهای با عظمت) ویران نمودیم. اگر اهرام مصر توسط فرعونیان تعمیر گردیده بود پس چرا تا حال باقی مانده اند؟ زیرا که نظر به آیه فوق خداوند تنها عمارات ساخته شده توسط فراعنه را تباہ ساخت و اهرام مصر که سال های سال قبل از حیات فرعونیان مصر تعمیر شده بود، تا حال پابرجاست.

یکی از شاهکار های مهندسی ساختمان که توسط انسان بناء شده است پل آدم میباشد که به نام پل رامانا نیز نامیده می شود، یک سد ساحلی زنجیره ای از سنگ آهک است که بین جزیره پامبان در ساحل جنوب شرقی تامیل نادو کشور هند و جزیره منار در ساحل شمال غربی سری لانکا قرار دارد. شواهد زمین شناسی نشان می دهد که این پل در گذشته راه ارتباط زمینی بین هند و سری لانکا بوده است. پل آدم 48 کیلومتر طول دارد که خلیج منار را از تنگه پالک جدا می سازد .



آیاتی قرآنی دیگری هم وجود دارد که کهن بودن بشر را ثابت می سازد. خداوند می فرماید: أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿٢١﴾ غافر: 21 آیا در زمین گردش نکردند تا با تأمل بنگرند که سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بود؟ آنان از ایشان نیرومندتر بودند، و در زمین آثاری پایدارتر (چون قلعه ها، خانه های استوار و کاخ های بسیار محکم مانند ارم شدداد و اهرام مصر) داشتند، پس خدا آنان را به کیفر گناهانشان (به عذاب) گرفت، و در برابر خدا مدافع و حمایت گری نداشتند. این یک دلیل دیگری بر کهن بودن اقوام گذشته است که نیرومندی فزینکی آنها جهت قوی الجئه بودن شان بر کهن بودن شان دلالت میکند. و شاید بعضی از آثار شان تا حال کشف نشده باشد. در جای دیگر خداوند در باره

قوی بودن و کهن بودن اقوام گذشته میفرماید: فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضَى مَثَلُ الْأُولَيْنَ ﴿٨﴾ الزخرف: 8 ما کسانی را که نیرومندتر از اینها بودند هلاک کردیم، و داستان پیشینیان قبلاً گذشت. یک ثبوت دیگری در رابطه به اقوامی که قبل از قریشیان مکه بودند از نگاه فزیکایی خیلی قویتر از آنان بودند. خداوند میفرماید: وَكَايْنٍ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتَكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ﴿١٣﴾ حمد: 13 و چه بسیار (مردم) شهرها که از شهر تو که آوارهات کرد نیرومندتر بودند، نابودشان کردیم، و یآوری نداشتند. یک ثبوت دیگری بر قوی الجثه بودن اقوام کهن که در صفحات قبل بالایش خیلی بحث صورت گرفت میباشد. خداوند میفرماید: وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ ﴿٣٦﴾ ق: 36 و چه بسیار اقوامی را که پیش از آنان هلاک کردیم که از آنان نیرومندتر بودند، و (با نیرویشان) به سرزمین ها رفتند (و آنها را فتح کردند)، آیا توانستند (از عذاب و هلاکت) گریزگاهی بیابند؟.

طوری که گفته شد و قسمیکه میدانیم، اقوامی که در قرآن ذکر شده اند در محوطه عربستان (خاور میانه) میزیستند زیرا که از کشور یمن امروزی تا کشور مصر کنونی منطقه ای قرار دارد که خداوند آن ساحه را مخصوصاً در آنجا بیت الله و بیت المقدس را برای عبادت خود خاص گردانیده است و اکثر پیامبران الهی در همان محل فرستاده شده اند. خداوند به اهل مکه خطاب نموده میفرماید: وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾ الاحقاف: 27 ما اقوامی را که در اطراف شما بودند هلاک کردیم، و آیات خود را به صورتهای گوناگون برای آنها بیان نمودیم شاید بازگردند. از بعضی آیات قرآنی معلوم میشود که در نقاط دیگر جهان نیز پیامبران الهی ظهور کرده اند و ذکر شان جهت عدم اشتراک منطوقی در قرآن نیامده است. خداوند میفرماید: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٧٨﴾ غافر: 78 قطعاً پیش از تو پیامبرانی فرستادیم؛ سرگذشت گروهی از آنان را برای تو حکایت کرده ایم، و سرگذشت برخی را بیان نکرده ایم. هیچ پیامبری را نرسد که جز به اذن خدا معجزه ای بیاورد؛ بنابراین هنگامی که فرمان خدا (به عذاب دشمنان لجوج) برسد، بر پایه حق و درستی داوری خواهد شد و آنجاست که اهل باطل زیان خواهند کرد. قسمیکه در آیه سی و ششم فوق واژه "قَرْن" ذکر شد، قرن به اصطلاح مشهور و معاصر در زبان فارسی به هر صد سال گفته می شود که البته معانی مختلفی برای آن گفته شده است ولی قرن در لغت عرب، بر خلاف اصطلاح معاصر فارسی به معنی صد سال نیست، بلکه به معنی جمعیتی است که در یک زمان با هم زندگی می کنند و سپس جمعیت دیگری جای آنان را می گیرد. خداوند کفار مکه را مخاطب نموده میفرماید: أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ تُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٦﴾ الانعام: 6 آیا ندانسته اند که پیش از ایشان چه بسیار از ملت ها و اقوام را هلاک کردیم؟ که به آنان در پهنه زمین، نعمت ها و امکاناتی دادیم که به شما ندادیم، و بر آنان باران های پی در پی و پر ریزش فرستادیم و نهرهایی از زیر پای آنان جاری ساختیم (ولی ناسپاسی کردند)؛ پس آنان را به کیفر گناهانشان هلاک کردیم، و بعد از آنان اقوامی دیگر را پدید آوردیم. ضمناً باید گفت که با تدبّر درین آیه، عمر طولانی و قدمت اقوام کهن و نیز سرسبزی مناطقی که قوم سبأ و قوم ثمود در آن میزیستند ثابت میگردد. در جای دیگری خداوند بعد از تباهی قوم نوح و قوم عاد میفرماید که او تعالی بعد از آنان اقوامی دیگری مانند قوم سبأ و ثمود را پدید آورد. ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ ﴿٤٢﴾ المؤمنون: 42 سپس بعد از آنان اقوامی دیگر را به وجود آوردیم. از آیات فوق کهن بودن انسان ثابت میشود که قدمت انسان به میلیون ها میلیون سال میرسد یعنی امکان دارد که جانشینی یک قوم بجای قوم

دیگر میلیون ها سال را دربر گرفته باشد. مثلاً مالایی ها، چینی ها و هندی ها و غیره اقوامی اند که از میلیون ها سال بدینسو موجود هستند و میلیون ها سال دیگر طول خواهد کشید تا اینان به شکلی از اشکال ذریعه آمیزش با اقوام دیگر تغیر کنند یا کاملاً ازین برونند مانند اقوام فوق الذکر که توسط عذاب الهی تماماً نابود شدند و جای شان را اقوامی دیگری پُر کند. آیه دیگری که دلیلی بر تعدد اقوام گذشته یعنی کثرت تمدن های پیشین است درج ذیل میباشد. خداوند میفرماید: **وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا ﴿٣٨﴾ الفرقان: 38** (همچنین) قوم عاد و ثمود و اصحاب الرس (گروهی که درخت صنوبر را میپرستیدند) و اقوام بسیار دیگری را که در این میان بودند هلاک کردیم. اگر دقت شود این آیه بیانگر کثرت اقوام در گذشته میباشد. دلیل دیگر اینکه قبل از کتاب تورات به انبیای گذشته صحف نازل شده است، اولین بار کتاب تورات که مجموعه و تصدیق کننده صحف پیامبران گذشته بود به موسی^ع داده شد، زیرا ذکر پیامبری که قبل از موسی^ع باشد و به او کتاب داده شده باشد در قرآن موجود نیست. خداوند میفرماید: **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٣﴾ القصص: 43** ما به موسی کتاب آسمانی دادیم بعد از آن که اقوام قرون نخستین را هلاک کردیم، کتابی که برای مردم بصیرت آفرین بود و مایه هدایت و رحمت، تا متذکر شوند. درین آیه خداوند واضح فرموده است که کتابی را که تورات مینامید بعد از مدتها به بشر داده شد یعنی بعد از مدت های طولانی که اندازه آن به مقدار تباهی نسل های فراوان میباشد و قسمیکه ما گفتیم تباهی نسل های فراوان میلیون ها سال را دربر گرفته است. خداوند یک آیه بعد درین سوره میفرماید: **وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٤٥﴾ القصص: 45** لیکن ما نسلهایی پدید آوردیم و عمرشان طولانی شد و تو در میان ساکنان (شهر) مدین مقیم نبودی تا آیات ما را بر ایشان بخوانی لیکن ما بودیم که فرستنده (پیامبران) بودیم. یعنی اقوام مذکور عمر طولانی داشتند که در صفحات قبل تشریح گردید و عنوان بعدی عمر های شان محاسبه خواهد شد. عمر شان هم از نگاه فردی و هم از نگاه اجتماعی خیلی طویل بود. باید گفت که درین آیه طول عمر به اهل مدین ارتباط ندارد چرا که موضوع منقطع است، اهل مدین در زمان ماقبل تاریخ نمی زیستند و قبل از رسالت موسی^ع تباه شده بودند یعنی از اقوام کهن نبودند پس ارتباط طول عمر به اقوام کهن نسبت داده شده است که قرآن آنان در آیه مافوق به واژه «الْقُرُونُ الْأُولَى» یاد میکند.

این همه دانستی ها در باره اقوام کهن بیان گردید، آیا خود اقوام کهن در باره حقیقت شان میدانستند یا خیر؟ پس باید گفت که برای اقوام کهن نیز مسایل خلقت وحی شده بود و مانند ما حقیقت مسئله را میدانستند. خداوند گفتگوی دو نفر از مردمان کهن را در این باره چنین نقل میکند: **قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا ﴿٣٧﴾ الكهف: 37** دوستش که با او گفت و گو می کرد گفت آیا به کسی که تو را از خاک و سپس از نطفه آفریده است و سپس در هیئت انسانی (معتدل) سامان داده است، کفر می ورزی؟. اقوالی که در انوار القرآن وارد شده است موثق نیست. این دو مرد نه از بنی اسرائیل بودند و نه در مکه میزیستند که از قبیله بنی مخزوم باشند بلکه قسمیکه گفته شد از اقوام کهن بودند. احتمالاً اگر در مکه هم میزیستند پس زمان آنها میلیون ها سال قبل از پایه گذاری قبیله بنی مخزوم و در زمان سرسبزی جزیره نمای عرب بود که در آیات فوق این سوره اینها باغ های داشتند که باز هم مفهوم کهن بودن شانرا ارائه میکند.

در آخر باید گفت که قدمت بشر را کشف آتش نیز ثابت میسازد ولی در موضوع کشف آتش باید گفت که درین رابطه دیدگاه ساینس خیلی متأسف کننده است. چیرگی انسان بر آتش، نقطه عطفی در زندگی اوست. چون با این توانایی توانست خوراکش را بپزد، گرم شود و از خود محافظت کند. همچنین فراهم آوری آتش اجازه داد تا فعالیت‌های انسان تا هنگامه‌های سردتر شب هم گسترش یابد و در برابر درندگان و حشره‌ها حفظ شود. ساینس در مورد کشف آتش می‌پردازد که نشانه‌های دستیابی همگانی به آتش و چیرگی بر آن به 125,000 سال پیش و حتی پیش از آن، و نشانه‌های نخستین دستیابی‌های انسان راست قامت به چیرگی بر آتش به 400,000 سال پیش باز می‌گردد. هرچند برخی ادعا می‌کنند که نشانه‌های دیرینه تری هم وجود دارد که می‌توان آنرا با پیشینه‌ای میان 0.2 تا 0.7 میلیون (200 الی 700 هزار) سال پیش برآورد کرد. این امر با قدمت وجود انسان اختلاف فاحش دارد و درست نمی‌باشد. آتش در زمان نوح‌ع که قدیمی ترین اقوام بود قبلاً کشف گردیده بود که آیه تنور بر آن دلالت دارد و در صفحات قبل در آیه بیست و هفتم سوره المومنون ذکر شد. زمانیکه نوح‌ع کشتی میساخت از آن وقت تا حال 175 میلیون سال گذشته است که نیز ثابت شد. در باره کشف حقیقی آتش در فصل اول در داستان هابیل و قابیل گفته شد، رجوع شود. مرتبط به این مطلب آیه دیگری هم در داستان نوح‌ع وجود دارد که خداوند می‌فرماید: **وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا** ﴿٧٠﴾ نوح: 7 و من هرگاه آنان را دعوت کردم تا آنان را ببامری، انگشتان خود را در گوش هایشان کردند و جامه هایشان را به سر کشیدند و بر انکار خود پافشاری ورزیدند و به شدت تکبر کردند. قدیمی ترین قومی که قوم نوح‌ع است مطابق به این آیه لباس میپوشیدند. پس برهنه زیستن مردم استوایی و نیم کره جنوبی زمین بیانگر فرهنگ غیر فطری خود شان است زیرا که زشتی برهنگی و کرامت پوشش جز فطرت انسان میباشد.

تاریخ پیدایش انسان اول‌ع: در عنوان فوق در باره قدمت و قامت اقوام گذشته بتفصیل بحث شد. اکنون درین عنوان کوتاه محاسبه دقیق

اقوام فوق الذکر صورت میگیرد که برگرفته از معلومات فوق میباشد و عبارت از ذیل است:

انسان اول آدم‌ع	= قامت 27.4 متر، قدمت 186.7 میلیون سال قبل
قوم نوح‌ع	= قامت 25.6 متر، قدمت 175 میلیون سال قبل
قوم عاد	= قامت 21 متر، قدمت 120 میلیون سال قبل
قوم سباء	= قامت 17.6 متر، قدمت 80 میلیون سال قبل
قوم ثمود	= قامت 8.8 متر، قدمت 40 میلیون سال قبل

قامت و قدمت اقوام عاد و سباء که قبلاً معلوم گردیده اند، و قامت قوم ثمود را از روی قدمتشان که نصف قوم سبأ بود پیدا کردیم، و قامت قوم نوح‌ع که مجهول بود، به تناسب این اقوام 25.6 متر محاسبه گردید و چونکه زمان نوح‌ع به زمان آدم‌ع نزدیکتر است، مجهول بودن قدمت آدم‌ع را از تناسب قدمت و قامت قوم نوح‌ع پیدا کردیم که به 186.7 میلیون سال میرسد. نظر به علم بشر که بعضاً استوار بر تخمینات است، احتمال

کمی و یا افزودی سه در صدی در محاسبه هذا موجود بوده میتواند یعنی گفته میتوانیم که 97 در صد محاسبه فوق دقیق است. فلهذا تاریخ تولد انسانِ اول آدم ع 186.7 میلیون سال قبل تخمین زده شد.


نابودی بشر

بشری که مراحل تخلیقش با جزئیات ارائه گردید، برای کاری ساخته شده است یعنی برای خلافت زمین خلق گردیده است که اکنون ماموریتش به پایان رسیده است و باید ازین برود. خداوند از نابودی بشر به آدم و فامیلش خبر میدهد و میفرماید: **قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ** ﴿الاعراف: 24﴾ فرمود: (از مقام خویش) فرود آید، در حالی که بعضی از شما (شما و فرزندان تان) نسبت به بعض دیگر، دشمن خواهید بود و برای شما در زمین قرارگاه و وسیله بهره گیری تا زمان معینی خواهد بود. قرآن موضوع نابودی بشر را با ذکر خروج یاجوج و ماجوج آغاز میکند.

حقیقت و خروج یاجوج و ماجوج: یاجوج و ماجوج (Gog and Magog) نام های در متون فرجام شناسی یهودیت، مسیحیت و اسلام است که در قرآن و تورات از آنها ذکر به عمل آمده است. آنها دو فرد هستند ولی بعضی تعبیراتی وجود دارد که آنها را گاه مردم دو منطقه و گاه خود دو منطقه جغرافیایی میپندارند که در ذیل واضح خواهد شد. در قرآن و در عهد عتیق، کتاب پیدایش و حزقیال نبی در حوادث آخرالزمان از آنها نام برده شده است. قسمیکه در تورات ذکر یاجوج و ماجوج آمده است: "این است پیدایش پسران نوح، سام و حام و یافث. و از ایشان بعد از طوفان پسران متولد شدند. پسران یافث: جومر و ماجوج و مادای و یاوان و توبال و ماشک و تیراس" ﴿عهد عتیق، کتاب پیدایش، فصل 10، آیات 1 و 2﴾ و در فصل بعدی عهد عتیق نام یاجوج ذکر میشود "ای پسر انسان نظر خود را بر جوج که از زمین ماجوج (از نسل ماجوج) و رئیس ژوش و ماشک و توبال است بدار و بر او نبوت نما" ﴿عهد عتیق، کتاب حزقیال، فصل 38، آیه 2﴾ در آیه مافوق اسم "یاوان" که یکی از پسران یافث بود و رفته رفته به جاپان تبدیل شده آمده است که اکنون یک مملکت است. قسمیکه از این آیات فوق معلوم میشود که نسل یاجوج در روش یعنی روس یا روسیه و ماشک یعنی ماسکو و توبال یعنی بالتیک زندگی میکنند که وجه تسمیه این مناطق مانند جاپان نیز از همین جهت میباشد. پس نتیجه بدست میآید که یاجوج از نسل ماجوج است و آنها اکثراً در نیم کره شمالی زمین زندگی دارند، این دو شخص در گذشته خیلی بارسوخ و باعظمت بودند تا اینطور نامشان سینه به سینه و توسط وحی الهی به دیگران انتقال یافت، نسل شان تکثر یافت و در تاریخ ثبت گردید. اینکه خود یاجوج و ماجوج چگونه افرادی بودند معلوم نیست ولی اشارات نسل شان منفور است که بزرگترین ثبوت آنرا قرآن در داستان ذوالقرنین نقل کرده است.

سرکوب یاجوج و ماجوج و بتعویق انداختن خروج شان توسط ذوالقرنین صورت گرفت چونکه اراده خداوند برین بود تا حملات این افراد وحشی را بالای سرزمین مقدس ریشه کن سازد. درین باره خداوند میفرماید: **فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا** ﴿الکهف: 97﴾ (سرانجام ذوالقرنین آنچنان سد نیرومندی ساخت) که آنها (یاجوج و ماجوج) قادر نبودند از آن بالا روند و نمی توانستند نقی در آن ایجاد کنند. ذوالقرنین که دارای علم و اخلاق برتر بود بر آنها غلبه یافت. سپس زمانی که نسل یاجوج و ماجوج دارای علم و اخلاق شدند اقتداری که به

دُرِّه ابراهیم و قبل از آن، تا زمانی مستعصم بالله آخرین خلیفه عباسیان به آنان و دیگران داده شده بود به یاجوج و ماجوج (نسل یافث) منتقل گردید. خداوند در باره خروج یاجوج و ماجوج میفرماید: حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَاجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿الانبیاء: 96﴾ (کارها به همین منوال ادامه دارد) تا وقتی که یاجوج و ماجوج گشوده شود در حالی که آنها از هر بلندی سرازیر می شوند. ذکر خروج یاجوج و ماجوج در آیه فوق من حیث نشانی بزرگ قیامت آمده است. حکمروایان مغول در هند و سلجوقیان که خلافت عثمانی را بنا نهادند از همین نسل یاجوج و ماجوج بودند. اقوام غربی بخصوص انگلیسها که بگفته خودشان آفتاب در قلمرو شان غروب نمیکرد نیز از همین نسل یاجوج و ماجوج بودند. اروپایی های که مردم بومی قاره آمریکا و استرالیا را ازین بردند و خود در آنجا جاگزین شدند که فعلاً به کشور های مخصوص ایالات متحده امریکا، کانادا و استرالیا (و بعضی کشور های دیگر) مشهور اند هم از نسل یاجوج و ماجوج هستند. درین آیه منظور از کلمه "يَنْسِلُونَ" نسل و تناسل است یعنی نسل یاجوج و ماجوج به اساس فتوحاتی که بر سایرین دارند، مخصوصاً مردان شان با زنان آنان چه به زور چه به رضا آمیزش خواهند کرد و نسل مختلطی را بوجود خواهند آورد. پس اکنون با این همه کشور کشائی ها نسل یاجوج و ماجوج با نسل های دیگر مختلط شده است که این خود دلیل نفوذ آنها به اکثر مناطق جهان میباشد. خداوند درین مورد میفرماید: وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ﴿الكهف: 99﴾ و در آن روز آنان را رها می کنیم تا موج آسا بعضی با برخی درآمیزند و (همین که) در صور دمیده شود همه آنها را گرد خواهیم آورد. این آیه در مورد آمیزش نسل یاجوج و ماجوج که طبق قرائن تورات در شمال زمین زندگی میکنند با نسل های دیگر است که در اکثر کشور های جهان صورت گرفته است و نیز قابل مشاهده میباشد. پس یاجوج و ماجوج نه کدام مخلوق دیگر است و نه در کدام جای نا معلوم قید هستند بلکه انسان اند و از نسل یافث پسر نوح هستند که فعلاً در اکثر کشور های نیم کره شمالی زمین بشمول کشور های مانند اندونیزی و مالیزی زندگی میکنند. قسمیکه در سطور بالا اجمالاً گفته شد، حمله اسکندر مقدونی و چنگیز بالای مناطق پایینی و حمله انگلیسی ها و اروپایی ها بالای اکثر نقاط جهان از همین قرار است، که اکثریت حکم کل را دارد یعنی کلمه "کل" و کلمه "يَنْسِلُونَ" در آیه مافوق که عبارت از انتقال نسل یاجوجی و ماجوجی در سایر مردمان جهان است همین مطلب را ارائه میکند. اگر تأمل صورت گیرد وراثت نسلی اروپایی ها در وجود مردمان بسیاری از کشور های جهان واضح دیده میشود. کلمه "يَنْسِلُونَ" به معنی شتافتن نیز آمده است. خداوند میفرماید: وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ﴿یس: 51﴾ (بار دیگر) در «صور» دمیده می شود، ناگهان آنها از قبرها، شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان می روند. ولی قسمیکه گفته شد در آیه نود و ششم فوق منظور ازین کلمه نسل و تناسل میباشد. علم و اخلاق که در فوق ذکر شد عبارت از همان اعمال صالح است. کسانی که اعمال صالح دارند نعمت های دنیوی برای شان داده میشود و اگر در پهلوی اعمال صالح ایمان به خدا هم داشته باشند، دار آخرت از آن آنان خواهد بود. خداوند میفرماید: الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿هُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ ﴿یونس: 63 - 64﴾ آنان که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری دارند. در زندگی دنیا و در آخرت شاد (و مسرور)ند، وعده های الهی تخلف ناپذیر است، و این رستگاری بزرگی است. و همین دُعا بر لب هر مومن جا دارد که در دنیا و آخرت صاحبان نعمت باشیم. خداوند میفرماید: وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ ﴿البقره: 201 - 202﴾ و گروهی از آنان می گویند: پروردگارا! به ما در دنیا نیکی و در آخرت هم نیکی عطا کن، و ما را از عذاب آتش نگاه دار. اینانند که از آنچه به دست

آورده اند، نصیب و بهره فراوانی دارند، و خدا حسابرسی سریع است. اکنون سوال اینجاست؛ آیا جنایاتی که متعلق به یاجوج و ماجوج است اخلاق خوب محسوب میشود؟ نخیر، زیرا که سران شان همان بدن شان است و عوام شان که اکثریت جمعیت شانرا تشکیل میدهد دارای علم و اخلاق اند ولی متأسفانه اینان در حال فاسد شدن هستند چرا که سران شان (اشرار شان) که اقتدار قسمی دنیا را در دست دارند در جامعه نفوذ کرده اند و عنقریب جامعهء مفسدی را شکل خواهند داد و سرانجام نابود خواهند شد که انجیل از آن سخن گفته است. در مورد خروج یاجوج و ماجوج در انجیل چنین آمده است: و چون هزار سال به انجام رسد، شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت. تا بیرون رود و امت‌هایی را که در چهار زاویه جهانند، یعنی جوج و ماجوج را گمراه کند و ایشان را بجهت جنگ فراهم آورد که عدد ایشان چون ریگ دریاست. و بر عرصه جهان برآمده، لشکرگاه مقدسین و شهر محبوب را محاصره کردند. پس آتش از جانب خدا از آسمان فرو ریخته، ایشان را بلعید.  عهد جدید، کتاب مکاشفه فصل 20 آیات 9-7 خروج مغول‌ها در قرن دوازدهم میلادی و غالب شدن آنان بر سایرین این پیشگویی را مو به مو ثابت میسازد. چون هزار سال از حیات عیسی^ع گذشت، شیطان در قبایل وحشی مغول‌ها جای گرفت تا اینکه آنان تشنه خون یکدیگر شدند. این قبایل با یکدیگر جنگ‌ها میکردند و به اندازه سر موی بیکدیگر التفات نداشتند پس کار بدین منوال ادامه یافت تا اینکه در قرن دوازدهم میلادی چنگیز خان به رهبری وانگ خان (Wang Khan) فرمانده جنگ شد و خیلی قبیله‌های مغل را تابع رهبر خود وانگ خان ساخت تا اینکه زمانی رسید که خود وانگ خان هم از دست او فرار کرد. کار چنگیز خان از اینجا آغاز گردید و با متحد ساختن تمام قبایل مغول سلطان آنها شد و بالای سایر جهانیان تاخت. بعد از چنگیز خان ابر قدرت‌های مانند مغول‌های هند و خلفای عثمانی هم از همین نسل بودند. در آیه فوق ذکر شد که امت‌های که در چهار گوشه جهان اند آنها از نسل یاجوج و ماجوج خواهند بود، که فتوحات مردمان از همین نسل مانند اقتدار سیاسی اروپائی‌ها و اقتدار اقتصادی چینائی‌ها و امثالهم را در بر میگیرد که ادامه دارد تا اینکه زمان به اختتام خود برسد و آتش آسمانی آنها را تباہ سازد.

نیم کره شمالی زمین مخصوصاً منطقه سایبریا (Siberia) سال از دوازده ماه زیر برف پوشیده است یعنی تا به حال برف آن آب نگردیده و طبق تحقیقات ساینسی در زیر برف آن منطقه یک نوع گاز بنام میتان (Methane gas) وجود دارد پس اگر گرمایش زمین توسط گازهای گلخانه‌ای بالای آن اثر انداز شود و برف اش را آب کند، گاز کشنده میتان که تقریباً 30 برابر قویتر از دی اکسید کربن است از آن خارج گردیده اهالی منطقه را نابود خواهد نمود. در قدم اول 40 در صد کشور چین، بعضی از قسمت‌های کشورهای آسیای میانه و بیش از نصف روسیه را تباہ خواهد کرد و حتی به جاپان و کوریا نیز سرایت خواهد کرد یعنی در جاهای که اکثر نسل یاجوجی و ماجوجی زندگی میکنند، و در قدم دوم بعضی کشورهای دیگر نیز متضرر خواهند شد. طبق تحقیق ساینس دانان اگر گرمایش زمین برف‌های قطب شمال و جنوب را آب کند، سطح آب در بحر به هشت متر بالا خواهد آمد، مناطق گسترده ساحلی اروپا و امریکا را محو خواهد کرد، طبق تحقیق فوق 70 در صد نیم کره شمالی زمین و 30 در صد مناطق نیم کره جنوبی زمین از اثر گرم شدن اقلیم آسیب پذیر است. به مناطق استوایی از هر دو جانب مخصوصاً از نیم کره شمالی آسیب اندکی خواهد رسید. ولی باید گفته شود که گرم شدن کره زمین یک امر طبیعی است و با گازهای گلخانه‌ای تولید شده توسط انسانها ارتباطی ندارد. قسمیکه کره زمین در ابتداء گرم بود و بعداً به عصر یخبندان رسید، اکنون نوبت به ذوب شدن این یخهای قطبی رسیده است یا شاید هم ذوب نشود. این کاملاً یک امر فطری است و کنترل یا بوجود آوردن همچو سانحه از استطاعت انسان بالاتر است. کنترل آب و هوا تنها با کنترل باد امکان پذیر است و آن بدون امر خداوند^ج بوجود آمده نمیتواند. خداوند^ج میفرماید: اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ

فَتَثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٨﴾ **الروم: 48** خدا همان کسی است که بادهای را می فرستد و ابری برمی انگیزد و آن را در آسمان هر گونه بخواهد می گستراند و انبوهش می گرداند پس می بینی باران از لابلای آن بیرون می آید و چون آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد رسانید بناگاه آنان شادمانی می کنند. از آیه هذا برداشت میشود که کنترل باد خاصه الله است و بس. بذر ابر (Cloud seeding) که یک نوع از اصلاح هوا (Weather modification) است و پنداشته میشود که آب و هوا ازین طریق کنترل میشود، کاملاً اشتباه و مخالف آیه فوق میباشد زیرا حجم ابری محدود که حتی یک شهرک را سیراب کرده نمیتواند، به آن کنترل اقلیمی خطاب نمیشود و کجا پنکه یا بادزن آنقدر قوی که بالای کشوری باد را بوزد، این خلاف عقل و منطق پنداشته خواهد شد.

برای تحقیقات بیشتر درین باره به دانستنی های دکتر جان کلمن المتوفی 2018 میلادی (<https://johncolemanblog.com/>) یکی از هواشناسان حرفه ای آمریکا و بنیانگذار کانال آب و هوا مراجعه شود که ایشان نیز گرم شدن اقلیم را ذریعه تحركات بشر رد میکنند. نظر متضادیکه در مقابل گرم شدن آب و هوای زمین وجود دارد این است که تحقیقات نوین نشان میدهد که تا اخیر قرن جاری عصر یخبندان دوباره عود خواهد کرد. هواشناس دکتر جان کلمن میگوید: "در حال حاضر هیچ گرمایش قابل توجه جهانی که ساخته بشر باشد اتفاق نمی افتد، در گذشته وجود نداشته است و دلیلی برای ترس در آینده وجود ندارد." باید گفت که این جان کلمن با جان کلمن که زاده (1935) و نویسنده انگلیسی است به اشتباه گرفته نشود کسی که کتابها و مقاله های زیادی با مدعای تحلیل ساختار قدرت پنهان جهان نوشته است. او ادعا می کند که گروه نسبتاً کوچکی از آدمها که او آنها را کمیته 300 می نامد و کتابی نیز به همین نام نوشته است، (Committee of 300) گروهی را تشکیل داده اند و جهان را اداره می کنند و هدف آنها تشکیل جهانی با یک دولت است. دقیقتر باید گفت، تمام دانشمندانی که تغییرات اقلیمی یعنی گرم شدن کره زمین توسط تولید گاز های گلخانه ای را رد میکنند در موسسه هارتلند (The heartland institute) گرد آمده اند و نظریه پردازی میکنند. این موسسه در ایالت ایلینوی آمریکا موقعیت دارد.

حرارتی آسمانی که اشرار یاجوج و ماجوج و سایر اشرار را ازین خواهد بُرد گاز های گلخانه ای نه بلکه حرارت مستقیم آفتاب است که از آیات ذیل ثابت میگردد. خداوند میفرماید: **إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿١﴾ التکویر: 1** هنگامی که آفتاب تابان تاریک شود. طبق تحقیقات ساینسی هر موقع که آفتاب تدریجاً نور خود را از دست دهد رفته رفته جسامتش بزرگتر و به غول سرخ تبدیل خواهد شد که قوه جاذبه اش در حال بیشتر شدن خواهد بود و تمام سیارات مدار خود را به خود جذب خواهد کرد، مانند سیاه چاله ها (Black holes) که از ستارگان بی نور بوجود آمده اند و ستاره های پُر نور را به مرور زمان می بلعند. همینطور در آخر تمام ستارگان باقی مانده نیز بی نور خواهند شد. خداوند میفرماید:

وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ﴿٢﴾ التکویر: 2 و در آن هنگام که ستارگان بی فروغ شوند. و در جای دیگر خداوند میفرماید: **فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ ﴿٨﴾ المرسلات: 8** در آن هنگام که ستارگان محو و تاریک شوند. پس در حالت کم نوری آفتاب زمین به خورشید نزدیک خواهد شد و حرارت زمین خیلی بالا خواهد رفت و تمام جانداران زمین سراسیمه خواهند شد حتی حیوانات وحشی با حیوانات اهلی در یک جا تجمع خواهند کرد. خداوند میفرماید: **وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ﴿٤﴾ التکویر: 4 - 5** و آنگاه که شتران باردار (ارزشمند ترین اموال) به دست فراموشی سپرده شوند. و آنگاه که وحشی ها گردآورده شوند. حیواناتی که با انسان انس ندارند به آنها وحشی گفته میشود و آنده

انسانهای که با دیگران لطف و مرحمت ندارند آنها نیز در زمره وحوش شامل اند. بعث بعد الموت و احضار همگانی انسانها در روز قیامت یکی از اساسات عقاید اسلام است که ما به آن ایمان داریم ولی درین آیه منظور از حشر، حشر بعد از مرگ نیست بلکه منظور از حشر همان گرد آمدن جانداران مخصوصاً انسانهای وحشی قبل از وقوع قیامت است که از آیه ششم و بعدی این سوره که در ذیل نیز ذکر شده است، و هنگام حشر وحشی ها از موجودیت اجبار سخن میگوید که این خود حشر قبل از قیامت آنها را ثابت میسازد، واضح میشود زیرا اگر مراد از حشر، حشر بعد از مرگ میبود پس در آخرت در میدان محشر بحری وجود ندارد. در باره حشر قبل از قیامت حدیثی از ابو هریره^{رض} روایت شده است که پیامبر^ص فرمود: يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى ثَلَاثِ طَرَائِقَ: رَاغِبِينَ، رَاهِبِينَ، وَاثْنَانِ عَلَى بَعِيرٍ، وَثَلَاثَةَ عَلَى بَعِيرٍ، وَأَرْبَعَةً عَلَى بَعِيرٍ، وَعَشْرَةً عَلَى بَعِيرٍ، وَيَحْشَرُ بَقِيَّتَهُمُ النَّارُ، تَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا: وَتَبِيتُ مَعَهُمْ حَيْثُ بَاثُوا، وَتُصْبِحُ مَعَهُمْ حَيْثُ أَصْبَحُوا، وَتُمْسِي مَعَهُمْ حَيْثُ أَمْسَوْا ﴿بخاری: 6522 و مسلم: 7202 مردم در حالت رهبت و رغبت به سه شیوه و روش جمع کرده میشوند. دو نفر سوار يك شتر، سه نفر سوار يك شتر، چهار نفر سوار يك شتر و ده نفر سوار يك شتر خواهد بود و بقیه را آتش سوز می دهد. هرجا که استراحت کنند و شب را به صبح برسانند باز هم آتش به دنبال آنها است، خلاصه در هر حالتی که باشند آتش با آنها خواهد بود. این حدیث در مورد حشر قبل از قیامت است زیرا که مردم سوار بر شتران خواهند شد که این کار در روز قیامت ممکن نیست و ازین حدیث گرم شدن کره زمین نیز ثابت میشود که در ذیل ابعاد دیگرش بیان گردیده است.

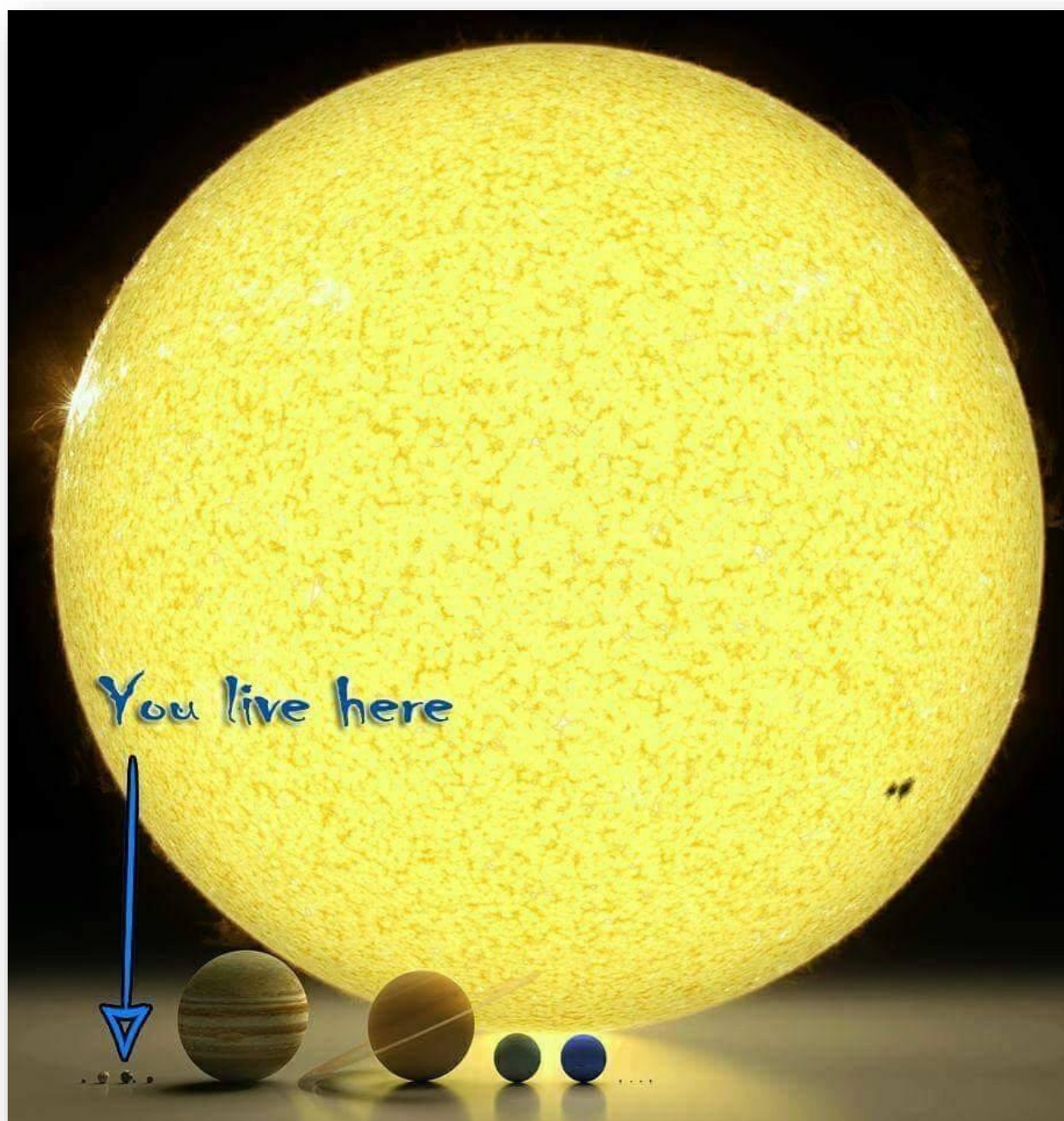
مومنین باید خرسند باشند که عذاب هولناک وقوع قیامت که در ذیل بیان میشود را نخواهند دید. از عایشه^{رض} نقل است که گفت: شنیدم که رسول الله^ص فرمود: "لَا يَذْهَبُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ حَتَّى تُعْبَدَ اللَّاتُ وَالْعُزَّى" قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَأَطُفُّ حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ لِي هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِأَهْدَى وَدِينٍ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿أَنَّ ذَلِكَ تَأَمَّلاً قَالَ "إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ رِجَالًا طَيِّبَةً فَيَتَوَقَّى كُلُّ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ فَيَبْقَى مَنْ لَا خَيْرَ فِيهِ فَيَرْجَعُونَ إِلَى دِينِ آبَائِهِمْ"﴾ ﴿مسلم: 7299 «شب و روز به اتمام نمی رسد و قیامت نمی آید تا زمانی که دوباره لات و عزی پرستش نشوند». گفتیم: ای رسول خدا! زمانی که این آیه نازل شد: «او کسی است که رسول خود (محمد^ص) را برای هدایت و دین راستین فرو فرستاد، تا آن را بر تمام ادیان دیگر برتری دهد؛ هر چند مشرکان آن را ناپسند دارند» (التوبة، 33) گمان کردم که آن به تمامی محقق می شود. فرمود: «همین طور خواهد بود؛ هر اندازه که خداوند مقرر فرماید. پس از آن بادی خوش برخیزد و هر کس که به اندازه دانه خردلی در دل ایمان داشته باشد، وفات می کند و کسانی که در آنان خیری نیست، باقی می مانند و آنان به دین پدران خویش باز می گردند». انسانهای وحشی یعنی اشرار قوم یاجوج و ماجوج و اشرار اقوام دیگر که شرفای شان طبق حدیث فوق قبلاً وفات کرده باشند، از آلم زیاد جبراً باهم گرد میایند تا از این معضله (حرارت) کدام راه فرار بیابند ولی در نتیجه از اثر حرارت بالا در کره زمین یا در هر سیاره دیگری که باشند نابود خواند شد. آن حرارتی که آنها را تبخیر خواهد کرد. خداوند میفرماید: وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ﴿التكوير: 6 دریاها آنگه که جوشان گردند. طبق متن فوق زمانی که کره زمین به آفتاب نزدیک شود حرارت آن اجبار را تبخیر خواهد کرد و در این آیه این امر همینطور تمثیل شده است. خورشید، و آن هم به بزرگی که 1.3 میلیون زمین را در خود گنجانیده میتواند، زمانی که نور خورشید بتدریج کم شود، زمین را به همان منوال بطرف خود جذب خواهد کرد که در انتها جسامت کتله آفتاب بزرگ و قوه جاذبه اش آنقدر قوی خواهد شد که قبل از بلعیدن کره زمین کوههای زمین را از جا بر خواهد کند و در خود فرو خواهد برد و سپس زمین را جذب خود خواهد کرد یعنی درین دوران بزرگی زمین نسبت به کوها، سرعت رفتار را به سوی آفتاب بیشتر از سرعت رفتار کوها خواهد ساخت که درینصورت کوها و زمین هر دو

یکباره در کتله آفتاب متصادم و متلاشی خواهند شد. خداوند از نقل مکان کره زمین و برداشتن کوهها چنین سخن میگوید: **وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً** ﴿الحاقه: 14﴾ و زمین و کوهها از جا برداشته شوند و یکباره در هم کوبیده و متلاشی گردند. و در جای دیگر خداوند میفرماید: **وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ** ﴿التکویر: 3﴾ و هنگامی که کوهها را به حرکت آرند و از جا برکنند. درینجا باید دانست که کوهها بتدریج در حرکت خواهند آمد تا اینکه از جا برکنده شوند. خداوند میفرماید **وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلُّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ** ﴿النمل: 88﴾ کوهها را می بینی، و آنها را ساکن و جامد می پنداری، در حالی که مانند ابر در حرکتند؛ این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده؛ او از کارهایی که شما انجام می دهید مسلماً آگاه است. اگر این آیه در مورد حرکت پلیت های زمین باشد که با حمل کوهها در حرکت اند، در فصل گذشته تشریح گردید. ولی درینجا منظور از زمان حرکت کوهها است که آن قبل از وقوع قیامت میباشد. این مطلب با بیان آیات ذیل چنین واضح میشود. خداوند میفرماید: **وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا** ﴿فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا ﴿الواقعه: 5 - 6﴾ و کوهها در هم کوبیده می شود. و بصورت غبار پراکنده درمی آید. دلیلی دیگری که حشر مردم را قبل از حشر در قیامت واضح میسازد، نسبت سراسیمگی مردم با متلاشی شدن کوهها و کوبیدن زمین است. خداوند درین مورد میفرماید: **الْقَارِعَةُ** ﴿مَا الْقَارِعَةُ ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ ﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ ﴿وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ﴿القارعه: 1 - 5﴾ آن حادثه کوبنده. و چه حادثه کوبنده ای. و تو چه می دانی که حادثه کوبنده چیست؟ (آن حادثه همان روز قیامت است!). روزی که مردم (در سراسیمگی) مانند پروانه های پراکنده به هر سو می دوند. و کوهها مانند پشم رنگین حلاجی شده میگردند! سنگ های بزرگی کوهها نظر به وزن زیاد شان اول به فضا سعود خواهند کرد و جذب کتله آفتاب خواهند شد و اشیای کم وزن مانند انسان و اشجار سپس انتقال خواهند نمود از همین رو بعد از انتقال سنگ های سنگین کوهها، از آنها تپه های ریگی بجا خواهند ماند. خداوند درین مورد میفرماید: **يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا** ﴿المزمل: 14﴾ در آن روز که زمین و کوهها سخت به لرزه درمی آید، و کوهها (چنان درهم کوبیده می شود که) به شکل توده هایی از شن نرم درمی آید. یعنی این ریگ، باقی مانده از کوهها خواهد بود. خداوند میفرماید: **وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا** ﴿النبأ: 20﴾ و کوهها به حرکت درمی آید و بصورت سرابی می شود. این امر در حشر قبل از قیامت به وقوع خواهد پیوست چرا که در روز قیامت کوهی بر زمین وجود نخواهد داشت خداوند قبل از وقوع قیامت زمین را هموار خواهد ساخت. خداوند میفرماید: **وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا** ﴿الكهف: 8﴾ و بی تردید ما آنچه را روی زمین است، سرانجام، خاک بی گیاه خواهیم کرد. از کوهها ریگ و خاک بجا خواهد ماند، گیاهان زمین حتی بذر های آن از بین خواهد رفت. در مورد هموار شدن کوهها خداوند واضح میفرماید: **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا** ﴿فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿طه: 105 - 107﴾ و از تو درباره کوهها می پرسند، بگو: پروردگارم آنان را ریشه کن می کند و از هم می پاشد. پس آنها را بطن و هموار خواهد کرد. که در آن ابداء هیچ بلندی و پستی نخواهی دید. رویداد هموار شدن زمین قبل از وقوع قیامت در تورات چنین آمده است: هر دره ای برافراشته و هر کوه و تلی پست گردد. زمین ناصاف صاف، و ناهمواری ها هموار گردد ﴿عهد عتیق، کتاب اشعیا، فصل چهلم، آیه 4.

باید عرض شود که همراه با کره زمین کره ماه نیز جذب کتله آفتاب خواهد شد. خداوند میفرماید: **يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** ﴿فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ﴿وَحَسَفَ الْقَمَرُ ﴿وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿القیامه: 6 - 9﴾ (از این رو) می پرسد: «قیامت کی خواهد بود». (بگو: در آن

هنگام که چشمها از شدت وحشت به گردش درآید. و ماه بی‌نور گردد. و خورشید و ماه یک جا جمع شوند. درین آیه کلمه القیامه به مفهوم فرهنگی اش یعنی الساعه ذکر شده است. پس مردم قبل از وقوع قیامت این عذاب را خواهند مشاهده کرد و مانند ملخهای سرگردان به این سو و آن سو خواهند دوید. زلزله قیامت و تباهی زمین که در آن هنگام مردم حضور دارند را خداوند صریحاً بیان میکند: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْصِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾ الْحَج: 1 - 2 ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، بی تردید زلزله قیامت، واقعه ای بزرگ است. روزی که آن را ببینید (مشاهده خواهید کرد که) هر مادر شیر دهنده ای از کودکی که شیرش می دهد، بی خبر می شود، و هر ماده بارداری بار خود را سقط می کند، و مردم را مست می بینی در حالی که مست نیستند، بلکه عذاب خدا بسیار سخت است. اولاً اینکه کلمه "السَّاعَةُ" به تباهی زمین و همواری آن برای رستاخیز، استعمال می شود. از برای قیام روز قیامت در آیه ذیل قیام ساعه آمده است. خداوند میفرماید: النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ﴿٤٦﴾ غافر: 46 عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند؛ و روزی که قیامت برپا شود (می فرماید): «آل فرعون را در سخت ترین عذابها وارد کنید». اگر دقت شود مفهوم قیام ساعه آغاز یکباره تباهی زمین و آسمانهاست. در لغت عرب قائم شدن یک شی دلالت بر آغاز اجرایی اش میکند که در آیه دیگری همین سوره خداوند میفرماید: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ﴿٥١﴾ غافر: 51 ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می خیزند یاری می دهیم. یعنی فرشتگان جهت اجرای امور شهادت قائم (آماده) خواهند شد. ثانیاً در آیه دوم فوق عمل شیر دهی و سقط حمل طبیعت دنیوی برای جانداران است، در مورد زنان که آیا در روز آخرت حمل می داشته باشند یا خیر، هیچ روایتی نیامده است و طبیعتاً ما میدانیم که در روز قیامت همه زنان عاری از حمل خواهند بود. پس روی این ملحوظ حضور مردم هنگام وقوع قیامت ثابت میباشد. در جای دیگر واقعه قیامت چنین تعریف شده است که اطفال از اثر هیبت در آن موقع پیر و مانند افراد کهن سال خواهند شد. خداوند میفرماید: فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا ﴿١٧﴾ الزمل: 17 شما (نیز) اگر کافر شوید، چگونه خود را (از عذاب الهی) برکنار می دارید؟ در آن روز که کودکان را پیر می کند. این امر در آیه دیگر چنین بیان شده است. خداوند میفرماید: وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومَذِّ يَتَفَرَّقُونَ ﴿١٤﴾ الروم: 14 آن روز که قیامت برپا می گردد، (مردم) از هم جدا می شوند. یعنی در هنگام تباهی کامل زمین انسانها بر آن وجود خواهند داشت که عذاب را با چشمان فزیکتی خود مشاهده خواهند کرد و به عجله متفرق خواهند شد. بعضی ها کلمه "السَّاعَةُ" را به روز قیامت نسبت داده اند و از این آیه چنین استدلال میکنند. خداوند میفرماید: وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ﴿٥٥﴾ الروم: 55 و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان سوگند یاد می کنند که جز ساعتی (در عالم برزخ) درنگ نکردند! اینچنین از درک حقیقت بازگردانده می شوند. پس باید گفت که خداوند قیام ساعه و قیام رستاخیز را از جهتی باهم ارتباط داده است که بعد از قیام ساعه تمامی انسانها یکباره خواهند مُرد یعنی مرگ یک شخص بالای خودش قیامت محسوب میشود چه رسد به مرگ دسته جمعی افراد. اگر قیام رستاخیز بعد از قیام ساعه میلیون ها سال دیگر نیز طول بکشد در عالم برزخ برای آنان نامعلوم خواهد بود فلذا مجرمین در روز رستاخیز سوگند خواهند خورد که آنها از مدت زمان درنگ در آن عالم بی خبرند، پس نظر به بی خبری اشخاص مثال ساعه مانند قیامت است.

درین باره متصل با آیه فوق خداوند میفرماید: **وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٥٦﴾** **الروم: 56** ولی کسانی که علم و ایمان به آنان داده شده می گویند: «شما بفرمان خدا تا روز قیامت (در عالم برزخ) درنگ کردید، و اکنون روز رستاخیز است، اما شما نمی دانستید». یعنی مومنین به کفار میگویند که آن عذاب، عذاب ساعه بود که شما چشیدید و سپس مُردید ولی اکنون این روز قیامت است که شما دوباره زنده گردانیده شده اید. محدث شاه ولی الله دهلوی در آیه پنجاه و پنجم فوق عمل درنگ کردن را به زندگانی دنیا نسبت داده است میگوید چون کفار عقوباتِ مُخلَّده معاینه کردند دنیا را بمثابة ساعتی خیال نمودند برعکس آنکه در حیات، دنیا را بمثابة خلود خیال میکردند، با این وصف آیه پنجاه و ششم فوق با آیه قبلی اش در تناقض قرار میگیرد پس تشریح همان است که ما بیان نمودیم.



کسانیکه از برخورد شهاب سنگها بر زمین هراس دارند، بدانند که تباهی زمین بعد از شرایط فوق صورت خواهد گرفت. بعید از امکان نیست که بعضی از شهاب سنگها برخی از مناطق زمین را متضرر ساخته میتوانند ولی اینکه شهاب سنگی قبل از شرایط وقوع قیامت که در فوق ذکر شد کره زمین را تباه بسازد و قیامت اینطور به وقوع خواهد پیوست، کاملاً خلاف آیات صریح قرآن میباشد. باید متذکر شد که وقوع قیامت ناگهانیست. خداوند میفرماید: **وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ ﴿٥٥﴾ الْحَج: 55 و** کافران همواره نسبت به آیات خدا در تردیدی سخت قرار دارند تا آنکه ناگهان قیامت بر آنان در رسد، یا عذاب روزی که روز دیگری به دنبال ندارد (بلکه ابدی است) به سراغشان آید. وقوع مطلق قیامت تا ازیں بردن مردم، مدت زمانی را دربر خواهد گرفت طوریکه شرایط آن در فوق بیان گردید. اینکه آن تباهی جمعی کره زمین توسط شهاب سنگی صورت خواهد گرفت؟ درج ذیل است. زمین سخت کوبیده خواهد شد. خداوند درین باره میفرماید: **كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿٢١﴾ الْفَجْر: 21** چنان نیست که آنها خیال می کنند، در آن هنگام که زمین سخت درهم کوبیده و هوار شود. کلمه «الْفَارَعَةُ» نیز به معنای کوبنده آمده است که در فوق ذکر شد. در جای دیگر خداوند میفرماید: **إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا ﴿٤﴾ الْوَاقِع: 4** چون زمین با تکان (سختی) لرزانده شود. آیا واقعاً کوبیدن زمین توسط شهاب سنگی صورت خواهد گرفت؟ در آیتی تباهی و انهدام کره زمین توسط یک صبحه ذکر شده است. خداوند میفرماید: **مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾ الْيَس: 49** جز يك فریاد (مرگبار) را انتظار نخواهند کشید که هنگامی که سرگرم جدالند غافلگیرشان کند. این صبحه قویتر از صبحه های خواهد بود که انسان تا حال دیده است و در فصل پنجم قبلاً راجعه به آن بحث صورت گرفت، یعنی آواز برخورد آن صبحه آنقدر قوی خواهد بود که تمامی جانداران را یکدم متلاشی خواهد ساخت. این آواز ناشی از برخورد شهاب سنگی بر کره زمین خواهد بود که به این ترتیب زمین قبل از رسیدن به قعر آفتاب تمامی جانداران خود را از دست خواهد داد.



بربادی مفسدان قبل از قیام قیامت که اکثر شان اشرار قوم یاجوج و ماجوج خواهند بود، در شرح آیه ذیل چنین آمده است. خداوند میفرماید:

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٥٨﴾ **الاسراء: 58** هیچ شهری (از

شهرهای یاغیان و مفسدان) نیست مگر آنکه آن را پیش از قیامت (به عذاب) نابود می کنیم یا به عذابی سخت دچار می سازیم. انجام این

کار در کتاب (لوح محفوظ) نگاشته شده است. این آیه در مورد تباهی مُتَمَرِّدین قوم یاجوج و ماجوج و دیگر اشرار است که با این تباهی هیچ

زنده جانی در زمین باقی نخواهد ماند و سپس قیامت برپا خواهد شد. باید گفت که عذاب شدید عبارت از همان حرارت طاقت فرسای آسمانی

و زلزله شدیدی است که در فوق بیان گردید.

ذوالقرنین کسی که خروج یاجوج و ماجوج را بتعویق انداخت کی بود؟ برخی از مفسران متقدم، مانند وهب بن منبه و محمد بن صائب گلبی و

یوسف بن موسی قطان نه تنها در تفسیر سوره کهف، بلکه در چند جای دیگر تصریح کرده اند که ذوالقرنین همان کوروش هخامنشی است. در

دوران معاصر، نخستین پژوهشگری که موضوع مطابقت کوروش کبیر با ذوالقرنین را پیش کشید سر سید احمد خان (1817-1898)، از

پیشگامان اصلاحات فرهنگی و بنیادگذار تجدید طلبی اسلامی در هند بود. مولانا ابوالکلام آزاد (1888-1958)، وزیر فرهنگ دولت وقت

هند، نیز همین نظریه را مطرح و به شکل مبسوطتری تبیین کرد. مرحوم علامه طباطبائی نیز در تفسیر المیزان، نظر ابوالکلام آزاد را پذیرفته و

مشخصات کوروش را بر ذوالقرنین منطبق می داند. علامه طباطبائی در المیزان، پس از بررسی نظریه ابوالکلام آزاد که اثبات می کند کوروش پادشاه

هخامنشی، همان ذوالقرنین ستوده شده در قرآن است، می نویسد: «هر چند بعضی از موارد گفته شده خالی از اعتراض نیست، لکن از هر

گفتار دیگری انطباقش با آیات قرآنی روشن تر و قابل قبول تر است». جناب مکارم شیرازی هم می نویسد: «درست است که در این نظریه نیز

نقطه های ابهامی وجود دارد، ولی فعلاً می توان از آن به عنوان بهترین نظر درباره تطبیق ذوالقرنین بر رجال معروف تاریخی نام برد».

شعیان در بحث ذوالقرنین اختلافات فراوانی دارند که از جمله آن اختلافات اختلافی است که در تاریخ زندگی سلطنت ذوالقرنین است، در

بعضی از روایات آمده که بعد از نوح، و در بعضی دیگر در زمان ابراهیم و همعصر وی میزیسته، زیرا ذوالقرنین حج خانه خدا کرده و با

ابراهیم مضافه نموده است، و این اولین مضافه در دنیا بوده و در بعضی روایات دیگر آمده که وی در زمان داوود میزیسته است. **تفسیر**

عیاشی: ج 2، ص 351، ح 87. الدر المنثور: ج 4، ص 242. نور الثقلین: ج 3، ص 288، ح 181 از بحث ذیل چنین بر می آید که روایت اول

که ذوالقرنین بعد از نوح میزیسته، درست می باشد. غریبان بدین باور هستند که ذوالقرنین همان اسکندر مقدونی بود که این نظریه به اساس اعمال

وحشیانی اسکندر رد میگردد چرا که قرآن از ذوالقرنین توصیف کرده است. کوروش کبیر 600 سال قبل از میلاد مسیح متولد شد که در آن

زمان قوم یاجوج و ماجوج در شمال کره زمین به میلیون ها نفر رسیده بودند و یک سد کوچک، آن هم در یک دره تنگ باعث توقف آنها

نمی توانست گردد. دلیل منطقی آن چنین میتواند باشد که ذوالقرنین میلیون ها سال قبل زمانی که قوم یاجوج و ماجوج یک گروه کوچک و محدود

بودند با آنها رو برو شد و سد آهنین را جهت متوقف ساختن آنها اعمار نمود تا سایرین از شر آنها در امان بمانند. اگر گفته شود که ذوالقرنین با

تعداد اندکی از یاجوج و ماجوج مقابل شد که گروه کوچکی ازین قوم محسوب میشدند و زمان آنها با زمان کوروش کبیر مُتَقَارِن بدانند پس این

امر خلاف قرآن پنداشته خواهد شد زیرا که در قرآن و روایات ذکر یاجوج و ماجوج مطلق آمده است یعنی تمامی آنها، که فقط میلیون ها سال

قبل میتوان با ذوالقرنین روبرو شده باشد. قوم مذکور در آن زمان جاهل ترین انسانهای روی زمین بودند. خداوند در باره جهالت یاجوج و

ماجوج میفرماید: **حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا** ﴿٩٣﴾ **قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا** ﴿٩٤﴾ **الكهف: 93-94** (و همچنان ذوالقرنین به راه خود ادامه داد) تا زمانی که میان دو کوه رسید، نزد آن دو کوه، قومی را یافت که هیچ سخنی را به آسانی نمی فهمیدند. آنان گفتند: ای ذوالقرنین، قومی به نام یاجوج و ماجوج در این سرزمین (پشت این کوه) فساد (و خونریزی و وحشیگری) بسیار می کنند، آیا چنانچه ما خرج آن را به عهده گیریم سدی میان ما و آنها می بندی (که ما از شر آنان آسوده شویم). قسمیکه در فوق گفته شد یاجوج و ماجوج اکثراً در نیم کره شمالی زمین زندگی میکردند و تا الحال زندگی شان اکثراً در همان جا ادامه دارد، روی همین دلیل الی قرن گذشته زنان اروپایی با مو های زرد به بی عقلی (Dumb Blonde) الگو قرار گرفته بودند ولی با مرور زمان، امروز همین اروپایی ها بالای جهان حکومت میکنند. منظور از مطلب این است که جهالت قوم یاجوج و ماجوج قدمت شانرا ثابت میسازد یعنی آنان در آن زمان دور از تمدن بشری میزیستند که تمدن بشر محدود به چند ناحیه زمین بود و اینکه پیامبران یا بندگان نیرومند الهی در جوامع مذهب میزیستند نه در دره ها و کوها مانند قوم یاجوجی و ماجوجی، واضح است.

امید درین مورد تحقیق صورت گیرد و تاریخ میلیون ها ساله ذوالقرنین مشخص گردد تا مردم از گذشته گان بخوبی آگاه شوند و درس عبرت بگیرند.

وَمِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ

احمد خالد - تابستان 1399

usofasia@gmail.com